۱۵

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد۱۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد پانزدهم]

سورهٔ عبس

اشاره

مکیهٔ و هی اثنتان و اربعون آیهٔ سوره عبس در مکه معظمه فرود آمده و بعدد بصریان چهل و یک آیه است و بعدد کوفیان و مدنیان چهل و دو آیه و صد و سی کلمه و پانصد و سی حرف است و از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حدیث میکنند که فرموده هر کس سوره عبس را بخواند روز قیامت روی او خندان باشد و از امام جعفر صادق است که هر کس سوره عبس و تکویرا بخواند در بهشت در ظل رحمت خدا و کرامت او واقع میگردد و کفعمی گفته هر کس سوره عبس را با خود دارد در هر راهی که برود

خیر می‌یابد و کسی که صدمه‌ای بچشمش رسیده سه روز روزی هفت مرتبه بخواند چشمش سالم میگردد و اگر خوانده شود بر چیزی که دفن کرده و فراموش نموده می‌یابد آن را

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
عَبَسَ وَ تَوَلّی (۱) أن جاءَهُ الأَعمی (۲) وَ ما یُدرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّی (۳) أو یَذَّکَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّکری (۴)
أَمّا مَنِ استَغنی (۵) فَأَنتَ لَهُ تَصَدّی (۶) وَ ما عَلَیکَ أَلاّ یَزَّکّی (۷) وَ أَمّا مَن جاءَکَ یَسعی (۸) وَ هُوَ یَخشی (۹)
فَأَنتَ عَنهُ تَلَهّی (۱۰) کَلاّ إِنَّها تَذکِرَةٌ (۱۱) فَمَن شاءَ ذَکَرَهُ (۱۲) فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ (۱۳) مَرفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴)
بِأَیدِی سَفَرَةٍ (۱۵) کِرامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ الإِنسانُ ما أَکفَرَهُ (۱۷) مِن أَیِّ شَیءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِن نُطفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹)
ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذا شاءَ أَنشَرَهُ (۲۲) کَلاّ لَمّا یَقضِ ما أَمَرَهُ (۲۳) فَلیَنظُرِ الإِنسانُ إِلی طَعامِهِ (۲۴)
أَنّا صَبَبنَا الماءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنبَتنا فِیها حَبًّا (۲۷) وَ عِنَباً وَ قَضباً (۲۸) وَ زَیتُوناً وَ نَخلاً (۲۹)
وَ حَدائِقَ غُلباً (۳۰) وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتاعاً لَکُم وَ لِأَنعامِکُم (۳۲) فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ (۳۳) یَومَ یَفِرُّ المَرءُ مِن أَخِیهِ (۳۴)
وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ (۳۵) وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ (۳۶) لِکُلِّ امرِئٍ مِنهُم یَومَئِذٍ شَأنٌ یُغنِیهِ (۳۷) وُجُوهٌ یَومَئِذٍ مُسفِرَةٌ (۳۸) ضاحِکَةٌ مُستَبشِرَةٌ (۳۹)
وَ وُجُوهٌ یَومَئِذٍ عَلَیها غَبَرَةٌ (۴۰) تَرهَقُها قَتَرَةٌ (۴۱) أُولئِکَ هُمُ الکَفَرَةُ الفَجَرَةُ (۴۲)

صفحه : ۳

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

عبوس کرد و رو برگردانید

وقتی که آن مرد نابینا حضورش آمد،

تو چه میدانی شاید او پاکیزه نفس باشد،

یا (بآیات قرآنی) متذکّر گردد و بوی نفع ببخشد،

آیا فقط کسی که متموّل و بی نیاز است

بایستی متعرض او گردی،

و وظیفه تو نیست مگر آن گه مردم را تزکیه کنی،

و امّا آن کس که با کوشش میدوید بسوی تو،

در حالی که میترسید،

تو از او اعراض می‌نمایی و متحمل او نمیگردی،

نه چنین است قرآن تذکّر و اندرزی است،

برای هر کس که بخواهد متذکّر گردد (و راه خیر پیش گیرد)،

آیات الهی در صحیفهای معزّز و محترم،

که بلند مرتبه و پاکیزه است،

بدستهای سفرای الهی

و نیکوکاران (نوشته شده)

مرده باد انسان چه چیز باعث شد که کافر گردید،

خداوند از چه چیز وی را آفرید،

از نطفه منی پس اندازه گیری و صورت بندی کرد،

پس از آن راه هدایت او را آسان نمود،

پس از آن وی را بمیرانید و داخل قبر گردانید،

پس از آن هر وقت

صفحه : ۴

مشیتش قرار گرفت او را زنده میگرداند،

چنین نیست که (منکرین معاد گویند) چگونه بشر عمل نمیکند بآنچه بوی امر نموده.

بایستی انسان نظر کند بسوی طعامش،

که چگونه ما آب (باران را) فرو ریختیم،

و زمین را شکافتیم،

و از آن بیرون آوردیم حبوبات،

و اشجار از انگور و رطب

و درخت زیتون و نخل خرما،

و باغهایی که درختان

و میوه‌های آن بهم پیچیده و محل چراگاه حیوانات است،

اینها برای اینکه است که شما متمتع شوید و حیوانات شما بهره بردارند،

و وقتی آمد آن صدای بلند (صور اسرافیل)

آن روزی است که از وحشت و هیبت آن روز مرد میگریزد از برادرش

و مادرش و پدرش

و زنش و پسرش،

برای هر مردی در آن روز کار و شغلی است که وی را مشغول خود میگرداند،

در آن روز رویهایی است چون صبح روشن فروزان است،

و خندان و شادمانند،

و رویهای گروهی افسرده غبار آلوده

تاریکی او را فرو گرفته،

آنان کافران و بدکارانند)

(توضیح آیات)

اشاره

عَبَسَ وَ تَوَلّی، أن جاءَهُ الأَعمی عبوس بمعنی لغوی صورت درهم کشیدن را گویند و آن در وقتی است که شخص از امری متنفر گردد (تولّی) بمعنی اعراض نمودن است در بیان وصف قیامت در سوره دهر آیه ۱۰ فرموده یَوماً عَبُوساً قَمطَرِیراً و اشاره باین است که روز قیامت روزی است که برای کفار بسیار سخت و ناگوار و روهای آنها درهم کشیده چنانچه در جای دیگر وَ وُجُوهٌ یَومَئِذٍ باسِرَةٌ یَومَ تَبیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ که اینکه آیات اشاره ببدحالی کفار است در قیامت و در شأن نزول آیه مفسرین دو طور توجیه نموده‌اند در اینکه آیه در شأن عبد اللّه بن ام مکتوم فرود آمده حرفی نیست لکن در اینکه کی نسبت باو عبوس نموده و از او اعراض کرده

صفحه : ۵

اعتراض برسول اکرم (ص) در باره عبد اللّه بن مکتوم

مشهور و معروف بین مفسرین چنین است که وقتی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با جماعتی از متموّلین قریش صحبت مینمود عبد اللّه مکتوم نابینا بود و بزحمت خود را بحضرتش رسانید و ملتفت نبود که حضرت با جماعت و بزرگان قریش مثل عتبهٔ إبن ربیعه ابو جهل عباس و جماعت دیگر سخن میگوید مکرّر گفت (اقرئنی و علّمنی ممّا علّمک اللّه) از آنچه خدا بتو تعلیم نموده چیزی بمن بیاموز و چون حضرت مولع و مصرّ بود بر اسلام آوردن آن کافرین و در باره اسلام با آنان صحبت مینمود و نیز نخواست آنها بگویند تابعین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردمان کور و نابینایند اینکه بود که روی مبارک از وی گردانید و از جواب سؤال او خوداری نمود آن وقت اینکه آیات خطاب آمیز فرود آمد گویند پس از آن هر وقت حضرتش عبد اللّه را میدید بوی احترام میگذاشت و میفرمود

(مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی)

جماعتی از مفسرین را رأی بر اینکه است که مقصود رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیست زیرا چنین صفاتی لایق بمقام قدس آن بزرگوار نمیباشد در صورتی که در شأن او است وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ«۱» و آیه دیگر وَ لَو کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِکَ«۲» و نیز از آنچه از احادیث معلوم میشود عادت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر اینکه نبوده که کسی را از خود و لو کافر باشد براند چه جای دوستان بلکه گویند اینکه تنفّر و عبوس از مردی بوده که در نزدیکی پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بود وقتی عبد اللّه مکتوم را دید خود را جمع کرد و از او اعراض نمود و اینکه (عَبَسَ وَ تَوَلّی) را بصیغه ماضی غائب آورده شاهد بر اینکه است که مقصود خود رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیست و گر نه بایستی بصیغه مخاطب آید که تو چنین کردی از صادق آل محمّد علیه السلام روایت شده که اینکه آیه در مذمّت مردی از بنی امیّه فرود آمده که وی نزد پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بود وقتی ام مکتوم آمد

---

(۱) و محققا تو علو و برتری داری و دارای خلق بزرگی میباشی

(۲) خطاب برسول اکرم ص است که اگر تو سخت (و غلیظ القلب) یعنی سخت دل باشی مردم از اطراف تو پراکنده میگردند

صفحه : ۶

از وی نفرت نمود و عبوس کرد و از او رو گردانید اینکه است که خدا از او حکایت میکند (عَبَسَ وَ تَوَلّی) لکن سیاق آیه بدلالت آیات بعد چنین میرساند که مقصود شخص رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و چنین عملی منافی با مقام عصمت و حسن اخلاق آن بزرگوار نیست زیرا که حضرتش امر مهمتر که اسلام آوردن اینکه اشخاص که از رؤساء قوم بشمار میرفتند بوده و در نظر مبارکش چنین مینموده اگر اینان قبول اسلام نمایند تابعین آنها نیز قبول اسلام مینمایند.
و عتاب نمودن حق تعالی شاید از جهت شأنیت ام مکتوم و امثال آن بوده و اینکه پیمبر خود را متنبّه گرداند که مبادا چنین اشخاصی را برای فقر و نابینایی بآنها بی اعتنایی نمایی و بمتمولین و رؤساء برای ثروت و ریاست آنها احترام گذاری إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم وَ ما یُدرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّی، أَو یَذَّکَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّکری ای رسول اکرم تو چه میدانی شاید همین شخص نابینا إبن مکتوم از صحبت نمودن با تو و فرا گرفتن علوم تزکیه شود و از کثافات نفسانی طاهر گردد و بموعظه تو متّعظ شود و پند گیرد و از کثافات نفسانی بیرون آید و طاهر گردد و منتفع شود اشاره به اینکه غرض تو اصلاح جامعه و هدایت نمودن براه حقّ و حقیقت است شاید سخنان تو در متمولین و جاه طلبان اثر نکند و در اینکه شخص و امثال آن از کسانی که مستعد و مهیااند برای درک سعادت اثر کند أَمّا مَنِ استَغنی، فَأَنتَ لَهُ تَصَدّی چون مسلم و معلوم است که حضرت نظر بتمول و مال و مقام کسی نداشت بلکه او (رحمهٔ للعالمین) بود و نقل میکنند که مکرّر میفرموده سیاه و سفید و غنی و فقیر نزد من یکسانند گویند وقتی دست مبارکش در دست غلام سیاهی بود تا وقتی که آن غلام دست حضرتش را رها ننمود دست خود را نگاهداشت زبان حال

صفحه : ۷

آن بزرگوار اینکه است

(ما برون را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را)

آری اولیای خدا نظر بظاهر ندارند نقطه نظر آنها باطن و حقیقت است إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم نصب العین آنان است متقی‌ترین مردم در نظر آنان گرامی‌ترین مردم بشمار میروند پس از اینکه بیان معلوم میشود مقصود از عَبَسَ وَ تَوَلّی در آیه چنانچه ظاهر آیه چنین می‌نماید خطاب بخود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد و اشاره باین باشد که تو در صورتی که از اینکه متموّلین بینیاز میباشی چه جا دارد که بر صحبت نمودن با آنها اهتمام نمایی و بآن شخص نابینا بی اعتنایی کنی و ممکن است گفته شود و لو آنکه ظاهرا خطاب بپیمبر اکرم است لکن مقصود تنبیه دیگران است که متموّلین را بر فقراء ترجیح ندهند خلاصه آیه اشاره باین دارد که بایستی در تبلیغ رسالت همه را بیک چشم نگاه کنی و بعضی را برای تموّل یا ریاست و مقام بر مردمانی که فاقد اینکه جهات مادی میباشند برتری و مزیّت ندهی وَ ما عَلَیکَ أَلّا یَزَّکّی وظیفه تو فقط تبلیغ و پاک نمودن مردم است از خباثت کفر و راه نمودن آنان بجاده مستقیم اسلام و شاید اشاره باین باشد وقتی تو تبلیغ رسالت نمودی و بآنچه از طرف خدا مأمور بانجام آن گردیده‌ای از عهده وظیفه خود برآمده‌ای دیگر خود را بزحمت مینداز در سوره یونس آیه (۹۸- ۹۹) وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَن فِی الأَرضِ کُلُّهُم جَمِیعاً أَ فَأَنتَ تُکرِهُ النّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤمِنِینَ«۱»

---

(۱) اگر مشيت و خواسته پروردگار تو قرار گرفته بود تمام اهل زمين ايمان مى‌آوردند تو كجا توانى بجبر و باكراه مردم را مؤمن گردانى

صفحه : ۸

وَ ما كانَ لِنَفسٍ أَن تُؤمِنَ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ وَ يَجعَلُ الرِّجسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعقِلُونَ«۱» آل عمران آيه ۱۲۸ لَيسَ لَكَ مِنَ الأَمرِ شَيءٌ أَو يَتُوبَ عَلَيهِم أَو يُعَذِّبَهُم فَإِنَّهُم ظالِمُونَ و امثال اينكه آيات بسيار است كه وظيفه رسول خود را تعيين مينمايد وَ أَمّا مَن جاءَكَ يَسعى، وَ هُوَ يَخشى، فَأَنتَ عَنهُ تَلَهّى (من) موصوله مقصود همان إبن ام مكتوم است كه چون نابينا بود با زحمت و مشقّت بسيار خود را بخدمت حضرتش رسانيده و گويند او از كسانى بود كه خوف الهى بر قلب او مستولى گرديده بود وقتى خدمت رسيد از آن وله و اضطرابى كه داشت و چشم نداشت كه ببيند حضرت در چه كارى مشغول است اينكه بود كه مصاحبه آنها را نيز ملتفت نشد مكرّر سؤال نمود و حضرت براى اينكه مكالمه و مصاحبه با آنها را قطع نكند از وى اعراض نمود آن وقت عبد اللّه مكتوم شكسته دل گرديد و شايد براى تسلّى دل او اينكه آيه فرود آمد كه دلش خوش شود زيرا و لو آنكه پيمبر خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم (رحمة للعالمين) بود لكن پروردگار عالم (ارحم الراحمين) است آرى رحمت و شفقت و تمام اوصاف نيك اولياى الهى قطره‌اى است از درياى فيض و رحمت غير متناهى مبدء و پديد آورنده موجودات و آنان مظاهر و نماينده بعض اوصاف الهى ميباشند.

كَلّا إِنَّها تَذكِرَةٌ، فَمَن شاءَ ذَكَرَهُ (كلّا) كلمه ردع است (ها) در آنها ظاهرا اشاره بقرآن است اشاره به اينكه قرآن تذكّر و اندرزى است براى كسانى كه بخواهند از قبل تعليمات قرآنى راه سعادت و رستگارى خود را پيدا نمايند و در آن سلوك نموده و بكمال انسانيّت فائز گردند در بسيارى از آيات بعبارات مختلف بپيمبر گرامى (ص) خود تذكّر

---

(۱) و هيچ نفسى نيست كه ايمان آرد مگر برخصت خدا و رجس و پليدى را مقرر و قرار داده شده براى كسانى كه عقل خود را بكار نمیبندند

صفحه : ۹

ميدهد إِن عَلَيكَ إِلَّا البَلاغُ فقط وظيفه تو تبليغ رسالت است و اينكه مردم را بوعد و وعيد متذكر گردانى و آيات قرآنى را براى آنان بخوانى هر كس خواهد راه سعادت خود را پيش گيرد لازم نيست خود را بزحمت اندازى هر كس بدستورات قرآن عمل نمود فائز گرديد و هر كس روى گردانيد بشقاوت ابدى گرفتار گرديد عمل هر كسى اگر خوب است بنفع خودش تمام ميشود و اگر بد است آن نيز بضرر خودش تمام ميگردد.

فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ، مَرفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ، بِأَيدِي سَفَرَةٍ، كِرامٍ بَرَرَةٍ صحف جمع صحيفه و هر شيئى بازى را صحيفه نامند چنانچه صحيفة الوجه صورت باز را گويند و نيز مكتوبات را صحائف نامند و كتابهاى آسمانى را صحف نامند (صُحُفِ إِبراهِيمَ وَ مُوسى) يَتلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً فِيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ در روايت ابى نصر سؤال ميكند از ابى عبد اللّه در قوله تعالى صُحُفِ إِبراهِيمَ وَ مُوسى كه مقصود از صحف چيست فرمود آن لوحها و مكتوباتى بوده كه بابراهيم و موسى فرود آمده.

آيات قرآنى يا مطلق آيات الهى در صحيفهاى مجلّل و معزّز و محترم ثبت گرديده كه آن صحيفها بسيار بلند مرتبه و در مقام عالى و پاك و پاكيزه و خالى از هر دنس و كثافتى است كه بدستهاى سفراى الهى و گراميترين مخلوقات نوشته شده ظاهرا مقصود از صحف در اينجا قرآن است كه در لوح محفوظ يا در صحف انبياء كه طاهر از لوث طبيعت است لا يَمَسُّهُ إِلَّا المُطَهَّرُونَ بدست سفراى الهى و آنها ملائكه‌اى ميباشند كه واسطه در وحيند يا ملائكه‌اى كه واسطه‌اند بين خداى تعالى و مخلوقاتش ثبت گرديده و

در شأن كرام الكاتبين سه صفت در اينكه آيه تذكر ميدهد:
(اوّل) آنان را سفير ناميد و در معنى سفير دو قول است يكى گفته نويسندگان و ابراز كنندگان امور از مكمن غيب بمرتبه شهود و عيان را سفير نامند.

صفحه : ۱۰

ديگرى گفته سفراء ملائكه‌اى ميباشند كه حامل وحيند و واسطه بين خدا و پيمبرانند.
(دوم) آن ملائكه را توصيف نموده بسفير كه آنان گرامى و موجودات شريف و بزرگ مرتبه ميباشند.
(سوم) آن ملائكه نيكوكار و متّصف باوصاف حسنه ميباشند.
قُتِلَ الإِنسانُ ما أَكفَرَهُ مِن أَيِّ شَيءٍ خَلَقَهُ مِن نُطفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقبَرَهُ ثُمَّ إِذا شاءَ أَنشَرَهُ در غريب القرآن چنين گويد (فقدّره) با تشديد اعطاى قدرت است مثل اينكه گويند (قدّرنى اللّه) خدا بمن توانايى داد بر فلان عمل و تقدير نمودن خدا بدو معنى آمده يكى بعطا نمودن قدرت و ديگر قرار دادن اشياء را بر مقدار مخصوص و وجه مخصوص بآنطورى كه حكمت اقتضاء نموده و اشاره بمعنى اول دارد قوله تعالى مِن نُطفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ و اشاره بمعنى دوم دارد قوله تعالى وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدي يعنى عطا نموديم بوى آنچه را كه سزاوار بآن بود و هدايت نموديم وى را بقدرى كه لايق آن بود در جاى ديگر وَ مَن قُدِرَ عَلَيهِ رِزقُهُ يعنى تنگ كرديم بر او رزق او را و در جاى ديگر يَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن يَشاءُ وَ يَقدِرُ كه در اينكه دو آيه و امثال آن (قدر) بمعنى تنگى رزق آمده.
گويا در مقام تعجب برآمده كه انسانى كه از نطفه متعفن گنديده خلق شده و در ظلمت رحم اعضاء و اجزاء بدن وى اندازه گيرى شده و پس از تكميل بدنش طريق بيرون آمدن او را آسان گردانيده و بوى توانايى عطا نموده يا بنا بر گفته بعضى طريق حقّ و باطل را بوى فهمانيده و پس از آن ميميرد و داخل قبر ميگردد و آن وقتى كه مشيت حق تعالى قرار ميگيرد وى را محشور ميگرداند با اينكه حال چگونه كفران ميورزد.

صفحه : ۱۱

خلاصه در مقام توبيخ و سرزنش انسانست كه آدمى كه حالش چنين است كه اوّلش آب گنديده و آخرش مردار متعفن گرديده چه جاى آن دارد كه اظهار ترفّع و بزرگ منشى و تفرعن نمايد و سر اطاعت و فرمانبرى براى ولى‌نعمت خود فرود نياورد كَلّا لَمّا يَقضِ ما أَمَرَهُ (كلّا) كلمه ردع است چنين نيست كه منكرين معاد گمان كرده‌اند كه آدمى بمردن فانى ميگردد و بهمين گمان فاسد حيات چهار روزه دنيا را غنيمت ميشمارد و دنبال هوى و هوس نفسانى را گرفته و خود را بدرك (اسفل سافلين) طبيعت پرتاب مينمايد.
فَليَنظُرِ الإِنسانُ إِلى طَعامِهِ أَنّا صَبَبنَا الماءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا فَأَنبَتنا فِيها حَبًّا صبّ الماء در لغت بمعنى ريختن آب است از بالا بپائين قوله تعالى فَصَبَّ عَلَيهِم رَبُّكَ سَوطَ عَذابٍ يُصَبُّ مِن فَوقِ رُؤُسِهِمُ الحَمِيمُ شايد اشاره باستيلاء و ريزش عذاب است براى كفّار و از على عليه السّلام است كه در وصف خودش فرموده (كنت على الكافرين صبّا) يعنى شديدا.
چون در اول مرتبه انسان راهى ندارد براى شناسايى مبدء و معاد خود مگر از طريق آثار كه در اثر مؤثر و در حادث محدث و در مخلوق خالق هويدا است فقط يك قدرى تدبّر و اعمال نظر لازم دارد اينكه است كه در اينكه آيات در مقام تذكّر بشر برآمده.
كه انسان عاقل البته بايستى نظر كند و تدبّر بنمايد و وضعيت پيدايش معاش خود را بچشم عقل بنگرد و ببيند چگونه آب باران را بشدّت بر زمين ريزش گردانيديم پس از آن زمين را شكافتيم و از آن گياهان و اشجار و نباتات و انواع و اقسام حبوبات را بيرون

آورديم.

صفحه : ۱۲

وَ عِنَباً وَ قَضباً، وَ زَيتُوناً وَ نَخلًا و نيز از زمين درخت انگور و درخت زيتون و نخل خرما رويانيديم شايد نظر بمنافع اينكه اشجار باشد كه اينان را تخصيص بـذكر داده چون منافع اينها زيادتر و استرزاق از آن بيشتر ميسّر است مخصوصا انگور و زيت كه در انگور چه فايده‌هاى بسيار و در زيت چه خواص بيشمارى است.

وَ حَدائِقَ غُلباً، وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا (حدائق) باغى را گويند كه درختان سطبر كهن در آن سر بهم و درهم پيچيده باشند (غلبا) جمع اغلب و بمعنى غلظت است و در مقام امتنان بر بنى آدم بر آمـده كه براى انسان چنين باغها و اشـجار و درختان ميوه‌دار مهيّا گردانيده و براى چهار پايان آنها قصب و غيره از علفزارها آماده نموده.

مَتاعاً لَكُم وَ لِأَنعامِكُم و تمام انواع و اقسام نعمتهاى گوناگون براى شـما و چهارپايان شـما از زمين رويانيـده براى آنكه شـما از آنها بهره برداريد.

الغلل بمعنى لغوى آبى را گويند كه بين درختان جريان دارد و در مطلق قيد و بند نيز استعمال شده مثل قوله تعالى خُذُوه فَغُلُّوه«۱» إذِ الأَغلالُ فِى أَعناقِهِم«۲» چنانچه آدم بخيل را (مغلول اليـد) يعنى دست بسـته گوينـد وَ لا تَجعَل يَدَكَ مَغلُولَةً إِلى عُنُقِكَ«۳» وَ قالَتِ اليَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ«۴» إِنّا جَعَلنا فِى أَعناقِهِم أَغلالًا«۵»

---

(۱) در وصف عذاب جهنميان است كه بگيريد آنان را و در قيد و بند كنيد

(۲) شايد اشاره باين باشد كفار گردنشان بسته شده و نتوانند سر بالا كنند و آيات الهى را بنگرند [.....]

(۳) خطاب بحضرت رسول است كه خود را دست بسته نگاه مدار

(۴) يهود گفتند دست خدا بسته و نتواند كارى انجام دهد بسته باد دستهاى آنها

(۵) ما قرار داديم در گردن آنها غلها

صفحه : ۱۳

فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ، يَومَ يَفِرُّ المَرءُ مِن أَخِيهِ، وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (الصّاخـة) صور اسـرافيل است و بمناسـبت آنكه هنگـام خرابى عالم چنان صدايى از صور بلند ميشود كه گوشـها را كر ميكند اينكه است كه صاخّه ناميده شده يعنى هنگام چنين صدايى و آن روزيست كه از هول و اضـطراب انسان از نزديكان خود كه با آنان آميزش داشـته مثل برادر، مادر، پـدر، زن، فرزند از هول جان ميگريزد.

و اينكه فرار نمـودن از فرزنـد را در آخر همه ذكر نموده شايـد اشـاره بـاين باشـد كه شـدّت هول و اضـطراب در آن روز بـدرجه‌اى ميرسد كه مرد از فرزند و پسـرش كه محبوب‌ترين موجودات نزد وى بشمار ميرود وى را ميگذارد و از هول جان فرار ميكند و اينكه آن وقتى است كه انسان در منتهى درجه اضطراب و ترس رسد كه حتّى از اولادش نيز بگريزد.

لِكُلِّ امرِئٍ مِنهُم يَومَئِذٍ شَأنٌ يُغنِيهِ اشاره به اينكه در آن روز هر كسـى مشـغول خود و در بنـد اعمال و افعال خود ميباشـد از همسر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم سوده چنين روايت ميكنند كه گفت از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم شنيدم فرمود روز قيامت مردم برهنه و ختنه نكرده و لگام بدهن آنها بسته تا بگوش آنها با چنين حالى وارد محشر ميگردند سوده گفت گفتم يا رسول اللّه اگر مردم برهنه باشـند عورت آنـان نمايان گردد و بعورت يكـديگر نظر كننـد آن وقت حضـرت اينكه آيه را خوانـد لِكُلِّ امرِئٍ

مِنهُم يَومَئِذٍ شَأنٌ يُغنِيهِ (ابو الفتوح رازى) وُجُوهٌ يَومَئِذٍ مُسفِرَةٌ ضاحِكَةٌ مُستَبشِرَةٌ وَ وُجُوهٌ يَومَئِذٍ عَلَيها غَبَرَةٌ تَرهَقُها قَتَرَةٌ گويند (قتره) گردى است كه از هوا فرود آيد (غبره) گرديست كه از زمين بلند شود.

اشاره به اينكه در قيامت مردم دو دسته شوند بعضى رويهاى آنان بشّاش و خندان و روشن و نورانى و بعضى رويهاى آنان آلوده و گرد زده و گرفته و سياه گرديده در

صفحه : ۱۴

سوره آل عمران آيه ۱۰۲ يَومَ تَبيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ در آن روزى كه سفيد و نورانى گردد رويهايى و سياه گردد رويهايى.

آرى دلى كه در اينكه عالم از جرم معاصى زنگ گرفته و سياه و تاريك گرديده در قيامت كه (تبلى السّرائر) ناميده شده و هر چيزى كه در باطن مخفى گرديده بمعرض ظهور و بروز ميرسد اثر آن در صورت پديدار ميگردد.

ببين آيات معجز نماى قرآن را كه وقتى آيات را با هم جمع نموديم چگونه در اينكه آيات مختصر از مبدء طبيعى انسان گرفته تا مآل امر وى كه عالم قيامت باشد و مراحل و منازلى كه براى استكمال وى بايستى در بين سير نمايد و از عالمى بعالمى و از نشئه‌اى بنشاه ديگرى كه دست قدرت ازلى الهى وى را تحوّل و انتقال ميدهد كه آنچه در باطن او بطور قوّه و استعداد نهاده بمرتبه ظهور و بروز رسد بطور وضوح بيان مينمايد از اوّل پيدايش طبيعى وى در پشت پدر كه نطفه قذر گنديده بود تا ورود او بعالم رحم و تحوّلات او تا صورت انسانيّت بخود گرفته و در اينكه عالم دنيا پا نهاده و طريق زندگانى طبيعى را بوى آزموده و نعمتهاى بى اندازه براى وى مهيّا گردانيده تا آنكه پس از رسيدن بفعليّت اخير خود تحول و انتقال نمايد از اينكه عالم دنيا بعالم قبر و پس از آن تحول و انتقال ديگرى نمايد بعالم قيامت كه مآل امر وى و آخرين سير استكمالى وى است در اينكه آيات ببهتر بيانى و شيرين‌تر كلامى مندرج گردانيده كه اولش نطفه و آخرش اگر سعادت وى را يارى كند وقتى است كه در آخرين سير خود بفعليّت اخير خود رسيده و آنچه در استعداد او بوده فعليّت و تحقّق پذيرفته آن وقت با روى نورانى روشن كه خبر از روشنى ضمير او ميدهد و قلب مملو از معرفت و محبّت الهى در جوار قرب ايزد متعال ساكن ميگردد.

فَتَبارَكَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِينَ ولى متأسفانه انسان قدر خود را نميداند و آن گوهر گرانبهايى كه دست ازلى در حقيقت روحانى وى بوديعه گذارده كه بوى ميتوان حيات هميشگى و سعادت

صفحه : ۱۵

سرمدى بر خود تأمين نمايد برايگان از دست ميدهد و بسير قهقرايى خود را رو سياه و بجهنّم كه ناشى از دورى رحمت او است سرنگون مينمايد.

أُولئِكَ هُمُ الكَفَرَةُ الفَجَرَةُ اشاره به آنهاييست كه در قيامت با روى گرفته غبار آلوده وارد محشر ميگردند كه آنان كفّار و فجار ميباشند كه سياهى كفر و فسقشان از باطن بظاهر سرايت نموده و صورتهاى آنان را تاريك و گرفته گردانيده.

صفحه : ۱۶

سورة التكوير

اشاره

اینکه سوره مکی است و در مکّه فرود آمده و بیست و هشت آیه و صد و چهارده کلمه و پانصد و سی و سه حرف است.
عبد اللّه عمر از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت نموده کسی که سوره تکویر را قرائت نماید وقتی صحیفه اعمال باز میگردد خدا او را رسوا نمیکند و هر کس خواهد مرا در قیامت ببیند سوره تکویر را قرائت کند و بروایت کفعمی کسی که اینکه سوره را برای دو چشمش بخواند چشمش قوّت گیرد و رمد و غشاوت از چشمش زائل گردد.
سورة التکویر مکیة و هی تسع و عشرون آیة

[سوره التكوير (۸۱): آيات ۱ تا ۲۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
إِذَا الشَّمسُ كُوِّرَت (۱) وَ إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَت (۲) وَ إِذَا الجِبالُ سُيِّرَت (۳) وَ إِذَا العِشارُ عُطِّلَت (۴)
وَ إِذَا الوُحُوشُ حُشِرَت (۵) وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت (۶) وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَت (۷) وَ إِذَا المَوؤُدَةُ سُئِلَت (۸) بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَت (۹)
وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت (۱۰) وَ إِذَا السَّماءُ كُشِطَت (۱۱) وَ إِذَا الجَحِيمُ سُعِّرَت (۱۲) وَ إِذَا الجَنَّةُ أُزلِفَت (۱۳) عَلِمَت نَفسٌ ما أَحضَرَت (۱۴)
فَلا أُقسِمُ بِالخُنَّسِ (۱۵) الجَوارِ الكُنَّسِ (۱۶) وَ اللَّيلِ إِذا عَسعَسَ (۱۷) وَ الصُّبحِ إِذا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَولُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)
ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي العَرشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَ ما صاحِبُكُم بِمَجنُونٍ (۲۲) وَ لَقَد رَآهُ بِالأُفُقِ المُبِينِ (۲۳) وَ ما هُوَ عَلَى الغَيبِ بِضَنِينٍ (۲۴)
وَ ما هُوَ بِقَولِ شَيطانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَينَ تَذهَبُونَ (۲۶) إِن هُوَ إِلاّ ذِكرٌ لِلعالَمِينَ (۲۷) لِمَن شاءَ مِنكُم أَن يَستَقِيمَ (۲۸) وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّ أَن يَشاءَ اللّهُ رَبُّ العالَمِينَ (۲۹)

صفحه : ۱۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
هنگامی که آفتاب گرفته شود،
و ستارگان تیره گردند،
و کوه‌ها بحرکت آیند،
و شتران آبستن رها گردیده شوند،
و وحوش و پرندگان محشور شوند
و هر نفسی با هم جنس خود بپیوندد،
و در آن هنگام سؤال کرده شود،
که طفل بیگناه را بچه جرم کشتید،
و هنگامی که صحیفه اعمال باز شود،

و آسمان کنده شود،
و جهنّم افروخته گردد،
و بهشت ببهشتیان نزدیک گردد،
آن وقت حاضر میگردد بر هر کسی (آنچه را در خود اندوخته)
چنین نیست (که کافران گمان کرده‌اند) قسم بستارگان رجوع کننده،
و پنهان میشوند،
قسم بشب هنگامی که تاریک میگردد،
قسم بصبح آن وقتی که دم میزند و طلوع میکند،
اینکه قرآن سخن فرستاده بزرگوار است،
که صاحب قوّت و عظمت و صاحب عرش محکم است
که مطیع و فرمانبردار و امین است،
که رفیق شما (یعنی رسولی که فرستاده شده بسوی شما است) دیوانه نیست،
و محققا او امین وحی (یعنی جبرئیل را) در افق ظاهر مشاهده نمود،
و او چنین نیست که امور غیب را بپوشاند
(و قرآن کلام خداست) و سخن شیطان رانده شده نیست)
پس ای مردم کجا میروید.
نیست قرآن مگر پند و اندرزی برای نفع تمام عالمیان،
از آن کسانی که از شما بخواهند راه راست پیش گیرند و استقامت نمایند،
و نمیخواهند مگر آنچه خدا پروردگار عالمیان بخواهد

(توضیح آیات)

اشاره

إِذَا الشَّمسُ کُوِّرَت، وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَت، وَ إِذَا الجِبالُ سُیِّرَت، وَ إِذَا العِشارُ عُطِّلَت (تکویر) در لغت بمعنی تلفیف و پیچیدگی بطور استداره است مثل عمّامه (انکدار) منقلب شدن چیزی است بطوری که اعلای وی بگردد با سفل او یعنی

صفحه : ۱۸

سرنگون گردد اینکه است که گفته‌اند (نعوذ باللّه من الحور بعد الکور) در مفردات لغت گفته (کور الشیء ادارته و کور الشمس دور زدن و پیچیدگی بعض از آن است ببعض دیگر مثل پیچیدن عمّامه قوله تعالی یُکَوِّرُ اللَّیلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیلِ اشاره بجریان خورشید است در محلّ طلوع و نقض شدن شب بروز و روز بشب.
(عشار) جمع عشراء و آن شتر مادّه‌ای است که ده ماه آن تمام شده باشد برای توضیح آیات مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

خدای متعال از قیامت و شدّت آن خبر میدهد و آن را باوصافی معرفی مینماید (۱) إِذَا الشَّمسُ کُوِّرَت وقتی که ضوء خورشید و نور آن تمام شود و تاریک و مضمحل گردد (إبن عباس و ابی مجاهد و قتاده) (۲) (کوّرت) خورشید مثل اینکه تیر بآن خورد می‌افتد (ابو صالح و ربیع بن خثیم) (۳) (کوّرت) ضوء و روشنایی خورشید در خودش پیچیده میشود مثل عمّامه که درهم پیچیده میگردد و دیگر نور فشانی نمیکند و خداوند نور دیگری احداث مینماید.

وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَت وقتی که ستارگان از محل خود سقوط نموده و متفرق میگردند مثل اینکه پرنده از هوا سقوط نماید (انکدرت) کدر در لغت ضدّ صفا است مثل اینکه گویند زندگانی فلانی کدر است (و الکدورات) مخصوص برنگ و آب است که گویند رنگ فلان چیز یا رنگ فلان آب کدر و کدورت پیدا نموده و در تغیر نیز استعمال شده.

(۲) (انکدرت) یعنی تغیّرت از کدورت و جرمیّت تغییر مینماید (مجاهد) وقتی اینکه آیه را بآن آیه که فرموده إِذَا الکَواکِبُ انتَثَرَت یعنی وقتی که ستارگان متفرق گردیدند با هم جمع نمودیم تفسیر اوّل بهتر و اولیتر بنظر میآید

صفحه : ۱۹

وَ إِذَا الجِبالُ سُیِّرَت وقتی کوهها در زمین سیران مینمایند هَباءً مَنثُوراً میگردند آن وقت مثل سرابی مینماید مثل قوله تعالی وَ سُیِّرَتِ الجِبالُ وَ إِذَا العِشارُ عُطِّلَت وقتی شترهای باردار بار خود را بزمین گذارند و از جبائی است که مقصود از عشار ابر است که دیگر باران از آن ریزش نمیکند وَ إِذَا الوُحُوشُ حُشِرَت وقتی که حیوانات وحشی محشور میشوند برای آنکه هر کدام از آنان بر دیگری ستم نموده مظلوم از ظالم انتقام کشد و نیز بعوض آلامی که بحیوانات رسیده نعمتهایی بآنها تفضّل نماید بعضی گفته‌اند پس از آنکه حیوانات بحق خود رسیدند فانی میگردند.

وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت (سجّرت) یعنی دریاها پر میگردد و درهم ریزش میکند بطوری که تمام دریاها یکی میگردد مثل قوله تعالی وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت

سخنان مفسرین در تفسیر سجرت

(۱) ریخته میگردد آبهای شیرین در آبهای شور تا آنکه دریاها پر میگردد (۲) (سجرت) یعنی فجرّت جریان مینماید آب شور در آب شیرین بطوری که تمامی آبها یکی میگردد و دیگر تعدّد و تکثری بین آنان باقی نمیماند (مجاهد و مقاتل و ضحاك) (۳) دریاها خشك میگردد بطوری که گویا قطره‌ای در آن آب نبوده و دریاها بجای آب آتش میشود (إبن عباس حسن) (۴) دریاها عوض آب پر میگردد از قیح و صدید و آن چرك و کثافاتی است که از بدن جهنمیان ریزش میکند و مقصود از دریا دریای جهنّم است زیرا در آن وقت دیگر دریایی نیست (جبائی)

صفحه : ۲۰

وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَت

(سخنان مفسرین در توجیه زوجت)

(۱) هر یک از افراد بشر با هم شکل خودش که اهل جهنّم باشد یا اهل بهشت جفت میگردد زیرا که مقصود از نفوس نفوس بشر

است و گـاهی از حقیقت انسان تعبیر بروح میشود (إبن عباس مجاهـد حسن) (۲) ارواح برمیگردنـد باجسامشان و روح با بدن جفت میگردد و زنده میشود (عکرمه، شعبی، ابی مسلم) (۳) هر یک از افراد بشر قرین میگردد با آنچه در دنیا با وی بوده غاوی که عملش اغوا بوده با آن کسی که وی را اغوا نموده انسان باشد یا شیطان (جبائی) (۴) بعضی گفته‌اند نفوس صلحا از مؤمنین قرین میگردند با حور العین و ممکن است معنی عامی از آیه اسـتفاده شود یعنی نفوس بشر در قیامت با تمام اشیاء قرین میگردد یعنی شامل هر چیزی میگردد و بآن سعه وجودش محیط و مستولی بر اشیاء میشود و اللّٰه اعلم.

هر چیزی که بـا چیز دیگر قرین گردیـد آن چیز را زوج گوینـد مثـل نر و مـادّه در حیوانـات قوله تعالی فَجَعَلَ مِنهُ الزَّوجَینِ الـذَّکَرَ وَ الأُنثی و هر چیزی که جفت و قرین هم باشـند آن را نیز زوج نامنـد و قوله تعـالی سُبحانَ الَّذِی خَلَقَ الأَزواجَ وَ مِن کُلِّ شَیءٍ خَلَقنا زَوجَینِ اطلاق اینکه آیات شامل میگردد هر چیزی که ترکیب شـده باشد از اشـیایی و چون تمام موجودات مرکب و نظام وجودشان بهمان است که از اضدادی ترکیب یافته پس باین اعتبار زوجیّت بر همه صادق آید.

وَ إِذَا المَوؤُدَهُ سُئِلَت، بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَت یعنی دختری که زنـده بگور کرده‌انـد و در زمان جاهلیّت بنا بر اینکه بوده که زن هنگام وضع حملش گودالی مهیّا مینمودند و سر آن گودال می‌نشسته اگر

صفحه : ۲۱

مولـود دختر بـود خـاک بر آن گـودال میریخته و اگر پسـر بـود او را بیرون می‌آورده و تربیت می‌نمـوده. (إبن عبـاس) و مقصود از (سئلت) توبیخ و سرزنش قاتل طفلست که بچه گناه طفل نوزاد را بزیر خاک پنهان کرده‌اید.

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت صـحف اعمال که بدست ملائکه کتاب نوشـته شده از آنچه انسان در مدت زندگانیش از خیر و شر نموده باز میشود و منتشر میگردد.

صحف و صـحیفه چیز باز منبسط را گویند مثل اینکه کسـی که صورتش باز و گرفتگی ندارد او را عرب (صحیفهٔ الوجه) نامد و در آیه ظاهرا اشاره باین دارد که اول چیزی که در قیامت ظهور و بروز مینماید نشـر صـحف اعمال است که از مکمن سرّ و باطن ظهور و بروز مینماید و منتشر میگردد.

وَ إِذَا السَّماءُ کُشِطَت آسمان از محل و موضع خود جدا میگردد مثل پوستی که از دانه جدا میشود و بعضی گفته‌اند کشطت یعنی قلع مثل اینکه سـقف از محلّ خود جدا گردد وَ إِذَا الجَحِیمُ سُعِّرَت وقتی که آتش جهنّم شعله‌ور می گردد و بر شدت و حرارتش افزوده میشود بعضـی را رأی چنین است که سعّرت، اشـاره بـآتش غضب خـدا است که در آن وقت دریای غضب الهی نسبت بگنهکاران بتلاطم میآید.

وَ إِذَا الجَنَّهُ أُزلِفَت بهشت با نعمتهایش باهلش نزدیک میگردد و حسرت اهل جهنّم زیاد میشود عَلِمَت نَفسٌ ما أَحضَرَت

صفحه : ۲۲

آن وقت هر نفسی دانا میشود بآنچه در خود ذخیره نموده یا صحیفه اعمال حاضر میگردد.

علی بن ابراهیم تفسیر آیات را اینطور نموده إِذَا الشَّمسُ کُوِّرَت میگردد شمس سیاه و ظلمانی وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَت ضوء و روشنایی ستارگان تمام می گردد وَ إِذَا الجِبالُ سُیِّرَت کوهها طوری میشود که گمان میشود جامد و خشکیده است وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت دریاها بـا هم جمع میگردد و همه آتش میگیرد وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَت یعنی بـا حور العین تزویـج میکننـد در روایت ابی جـارود از أبی جعفر (ع) است که اهـل بهشت بـا خیرات حسـان زنهای مؤمنات دنیا ازدواج میکننـد و کفّار با هر یک از آنها شـیطانی قرین میگردد وَ إِذَا المَوؤُدَهُ سُئِلَت دخترانی که اعراب در زمان جاهلیّت زنده زیر خاک میکردند.

و علیّ بن ابراهیم بسند متصل از جابر و او از أبی جعفر علیه السّلام روایت میکند که اینکه آیه وَ إِذَا المَوؤُدَةُ سُئِلَت بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَت راجع بمحبّت و مودّت با ما سؤال میشود. (پایان) در اینکه آیات دوازده علامت برای پدید شدن قیامت بیان نموده که ظاهرا شش علامت آن مقدّمه وقوع قیامت است و شش علامت آن حین وقوع قیامت ظاهر میگردد.

آن شش علامتی که قبل از وقوع قیامت پدید میگردد «۱» پیچیدگی خورشید «۲» گرفتگی ستارگان «۳» سیران و پراکندگی کوه‌ها «۴» بار انداختن شتران «۵» جمع شدن حیوانات وحشی از شدت هول خرابی عالم «۶» آتش گرفتن دریاها که اینکه شش علامت هنگام خرابی عالم و اضمحلال عالم دنیا ظاهر میگردد.

از بعض مفسّرین است که موقع خرابی عالم مردم بعادت معهود مشغول خرید و فروش و امور عادی میباشند که ناگاه می‌بینند خورشید گرفته شد و با ستارگان درهم پیچیده گردید در اینکه فکر باشند چه واقعه‌ای رخ داده می‌بینند کوه ها پراکنده گردید و مثل گرد در هوا متفرق شد آن وقت جنّیان در آدمیان گریزند

صفحه : ۲۳

و آدمیان پناه بپریان برند حیوانات وحشی و پرندگان با هم جمع گردند جنّیان با آدمیان از هول باین طرف و آن طرف میدوند و می‌بینند دریاها را آتش گرفته در آن وقت آسمان و زمین شکافته میگردد و بادی میوزد همه هلاک میگردند ابی بن کعب آن شش علامتی که هنگام وقوع قیامت ظاهر میگردد (۱) وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَت نفس عود ببدن میکند و نفس و بدن جفت میگردند در آن وقت موقع سؤال میشود (۲) وَ إِذَا المَوؤُدَةُ سُئِلَت شاید اشاره باین باشد که در مقام توبیخ اول سؤالی که میشود اینکه است که طفل بی گناه را چگونه کشتید و ظاهرا اینکه سؤال اطلاق دارد منحصر بکسانی نیست که دخترهای خود را زنده در گور می‌کردند هر کس که باعث اعدام مولودی شود بهر شکل و ترتیبی که باشد مورد سؤال و مجازات واقع میگردد.

(۳) وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت در آن وقت صحیفه اعمال بنی آدم منتشر میگردد و مثل ملخ چنانچه در جای دیگر اشاره نموده پراکنده می‌گردد.

«۴» إِذَا السَّماءُ کُشِطَت آسمان از جای خود کنده می‌گردد شاید اشاره باین باشد که در آن وقت آسمان تبدیل می‌گردد بآسمان قیامت چنانچه در جای دیگر در وصف قیامت دارد یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ وَ السَّماواتُ«۱» سوره ابراهیم آیه ۴۹ در جای دیگر وَ السَّماواتُ مَطوِیّاتٌ بِیَمِینِهِ سوره زمر آیه ۶۷ «۵» وَ إِذَا الجَحِیمُ سُعِّرَت آن وقت است که آتش جهنّم شعله‌ور می‌گردد و اهل خود را فرا می‌گیرد.

«۶» وَ إِذَا الجَنَّةُ أُزلِفَت بهشت باهلش نزدیک می‌گردد و بهشتیان در بهشت

---

(۱) روزی که تبدیل میگردد زمین بغیر زمین و آسمانها که شاید مقصود اینکه باشد که وقتی آسمان و زمین و عالم دنیا خراب گردید صورت همین آسمانها و زمین تبدیل میگردد بعالم آخرت که قیامت از ماده همین عالم تأسیس گردد

صفحه : ۲۴

که دار رحمت الهی است واقع می‌گردند.

پس از آنکه تمام اینکه امور واقع گردید آن وقت عَلِمَت نَفسٌ ما أَحضَرَت هنگام آن میرسد که هر فردی از بشر یا هر ذی نفسی دانا گردد بآنچه در باطن و سریره خود ذخیره نموده و اینکه آیه نظیر آیات دیگری است مثل قوله تعالی یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً«۱» و شاید خصوصیّت علم انسان بآنچه در نفس خود اندوخته و حضور آن نزد او در آن وقت برای اینکه

باشد که هر نفسی و هر فردی در آن وقت بفعليّت اخير خود رسيده و جهاتی که در وی بالقوه موجود بوده بمرتبه فعليّت و بروز و ظهور ميرسد زيرا که ديگر حالت منتظره‌ای برای وی باقی نمانده هر قدر ممکن بود کمال يابد در مدت راه نوردی و سير او از اول پيدايش وی در عالم طبيعت تا مآل امر وی در عالم قيامت بانتها رسيده ديگر آنجا جای استکمال نيست بلکه جای فعليّت و نتيجه گرفتن است و چون منتهای کمال انسان جهات علميّه و مرتبه دانش او است اينکه است که وقتی بفعليت اخير خود ميرسد اوّل چيزی که بر وی پديد ميگردد علم و دانش او است بآن اعمالی که کرده و آن ملکات و کمالاتی که بان فعليّت پيدا نموده و نتيجه و آثاری که بر آنها مترتب گرديده که تماما بمرتبه شهود و عيان ميرسد آری کسی که در امر خلقت قدری تدبّر نمايد و بنظر عبرت نشآت و عوالم بشری را بازرسی کند بر وی ظاهر ميگردد سرّ اينکه وقتی عالم طبيعت فانی گرديد و عالم قيامت بروز و ظهور نمود لَيسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی از کمالاتی که کسب نموده و ملکات و محسناتی که در خود اندوخته و اعمال و فضايلی که با خود برداشته تماما با آثار و خصوصيّات هر يک يک تماما بيکصورت وحدانی نزد وی جلوه‌گر ميگردد زيرا در آن وقت انسان جامع تمام کمالات و دارای کل قوی و مشاعر و محيط بتمام عوالم ما دون خود ميگردد و اول او متصل ميگردد باخر او و ظاهر او بباطن او و از آنچه در راه نوردی خود کسب کرده چيزی از وی

---

(۱) روزی که ميابد هر کسی آنچه عمل نموده از خوبی و اعمالش نزد او حاضر و هويدا ميگردد

صفحه : ۲۵

مفقود نميگردد مگر جهاتی که نسبت بانها بالقوه بوده که وقتی بفعليت رسيد ثابت ميگردد.

از اينجا معلوم ميگردد سرّ اينکه عالم قيامت تغيّر و تبدّل و مرض و پيری و مرگ ندارد و نيز زوال پذير نيست و سرّش اينکه است که هر چيزی وقتی بکمال و فعليّت وجودش رسيد دوام می‌يابد و عالم قيامت عالم فعليّت انسان است که آنچه در باطنش مخفی بوده ظاهر می گردد.

فَلا أُقسِمُ بِالخُنَّسِ، الجَوارِ الكُنَّسِ (خنّس) بمعنی لغوی جمع خانس و بمعنی ستر است و کنّس جمع کانس و کنايس منزل حيوانات وحشی است مثل آهو و غير آن و شيطان را خنّاس گويند زيرا که هنگام ذکر خدا فرار ميکند و مخفی ميگردد و قرآن از وی خبر ميدهد الخَنّاسِ الَّذِي يُوَسوِسُ فِي صُدُورِ النّاسِ از أمير المؤمنين عليه السّلام روايت می کنند که فرموده مقصود از (الجوار الكنس) نجوم و ستارگان پنج گانه زحل، مشتری، عطارد، زهره، مريخ ميباشد.

و اينکه ستارگان را مورد قسم قرار داده که قسم باين ستارگان وقتی بر ميگردند و پنهان می‌شوند مثل اينکه گفته ميشود آهو در کنيس خود پنهان گرديد و اينکه مقصود از پنهان شدن ستارگان چيست شايد اشاره بآنوقتی است که ستارگان تحت روشنی خورشيد پنهان می گردند خلاصه قسم ياد می‌فرمايد بستاره گان وقتی که رجوع و بازگشت می کنند يعنی پس از طلوع غروب می کنند يا تحت روشنايی خورشيد مخفی می گردند و ديده نمی‌شوند.

وَ اللَّيلِ إِذا عَسعَسَ (عسعس) از لغات اضداد است قسم بشب وقتی رو می کند و عالم تاريک

صفحه : ۲۶

می گردد و پست می کند و آن وقتی است که طلوع فجر نمايان می گردد وَ الصُّبحِ إِذا تَنَفَّسَ قسم بصبح وقتی طلوع می کند و نظر بروح و نسيم لطيفی که در صبح ميوزد صبح را توصيف بتنفّس نموده إِنَّهُ لَقَولُ رَسُولٍ كَرِيمٍ در تفسير علی بن ابراهيم آيه اشاره به اينکه شأن و منزلت آن رسول بسيار عظيم و بزرگ است مکين مطاع امين اينکه سه فضيلت و منزلتی است که خداوند اختصاص

برسول خود داده که باحدی از انبیاء مثل آن را عطا ننموده و نیز علی بن ابراهیم بسند متصل از ابی بصیر و او از ابا عبد اللّه چنین روایت می‌کند که قوله تعالی ذِی قُوَّةٍ یعنی جبرئیل که نزد عرش مکین است (ثَمَّ أَمِینٍ) یعنی رسول اللّه که او مطیع و مطاع است نزد حق تعالی و امین است روز قیامت وَ ما صاحِبُکُم بِمَجنُونٍ یعنی رسول اللّه دیوانه نبود در اینکه منصوب نمود علی بن ابی طالب را بخلافت و پیشوایی خلق. (پایان) خداوند دو آیت بزرگ خلقت که یکی راجع بستارگان و طلوع و غروب آن و ظاهر گردیدن و پنهان شدن آنان باشد و دیگر پی در پی آمدن شب و روز که نظام خلقت منوط بآنها است مورد سوگند قرار داده که قرآن کلام فرستاده بزرگوار است در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد چون باید مناسبت باشد بین قسم و آنچه قسم برای اثبات آن یاد می‌شود شاید اینکه برای حقّانیت قرآن طلوع و غروب ستارگان و شب و پس از آن تنفّس صبح را مورد سوگند و شاهد صدق قضیّه قرار داده سرّش اینکه باشد که چون زمان قبل از اسلام که آن را زمان جاهلیت می‌نامیدند دنیا مثل شب از ظلمت جهل و بی خردی و وحشی گری تاریک بوده و قرآن مانند صبح صادق

صفحه : ۲۷

که بنور خود عالم را روشن می‌گرداند از افق محمدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از پشت ابرهای اوهام و بربریت اعراب تجلّی نمود و عالم را بنور علم لدنّی و سنّت الهی روشن و نورانی گردانید که شب اشاره بزمان جاهلیّت است و طلوع صبح اشاره بطلوع قرآن است.

و بقرینه آیات بعد ظاهرا مقصود از رسول کریم جبرئیل ملک مقرب حامل وحی است که آیات قرآنی بتوسط جبرئیل از طرف پروردگار عالم بر شخص رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آمده.

بعض مفسّرین چنین اظهار میدارند که مقصود از رسول کریم خود پیمبر خاتم است که حضرتش قرآن را از حق تعالی بتوسط وحی گرفته و بر مردم ابلاغ نموده ذِی قُوَّةٍ عِندَ ذِی العَرشِ مَکِینٍ واسطه وحی را بچهار صفت ستوده و معرّفی فرموده (رسول کریم است) صاحب جلال و کرامت است (ذی قُوَّةٍ) صاحب قوت و عظمت و دارای شدّت وجود است عِندَ ذِی العَرشِ مَکِینٍ ملک مقرب نزد صاحب عرش استوار گردید مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ مطیع امر پروردگار و امین وحی است.

اشاره بمقام قرب جبرئیل امین است که نزد صاحب و پروردگار عرش عظیم که مقصود از عرش در الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی احاطه رحمت و احاطه قدرت و استیلای وجود حق تعالی باشد مقام عندیّت و قرب بجوار احدیت دارد و چنین ملک مقربی با اینکه اوصاف حامل آیات قرآنی است که کلام خدا را حکایت نموده وَ ما صاحِبُکُم بِمَجنُونٍ قسم باین موجودات بزرگ که اساس خلقت باینها استوار گردیده که رفیق شما (محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) دیوانه نیست آری دیوانه کسی است که نسبت جنون میدهد بآن عقل کل که مظهر صفات لاهوتی و نماینده اوصاف لم یزلی است

صفحه : ۲۸

وَ لَقَد رَآهُ بِالأُفُقِ المُبِینِ محقّقا پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن حامل وحی یعنی جبرئیل امین آن رسول بزرگوار را دید در افق روشن در محل طلوع آفتاب عکرمه از عبد اللّه عباس چنین حدیث مینماید که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بجبرئیل فرمود میخواهم تو را بآن صورت اصلی و بآن هیکلی که در آسمان داری ببینم جبرئیل گفت طاقت نداری و اکنون خواهی کجا خود را بتو بنمایم گفت بابطح جبرئیل گفت در آنجا نگنجم حضرت فرمود در منا گفت در آنجا نیز نگنجم در عرفات گفت نگنجم گفت بکوه حرا در روز موعود حضرتش بکوه حرا تشریف برد آن گاه دید جبرئیل از کوه‌های عرفات با هیبتی و جثه و صدایی از خشخشه و چلچله تمام روی آسمان از مشرق تا مغرب را پوشانیده سرش در آسمان پاهایش در طبقه هفتم زمین

حضرتش از هیبت او بیهوش گردید جبرئیل بصورت انسانی فرود آمد و سر مبارکش را در کنار گرفت چون بهوش آمد جبرئیل گفت یا رسول اللّه خلقت من در نظر تو بزرگ آمد اگر میکائیل را ببینی که سر او در زیر عرش و پاهای او در زیر هفتم طبقه زمین است و عرش بر دوش وی نهاده شده لکن با اینکه عظمت در موقع ترس از خدا از گنجشکی کوچکتر میگردد.
عارف رومی در تحقیقات عرفانی مضمون اینکه حدیث را بشعر آورده:

مصطفی میگفت پیش جبرئیل که چنانچه صورت تست ای جلیل

مر مرا بنمای محسوس آشکار تا ببینم من تو را نظّاره وار

گفت نتوانیّ و طاقت نبودت حس ضعیف است و تنگ سخت آیدت

گفت بنما تا ببیند اینکه جسد تا چه حد او نازکست و بی مدد

آدمی را هست حسّ تن سقیم لیک در باطن یکی خلق عظیم

نقش احمد زان نظر بیهوش شد بحر او از مهر کف پر جوش شد

احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

صفحه : ۲۹

گفتار حکماء در بیان عقل عقل نظری و عقل عملی انبیاء عقل نظری و عقل عملی

حکماء گویند انبیاء در عقل نظری و عقل عملی در منتهی درجه قوت و شدت میباشند و در بیان القای وحی چنین گویند نفس نبی باعتبار عقل نظری وقتی ارتباط کامل بعقل مجرد پیدا نمود از آن عقل مجرّد پرتوی در مرتبه سرّ و نفس ناطقه وی پدید میگردد و از آنجا تنزل میکند در قوه متصرفه و از آنجا بقوه واهمه و از آنجا بقوه خیال و از قوه خیال بحسّ مشترک فرود میآید اینکه است که پیمبر ملک را بصورت نیکو بچشم سر میبیند و بگوش صدای او را میشنود و با وی صحبت میکند خلاصه جبرئیل که حکماء او را بعقل فعّال تعبیر میکنند اول بر نفس ناطقه پیمبر که حقیقت قلب است پیدایش مینماید پس از آن در مرتبه خیال پس از آن بحس مشترک ظهور میکند و نیز کلام الهی را اول دل نبی میشنود پس از آن بخیال در می آید پس از آن بحس مشترک بعد از آن بگوش شنود.
و نیز بایستی عقل عملی پیمبر چنان قوی گردد که متصرف شود مواد موجودات را و باذن و اراده حق تعالی تواند صورت موجودی را تبدیل نماید بصورت دیگری و نماینده قدرت خدا گردد و کار خدایی نماید و منشأ تمام معجزات انبیاء و کرامات اولیاء از همین دو مرتبه از کمال یعنی قوت عقل نظری و قوت و استیلاء عقل عملی آنان سر چشمه گرفته.

وَ ما هُوَ عَلَی الغَیبِ بِضَنِینٍ مشهور (بضنین) را بضاد خوانده‌اند یعنی آن رسول بخیل نیست بر اینکه وحی و اخبار غیبی را که بر او القا میشود بپوشاند.

و بعضی (بظا) خوانده‌اند یعنی آن رسول از آن اخبار غیبی که خبر میدهد متهم بدروغ نیست لکن وجه دوم مناسب‌تر بنظر میآید.

وَ ما هُوَ بِقَولِ شَیطانٍ رَجِیمٍ

صفحه : ۳۰

(واو) در (و ما هو) عطف بر همان آیه بالا است که اینکه قرآن گفتار رسول پروردگار عالمیان است نه گفتار شیطان رانده شده یعنی قرآن حق است و از طرف حق و حقیقت بتوسط ملك مقرب فرود آمده فَأَینَ تَذهَبُونَ خطاب عتاب آمیز از مصدر جلال احدیّت متوجه عموم مردم است که کجا میروید چرا راه کج پیش میگیرید و بگفتار ناروا خود را هدر می‌نمائید و در کلام الهی شبهه میکنید و در باره قرآن گمان خطا میبرید گاهی سحرش گوئید گاهی کهانتش نامید گاهی افسانه پیشینیانش خوانید.

إِن هُوَ إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِینَ نیست اینکه قرآن مگر تذکر و اندرزی که برای تمام جهانیان نافع و سودمند است یعنی قرآن کلامی و قانونی است که از طرف پروردگار جهانیان مقرر گردیده و اصلاح کننده تمام امور دنیوی و اخروی بشر است لِمَن شاءَ مِنکُم أَن یَستَقِیمَ قرآن تذکّر و اندرزی است برای کسانی که بخواهند طریق سعادت و فیروزی خود را پیدا کنند و در طریق مستقیم که سر انجام آن قرب جوار ربّ العالمین است قدم زنند.

آری قرآن کلامی است جامع تمام وظائف و دستور العملی است منطوی بر تمام فضائل و طریق روشنی است برای اهل فضائل و قانون جامعی است حاوی بر تمام مطالب و مقرراتی است جامع تمام مسائل و علوم و صنایع لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ کسی که میل دارد راه سعادت و فیروزمندی و رستگاری را در پیش گیرد و بمقام انسانیت فائز گردد بایستی اینکه کلام که از معدن صدق و حقیقت پرتوی از آن

صفحه : ۳۱

باین صورت الفاظ و جملات شیرین برآمده پیش روی خود قرار دهد و معیار و مقیاس اعمال و افعال خود گرداند و مطابق دستورات آن عمل نماید تا بمقام انسانیت فائز گردد.

وَ ما تَشاؤُنَ إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ رَبُّ العالَمِینَ حضرات جبری در نفی اختیار عبد باین آیه و امثال آن تمسك میکنند زیرا چنانچه از ظاهر آیه بر می‌آید مشیت و خواست انسان را معلّق نموده بر اراده حق تعالی که چنین مینماید که اراده انسان بدست خودش نیست بلکه معلّق بر اراده خدا است و گویند معنی جبر همین است لکن اینکه جماعت بآیات الهی یك چشمه نگاه میکنند اگر آیات را که بعضی مفسّر بعض دیگر است مثل آیه جلو لِمَن شاءَ و اینکه آیه وَ ما تَشاؤُنَ وقتی با هم جمع نمودیم همان (امر بین الامرین) که امام و پیشوای ما صادق ال محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیان فرموده از آن مفهوم میگردد و شاید چنین نتیجه دهد که چون انسان مختار است اگر اراده کند امری را انجام دهد مطابق اراده او برای نفوذ اراده‌اش خدا هم اراده بر وجود خارجی آن فعل مینماید زیرا چون ممکن از خود چیزی ندارد اینکه است که خواستن او و نفوذ اراده‌اش مثل وجودش بسته باراده حق تعالی است پس همین طوری که وجود عبد بسته بمشیت خدا است مشیت و خواست او نیز بسته بخواست خداوند است خلاصه شاید مقصود از وَ ما تَشاؤُنَ إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ چنین باشد که خواستن آنان باختیار همان خواستن حق تعالی است که آنان باختیار اراده کنند یعنی خدا میخواهد که آنها باختیار اراده کنند و اراده آنان نفوذ نماید

صفحه : ۳۲

سوره انفطار

اشاره

مکّی است در مکّه فرود آمده و نوزده آیه و هشتاد کلمه و سیصد و بیست و نه حرف است و از ابو امامه و ابیّ بن کعب نقل میکنند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود (هر که سوره إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت را بخواند بعدد هر قبری که در دنیا هست و بعدد هر قطره باران برای وی حسنه نوشته شود و در دنیا و آخرت کار او نیکو گردد کفعمی مینویسد کسی که در زندان و در حبس باشد سوره انفطار را قرائت کند از حبس و زندان نجات می‌یابد و نیز کسی که خائف و ترسناک باشد اگر اینکه سوره را قرائت کند خوف او برطرف میگردد و مطمئن میشود.

سورة الانفطار مكية و هى تسع عشر آية

[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت (۱) وَ إِذَا الكَواكِبُ انتَثَرَت (۲) وَ إِذَا البِحارُ فُجِّرَت (۳) وَ إِذَا القُبُورُ بُعثِرَت (۴)
عَلِمَت نَفسٌ ما قَدَّمَت وَ أَخَّرَت (۵) يا أَيُّهَا الإِنسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوّاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلّا بَل تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ (۹)
وَ إِنَّ عَلَيكُم لَحافِظِينَ (۱۰) كِراماً كاتِبِينَ (۱۱) يَعلَمُونَ ما تَفعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الأَبرارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَ إِنَّ الفُجّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)
يَصلَونَها يَومَ الدِّينِ (۱۵) وَ ما هُم عَنها بِغائِبِينَ (۱۶) وَ ما أَدراكَ ما يَومُ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ ما أَدراكَ ما يَومُ الدِّينِ (۱۸) يَومَ لا تَملِكُ نَفسٌ لِنَفسٍ شَيئاً وَ الأَمرُ يَومَئِذٍ لِلّهِ (۱۹)

صفحه : ۳۳

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
هنگامی که آسمان شکافته شود،
و هنگامی که ستارگان فرو ریزند
و هنگامی که دریاها روان گردد،
و هنگامی که مردم از قبرها برانگیخته شوند،
آن وقت هر کسی دانا میگردد بآنچه پیش و عقب انجام داده،
ای انسان چه تو را بر اینکه داشته که مغرور شدی بپروردگار کریم،

آن کسی که آفرید تو را و اعضای تو را مساوی و معتدل قرار داد،

و در هر صورتی که اراده‌اش تعلّق گرفته تو را ترکیب نمود،

نه چنین است که گمان کرده‌اید بلکه انکار میکنید قیامت را،

و محقّقا ملائکه‌ای هستند که حافظ و نگهبان اعمال شمااند،

نویسندگان بزرگ مرتبه‌اند،

میدانند آنچه شما میکنید،

محقّقا نیکوکاران در بهشت پر نعمتند

و اینکه اشرار و فسّاق هر آینه در جهنم‌اند،

روز رستاخیز در جهنّم درافتند،

و هیچ وقت آنان از آتش دور نتوانند بود،

و تو چگونه توانی بدانی روز رستاخیز چه روزی است،

پس چطور دانا میشوی که روز قیامت چیست،

روزی است که هیچ نفسی مالك نیست برای خود چیزی و در آن روز تمامی امور راجع بحق تعالی است

(توضیح آیات)

اشاره

إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت، وَ إِذَا الکَواکِبُ انتَثَرَت فطر در لغت بمعنی شکافتن و پاره شدن از بالا بپائین است قوله تعالی هَل تَری مِن فُطُورٍ یعنی اختلال در آن نیست و فطر بدو معنی ضد هم استعمال شده گاهی برای فساد و بهم خوردگی استعمال میشود مثل السَّماءُ مُنفَطِرٌ بِهِ و گاهی برای اصلاح مثل قوله تعالی (فطر اللّه الخلق) و از اینکه باب است فِطرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها

صفحه : ۳۴

انتشار بمعنی متفرق گردیدن و ریزش نمودن است خداوند در اینکه سوره مبارکه در مقام منحل گردیدن عالم مادیات و پیدایش عالم قیامت برآمده و دو علامت راجع بسماویات بیان فرموده.

اول علامتی که در اینجا بشمار آورده شکافته شدن آسمان است و آیات از اینکه قبیل بسیار است مثل آنجا که فرموده یَومَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالغَمامِ إِذَا السَّماءُ انشَقَّت و غیر اینها طرف علو و مرتبه بالا را عرب سموّ و سما گوید و بنا بر آنکه آسمان جسم کثیف و ثقیلی باشد چنانچه هیئت قدیم چنین نشان میدهد معنی پاره شدن آسمان موقع خرابی عالم و ظهور قیامت واضح است.

لکن بنا بر هیئت جدید که آسمان را عبارت از فضا میدانند شاید مقصود از آسمان طرف بالا و ارتباط موجودات سماوی بعضی نسبت بدیگری مثل مدار کرات و تنظیم ستارگان و باقی موجودات باشد و مقصود از شکافته شدن آسمان همان بهم خوردگی اوضاع عالم خلقت و ریزش ستارگان و کرات و پراکندگی اوضاع سماوی باشد خلاصه دو علامت از علائم وقوع قیامت که در اینجا بیان نموده یکی شکافته شدن آسمان و دیگر ریزش ستارگان است که از اینکه آیه بر میآید اینکه دو علامت ابتداء خرابی عالم و منحل گردیدن عالم مادّیات ظهور می‌یابد.

وَ إِذَا الْبِحارُ فُجِّرَت، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعثِرَت فجر شكافته شدن چيزی را گويند قوله تعالی وَ فَجَّرنَا الأرضَ عُيُوناً وَ فَجَّرنا خِلالَهُما نَهَراً فَتُفَجِّرَ الأنهارَ تَفجُرَ لَنا مِنَ الأَرضِ يَنبُوعاً و امثال اينكه آيات در كلام اللّه بسيار آمده و طلوع نيّر اعظم خورشيد را نيز فجر گويند قوله تعالی وَ الفَجرِ وَ لَيالٍ عَشرٍ إِنَّ قُرآنَ الفَجرِ كانَ مَشهُوداً زيرا كه بطلوع فجر سياهی شب شكافته ميگردد و روز روشن پديد ميگردد.

صفحه : ۳۵

و دو علامت ديگر راجع بسفليّات ظاهر ميگردد يكی جريان درياها كه آب درياها درهم ريخته ميگردد از بعض مفسّرين است كه درياها آتش ميگيرد ديگری گفته درياها پر شوند.

خلاصه وقتی زمين بشدّت بلرزه آيد چنانچه در سوره واقعه اشاره دارد إِذا رُجَّتِ الأَرضُ رَجًّا آن وقت درياها در هم ريزش كنند و آب درياها روان گردد.

علامت ديگر قبرها زير و زبر گردد (بعثرت بمعنی بعث بوده را اضافه شده (بعثرت) خوانده ميشود يعنی قبرها زير و رو ميشوند و مردهها برانگيخته ميگردند و زنده ميشوند.

عَلِمَت نَفسٌ ما قَدَّمَت وَ أَخَّرَت پس از آنكه آسمانها شكافته شد و ستارگان ريزش نمودند و آب درياها جريان پيدا نمود و قبرها زير و زبر گرديد آن وقت موقع آن ميرسد كه هر فردی از بشر دانا گردد بآنچه از اوّل عمر تا آخر عمر خود كرده.

سخنان مفسرين در توجيه ما قدمت و اخرت

(۱) ما قدّمت آنچه در اول عمر كرده و اخّرت آنچه در آخر عمر كرده از فرائض و واجبات و آنچه ترک كرده (عكرمه) (۲) آنچه در پيش فرستاده از فرزندان تا شفيع او باشند و آنچه تأخير انداخته (۳) آنچه مقدم انداخته از صدقات و آنچه تأخير انداخته از بركات (۴) ما قدّمت آنچه مقدم انداخته از خير يا شرّ و اخّرت و آنچه عقب انداخته از سنّت حسنه يا سيّئه. (عبد اللّه مسعود) ما قَدَّمَت وَ أَخَّرَت تقدّم و تأخّر بچهار معنی آمده اول بمعنی تقدّم و

صفحه : ۳۶

تأخّر زمانی مثل اينكه گويند فلان مطلب قديمی است يعنی در زمان پيشينيان واقع گرديده دوم تقدّم باعتبار شرف و فضيلت است گويند فلان كس در شرافت و فضيلت پيشی گرفته سوم لفظ واحد كه تقدّم دارد بر اعداد كه بدون يک دو و سه معنی ندارد (چهارم) تقدّم مبدء وجود واجب الوجود بر تمام موجودات و ممكنات چنانچه در مقام ستايش او گويند يا (قديم الاحسان) لكن تقدّم و تأخّر نسبت بزمان و زمانيّات شايع و در عرف متداول است راجع بزمان مثل قوله تعالی در سوره يس وَ القَمَرَ قَدَّرناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ كَالعُرجُونِ القَدِيمِ و اشاره بمعنی دوم دارد قوله تعالی قَدَمَ صِدقٍ عِندَ رَبِّهِم يعنی آنان در فضيلت سبقت دارند شايد اشاره بمعنی سوم دارد لَبِئسَ ما قَدَّمَت لَهُم أَنفُسُهُم و شايد اشاره بمعنی چهارم دارد قوله تعالی لا تُقَدِّمُوا بَينَ يَدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ چنانچه در توجيه آيه گفته‌اند لا تقدّموا يعنی در قول و حكم بر خدا سبقت نگيرند چون قول و حكم او بر هر چيزی سبقت دارد و در اينكه آيه ما قَدَّمَت وَ أَخَّرَت مقصود تقدم و تاخر زمانی است حرفی نيست لكن در اينكه در موقع ظهور قيامت نفس بچه چيز عالم ميگردد.

شايد اشاره باين باشد كه در آن وقت چيزی از اعمال و افعال و صفات و ملكات انسان مفقود نميگردد و صحيفه نفس بشری مبرز و ظاهر ميگردد زيرا كه اول عمر تا آخر در آنجا يكی ميگردد آنچه كرده و آنچه را در خود اندوخته از ملكات حميده و نكوهيده

حتی آنچه گفته و شنیده و باعضاء و جوارح خود عمل نموده از کردنیها و گفتنیها و آنچه در باطن مخفی گردانیده از عقاید صحیح و فاسد از اول عمر تا آخر از خوب و بد تماما بدون کم و زیاد بیک صورت فعلی وحدانی در نظر وی حاضر میگردد و در آن وقت علم آدمی بکرده‌های خود چنین است که گویا همان وقت مشغول بآن عملیات است یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً زیرا که عالم قیامت عالم حقیقت و عالم فعلیت است پرده و حجابی در بین نیست قوه و استعداد بر عمل مفقود گذشته و آینده و مقدم و مؤخر که لازمه عالم دنیوی است در آنجا

صفحه : ۳۷

معنی ندارد اول و آخر یکی میگردد ماه و خورشید با هم جمع میگردند (وَ جُمِعَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ) شاهد بر اینکه است وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَت دلیل بر اینکه است که روح و بدن مرتبط بهم میگردند بلکه یکی میشوند یا أَیُّهَا الإِنسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الکَرِیمِ، الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوّاکَ فَعَدَلَکَ فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ آن وقت خطاب عتاب آمیز میرسد ای انسان چه چیز تو را فریب داد و مغرور گردانید بپروردگار کریم آن خدای کریمی که اعضای تو را تسویه نمود و اطراف بدن تو را معادل و مساوی یکدیگر گردانید و اندام تو را راست و مستقیم قرار داد و تو را بصورت انسانیّت که بهترین و زیباترین صورتها است بآنطوری که حکمت الهی خودش اقتضا مینمود ترکیب گردانید.

گویا خدای کریم تعلیم مینماید ببنده گنهکار خود که پس از اینکه سؤال که چه چیز تو را مغرور نمود در پاسخ گوید کرم تو یا کریم مرا مغرور نمود چون میدانستم تمام موجودات مشمول رحمت تو میباشند و رحمت تو بر غضبت سبقت دارد و میدیدم انواع و اقسام نعمتهایی که برای گناهکاران مهیّا نموده بودی و آنان را مهلت دادی بلکه خطاهای آنها را پرده پوشی مینمودی و عفو و بخشش و غفّاریت تو بدرجه‌ای بود که بتوسط پیمبر اکرمت خطاب مهر آمیز بگنهکاران نمودی قُل یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسرَفُوا عَلی أَنفُسِهِم لا تَقنَطُوا مِن رَحمَةِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً«۱» وقتی آدم گنهکار ببیند که با تقصیر و خطاکاری از راه فضل و احسان اینکه طور وی را پذیرفته و در آیه یا عِبادِیَ الَّذِینَ بوی عبد خطاب شده اینکه بود که جهل و بیخردی و غلبه قوای طبیعی از یک طرف و تدلیسات شیطانی از طرف

---

(۱) سوره زمر آیه ۵۴. خطاب برسول اکرم (ص) است که بگو ای بندگان من کسانی که اسراف نمودند بر نفسهای خودشان مأیوس نباشید از رحمت خداوند محققا خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد

صفحه : ۳۸

دیگر مرا مغرور نموده و بر آن داشت که عصیان ورزم و اوامر خدای کریم را مخالفت نمایم آری مغرور شدن بکرم الهی یکی از تسویلات نفسانی و دامهای شیطانی بشمار میرود که انسان را فریب داده و چشم و گوش وی را بسته نگاه داشته و امید بکرم و بخشش الهی را روپوش خطاهای خود گردانیده در صورتی که اگر قدری بخود آید میفهمد دروغ میگوید اصلا امیدوار بکرم و رحمت الهی نیست زیرا الطاف الهی از رحمت و کرم و بخشش محل قابل میخواهد کسی که امیدوار بچیزی شد البته در مقام برمی‌آید که آن را بخود جذب نماید چگونه ممکن است انسان امیدوار بکرم حق تعالی باشد و خود را در معرض سخط و غضب او قرار دهد چطور شد اسماء و صفاتی که دلالت بر فضل و احسان و رحمت الهی دارد در نظر می‌آورد و نفس و شیطان بوی القاء میکنند خدا کریم است و هیچ متوجه باسماء و صفات مقابل او نیست اگر خود را برأفت و کرم ستوده در مقابل آن خود را بقهاریت و شدید العقاب نیز معرفی نموده و همین طوری که بهشت دار کرامت او است جهنم نیز دار غضب او است انسان بایستی

هميشه بين خوف و رجا باشد چنانچه در احاديث معصومين عليه السّلام اشاره بآن نموده‌اند كه خوف و رجا مثل دو كفه ميزان بايد مقابل يكديگر باشند سعادتمند كسى است كه در عين حال خوف اميدوار بكرم الهى است و در عين اميدوارى بكرم او خائف و ترسناك از غضب او است كَلّا بَل تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ دين در لغت بچند معنى آمده قوله تعالى إِذا تَدايَنتُم بِدَينٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى و نيز در مورد ارث فرموده مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَو دَينٍ كه در امثال اينكه موارد دين بمعنى قرض آمده و نيز بمعنى جزاى طاعت و عبادت نيز استعمال شده و نيز در كلام اللّه دين

صفحه : ۳۹

در شريعت و ملّت بسيار آمده قوله تعالى وَ مَن أَحسَنُ دِيناً مِمَّن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ و مثل قوله تعالى يا أَهلَ الكِتابِ لا تَغلُوا فِي دِينِكُم يعنى غلوّ نكنيد بر ملّت و شريعت خودتان اشاره به اينكه پيرو اسلام گرديد و مثل قوله تعالى إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ و نيز معاد و قيامت را دين ناميده مالِكِ يَومِ الدِّينِ و ظاهرا مقصود بالدّين در اينكه آيه بالا بَل تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ قيامت است و شايد بمناسبت آنكه قيامت دار جزا و مجازات است آن را دين ناميده (كلّا) كلمه اضراب است و بيانات بالا را تأييد مينمايد يعنى چنين نيست كه گمان كرده‌اند بلكه سبب غرور آنان اينكه است كه تصديق بروز قيامت ندارند و پيمبران را تكذيب مينمايند.

شايد اشاره باين باشد كه سبب غرور آنها نه كرم الهى است بلكه سبب آن عدم ايمان و اذعان بروز جزا است كه آنها گستاخانه‌وار مخالفت مينمايند و بغرور نفس و اغواء شياطين گمراه گرديده‌اند وَ إِنَّ عَلَيكُم لَحافِظِينَ، كِراماً كاتِبِينَ، يَعلَمُونَ ما تَفعَلُونَ در غريب القرآن گفته كرم وقتى نسبت بحق تعالى داده شود اسم انعام و احسان او است مثل فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ و نسبت بانسان اسم اخلاق و افعال حميده او است و باعتبار افعال نيك و اعمال نيكويى كه از وى ظهور و بروز مينمايد او را كريم نامند مثل كسى كه در راه جهاد انفاق مال ميكند يا در موارد ديگر خالصا لوجه اللّه انفاق مال ميكند و نيز هر چيزى كه در مرتبه خود كامل گرديد آن را كريم نامند مثل قوله تعالى إِنَّهُ لَقُرآنٌ كَرِيمٌ و در اوصاف ملائكه فرموده بَل عِبادٌ مُكرَمُونَ در جاى ديگر بِأَيدِي سَفَرَةٍ كِرامٍ بَرَرَةٍ گويا در مقام اعتراض و ردّ منكرين روز معاد برآمده كه چگونه توانيد انكار معاد نمائيد در صورتى كه بر شما حفظه و ملائكه نويسنده گماشته شده و آنان

صفحه : ۴۰

كريمانند دبيرانند نويسندگانند حافظ و نگهبان اعمال و افعال شمايند و در قيامت شاهد بر اعمال بندگانند.

نظير اينكه آيه آيات ديگرى است مثل قوله تعالى وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ وَ يُرسِلُ عَلَيكُم حَفَظَةً قوله تعالى إِذ يَتَلَقَّى المُتَلَقِّيانِ عَنِ اليَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ، ما يَلفِظُ مِن قَولٍ إِلّا لَدَيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ«۱» از اينكه آيات بضميمه بعض احاديث چنين استفاده ميشود كه دو دسته ملائكه براى نويسندگى اعمال انسان مهيّا شده‌اند يك دسته در طرف راست و دسته ديگر در طرف چپ ملائكه دست راست كه وظيفه آنان ضبط اعمال خوب است بمجرد آنكه عمل خوبى از انسان سر زد چنانچه قرآن خبر ميدهد بده برابر مى‌نويسند و ملائكه طرف چپ در نوشتن تأخير مى‌اندازند كه شايد متنبّه گردد و توبه كند اگر نكرد آن خطا و گناه را بقدر خودش مى‌نويسند ثبت مينمايند.

و شايد مقصود از نوشتن همان ضبط نمودن و ثابت داشتن است نه نوشتن بطور معهود و متعارف بين مردم زيرا نوشتن همان ثابت بودن و مستقر داشتن است مثل آنجا كه فرموده كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمانَ كه در هر دو آيه مقصود از كتب ثابت و مستقر داشتن است (اعتراض) نظر بآن آيه كه فرموده وَ إِن تُبدُوا ما فِي أَنفُسِكُم أَو تُخفُوهُ يُحاسِبكُم بِهِ اللّهُ آنچه انسان ظاهر گرداند از اعمال و آنچه را مخفى دارد حساب آن نزد خدا معلوم و مضبوط است ديگر چه حاجتى است كه ملائكه‌اى بگمارد براى

ثبت و ضبط اعمال (پاسخ) گوئیم چون ناموس خلقت بر اینکه استوار گردیده که برای انجام دادن هر چیزی اسباب و معدّات و وسائل و مقرراتی مهیّا نموده و هر چیزی را معلّق

---

(۱) سوره ق آیه ۱۶. چون فرا گیرند آن دو فرا گیرنده از طرف راست و از طرف چپ نشسته سخنی تلفظ نمیشود مگر آنکه نزد او است نگهبانی آماده

بر چیز دیگری گردانیده و سلسله علل و معلولات را مترتّب بر یکدیگر قرار داده و معدّات و شرایطی در بین نهاده اینکه است که در ثبت و ضبط اعمال بنی آدم ملائکه‌ای گماشته که در قیامت شاهد و گواه اعمال و افعال وی باشند.

در بعض احادیث دارد که وظیفه (کرام الکاتبین) فقط ضبط اعمال و افعال جوارح آدمیانند نه اعمال قلب زیرا که قلب خزینه خدا است کسی را بر آن تسلّطی نیست خصوصا قلب مؤمن که فرمود

(قلب المؤمن عرش الرّحمن)

و شاید صحیفه اعمال همان نفس یعنی روح و روان آدمی باشد که بتوسط ملائکه عمّال هر عملی از اعضاء صادر میگردد از گفتار و کردار خوب یا بد آن گماشتگان در لوح نفس ضبط و نقش مینمایند و اینکه همان صحیفه اعمال است که روز موعود حاضر میگردد وقتی آدم خطاکار آن را ببیند گوید یا وَیلَتَنا ما لِهذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً) إِنَّ الأَبرارَ لَفِی نَعِیمٍ، وَ إِنَّ الفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ، یَصلَونَها یَومَ الدِّینِ محقق و معین است که نیکوکاران هر آینه در نعمتند و محقّقا فجار و بدکاران در جهنّم و جایگاه آنان در قیامت جحیم است.

ابرار جمع بر و بر در لغت بمعنی توسعه آمده و باین اعتبار بیابان وسیع را عرب بر مقابل بحر یعنی دریا گوید و هر عمل نیکی را بر گویند و گاهی بر نسبت بخدا داده شده مثل قوله تعالی إِنَّهُ هُوَ البَرُّ الرَّحِیمُ و گاهی نسبت بخلق داده میشود مثل قوله تعالی وَ بَرًّا بِوالِدَیهِ و، بر، نسبت بحق تعالی بمعنی ثواب و عطا و احسانست و نسبت بعبد اطاعت و عمل نیکو است و نیز، بر، نسبت بانسان در دو معنی گفته میشود یکی راجع باعتقادات مثل قوله تعالی لَیسَ البِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَکُم قِبَلَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ وَ لکِنَّ البِرَّ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ و دیگر بر راجع باعمال نیک مثل قوله تعالی لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ در آیات سوره بقره صفات ابرار را مفصلا بیان فرموده و مختصر بیانی در

آنجا نموده‌ایم مراجعه بآن جا شود چنانچه گفته شد (ابرار) جمع برّ است و برّ بر کسی صادق آید که تمام یا اکثر افعال و اعمال وی بفرموده عقل و روی میزان شرع انجام گیرد چنین کسی از نعمتهای اخروی بلکه دنیوی برخوردار است زیرا آدمی که بتمام معنی نیکو کار باشد علاوه بر آنکه در قیامت در جایگاه قرب الهی متنعّم بنعمتهای بینهایت است در دنیا نیز در اثر نیکی عمل کارهای وی آسان میگردد و چون او رو بخدا دارد تمام موجودات که جند حق و لشگر اویند در واقع مطیع و فرمانبر او میگردند وَ ما هُم عَنها بِغائِبِینَ جهنّم هیچوقت از فجّار که شاید مقصود کفّار باشند غائب و جدا نیست البته بایستی چنین باشد زیرا نظر بکفر و شرّ که در آنان رسوخ نموده در جهنّم واقعند و جهنّم محیط بر آنها و در آن محصور گردیده‌اند کجا جهنّم از آنها غائب و دور میگردد بلکه آن بدبختان و سیه روزگاران در محاط جهنم واقعند وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ وَ ما أَدراکَ ما یَومُ الدِّینِ، ثُمَّ ما أَدراکَ ما یَومُ الدِّینِ، یَومَ لا تَملِکُ نَفسٌ لِنَفسٍ شَیئاً خطاب برسول اکرم خود فرموده و اشاره بعظمت و بزرگی روز قیامت دارد که به (ماء)

استفهامی كه در مقام تعجب آرند سؤال نموده و گويا فرموده‌ای محمّد صلّی اللّه عليه و آله و سلّم تو با احاطه علميه‌ای كه داری چه ميدانی كه آن روز قيامت چه روز عظيمی است و تكرار برای تأكيد و اشاره باهميت چنين روزی است بعد در مقام عظمت آن روز برآمده كه آن روزی است كه هيچ نفس مالك چيزی نيست كه بتواند برای خود يا ديگران كاری انجام دهد زيرا تمام معدّات و اسبابی كه در عالم دنيا از روی حكمت و نظام مقرر گرديده از بين ميرود و بطوری از انسان سلب مالكيت ميگردد كه حتّی ديگر مالك نفس خود هم نيست و اعضا و جوارح نيز از اختيار

صفحه : ۴۳

در قيامت مالكيت برای كسی باقی نميماند و بيان لمن الملك وی بيرون ميروند و آنجا كه حكم الهی صادر گردد بر عليه او شهادت دهند و در وصف آن روز است اليَومَ نَختِمُ عَلی أَفواهِهِم وَ تُكَلِّمُنا أَيدِيهِم حتّی در آن روز كسی قدرت بر شفاعت ندارد مگر كسی را كه خدا اذن بدهد (من يشفع شفاعهٔ الا باذنه) وَ الأَمرُ يَومَئِذٍ لِلّهِ الف و لام (و الامر) الف و لام استغراق است يعنی در آن روز فناء مطلق پديدار ميگردد و خوديّت و استقلال و مالكيّت و تمكن برای احدی باقی نميماند و سبب و مسببات از بين ميرود و قضاوت و حكومت بشر ديگر نفوذ ندارد و تمام امور بلا-واسطه راجع بحق تعالی ميگردد آن وقت است كه جای دارد خطاب قهّاريّت از مصدر جلال احدی صادر گردد لِمَنِ المُلكُ اليَومَ و تمام موجودات بزبان حال و قال گويند اللّهِ الواحِدُ القَهّارُ

صفحه : ۴۴

سورهٔ المطففين

اشاره

مكيهٔ و هی ست و ثلاثون آيهٔ سوره المطففين مكّی است در مكّه فرود آمده و سی و شش آيه و يكصد و شصت و نه كلمه و هفتصد و سی حرف است و از ابیّ بن كعب نقل ميكنند كه ابو امامه از حضرت رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم چنين حديث نموده كه هر كه سوره المطففين را بخواند خدای تعالی او را از رحيق مختوم در روز قيامت آب دهد (و رحيق مختوم) را تفسير بآب كوثر نموده‌اند و بروايت ديگر اگر بر دفينه‌ای خوانده شود محفوظ ماند و از صادق آل محمّد روايت ميكنند كه هر كس مداومت نمايد بر قرائت سوره المطففين در نمازهای فريضه خداوند او را در قيامت از آتش و حساب محفوظ ميدارد و مرور نميكند بر جسر جهنّم.

[سوره المطففين (۸۳): آيات ۱ تا ۳۶]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
وَيلٌ لِلمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا اكتالُوا عَلَی النّاسِ يَستَوفُونَ (۲) وَ إِذا كالُوهُم أَو وَزَنُوهُم يُخسِرُونَ (۳) أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُم مَبعُوثُونَ (۴)
لِيَومٍ عَظِيمٍ (۵) يَومَ يَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِينَ (۶) كَلّا إِنَّ كِتابَ الفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ (۷) وَ ما أَدراكَ ما سِجِّينٌ (۸) كِتابٌ مَرقُومٌ (۹)
وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَومِ الدِّينِ (۱۱) وَ ما يُكَذِّبُ بِهِ إِلّا كُلُّ مُعتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذا تُتلی عَلَيهِ آياتُنا قالَ أَساطِيرُ

الأَوَّلِينَ (۱۳) كَلاّ بَل رانَ عَلى قُلُوبِهِم ما كانُوا يَكسِبُونَ (۱۴)

كَلاّ إِنَّهُم عَن رَبِّهِم يَومَئِذٍ لَمَحجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُم لَصالُوا الجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقالُ هذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷) كَلاّ إِنَّ كِتابَ الأَبرارِ لَفِى عِلِّيِّينَ (۱۸) وَ ما أَدراكَ ما عِلِّيُّونَ (۱۹)

كِتابٌ مَرقُومٌ (۲۰) يَشهَدُهُ المُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الأَبرارَ لَفِى نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الأَرائِكِ يَنظُرُونَ (۲۳) تَعرِفُ فِى وُجُوهِهِم نَضرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسقَونَ مِن رَحِيقٍ مَختُومٍ (۲۵) خِتامُهُ مِسكٌ وَ فِى ذلِكَ فَليَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ (۲۶) وَ مِزاجُهُ مِن تَسنِيمٍ (۲۷) عَيناً يَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُونَ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ أَجرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضحَكُونَ (۲۹)

وَ إِذا مَرُّوا بِهِم يَتَغامَزُونَ (۳۰) وَ إِذَا انقَلَبُوا إِلى أَهلِهِمُ انقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَ إِذا رَأَوهُم قالُوا إِنَّ هؤُلاءِ لَضالُّونَ (۳۲) وَ ما أُرسِلُوا عَلَيهِم حافِظِينَ (۳۳) فَاليَومَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الكُفّارِ يَضحَكُونَ (۳۴)

عَلَى الأَرائِكِ يَنظُرُونَ (۳۵) هَل ثُوِّبَ الكُفّارُ ما كانُوا يَفعَلُونَ (۳۶)

صفحه : ۴۵

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

وای بحال کم فروشان،

کسانی که وقتی بکیل (یا وزن) از مردم میگیرند تمام میگیرند،

و وقتی بکیل یا وزن بمردم میفروشند کم میدهند،

آیا آنان گمان نمیکنند (و معتقد) نیستند که در قیامت مبعوث میگردند،

و آن روز بسیار بزرگی است،

و آن روزیست که تمام مردم در حضور پروردگار میایستند برای حساب،

اینطور نیست که گمان کرده‌اید بلکه نامه اعمال فجّار و اشقیا در سجین است،

تو چه میدانی که سجین چیست،

کتابی است که (بقلم حق) نوشته شده

وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان،

کسانی که منکر قیامتند

و انکار ندارند بقیامت مگر آنان که سرکش و گنهکارند،

و آنها کسانی میباشند که وقتی که آیات قرآنی بر آنان خوانده می‌شود گویند اینکه افسانه پیشینیان است،

اینطور نیست بلکه

صفحه : ۴۶

قلبهای آنان زنگ گرفته بسبب اعمال بدی که کسب کرده‌اند،

اینطور نیست بلکه آنها در آن روز (قیامت) از پروردگار خود محجوبند،

پس از آن بآتش جهنّم میافتند،

پس از آن بآنان میگویند اینکه جهنّمی است که شما انکار مینمودید،

نه چنین است البته کتاب نیکوکاران در علیین است،

و تو چه دانی که علیین چیست

کتابی است نوشته شده،

که مشاهده میکنند آن را نزدیکان (برحمت الهی)

محققا نیکوکاران در نعمتند،

و بر تختهای عزت تکیه زده‌اند،

و از رخسارشان طراوت و نورانیّت بهشتی پدیدار است و بآن شناخته میشوند

و میآشامند از کوزه‌های سر مهر بهشتی،

که آن جامها را بمسک مهر زده‌اند و بایستی رغبت کنند رغبت کنندگان،

و آن آبی است که از حوض کوثر گرفته شده،

چشمه‌ای است که میآشامند از آن نزدیکان و مقربان (بحضرت احدیّت)

و مردمان گنهکار باشخاص با ایمان میخندند،

و هر گاه از آنها میگذرند با چشم اشاره میکنند،

و وقتی بر میگردند نزد کسان خود میخندند

و وقتی مؤمنین را دیدند گفتند هر آینه اینها گمراه گردیده‌اند،

و ما بدان را موکّل و نگهبان مؤمنین قرار نداده‌ایم،

پس روز قیامت مؤمنین کفّار را مضحکه میکنند،

آن وقتی که بر تختهای بهشتی تکیه زده‌اند و کفّار را مینگرند،

و گویند آیا پاداش کفّار داده میشود.

(توضیح آیات)

اشاره

وَيلٌ لِلمُطَفِّفِينَ، الَّذِينَ إِذَا اكتالُوا عَلَى النّاسِ يَستَوفُونَ، وَ إِذا كالُوهُم أَو وَزَنُوهُم يُخسِرُونَ در قرآن لفظ ويل بسيار آمده مثل فَوَيلٌ لَهُم مِمّا كَتَبَت أَيدِيهِم وَ وَيلٌ لَهُم مِمّا يَكسِبُونَ و وَيلٌ لِلكافِرِينَ وَيلٌ لِكُلِّ أَفّاكٍ أَثِيمٍ فَوَيلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ و امثال اینکه آیات در کلام اللّه بسیار است و کلمه ویل در لغت بمعنی وای در فارسی است که در موقع وقوع بلا و آفات

صفحه : ۴۷

آرند و در موقع شدّت بلا و مصیبات گویند (واویلا) بعض مفسّرین گویند (مطفّفین) را بصیغه تفعیل آورده‌اند و اشاره بکثرت عمل کم فروشان دارد.

(ویل) مبتداء (للمطفّفین) خبر مبتداء یعنی وای بحال کسانی که در موقع خرید جنس تمام میگیرند و در موقع فروش در وزن و کیل

كم ميكنند.

در شأن نزول آيه گوينـد عادت اكثر كسبه اهل مـدينه چنين بوده كه هر يك از آنان مثل زمان حاليه ما دو ميزان تهيه مينموده يكى تمام و يكى ناقص در موقع خريد جنس بآن ميزان تمام ميگرفته و در موقع فروش بآن ميزان يا كيل ناقص ميداده.

عبد اللّه بن عباس از حضـرت رسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم حديث ميكند كه فرموده پنج چيز بپنج چيز گفتند يا رسول اللّه آن پنج چيز كدام است كه بپنج چيز باشد فرمود هيچ مردمى نيستند كه نقض عهد كنند مگر آنكه خداى تعالى دشمن را بر آنان مسلّط گردانـد و هيچ مردمى نيسـتند كه قضاوت كنند و حكمى صادر نمايند غير از آنكه نازل شده مگر آنكه فقر در بين آنان شايع گردد و هيچ نشود كه فاحشه كارى در مردم شيوع نمايد مگر آنكه مرگ بر آنها مسلّط گردد و هيچ مردمى نباشند كه در كيل و وزن كم كنند مگر آنكه گياهان و حبوبات زمين كم گردد و هيچ مردمى نباشند كه منع زكاهٔ كنند مگر آنكه باران براى آنان كم گردد.

از مالـك دينـار چنين نقـل ميكننـد كه گفته مرا همسايه‌اى بود بيمار شـد بعيادتش رفتم در حال نزع بود همى فرياد ميزد كه دو كوه آتش بروى من ميآيـد من گفتم اينكه خيـال و هـذيان است گفت نه حقيقت است من دو ميزان داشـتم يكى كم و يكى زياد بميزان كم ميفروختم بميزان زياد ميگرفتم من خود ميدانم اينكه مى‌بينم جزاى عمل من است.

از حضرت أمير المؤمنين عليه السّلام چنين روايت ميكنند كه حضرتش وقتى از قضاوت فارغ ميشد ببازار كوفه ميرفت و ميگفت (يا ايها النّاس اتقوا اللّه و اوفوا

صفحه : ۴۸

الكيل و الميزان بالقسط و لا تبخسوا النّاس اشيائهم)

(تفسير ابو الفتوح) أ لا ـ يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُم مَبعُوثُونَ لِيَومٍ عَظِيمٍ يَومَ يَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِينَ مفسّـرين (يظنّ) در آيه را حمل بر علم كرده‌اند كه آيا كم فروشان علم بمبعوث شدن ندارند لكن آيه را بظاهر گذاشـتن مناسب‌تر بنظر ميآيد كه ظنّ در اينجا بمعنى گمان باشد و شايد مقصود اينكه باشد آنهايى كه مرتكب چنين عملى ميباشند اعمال آنان گواهى ميدهد كه يقين بروز جزا ندارند و گويا در مقـام توبيـخ و سـرزنش برآمـده كه يقين ندارنـد آيا گمان و مظنّه هم ندارنـد و احتمال نميدهنـد كه شايـد چنين روزى كه تمام پيمبران خبر داده‌اند و عقل خود انسان نيز گواه بر آن است واقع گردد.

پس از آن در مقـام عظمـت آن روز برآمــده كـه روز قيـامت روزى اسـت كـه مردم ايســتادگى و قيـام مى‌نماينـد براى حضـور نزد پروردگار عالميان و شايد بمناسـبت همين ايستادگى و قيام افراد بشر است براى حساب كه يكى از اوصاف آن روز را قيامت ناميده زيرا قيام بمعنى ايسـتادگى است قيام در چند معنى اسـتعمال شده: اول ايسـتادن شخص و آن دو قسم است باختيار يا بتسخير كه چيز ديگرى را بپـاى دارد و اشاره بمعنى اول دارد يعنى قيام باختيار قوله تعالى أَمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيلِ ساجِداً وَ قائِماً«۱» و نيز قوله تعالى الَّذِينَ يَذكُرُونَ اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِم اينكه آيه در وصف مؤمنين است كه آنان در همه حال بـذكر خدا مشـغولند و اشاره بمعنى دوم قيام بتسخير دارد

---

(۱) سـوره الزمر آيه ۱۲ تمام آيه يَحذَرُ الآخِرَةَ وَ يَرجُوا رَحمَهَْ رَبِّهِ قُل هَل يَستَوِى الَّذِينَ يَعلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلبابِ آيـا كسـى كه در اوقـات شب بپـاى مى‌ايسـتد براى عبادت در حالى كه ايسـتاده و سـجده كننـده است و ميترسـد از آخرت و اميدوار برحمت پروردگار خودش ميباشد آيا كسانى كه ميدانند مساوى ميباشند با آنهايى كه نميدانند محققا صاحبان عقل متذكر و متنبه ميگردند

صفحه : ۴۹

قوله تعالی ما قَطَعتُم مِن لِینَهٍٔ أَو تَرَکتُمُوها قائِمَهًٔ عَلی أُصُولِها فَبِإِذنِ اللّهِ(۱) دوم از اقسام قیام مراعات و حفظ و نگاه داری چیزی است و اشاره باین معنی دارد قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالقِسطِ شُهَداءَ لِلّهِ(۲) و قوله تعالی أَ فَمَن هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفسٍ بِما کَسَبَت سوم قیام بمعنی ایستادگی و عزم بر چیزی و اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاهِٔ یُقِیمُونَ الصَّلاهَٔ و امثال اینکه آیات که امر بحفظ نماز و ایستادگی و عزم بر آن است.

آری هر کس در ایام زندگانی دنیا قیام نماید یعنی در مقام توحید و عبودیت و ایمان و تقوی با استقامت و متانت در مقام بندگی استوار گردد و نفس و شیطان بر وی غالب نگردد و وی را بزمین زند مستقیما اینکه جادّه پر خطر را پیموده سر انجام آن منتهی بجوار قرب رب العالمین میگردد و در محل قرب قیام مینماید و آن روزی است که ارواح عود مینماید باجسامشان و از قبرها بمیعاد پروردگارشان میشتابند و آن مقام هیبت است که چنان هیبت و عظمت الهی مردم را فرا میگیرد که کسی قدرت بر تکلّم ندارد مگر کسی را که خدا اذن دهد و چنانچه از احادیث استفاده میشود مدّت ایستادگی مردم برای حساب مختلف میگردد بحسب اختلاف اعمال و افعالشان در بعض احادیث چهل سال تعیین میکند در بعض دیگر سی سال در باره مؤمن با تقوی بقدر نماز واجبی که در دنیا مینموده حساب او طول می کشد بلکه نسبت ببعضی دارد که بی حساب وارد بهشت میگردند و بعضی بی حساب وارد جهنّم میشوند.

---

(۱) سوره الحشر آیه ۵ یعنی آنچه قطع نمودید یا کندید از درخت خرما یا باقی گذاردید ایستاده باصل و ریشه خود پس باذن خدا چنین عمل کردید

(۲) سوره نساء آیه ۱۳۴ خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آوردهاید ایستادگی کنید بعدل و میانه روی در همه امور مراعات نمائید که آنها گواهان و حاضرانند نزد خدا

صفحه : ۵۰

در بعض احادیث است موقعی که میزان عدل پروردگار برپا میگردد و مردم را برای محاکمه حاضر میگردانند از عمر و جوانی سؤال میشود از مال و مکنت که از کجا آوردی و در چه مصرف خرج نمودی.

آری در دادگاه الهی مردم میایستند و پس از انکشاف و بروز و ظهور اعمال و افعال از آنچه گفته و شنیده و دیده و عمل کرده و آنچه در باطن خود اندوخته و پنهان گردانیده از معارف و صفات و ملکات نفسانی و پس از پرسش از اداء حقوق و مظالم از حقوق الهی و حقوق خلق که بر گردن وی ثابت است حتّی حقوقی که راجع ببدن و قوای خود انسان است و نعمتهایی که بوی داده شده از مشاعر و قوای روحانی و جسمانی و مال و ثروت و مقام که بایستی پای میزان عدل پروردگار از یک یک آنها جواب دهد که اینکه هایی که بتو بخشودیم از کجا آوردی و در چه چیز مصرف نمودی و چگونه شکر گذاری ولی نعمت خود نمودی و هر کس هر ظلم و تعدی بر وی وارد شده در آن دادگاه مطالبه مینماید و ظالم بایستی از غرامت آن برآید.

آن وقت حکم عادلانه از مصدر عدل پروردگار صادر میگردد و هر کس آنچه لایق او است اگر از سعداء و نیکوکاران باشد کرامات و تفضّلات غیر متناهی در باره او اجرا میگردد و اگر از اشقیاء و گنهکاران باشد اگر لطف و بخشش الهی شامل حالش نشود در بدترین حال در عذاب گرفتار میگردد کَلّا إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ، وَ ما أَدراکَ ما سِجِّینٌ کِتابٌ مَرقُومٌ کلّا، کلمه اضراب و ردع است نه چنین است که کفّار و فساق گمان میکنند که آنچه خطا و خیانت کاری میکنند ثبت و ضبط نمیگردد بلکه کتاب و ثبت اعمالشان در سجین محفوظ است سجین مأخوذ از سجن است و سجن بمعنی زندان و محل مجازات است قوله تعالی

حكايهٔ از يوسف كه گويد رَبِّ السِّجنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّا يَدعُونَنِي در جاى ديگر لَيَسجُنُنَّهُ حَتّى حِينٍ و امثال اينكه آيات در قرآن بسيار آمده كه سجّين آن

صفحه : ۵۱

محلى است كه براى مجرمين آماده شده و سجين در مقابل علّيين اشاره بمقام پست فجّار و كفار و مجرمين دارد

(سخنان مفسرين راجع بسجين)

(۱) سجين اسم كتابى است كه اعمال كفّار در آن ضبط گرديده (حسن) (۲) در كتاب كفار نوشته شده كه آنان در سجين ميباشند و سجين در طبقه هفتم زمين است (إبن عباس و مجاهد و قتاده) (۳) ضحاك از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم روايت ميكند كه سجين زير زمين هفتم است و بروايت ابو هريره حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده سجين نام كتاب اعمال كفّار است (۴) شمر بن عطيه چنين گفته إبن عباس آمد نزد كعب الاخبار و از معنى اينكه آيه إِنَّ كِتابَ الفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ سؤال نمود كعب الاخبار گفت وقتى روح كافر گرفته ميشود ملائكه او را بآسمان ميبرند آسمانها او را قبول نميكنند فرود ميآيد بزمين زمين نيز او را قبول نميكند همى پائين ميبرند تا بزمين هفتم سجين است كه آنجا منزل و محل شياطين است و معنى سجّين نام كتاب كفّار است.

(تفسير مجمع البيان) براى وضوح آيه مختصرى از تفسير كبير را ترجمه مينمايم:

خداوند جريان امور عالم را مرتّب نموده مطابق آنچه بين رعايا و سلاطين و بزرگانشان جريان دارد همين طورى كه بهشت را معرفى كرده و آن را موصوف نموده بعلوّ و صفا و وسعت و حضور ملائكه مقربين نظر به اينكه تمام اينها از صفات كمال و عزّت و شوكت بشمار ميرود همين طور جهنّم را معرّفى نموده بسجين اشاره به اينكه آن مرتبه سفل و ظلمت و ضيق و ذلّت و حضور شياطين است و چون كتاب ابرار و نيكوكاران را موصوف نموده بعزّت جايگاه آن را عليين نام نهاده يَشهَدُهُ المُقَرَّبُونَ و چون كتاب فجّار و بدكاران را موصوف نموده بذلّت و پستى و حقارت جايگاه

صفحه : ۵۲

آن را سجين ناميده.

(پايان) خلاصه چون سجين مأخوذ از سجن و سجن بمعنى زندان است و نيز سجين را چون در مقابل عليين آورده اشاره بمقام پست فجّار دارد و حديثى كه از حضرت رسول نقل شده كه فرمود سجين زير زمين هفتم است اشاره بهمين است كه مرتبه روحانى كفّار بقدرى تنزل دارد كه در زيرين طبقه زمين فرود مى‌آيد.

و چنانچه گفته شد ظاهرا صحيفه اعمال انسان همان نفس او است كه شايد همان مقصود از كتاب باشد كه عمليّات و اخلاقيات و عقايد و ملكات آنچه از وى ظاهر گرديده و آنچه در باطن مستور و پنهان داشته و بتوسط كرام الكاتبين در لوح نفس انسانى يا گوئيم در روح و روان بشرى ثبت و ضبط گرديده.

پس باين مناسبت ممكنست آيه را اينطور توجيه كنيم كه نفس فجّار و كفّار يعنى روح و حقيقت آنان بكيفر اعمالشان چنانچه در دنيا خود را در غل و زنجير طبيعت محبوس گردانيده در قيامت كه محل بروز و ظهور حقايق است جايگاه چنين اشخاصى سجين است و حديث ابو هريره كه در بالا گفته شد كه رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود سجين نام كتاب اعمال كفار است

اينكه توجيه را تأييد مينمايد و اشاره بشدّت خباثت كتاب كفّار دارد چنانچه بطور استفهام و تعجّب فرموده وَ ما أَدراكَ ما سِجِّينٌ كِتابٌ مَرقُومٌ كتابى است نوشته شده و ضبط گرديده.

آرى چنين است بمردن كتاب نفس انسانى و سجلّ احوال آدمى بفعليّت اخير خود رسيده و مهر مى گردد و ثبت ميشود و در محل خود يا در عليين يا در سجين محفوظ ماند تا موقعى كه در عرصه قيامت در معرض نمايش آيد و بمرتبه ظهور و بروز رسد و آثارى بر آن مترتب گردد.

وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَومِ الدِّينِ واى در آن روز بحال كسانى كه تكذيب انبيا را نمودند كسانى كه انكار قيامت و دار جزا كردند و آن را دروغ انگاشتند و بسفراى الهى افترا بستند.

صفحه : ۵۳

وَ ما يُكَذِّبُ بِهِ إِلّا كُلُّ مُعتَدٍ أَثِيمٍ، إِذا تُتلى عَلَيهِ آياتُنا قالَ أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ تكذيب نميكند روز جزا را مگر كسى كه سركشى كند از روى تفرعن و تكبّر و از حد خود تجاوز نموده و منكر معاد گردد زيرا كه اثيم كسى را گويند كه بسيار گناه كند و معتد كسى را گويند كه مراعات حد خود ننمايد و از رتبه خود تجاوز كند.

در اينكه آيات سه صفت از اوصاف منكرين قيامت را تعداد و شماره مينمايد:

(۱) منكرين معاد كسانى ميباشند كه از حدّ خود تجاوز نموده و طغيان مى نمايند و از روى كبر و نخوت منكر معاد ميگردند نه از روى دانستگى (۲) انكار معاد نميكند مگر آدمى كه بسيار گناه نموده اشاره به اينكه اثر گناه بسيار اينكه است كه قلب را معكوس و چشم دل را كور ميگرداند و حقايق بر وى مخفى ميگردد و در نتيجه منكر معاد ميگردد (۳) منكرين معاد وقتى آيات الهى بر آنان خوانده شود گويند اينكه داستان پيشينيان است كَلّا بَل رانَ عَلى قُلُوبِهِم ما كانُوا يَكسِبُونَ كلّا، كلمه اضراب و ردع است رين بمعنى كثافت و چركى است كه روى چيز شريف و لطيف را بگيرد و آن را كدر نمايد يعنى نه چنين است كه اينان گمان كرده‌اند و منكر آيات الهى و منكر معاد شده‌اند بلكه باعث انكار آنان رين و چركى و كثافاتى است كه در اثر شهوت پرستى و پيروى هوى و هوس در قلب آنان تارى گرديده و جلا و روشنى قلب آنها را تبديل بتاريكى و سياه گردانيده و در اثر گناه ديگر قابل تجلّى نور معرفت نيستند و از درك حقايق بى نصيب گرديداند (رين) قلب صفت چهارمى است كه منكرين معاد متصف بآنند عياشى بتوسط زراره از ابى جعفر امام محمّد باقر عليه السّلام چنين روايت ميكند

صفحه : ۵۴

كه هر گاه مردى يك گناه كند يك نقطه سياهى در قلب وى پديد ميگردد پس از آن گناه ديگرى ميكند نقطه ديگرى هويدا ميگردد همين طور از هر گناهى نقطه سياهى در قلب پديد ميگردد تا آنكه صفحه قلب را فرا گيرد و قلب سياه مى‌شود تا آنكه مثل يك گوسفند سياه مى گردد و وقتى تمام صفحه قلب سياه گرديد هرگز بر نميگردد بخير و بهمين مضامين احاديث بسيار از معصومين و علماى تفسير رسيده و اسّ اساس مطلب اينكه است كه وقتى انسان مرتكب گناهى گرديد شايد در مرتبه اول ملتفت خباثت عمل خود باشد و نيز قدرى ترسناك گردد اگر پشيمان شد و توبه نمود اثر گناه از قلبش پاك ميگردد و اگر توبه نكرد و ثانيا مرتكب گرديد همين خوف وى كمتر مى گردد و هم قبح عمل در نظر وى كمتر ميشود و بهمين ترتيب اگر بر عمل قبيح مداومت نمود نفس پرستى ملكه وى مى گردد و رسوخ در نفس مينمايد و قلب را چركين مى گرداند و عادات و ملكات نكوهيده چنان در اعماق روح او فرو ميرود و سراسر قلب را فرا ميگيرد و چشم دل وى را كور ميگرداند كه ديگر اصلا ملتفت قبح عمل خود نيست بلكه عادات و اعمال خود را نيكو ميشمارد و شايد مقصود از (رين) در آيه همين باشد زيرا كه رين در لغت بمعنى غلبه آمده

و انسان هر گاه دنبال هوی و هوس رفت نفس بهیمی و سبعی بر عقل او غالب میگردد آن وقت عقل مغلوب هوی میشود کَلّا إِنَّهُم عَن رَبِّهِم یَومَئِذٍ لَمَحجُوبُونَ (کلا) تأکید همان جمله جلو است حجب و حجاب پرده‌ای است که مانع از رؤیت ما وراء گردد و موارد استعمال آن در قرآن مجید بسیار است مثل وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللّهُ إِلّا وَحیاً أَو مِن وَراءِ حِجابٍ أَو یُرسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ

صفحه : ۵۵

بِإِذنِهِ ما یَشاءُ«۱» چنین نیست که فجار و منکرین قیامت گمان کرده‌اند و ثابت و محقّق است که آنان در آن روز از پروردگارشان در حجاب و پرده‌اند

سخنان مفسرین در توجیه لمحجوبون

(۱) اینکه هایی که متصف بکفر و فسق گردیده‌اند در قیامت از رحمت و کرامت حق تعالی محجوب گردیده‌اند (حسن و قتاده) (۲) کفار و فساق در قیامت از ثواب پروردگارشان ممنوع میگردند و مقبول و مرضی او نمیباشند (ابی مسلم) (۳) آنان از ثواب خدا و کرامت او محرومند علی علیه السّلام (تفسیر مجمع البیان) وقتی آیاتی که راجع بمنکرین معاد و مذمت آنان که در اینجا تذکر داد با هم جمع نمودیم از مجموعش توان استفاده نمود که همین اوصاف ضمیمه سبب رین و سیاهی قلب آنان شده و چنانچه در دنیا چنین آدمی که از فیض معرفت و محبت حق تعالی محروم گشته و سیاهی قلب وی پرده ضخیمی گردیده و مانع از نور معرفت و تجلیات انوار ربوبی گشته و وی را در پرتگاه وادی ظلمت طبیعت سرنگون گردانیده چنین آدمی در قیامت با آنکه روز معاد روزی است که حقایق ظاهر میگردد و پرده طبیعت پاره گردیده و هر چیزی بحقیقت خود تظاهر مینماید در آن روز نیز از تجلّیات انوار الهی محروم ماند در احادیث دارد که بین بنده و خدا هفتاد هزار حجاب و پرده نورانی و ظلمانی است شاید مقصود از حجب ظلمانی حجب طبیعت و قوای طبیعی و از حجب نورانی قوای روحانی باشد که همین طوری که انسان در دنیا در حجب طبیعت و زنجیر اوهام که بالاترین آنها نفس پرستی و متابعت هوای نفسانی گرفتار است در قیامت نیز اثر همین پرده‌های ظلمانی نفس پرستی وی را از فیوضات و تجلّیات انوار الهی (و النّظر بوجهه الکریم) محجوب میگرداند.

---

(۱) سوره الشوری آیه ۵ یعنی نسزد بشر را که با خدا سخن گوید مگر بطور وحی یا پشت پرده یا بفرستد بسوی او رسولی که برخصت خدا باو وحی نماید

صفحه : ۵۶

اگر چه رؤیت بچشم سر مخصوص بجسم و جسمانیّات است و ذات حق تعالی منزه از جسم و جسمانیّات است اینکه است که رؤیت بچشم سر که مخصوص بجسم است نسبت باو سبحانه محال است نه در دنیا توان بچشم او را دید و نه در آخرت لکن دیدن بچشم دل یعنی معرفت وجدانی که بچندین مرتبه ظاهرتر از دیدن بچشم سر است برای اهل دل که از آن تعبیر بمشاهده و مکاشفه کنند در دنیا نیز برای اهلش میسّر است و در آخرت بمنتهی درجه شهود میرسد حضرت امیر علیه السّلام در آن حدیث مشهور فرموده

(ما رأیته بمشاهدهٔ الأبصار و لکن رأیته بحقایق الایمان)

ثُمَّ إِنَّهُم لَصالُوا الجَحِیمِ، ثُمَّ یُقالُ هذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ (ثمّ) را برای تراخی آرند یعنی پس از ارائه کتاب فجّار آنان را داخل

جهنّم میکننـد و ملائکه عـذاب شایـد موکّلین جهنّم باشـند بآنها گویند اینکه جهنمی است که پیمبران و سـفرای الهی گوشـزد شـما نمودند و شما دانسته یا ندانسته آنان را تکذیب نموده و نسبت دروغ بآنها دادید.

کَلّا إِنَّ کِتابَ الأَبرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ پس از آنکه صـفات نکوهیده کفّار و اعمال زشت آنان و نتایج و آثاری که در قیامت بر اعمال آنان مترتّب میگردد بیـان فرمود در مقابـل اوصـاف ابرار و نیکو کـاران نتایـج اعمـال آنـان را نیز توضـیح میدهـد (کلّا) نه چنین است که منکرین معـاد گمـان کرده‌انـد که کتـابی نیست حسـابی نیست و گمان میکننـد انسان (اذا مات فات) بلکه صـحیفه نفس بشـر ثبت و ضبط است و همین طوری که صـحیفه اعمال کفّار در سجّین که پست‌ترین و نازلترین مراتب جای دارد کتاب ابرار و نیکوکاران در درجات عالیه معزّز و محترم است.

در لغت علوّ و عـالی مقابل و ضـدّ سـفل و دانی است در سوره یونس آیه ۸۳ إِنَّ فِرعَونَ لَعالٍ فِی الأَرضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ المُسرِفِینَ خدای تعالی در مقام اعتراض به

صفحه : ۵۷

بـابلیس فرمود أَستَکبَرتَ أَم کُنتَ مِنَ العـالِینَ و نیز خود را موصوف نموده (بعلیّ کـبیر) إِنَّ اللّهَ کـانَ عَلِیًّا کَبِیراً خـدا بزرگ و علو و احاطه دارد بر تمام موجودات و بالاتر از اینکه است که عارفین بتوانند او را توصـیف نمایند بمیزان عربیت علّیین صـیغه مبالغه مأخوذ از علی بر وزن فعیـل که بمعنی برتری و تفوق بر غیر است آمـده و اشـاره بشـرافت و بلنـدی مرتبه کتـاب ابرار دارد که بصـیغه مبالغه آورده از رسول اکرم چنین روایت شـده که علّیین بالاـی آسـمان هفتم در زیر عرش است و از بعض روایـات نقـل شـده که ملاـئکه عمل نیک را بالا میبرند وقتی رسیدند بآن جایی که خدا خواهد بملائکه وحی میرسد که شما حافظ و نگهبان ظاهر اعمال او بودید و چون من مطلع بر قلب وی هستم و میدانم عمل او خالص است اعمال او را در علیین قرار دهید و من او را آمرزیدم وَ ما أَدراکَ ما عِلِّیُّونَ، کِتابٌ مَرقُومٌ یَشهَدُهُ المُقَرَّبُونَ اشاره بمقام بلند علیّین دارد که خطاب مینماید پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که تو با آن مقـام علم و دانشت چه میـدانی علیّین چیست آن کتـابی است نوشـته شـده یـا مهر شـده و در نظر شـهود مقرّبین واقع است شـاید مقصود از مقرّبین ملائکه مقرّبین با تمام انبیاء و اولیاء باشند.

خلاصه نظر بمقام بلند و عظمت صـحیفه اعمال ابرار و نیکوکاران دارد که مقام آنان و شرافت اعمالشان بقدری است که منظور نظر مقربین و اولیای الهی از ملائکه مقربین و انبیای مرسـلین و اولیای الهی میباشد إِنَّ الأَبرارَ لَفِی نَعِیمٍ، عَلَی الأَرائِکِ یَنظُرُونَ پس از بیان جلاـل و عظمت عمـل نیکوکـاران و مقـام قربی که برای آنـان تهیه شـده در مقـام بیـان تفضـلاتی که در بـاره آنـان اجرا گردیـده و نعمتهای بهشتی که برای آنان مهیّا گردیده بر آمده و اول بطور کلّی فرموده نیکوکاران در

صفحه : ۵۸

نعمت بسـیارند یعنی بطـور مطلق از تمـام نعم الهی برخوردارنـد پس از آن چنـد نعمت از نعمتهـای الهی را تـذکر میدهـد اول عَلَی الأَرائِکِ یَنظُرُونَ ارائـک جمـع اریکه و گوینـد اریکه بمعنی حجله است نیکوکـاران در تختهـای و سـریرهای بهشـتی تکیه نموده و بالطاف الهی و بمقامات قرب محظوظ و با کمال سرور و بهجت بموجودات عالم قرب نظاره میکنند تَعرِفُ فِی وُجُوهِهِم نَضرَةَ النَّعِیمِ (دوم) در صورت و شـمایل ابرار و نیکوکاران طراوت و نورانیتی است که بآن طراوت وجه شـناخته میشوند که آنان نیکوکارند اگر چه حـد اکـثر چنین نورانیت و طراوت وجه در آخرت ظهور مینمایـد لکن چنـانچه میـبینیم خوبـان در اینکه دنیـا نیز انـدازه‌ای از آن نورانیت قلبشان در صورتشان نمایانست یُسقَونَ مِن رَحِیقٍ مَختُومٍ، خِتامُهُ مِسکٌ وَ فِی ذلِکَ فَلیَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ (سوم) از نعم بهشتی اینکه است که ببهشتیان می‌آشامانند از خمر و مشروب صافی که بر آن از مسک مهر زده تا آنکه بهشتیان رغبت نمایند در آن شاید

علّت ضمیمه نمودن اینکه جمله اخیر آیه اشاره باین باشد که چون اهل بهشت تشنه نمیشوند که برای رفع عطش و حرارت کبد آب طلب کنند و دفع الم عطش نمایند بلکه مشروب و آشامیدن آنان برای لذّت بردن و التذاذ بآن است نه برای رفع تشنگی و آشامیدن آنها از روی میل و رغبت است ختم و خاتمه آخر هر کاری را گویند و از همین جا است که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را خاتم النبیین نامند زیرا که بوجود مبارکش نبوت خاتمه پیدا نمود و انگشتری را خاتم گویند که برای مهر کردن وضع شده باشد

صفحه : ۵۹

از ابو دردا نقل شده که آن خاتمی که شراب بهشتیان را بآن می‌بندند و مهر میزنند شرابی است سفید که با مشروب آنان ممزوج مینمایند و بوی آن مثل مشک است و بقدری معطّر و خوش بو است که اگر کسی یک انگشت در آن نهد و بدنیا آرد همه دنیا معطّر گردد و تمام جانوران از آن محفوظ گردند وَ مِزاجُهُ مِن تَسنِیمٍ تسنیم چیزی را گویند که از بالا بپائین آید و مشتق از سنام البعیر گردیده

(سخنان مفسرین در توجیه تسنیم)

(۱) تسنیم شریف‌ترین آشامیدنیها میباشد (ضحاک) (۲) تسنیم چشمه‌ای است در بالای بهشت عدن که بر بهشتیان فرود می‌آید در غرفه و منزلگاه آنان (مقاتل) (۳) تسنیم آشامیدنی است که بمقرّبین از خالص آن میدهند و بغیر مقرّبین بآب آنان ممزوج میگردانند (عبد اللّه عباس) (۴) تسنیم آبی است که برای بهشتیان از بالا بپائین آید و در قدحهای آنها ریخته شود تا آنکه قدحها پر شود و آن آبی است که اگر قطره‌ای از آن بزمین آید دیگر اهل زمین تشنه نمیگردند (تفسیر ابو الفتوح رازی) عَیناً یَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُونَ در بیان صفات مشروب اهل بهشت که آب آنان ممزوج بمشک و عنبر است و از بالا فرود می‌آید وصف دیگری اضافه مینماید که آن چشمه‌ای است که مقربین از آن می‌آشامند از اینکه آیات توان استفاده نمود که اهل بهشت دو دسته‌اند اصحاب یمین و مقربین چنانچه در سوره واقعه بیان مینماید (رحیق مختوم) مشروب اصحاب یمین است که از آنان تعبیر بابرار نموده که برای آنان است خمر سفید که

صفحه : ۶۰

بمسک مهر زده شده و مزاجه من تسنیم که خمر آنها بسته شده بمرتبه فوق است عَیناً یَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُونَ چنین مینماید که برای مقربین چشمه دیگری است خالص ممزوج بچیز دیگری نیست لکن آب اهل یمین خالص نیست بلکه آبی است ممزوج که چنین اشخاص اگر چه از خوبان و صلحاء و مؤمنین محسوبند لکن مثل مقرّبین خالص نیستند در تفسیر روح البیان در تفسیر آیات بیان خوبی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم یَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُونَ مقصود قرب معنوی روحانی است یعنی مقربین از آب صرف خالص می‌آشامند و (بها) در آیه اشاره باین است که تسنیم در بهشت روحانی است و آن ناشی از معرفت خدا و محبت او و لذّت نظر (بوجهه الکریم) است و رحیق آن ابتهاج و سروری است که گاهی از نظر بوجه اللّه پدید میگردد و گاهی از نظر نمودن بمخلوقات پیدا میشود و مقربین افضل و بالاتر از ابرارند چنانچه تسنیم اعلی و احلی از رحیق است و چون مقربین مشغول بما سوی اللّه نشدند و محبّت حق را بمحبت غیر آمیخته نگردانیدند شراب ایشان صرف است و آنان که محبت آنها آمیخته باشد شراب آنها نیز ممزوج است.

ما شراب عشق میخواهیم بیدردی و غم صاف نوشان دیگر و دردی فروشان دیگرند

در بحر الحقایق است رحیق اشاره بشراب خالص از کدورات خمر کونین است و ظروف مختومه اشاره برئ قلوب اولیاء و اصفیاء است که ختام آن مسک محبت است که از اینکه ظروف محبّت نمیآشامند مگر اشخاصی که در سلوک الی اللّه طالب صادقند و تسنیم اعلاـ مراتب محبّت است یعنی محبّت ذاتیه غیر ممزوج بصفات و افعال الهی و مقرّبان اهل فناء فی اللّه و بقاء با اللّه میباشند.

(پایان) إِنَّ الَّذِینَ أَجرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضحَکُونَ، وَ إِذا مَرُّوا بِهِم یَتَغامَزُونَ

صفحه : ۶۱

پس از آنکه اوصاف و مقامات اعلای ابرار و مقربین را تذکر میدهد در مقام اوصاف کفّار و اشقیاء برآمده و چند صفت زشت و نکوهیده آنان را تذکّر میدهد اول وقتی مشرکین مؤمنین را میبینند بآنها میخندند و آنها را مسخره می- نمایند مفسرین گویند وقتی مشرکین مثل ابو جهل و ولید و مغیره و امثال آنان بر جماعت مؤمنین مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و باقی صحابه گذر میکردند میخندیدند و بچشم بیکدیگر اشاره مینمودند (یتغامزون) از باب تفاعل و مأخوذ از غمز بمعنی اشاره کردن بچشم یا بدست یا باعضاء دیگر برای مسخره کردن و عیب- جزئی است.

وَ إِذَا انقَلَبُوا إِلی أَهلِهِمُ انقَلَبُوا فَکِهِینَ، وَ إِذا رَأَوهُم قالُوا إِنَّ هؤُلاءِ لَضالُّونَ دوم وقتی مشرکین مؤمنین را میدیدند میگفتند محقّقا اینان گمراهند سوم وقتی بخانه خود نزد اهل خود میرفتند شادمان بودند زیرا خود را مردمان عاقل دانا میدانستند و بمؤمنین نسبت سفاهت و بی خردی میدادند میگفتند اینان سفها میباشند که تابع یک شخص ساحر دروغ‌گو گردیده‌اند و نعمتهای دنیا را رها نموده بامید آنکه بهشت بروند وَ ما أُرسِلُوا عَلَیهِم حافِظِینَ شاید مقصود اینکه باشد که کفّار ظاهر حال مؤمنین را بینند- که آنان بروش پارسایی زندگانی مینمایند لکن خبر از باطن و سریره آنان ندارند و حافظ و نگهبان اعمال آنها نیستند و اعمال خوب و سجیّه نیکوی آنها را نمیدانند اینکه است که گمان میکنند آنان مردمان سفیهی میباشند.

فَالیَومَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُونَ، عَلَی الأَرائِکِ یَنظُرُونَ همین طوری که در دنیا کفّار بمؤمنین میخندیدند و آنان را مسخره مینمودند

صفحه : ۶۲

و استهزاء میکردند در قیامت مؤمنین در حالی که بر تختهای عالی تکیه زده بکفار نظر میکنند و بآنان میخندند.

در بعضی روایات رسیده چون خداوند خواهد بر سرور اهل بهشت بیفزاید دری از بهشت بسوی جهنم باز میکند اهل جهنم بگمان آنکه برای آنان در باز شده افتان و خیزان میشتابند وقتی بدر بهشت میرسند در بسته میگردد آن وقت مؤمنین بآنها میخندند هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ ما کانُوا یَفعَلُونَ هل بصورت استفهام و در معنی برای تقریر و ثبوت است یعنی مجازات و کیفر اعمال کفّار مطابق عمل آنها است ثوب در لغت بمعنی بازگشت هر چیزی است بحالت اول و جمع ثوب اثواب است و جزای عمل خیر را ثواب گویند نظر به اینکه همان عمل نیک است که بازگشت بانسان مینماید و آن را جزا و ثواب نامند تصورا که آن بعینه همان عمل خیر او است چنانچه در بسیاری از آیات جزا را ثواب نامیده مثل قوله تعالی وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ الثَّوابِ و در جزاء عمل بد نیز بهمین معنی آمد مثل همین آیه هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ اشاره به اینکه خداوند ظلم نمی- کند لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ جزای عمل هر کسی را مطابق عملش میدهد بلکه خود عمل است که بصورت جزا بازگشت بانسان میکند ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ وَ مَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ اینکه آیه چنین مینماید که خیر و شرّ در قیامت بصورت واقعی خود تجسّم مینمایند و انسان آنها را بعینه می‌بیند و مشاهده می‌نماید.

صفحه : ۶۳

سورهٔ الانشقاق

اشاره

مکیهٔ و هی خمس و عشرون آیهٔ سوره الانشقاق مکی است در مکه فرود آمده و بیست و پنج آیه و یکصد و نه کلمه و چهار صد و سی حرف است از ابو امامه نقل میکننـد که از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم چنین حـدیث میکنـد که هر کس سوره (انشـقت را بخوانـد خداونـد حفظ میکند او را که نامه عملش را از پشت سـرش باو بدهند و شـیخ کفعمی چنین گوید اگر در موقع ولادت اینکه سوره را ببندنـد ولادت آسان میگردد و لکن بعـد از وضع حمل بایـد فوری باز کننـد و اگر بر دابه خوانـده شود حفظ میگردد و بر آدم حبس آزاد میگردد و بر خائف که از چیزی بترسد مطمئن میگردد

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
إِذَا السَّماءُ انشَقَّت (۱) وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت (۲) وَ إِذَا الأَرضُ مُدَّت (۳) وَ أَلقَت ما فِیها وَ تَخَلَّت (۴)
وَ أَذِنَت لِرَبِّهـا وَ حُقَّت (۵) یـا أَیُّهَـا الإِنسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَـدحاً فَمُلاقِیهِ (۶) فَأَمّـا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ (۷) فَسَوفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً (۸) وَ یَنقَلِبُ إِلی أَهلِهِ مَسرُوراً (۹)
وَ أَمّا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهرِهِ (۱۰) فَسَوفَ یَدعُوا ثُبُوراً (۱۱) وَ یَصلی سَعِیراً (۱۲) إِنَّهُ کانَ فِی أَهلِهِ مَسرُوراً (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَن یَحُورَ (۱۴)
بَلی إِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصِیراً (۱۵) فَلا أُقسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَ اللَّیلِ وَ ما وَسَقَ (۱۷) وَ القَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرکَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ (۱۹)
فَما لَهُم لا یُؤمِنُونَ (۲۰) وَ إِذا قُرِئَ عَلَیهِمُ القُرآنُ لا یَسجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُکَذِّبُونَ (۲۲) وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۲۴)
إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ (۲۵)

صفحه : ۶۴

(ترجمه سوره انشقاق)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
هنگامی که آسمان شکافته شود،
و بفرمان حق منقاد گردد و محقق شود.
و هنگامی که زمین کشیده شود،

و بيرون اندازد آنچه در او است و خالى شود،

و بفرمان حق گوش فرا دارد و منقاد اوامر او گردد،

اى انسان تو البته زحمت كشنده‌اى بسوى پروردگار خود زحمت بسيار پس ملاقات مى‌نمايى پروردگارت را،

پس كسى كه نامه عمل وى را بدست راستش دهند،

بسيار حسابش را آسان كنند،

و وى بنزد خويشان و كسانش مسرور و شادمان خواهد رفت،

و امّا كسى را كه نامه عملش را از پشت سرش بدهند

چنين كسى در نامه عملش ميخواند هلاكت خود را،

و در آيد در آتش فروزان،

زيرا كه بين كسانش بسيار مغرور و مسرور بود،

زيرا كه او گمان ميكرد هرگز باز نگردد،

آرى محققا پروردگار او باعمال و افعال وى بينا بود،

قسم بشفق،

و قسم بشب و آنچه در آن جمع آمده،

قسم بماه تابان هنگامى كه بدر تمام شود،

كه شما (از نخستين خلقت تا روز مرگ پس از آن تا قيامت) حالات گوناگون (و تحوّلات بسيار خواهيد يافت)،

پس كافران از چه جهت ايمان نمى‌آورند،

و وقتى قرآن بر آنان خوانده ميشود سجده نميكنند،

بلكه آنان كه كافر شدند تكذيب ميكنند

و خدا دانا است بآنچه (از نفاق و ضديت با دين حق) پنهان ميكنند،

و چنين كسانى را اى پيغمبر بشارت ده بعذاب دردناك،

مگر كسانى كه ايمان آوردند و عمل شايسته انجام دادند كه چنين اشخاص براى آنها پاداش و اجرى بى منّت است

صفحه : ۶۵

(توضيح آيات)

اشاره

إِذَا السَّماءُ انشَقَّت شق در لغت بمعنى شكافتن و دو نيم كردن است و نظير اينكه آيه در قرآن بسيار آمده مثل يوم تشقق الارض و انشقت وَ انشَقَّ‌الْقَمَرُ و غير اينها و در اينجا اشاره بوقتى است كه آسمان شكافته و قطعه قطعه ميگردد شكافتن آسمان علامت منحل گرديدن و خراب گرديدن عالم دنيا است (انشقت) در اينجا و (انفطرت) در سوره انفطار و نظائر آن اشاره بظهور قيامت است كه هنگام ظهور قيامت وضعيّت عالم سماوى و نظام عالم طبيعى از جريان خود خارج ميگردد از حضرت أمير المؤمنين چنين روايت

ميکننـد که فرموده (تنشق من المجره) مجره بفتـح ميم راه آسـمان است يعنی آن سـفيدی که در وسط آسـمان کشـيده شده و آن را کهکشان گويند از آنجا شکافته ميگردد وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت حق در لغت بچهار معنی آمده اول موجد و آفريننده موجودات را که از روی حکمت خلق نموده او را حق گوينـد اينکه است که خـدا را حق نامنـد قوله تعالی ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللّهِ مَولاهُمُ الحَقِّ دوم آفريده شده از روی حکمت آن را نيز حق گويند مثل اينکه گويند فعل خدا و کلمه آن حق است و قوله تعالی هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمسَ ضِياءً وَ القَمَرَ نُوراً تا آنجا که فرموده ما خَلَقَ اللّهُ ذلِکَ إِلّا بِالحَقِّ سوم اعتقاد مثل اينکه گويند اعتقاد ما در حشر و نشر و ثواب و عقاب حق است چهـارم در گفتـار و کردار هر گاه در موقع خود واقع گردد گوينـد فلان کلام حق است و فلان عمل حق است يعنی درست و بموقع است و حقّت در آيه بمعنی ملزم گرديدن و محقق گرديدن است يعنی آسـمان اسـتماع ميکند و ميشـنود فرمان پروردگار را و منقاد و مطيع ميگردد و حکم او را اجرا ميگرداند بدون آنکه امتناع و ممانعتی در او پديد گردد

صفحه : ۶۶

و شايد مقصود اهل آسـمان باشـند که امر پروردگار را ميشنوند و حکم او را اجرا ميگردانند لکن بنا بر اينکه معنی بايستی چيزی در تقدير گرفت و آن خلاف ظاهر است.

لکن چنانچه گفته شـد آيه دلالت دارد بر نفوذ قـدرت خدا و تأثير اراده او در مندک گرديدن آسـمانها و تفرّق اجزاء آن و در قبول تأثير مثل عبد ذليل در مقابل حکم مولا ايستادگی می‌نمايد چنانچه در مقام اطاعت زمين و آسمان فرموده قالَتا أَتَينا طائِعِينَ که همين طوری که اراده او در وجود اشياء نفوذ دارد در اعـدام آنهـا نيز نافـذ است زيرا که غير از ذات واجب الوجود تمام موجودات ممکن الوجودند و وجود و عدم نسبت بممکن مساوی است و همين طوری که بامر (کن) و اراده او موجود شدند بامر و اراده او نيز معدوم ميگردند.

وَ إِذَا الأَرضُ مُدَّت، وَ أَلقَت ما فِيها وَ تَخَلَّت، وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت وقتی زمين کشيده شده و کوه‌ها پراکنده گرديد زمين مثل يک و رق صاف ميگردد و آنچه در باطنش بوده بيرون می‌انـدازد در تفسـير ابو الفتوح رازی حـديثی از رسول اکرم صـلّی اللّه عليه و آله و سلّم نقل ميکنـد (وقتی علامت قيامت ظاهر گرديـد زمين بپاره های جگر خود قی ميکند يعنی گنجهای زمين را مثل سـتونهای زرين بيرون می- اندازد آدم جانی و قاتل گويد برای اينکه آدم کشـی کردم دزد گويد برای اينکه و مانند اينکه مرا دست بريدند آن گاه بروند و رها کنند.

يا أَيُّهَا الإِنسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدحاً فَمُلاقِيهِ کـدح بفتـح کاف بمعنی جـديّت در عمل است بطوری که در آن تأثير نمايد و کدح بکسـر کاف بمعنی کسب و سـعی بسيار در عمل آمده خطاب بتمام افراد بشر است که ای انسان محقّقا تو زحمت کش و رنج بری و اگر در عمل رنج بسيار کشی بالاخره پروردگار خود را ملاقات می‌نمايی و بپاداش عمل خود از خير و شرّ هر چه

صفحه : ۶۷

باشد خواهی رسيد يعنی پيوند ميگردی برحمت پروردگار خود.

شايـد اشاره باين باشـد که چون انسان از اول تکوّنش در رحم مادر تا انتهای امرش هميشه در عالم کون و فساد از حالی بحالی و از عالمی بعالمی سـير مينمايد و هميشه محفوف ببلاء و آفات و حدوث و فنا است و در زندگانی محتاج بهزار گونه وسائل و ما يحتاج است و همين احتياجـات ضـروری مـانع پيش رفت او است که آنچه قـادر متعـال در اسـتعداد وی نهفته بروز و ظهور نمايـد و وی را بمعرفت الهی و فيوضات غير متناهی که غرض از خلقت او است برسانـد اينکه است کسـی که اميـد لقای پروردگار و فائز گرديـدن برحمت غير متناهی او را دارد و محبت وی را در دل خود ميپروراند بايستی در عمل جديت بسيار نمايد و با نفس شرير خود بجنگد

تا بآرزوی خود نائل گردد و دریابد آن مقام و فعلیّتی که برای وی آماده شده و چون نزدیک شدن بمبدء متعال بقرب مکانی تصور ندارد مقصود از (ملاقیه) در آیه استکمال انسان است در مدارج کمال و قرب هر کسی بخدا بقدر کمالات روحانی او است انسان هر قدر در درجات کمال بالا رود بهمان نسبت بحق تعالی نزدیک میگردد زیرا که او جل و علا کامل مطلق است و لقاء و نزدیکی هر کسی باو بقدر کمالات نفسانی و روحانی او است هر فردی که کامل‌تر باشد بکمالات روحانی بخدا نزدیک‌تر است و کمال بتمامیّت و دارایی بجامعیّت مراتب وجود است انسان کامل کسی را گویند که از مراتب و ادوار خلقت گذشته و در حاق وسط قرار گیرد بطوری که مظهر و نماینده اوصاف احدی گردد خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که گوشزد بشر نماید ای انسان اگر تو آرزوی لقاء رحمت و قرب اله خود را در دل میپرورانی بایستی بجدیّت کار کنی و زحمت کشی و بسیار مشقّت بری تا بآرزوی خود بقدر قابلیّت و استعدادی که در سجیّه تو نهاده شده برسی.

صفحه : ۶۸

فَأَمّا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ، فَسَوفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً، وَ یَنقَلِبُ إِلی أَهلِهِ مَسرُوراً آن کس که نامه عملش را بدست راستش دهند حساب وی آسان میشود و بر میگردد بکسان خود با شادی و سرور و شادمانست.

در مقام اوصاف کسانی است که بلقاء پروردگار خود فائز گردیده‌اند و مشمول رحمت رحمانی و رحیمی الهی و بفیوضات غیر متناهی او رسیده‌اند که آنان کسانی میباشند که صحیفه اعمالشان بدست راستشان که شاید اشاره بمیمنت و برکت باشد داده میشود و دیگر معطّلی و گرفتگی در حسابشان نیست و شاید مقصود از (اهله) در آیه کسانی باشد که در رتبه و مقام ردیف اویند نه اینکه نزدیکان و کسان وی باشند.

وَ أَمّا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهرِهِ، فَسَوفَ یَدعُوا ثُبُوراً، وَ یَصلی سَعِیراً إِنَّهُ کانَ فِی أَهلِهِ مَسرُوراً ثبور در لغت بمعنی هلاکت و فساد آمده قوله تعالی لا تَدعُوا الیَومَ ثُبُوراً واحِداً وَ ادعُوا ثُبُوراً کَثِیراً قوله تعالی حکایت از موسی علیه السّلام که در مقام تهدید بفرعون گفت وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا فِرعَونُ مَثبُوراً و از إبن عباس است که مثبورا در اینکه آیه اشاره بنقصان عقل فرعون است زیرا که نقصان عقل سبب هلاکت آدمی است کسی که صحیفه عملش از پشت سر بوی برسد در آن هلاکت خود را بیند خودش در آتش فروزان وارد میگردد چون پشت سر نسبت بانسان مرتبه دانی وی است و شرافت بجلو رو و طرف یمین وی است اینکه است که کتاب کفّار و فجّار نظر بپستی آن از پشت سر داده میشود و چون قیامت موقعی است که حقیقت و کنه هر چیزی نمایان میگردد آدم جهنّمی وقتی حقیقت و سجیّه خود را مشاهده نمود میفهمد جایگاه

صفحه : ۶۹

وی جهنّم است و جهنّم او را بطرف خود میکشاند.

إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَن یَحُورَ، بَلی إِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصِیراً حور در لغت بمعنی بازگشتن است یعنی آن کس که نامه عملش از پشت سر بوی میدهند کسی است که گمان میکرد هرگز بر نمیگردد و حشر و نشر و کتاب و میزانی نیست و بگمان فاسد خود چنین میپنداشت که وقتی مرد فانی میگردد و دیگر بازگشت و رجوعی نیست آری محقّقا پروردگار او باعمال و گفتار وی عالم و دانا است.

فَلا أُقسِمُ بِالشَّفَقِ، وَ اللَّیلِ وَ ما وَسَقَ، وَ القَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، لَتَرکَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ حمره مشرقیّه را شفق گویند و آن سرخی است که پس از غروب آفتاب در طرف مشرق نمایان میگردد که فقهای ما گویند وقت فضیلت مغرب و نافله آن پس از گذشتن آن است از سمت الرئس و از بعض مفسرین است که مقصود از شفق در آیه تمام روشنایی روز است بدلیل آنکه شفق را مقابل لیل قرار داده وسق در لغت بمعنی جمع اشیاء متفرق است مثل اینکه گویند (و سقت الشیء اذ جمعته) یعنی جمع کردم آنها را وقتی که متفرق

بود و در توجیه اینکه آیه بعضی گفته‌اند (وَ ما وَسَقَ) اشاره بجمع تاریکی شب و روشن شدن و تجلی نمودن ماهست وقتی که بدر تمام بشود یعنی وَ اللَّیلِ وَ ما وَسَقَ اشاره بظلمت شب است وَ القَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ اشاره بروشنایی ماهست وقتی تمام افق را روشن کند پس از گمان فاسد کفّار در مقام اثبات معاد بر آمده و روز و شب و ماه را در مورد سوگند در آورده و اینها را شاهد و گواه می‌آورد برای اثبات معاد که قسم بسرخی اول شب که شاید اشاره بتمام روز باشد و قسم بشب و آنچه را از

صفحه : ۷۰

پراکنده‌گی حیوانات که در روز متفرق بودند جمع آوری مینماید و قسم بماه وقتی بدر تمام شود و قسم باین موجودات بزرگ که برای شما حالاتی است برخی پس از برخ دیگر پدید میگردد خدای متعال در اینکه آیات تغیر و تحوّل موجودات را بصورت قسم شاهد و گواه می‌آورد بر حالات و تحولات و مراتب و منازلی که انسان از اول تکون و پیدایش وجودش عارض وی میگردد تا انتهای امرش لَتَرکَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ طبق دو چیز مثل هم را مطابقه گویند مثل اینکه گویند (طابقت النعل بالنعل) لکن در جایی استعمال میکنند که یکی فوق دیگری باشد مثل آنجا که فرموده الَّذِی خَلَقَ سَبعَ سَماواتٍ طِباقاً یعنی بعضی آنها بالای بعض دیگری است و در اینجا شاید اشاره باشد بتمام حالاتی که در اینکه عالم دنیا برای انسان پدید میگردد و حالاتی که پس از مرگ از تحوّلات و تغیّرات از حالت نزع و قبر و برزخ تا برسد بعالم قیامت که منتهای امر او سر انجام کار وی است.

که تمام آنها مترتّب بر یکدیگر و بعضی فوق دیگری است که از مجموع همان تحوّلات و تغیّرات که در ایّام حیات بلکه پس از مرگ علی الدّوام بر او طاری و عارض گردیده شخصیّت وی تحقق میابد و بفعلیّت اخیر خود میرسد و شالوده و فعلیّت اخیر وی آن چیزی است که از مجموعه همان تحوّلات که بعضی فوق بعض دیگری است ترکیب یافته.

و شاید بمناسبت تحوّلات انسان است که بتحوّلات اوضاع عالم از شب و روز و تغیّرات و تحوّلاتی که در ماه پدید میگردد سوگند یاد نموده که منکرین معاد رجوع بعقل خود نمایند و متذکر گردند که در اینکه تحوّلات مقصد بزرگی در نظر است و اینکه نظام عالم و تحوّلات موجودات که از معدّات و شرایط پیدایش انسان بشمار میرود بیهوده نیست و نیز البته در اینکه حالات گوناگون که بآدمی دست میدهد بایستی سر انجام بنتیجه برسد و فعلیّت وجود و نتیجه خلقت انسان

صفحه : ۷۱

در قیامت پدید میگردد و چنانچه نظام عالم طبیعت مربوط بهمین تحوّلات و حوادثی است که پی در پی حادث میگردد نظام وجود انسان نیز بسته باین است که سر انجام آن بفعلیّت وجود و بقا برسد و آن در قیامت محقّق میگردد اینکه است که پس از آن از روی تعجب فرمود فَما لَهُم لا یُؤمِنُونَ شمایی که شب و روز و تحوّلات عالم و تحوّلات وجود خود را مینگرید و عقلتان گواهی میدهد که هر حرکتی را منتهایی و هر تحوّلی را ثباتی است چگونه بمعاد اعتراف نمیکنید و گمان میکنید پس از مرگ فانی میگردید.

وَ إِذا قُرِئَ عَلَیهِمُ القُرآنُ لا یَسجُدُونَ ظاهرا مقصود از سجده در اینجا خضوع و تسلیم است و در مقام توبیخ و سرزنش منکرین معاد بر آمده که چگونه وقتی بر آنان قرآن قرائت میشود خاضع نمیگردند در صورتی که اگر رجوع بوجدان و عقل خود نمایند می‌یابند که آنچه قرآن خبر داده از وقوع قیامت و عالم پس از اینکه عالم و نیز آنچه تأسیس نموده از قوانین مدنی و طریق بندگی و آنچه انسان را بکمالات روحانی و جسمانی میرساند و راه ترقی و تعالی را نشان میدهد ببهتر وجهی و شیرین‌تر کلامی و سلیب تر اسلوبی بیان نموده اگر اندکی تدبر مینمودند در آیاتی که از معدن صدق فرود آمده سر تسلیم فرود می‌آوردند و خاضع میگردیدند بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُکَذِّبُونَ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یُوعُونَ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ بل کلمه اضراب است یوعون بمعنی ظرف و ذخیره کردن چیزی را گویند شاید مقصود چنین باشد که کفار کینه و دشمنی و ضدیت با رسول اللّه را در دل خود جمع نموده و میپرورانند مثل کسی

که متاعی را در ظرفی یا صندوقی نگاهدارد

صفحه : ۷۲

کفار هم نسبت بپیمبر اکرم چنین بودند که در اثر همان کینه و دشمنی که با حضرتش داشتند همیشه در مقام اذیت و آزار آن نفس قدسی الهی بودند و از هیچ گونه اذیت نسبت باو خود داری نمینمودند و علاوه بر اینکه ایمان نمی‌آوردند تکذیب هم میکردند زیرا کافر یک وقت است ایمان نمیآورد و اظهار بی اطلاعی میکند و یک وقت است علاوه بر عدم اذعان تکذیب هم میکند و نسبت ناروا بصاحب شریعت میدهد و خدا میداند آنچه را کفّار در باطن و سریره خود جمع نموده‌اند از کفر و کبر و حسد و باقی اخلاق و ملکات نکوهیده و همین اخلاق زشت ناپسند آنان سبب شده که تکذیب پیمبران و سفرای الهی را مینمایند و نسبت دروغ و سحر بآنها میدهند فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ پس بآنان بشارت ده بعذاب دردناک إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ (الّا) کلمه استثنا است و اشاره به اینکه تمام منکرین در قیامت در عذاب الیم باشند مگر آنهایی که پس از کفر ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند که برای آنان است اجر و پاداش بی‌منّت

سخنان مفسرین در توجیه غیر ممنون

۱- اجری است بدون منّت و اذیّت ۲- برای آنان پاداش و نعمتهایی است که منقطع شدنی نیست ۳- پاداش آنها بدون نقصان است (۴) بهتر اینکه است که حمل کنیم بر یک معنی جامع که شامل تمام مراتب گردد گویا خدای متعال وعده داده بکسانی که پس از کفر ایمان آرند و کار شایسته نمایند اجر خالص خالی از شوائب دائمی که انقطاعی و نقصی و عیبی در آن نیست و اینکه منتهی درجه وعده نیکویی است برای رغبت نمودن باعمال نیک چنانچه آیه بالا منتهای تهدید و وعید است برای جلوگیری از معاصی، و اللّه اعلم. (تفسیر کبیر)

صفحه : ۷۳

سورهٔ البروج

اشاره

مکیهٔ و هی اثنتان و عشرون آیهٔ سوره البروج در مکّه فرود آمده و بیست و دو آیه و یکصد و نه کلمه و چهار صد و پنجاه و هشت حرف است عبد اللّه عباس از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که فرمود هر کس سوره السّماء ذات البروج را بخواند خدای تعالی بعدد هر روز آدینه و روز عرفه که در دنیا بوده ده حسنه برای او بنویسد و هر کس در نماز فریضه بخواند موقف حشر وی با انبیاء مرسلین باشد.

از مصباح کفعمی است کسی که اینکه سوره را در رختخواب بخواند یا موقع بیرون رفتن از منزل خود بخواند خانه و اثاث البیت و اهل و عیال همه محفوظ مانند

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
وَ السَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ (۱) وَ الیَومِ المَوعُودِ (۲) وَ شاهِدٍ وَ مَشهُودٍ (۳) قُتِلَ أَصحابُ الأُخدُودِ (۴)
النّارِ ذاتِ الوَقُودِ (۵) إِذ هُم عَلَیها قُعُودٌ (۶) وَ هُم عَلی ما یَفعَلُونَ بِالمُؤمِنِینَ شُهُودٌ (۷) وَ ما نَقَمُوا مِنهُم إِلّا أَن یُؤمِنُوا بِاللّهِ العَزِیزِ الحَمِیدِ
(۸) الَّذِی لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ (۹)
إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ ثُمَّ لَم یَتُوبُوا فَلَهُم عَذابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُم عَذابُ الحَرِیقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم
جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ذلِکَ الفَوزُ الکَبِیرُ (۱۱) إِنَّ بَطشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ یُبدِئُ وَ یُعِیدُ (۱۳) وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدُودُ
(۱۴)
ذُو العَرشِ المَجِیدُ (۱۵) فَعّالٌ لِما یُرِیدُ (۱۶) هَل أَتاکَ حَدِیثُ الجُنُودِ (۱۷) فِرعَونَ وَ ثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی تَکذِیبٍ (۱۹)
وَ اللّهُ مِن وَرائِهِم مُحِیطٌ (۲۰) بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِیدٌ (۲۱) فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ (۲۲)

صفحه : ۷۴

(ترجمه سورهٔ البروج)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم به آسمانی که دارای برجها است،

و قسم بروز موعود (روز قیامت)

و قسم بشاهد و شهادت دهنده (پیمبر اکرم) و مشهود (روز قیامت)

کشته و نابود گردیدند آن قومی که (بمکر) آتش افروختند (و خندق کندند)

آتشی که از هیزم ها افروخته شده،

و خود آنان بر کنار آتش نشسته

و آنها بر آنچه بمؤمنین آزار میرسانند گواهند،

و کسی بر عمل زشت آنان سرزنش نکرد مگر آنهایی که ایمان آوردند بخدای غالب ستوده،

آن کسی که مر او راست پادشاهی و سلطنت آسمانها و زمین و او بر هر چیزی گواهست،

آنان که بمکر و تدلیس بفتنه انداختند مردها و زنهای مؤمن را و از اینکه عمل زشت ناروا توبه و بازگشت ننمودند پس برای آنان است آتش دوزخ و عذاب آتش سوزان،

و آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته نیکو کردند برای آنهاست بهشتهایی که از زیر درختانش آبها جریان دارد و اینکه حقیقتا سعادت و فیروزی بزرگی است،

و محقّقا انتقام کشیدن پروردگار تو بسیار امر سخت و بزرگی است

زیرا که او میآفریند و خلق بسوی او بازگشت مینمایند،

و اوست آمرزنده و دوست

و صاحب عرش و با اقتدار و عزّت است،

و آنچه بخواهد (با کمال اقتدار و قدرت) انجام میدهد،

(ای پیمبر) آیا خبردار شدی از حکایت لشگرهای،

فرعون و ثمود،

آری آنان که کافر شدند و تکذیب (پیمبران) نمودند

و خداوند محیط بر آنان است،

بلکه اینکه کتاب قرآن بزرگی است

که در لوح محفوظ ثبت و محفوظ است.

صفحه : ۷۵

(توضیح آیات)

وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ بروج جمع برج و بمعنی قصر است که محل و منزل نجوم و ستارگان است و تعبیر ببرج نظر باستحکام منازل نجوم است چنانچه در وصف برج فرموده وَ لَو کُنتُم فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ قوله تعالی الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً شاید اشاره بعظمت و استحکام خلقت و حسن و بها و تلألؤ و درخشندگی ستارگان باشد زیرا که تبرّج ظاهر کردن زینت است چنانچه در سوره احزاب آیه ۳۳ فرموده وَ قَرنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِیَّةِ الأُولی خطاب بزنهای پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که در خانهای خود قرار گیرید و ظاهر ننمائید زینتهای خود را آن طوری که در زمان جاهلیت قبل از اسلام چنین میکردند.

آسمان طرف بالا و بروج شاید برجهای دوازده گانه معروف یا مدار گردش خورشید یا ماه باشد و شاید یک معنی اعم مراد باشد که شامل گردد تمامی کرات و ستارگان و تمام اوضاع سماوی و مدار گردش موجودات علوی و غیر آن وَ الیَومِ المَوعُودِ، وَ شاهِدٍ وَ مَشهُودٍ در اینکه آیات چهار امر بزرگ از موجودات عظیم خلقت را در معرض سوگند درآورده اول وَ السَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ موجودات سماوی از برجها و کرات که نظام عالم مادّیات و تنظیم موجودات و بقای عالم طبیعت منوط بترتیب حرکت مرتب و گردش مضبوط اوضاع جوّی است و دست قدرت الهی بحکمت تامّه ربوبیش همگی آنان را بیک نظام و ترتیب حیرت بخشی مرتّب گردانیده و بصورت قسم ببشر تذکّر داده و وی را متنبّه گردانیده که اینکه موجودات بزرگ بوجود و حرکت سریع و آثاری که مترتّب بر حرکت آنها میگردد شاهد صادقی میباشند بر کمال قدرت و حکمت و نفوذ اراده آن فرد متعال زیرا علاوه بر اینکه هر یک از آنان بتنهایی آیات بزرگ توحیدند که بنظام و روش معین گواهی میدهند بر یگانگی او

صفحه : ۷۶

مجموع آنها که عبارت از بروج باشد و حرکات منظّم آنها گواه صادقی میباشند بر اینکه مسخّر امر پروردگار و پدید آورنده موجوداتند.

(دوم) وَ الیَومِ المَوعُودِ بیشتر مفسّرین را رأی چنین است که روز موعود روز قیامت است که سر انجام و غایت و نتیجه حرکات موجودات است و آن وقتی است که هر چیزی بکمال اخیر خود میرسد زیرا که روز قیامت تمام حرکات از حرکت، کمی، کیفی، وضعی، موجودات متحرک بانتهاء میرسد (سوم) (و الشاهد) قسم بشهادت دهنده ممکن است مقصود از شاهد پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد بدلیل قوله تعالی فَکَیفَ إِذا جِئنا مِن کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً یا تمام پیمبران مقصود باشند بدلیل قوله تعالی وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ تا آنجا که فرموده فَاشهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ و شاید مقصود از مشهود

روز قیامت باشد بدلیل قوله تعالی ذلِکَ یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِکَ یَومٌ مَشهُودٌ (چهارم) قیامت را هم شاهدش گفته‌اند و هم مشهودش نامیده‌اند شاهدش گویند برای آنکه در آن روز حجابها برداشته میگردد و اموری که در اینکه عالم برای اکثر خلق مخفی مانده و فقط اسمی از آن میشنوند یا پیش خود تصوری از آن میکنند و حقیقت آن را نمیبابند در آن روز معاینه مینمایند و شاید باین مناسبت مشهودش نامند که هر فردی منظور نظر خلایق گردد زیرا که در آن وقت دیگر پرده و حجابی در کار نیست پس انسان در قیامت هم شاهد است و هم مشهود لکن مصداق حقیقی (شاهد و مشهود) وجود خدای تعالی است که خود هم شاهد است بر ذات و الوهیّت خود شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ و هم خود مشهود خودش میباشد

(هم اوست شاهد و مشهود و عاشق و معشوق براه خویش نشسته در انتظار خود است)

زیرا که احدی را بکنه ذات حق تعالی راهی نیست و نیز تمام موجودات بعلم حضوری مشهود و مکشوفند نزد او تعالی.

صفحه : ۷۷

ابو هریره از رسول اللّه چنین روایت میکند که فرموده روز موعود روز قیامت است و شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه و گفته‌اند در روز جمعه ساعتی است که هر دعائی در آن ساعت بشود قبول میگردد و از پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که در روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید که روز جمعه روزی است که فرشتگان سلام شما را بمن میرسانند (عبد الله عباس) قُتِلَ أَصحابُ الأُخدُودِ، النّارِ ذاتِ الوَقُودِ، إِذ هُم عَلَیها قُعُودٌ وَ هُم عَلی ما یَفعَلُونَ بِالمُؤمِنِینَ شُهُودٌ اخدود بمعنی شکاف است و وقود آتش افروخته را گویند.

قُتِلَ أَصحابُ الأُخدُودِ جواب قسم است اگر چه مفسّرین اینکه آیات اخیر که آن چهار سوگند بالا در باره آن فرود آمده بر مورد بخصوص حمل نموده‌اند که مختصری از حکایت آن را بیان مینمائیم لکن آیات مطلق است و مورد مخصص نیست و ممکن است اینطور توجیه نمائیم که تناسب و نظم بین آیات باین وجه باشد گوئیم آن چهار آیه بالا که بصورت قسم تذکّر داده اگر چه هر یک مستقل در معنی است لکن در واقع مربوط بیکدیگرند زیرا که اول بآسمان و مدار سیّارات سوگند یاد نموده و گویا یوم موعود و روز معاد را متفرّع بر آن نموده زیرا که اوضاع عالم و وجود بنی آدم که چکیده عالم است مربوط بر آنست یعنی مربوط بروز قیامت است زیرا که اوضاع عالم از حرکات منظم کرات مقدّمه پیدایش عالم قیامت است اگر دنیایی نبود که از اینکه حرکات سیّارات پدید گردد آخرت معنی نداشت و نیز شاهد و مشهود را متفرّع نموده بروز موعود و از صفات آن روز بشمار میرود زیرا که یکی از صفات بزرگ قیامت همین است که موجودات آن روز صاحب حیات و شاهد و مشهود یکدیگرند إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ و قُتِلَ أَصحابُ الأُخدُودِ را جواب قسم در معرض و قسم قرار داده پس برای مناسبت

صفحه : ۷۸

بین سوگند و جواب آن بهتر اینکه است که اینطور توجیه شود قسم به اینهایی که گفته شد کسانی که آتش فتنه و فساد برمیانگیزانند و خود آنها در فتنه و فساد قعود و تمکّن مینمایند و بمؤمنین ضرر و آسیب میرسانند چنین مردمانی بهلاکت خود اقدام نموده و خود آنان در قیامت شهود اعمال و افعال خود میباشند.

مفسّرین حکایت اصحاب اخدود را نظر باختلاف روایات و اخبار مختلف نقل نموده‌اند و ما برای اختصار یک طریق آن را ترجمه مینمائیم.

عبد اللّه بن لیلی از صهب از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که در ملّت گذشته پادشاهی بود که وی

ساحری داشت وقتی آن ساحر پیر شد به پادشاه گفت کودکی بفرست تا بوی سحر بیاموزم که بعد از من بجای من باشد پادشاه غلامی حاضر گردانید تا بوی سحر آموزد آن غلام نزد ساحر میرفت و حرفهای وی را میشنید لکن او را نمیگرفت و بدلش اثر نمیکرد و در بین راه او راهبی بود که مردم از او دانش می‌آموختند یک دو روزی آنجا نشست از گفتار راهب وی را خوش آمد و مایل بوی گردید و دین و رویّه او را قبول نمود اتفاقا روزی در راهی میگذشت دید جماعت بسیاری ایستاده و پیش نمیروند سبب پرسید گفتند مار عظیمی اینجا پدید شده اینکه است که کسی جرئت پیش رفتن ندارد غلام با خود اندیشه نمود که امروز کار راهب و ساحر را امتحان میکنم که کدام یک بر حقند و سنگی برداشت و گفت خدایا اگر دین راهب حق است اینکه مار را بدست من گشته گردان و اگر ساحر حق است مرا از کار او آگاه گردان آن گاه سنگ زد و مار را کشت و مردم وی را ستایش نمودند وقتی غلام حکایت مار را براهب گفت راهب گفت بشارت میدهم که کار تو بجایی رسد و تو صاحب کرامات میشوی لکن ابتلاآتی بتو رسد باید صبر نمایی بالاخره کار غلام بجایی رسید که مستجاب الدعوه گردید پادشاه را ندیمی بود نابینا غلام را طلبید و گفت اگر چشم مرا شفا دهی مال بسیاری بتو بخشم غلام گفت شفا دهنده خدا

صفحه : ۷۹

است اگر ایمان آری خدا چشم تو را شفا دهد آن شخص ایمان آورد و خداوند بدعای غلام چشم وی را شفا بخشید روز دیگر نزد پادشاه رفت سلطان از وی سؤال نمود کی چشم تو را درست کرد گفت خدا گفت مگر غیر از من خدایی هست گفت آری خدای تو و خدای تمام عالمیان سلطان پرسید اینکه سخن را از که شنیدی گفت تو را با اینکه چه کار است پس از مجازات سخت گفت غلام تو که سحر می‌آموخت سلطان غلام را استحضار نمود گفت ای پسر کار تو بجایی رسیده که چشم نابینا را بینا میگردانی غلام گفت شفا دهنده خدا است خدا چشم او را شفا داد نه من گفت از که اینکه را آموختی پسر گفت تو را با اینکه چه کار است بقدری او را در فشار آورد تا گفت فلان راهب راهب را حاضر نمود بوی گفت از اینکه عقیده برگرد گفت بر نمیگردم امر نمود او را با شمشیر دو نیم نمودند پس از آن هر قدر غلام را تهدید نمود که از اینکه دین برگردد غلام قبول ننمود امر نمود غلام را از کوه پرت نمایند غلام دعا کرد خدایا شر اینان از من برگردان زلزله آمد و کوه پاره شد و آن جماعت هلاک شدند غلام برگشت سلطان گفت آنها را چه کردی گفت خدا شر آنها را از من گردانید امر نمود او را بدریا اندازند غلام دعا کرد طوفانی شد و همه بدریا غرق گشتند سلطان در باره غلام متحیر ماند غلام گفت اگر خواهی مرا بکشی راهش اینکه است که روزی را معین نما و در صحرایی مردم را حاضر گردان و داری برپا نما و مرا در بالای دار کن و تیری در کمان نه و بگو بسم اللّه ربّ الغلام که جز نام خدا چیزی بر من کارگر نمیشود پادشاه چنین کرد تیر آمد بصورت غلام و غلام جان داد مردم چون چنین دیدند از سلطان برگشتند و خدا پرست شدند و گفتند آمنّا بربـ الغلام پادشاه گفت آمد بسرم از آنچه میترسیدم آنچه مردم را تهدید نمود و ترسانید اثر نکرد تا آنکه امر نمود آتش افروختند و هر کس مخالفت مینمود وی را در آتش می‌انداختند تاآنکه زنی را آوردند با یک بچه کوچک چون نزدیک آتش رسید زن عقب رفت کودک بزبان

صفحه : ۸۰

آمد و گفت ای مادر نترس صبر کن که تو بر حقّی خود را در آتش انداز زن با آن بچه خود را در آتش انداخت.

آیه و حدیث در مقام اندرز است که مؤمن بایستی در مقام دینداری اینطور شجاعت و شهامت و عظمت نشان دهد آری شجاعت و شهامت شهدای دین در حفظ ایمان کمتر از شهدای جبهه جنگ نبوده که در راه حفظ ایمان حاضر شده با هزار گونه درد و غم هم آغوش شوند و از هر گونه تسلّی و از هر قسم همدم دور بمانند و مورد سخریّه و استهزاء نااهلان و هوس‌رانان گردیده و از اعمال و

کردار آنان بفغان آمده و طريق بردبارى پيشه گرفته و در گوشه تنهايى خوى نموده و هر دم بزبان حال گويد

(گرچه در آتش دل چون خم مى در جوشم مهر بر لب زده خون ميخورم و خاموشم)
چنين فداكارى در راه دين يك جرئت و متانت عاليترى در بر دارد تا آن جسارت بهادرانه كه در ميدان جنگ بروز داده ميشود فرد كامل چنين نفوس زكيه پيمبران و فدائيان راه حقيقت‌اند كه در راه حق و حقيقت و نجات بشر از زنجير شهوات از هيچ گونه زجر و آسيبى نهراسيدند و جان و مال و فرزند خود را فدا دادند پس از آنها هر كس از اينكه اكثير خدايى بيشتر نصيب دارد نزديك‌تر بآنها خواهد بود و آيه لِيَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلًا بما چنين مى‌آموزد كه ايمان فقط بگفتن شهادتين يا اظهار نمودن بعضى اعمال تمام نميشود مگر وقتى كه امتحان داده شود و شخص از بوته امتحان سالم و خالص بيرون آيد وَ ما نَقَمُوا مِنهُم إِلّا أَن يُؤمِنُوا بِاللّهِ العَزِيزِ الحَمِيدِ در غريب القرآن گفته (نقمت الشىء و نقمته) در مقام انكار و مؤاخذه آرند يا بزبان انكار نمايند يا طور ديگر و در مقام مجازات برآيند مثل قوله تعالى وَ

صفحه : ۸۱
ما نَقَمُوا إِلّا أَن أَغناهُمُ اللّهُ وَ ما نَقَمُوا مِنهُم إِلّا أَن يُؤمِنُوا بِاللّهِ هَل تَنقِمُونَ مِنّا فَانتَقَمنا مِنهُم فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُكَذِّبِينَ كه نقمت را در مقام مواخذه آورده و آيه اشاره باين دارد كه اصحاب اخدود از اينكه عمل زشت كراهت و انكار نداشتند مگر بعضى از آنان كه بخداى عزيز قاهر درست كار ايمان داشتند الَّذِى لَهُ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ اشاره به اينكه آنچه مانع و جلوگير انسان ميشود از اعمال قواى شهوانى بهيمى و غضبانى سبعى و اعمال نكوهيده حيوانى و اينكه صفات را بصورت اعتدال نگاه ميدارد ايمان بخدايى است كه غالب و قاهر فوق عباد و مخلوقات است هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ اگر ايمان بچنين مبدئى نباشد انسان بمقتضى شهواتش از هر سبعى درنده‌تر و از هر چهار پايى خورنده‌تر ميگردد و براى نفع خيالى خود از هيچ جنايت و خيانتى خوددارى نمينمايد.
و اينكه آيات اخير تأييد مينمايد آن توجيهى كه در آيه بالا قُتِلَ أَصحابُ الأُخدُودِ تا آخر نموديم و گفتيم باطلاقش شامل مى‌گردد هر كسى را كه آتش فتنه و فساد بر مى‌انگيزاند و بمؤمنين آسيب ميرساند زيرا الّا استثنا و اشاره باين است كه عمل كفّار چنين است مگر آنهايى كه از كفّار ايمان آرند و بخداى عزيز حميد رو آرند.
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم جَنّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ذلِكَ الفَوزُ الكَبِيرُ در مقام اجر و پاداش مؤمنين نيك اعمال برآمده كه آنان متنعّم ميگردند بنعمتهاى بهشتى زيرا كه بخداى غالب قاهر ايمان آورده و عمل نيكى كه شايسته قرب احديّت است نموده‌اند چنين كسانى فائز گرديده‌اند بفيوضات غير متناهى

صفحه : ۸۲
ذلِكَ الفَوزُ الكَبِيرُ البته آن فيض و بخششى كه خداوند بزرگ بشمار آورده و بمؤمنين وعده داده نظر بعظمت خودش بالاتر از آنست كه بتصور آيد آرى همانست كه فرموده باغها و انهارى است كه براى مؤمنين آماده شده لكن در صورت باغ است و در باطن روح و ريحان در ظاهر جسم است و در باطن روح و روان در ظاهر نعيم است در باطن وجه كريم در ظاهر نعمتهاى جسمانى بنظر ميآيد در باطن نمايش و ظهور رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَكبَرُ تجلّى مينمايد.
إِنَّ بَطشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ بطش در لغت گرفتن چيزى را گويند كه بصولت و غلبه و سختى گرفته شود قوله تعالى إِذا بَطَشتُم بَطَشتُم جَبّارِينَ يَومَ نَبطِشُ البَطشَةَ الكُبرى وَ لَقَد أَنذَرَهُم بَطشَتَنا و امثال اينكه آيات و در اينجا اشاره بسختى عذاب اخروى است كه از روى

غضب الهی ناشی میگردد چنانچه یکی از اسماء الحسنی شدید العقاب است البته چنین است ببین فتن و ناملایمات جزئی که در دنیا بانسان میرسد از مرضـها و سختیها و آفات و نارسیها با آنکه غالبا از روی غضب نیست بلکه از روی حکمت و مصلحت نظام کلّی و شخصـی پدیـد گردیده چقدر سـخت و ناگوار بنظر می‌آید مقایسه کن و ببین چه خواهد بود حال کسـی را که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیـده و ذات احدیّت در مقام انتقام و کیفر اعمال وی برآمده با آنکه عذاب آخرت با نعمتهای آن هیچ طرف مقایسـه با سـختیها و نعمتهای دنیا نیست إِنَّه هُوَ یُبدِئُ وَ یُعِیدُ، وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدُودُ، ذُو العَرشِ المَجِیدُ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ در اینکه آیات چند صفت از اوصاف جلال و کبریایی و عظمت خود را تذکر میدهد. ۱- (یبدء) او پدید آورنده موجودات است از کتم عدم بوجود

صفحه : ۸۳

(مبدء) چیزی را گویند که سبب وجود شیئی دیگر یا سبب ترکیب پیدا کردن چیز دیگر گردد قال اللّه تعالی وَ بَدَأَ خَلقَ الإِنسانِ مِن طِینٍ که انسان از خاک ترکیب گردیـده و خـدا مبـدء اشیاء است که هر چیزی را از نیستی بهستی و از عـدم بوجود آرد کَما بَدَأَکُم تَعُودُونَ ۲- (وَ یُعِیـدُ) او افراد بشـر را پس از مرگ و تفرّق اجزاء عـود میدهـد و حیـات جدیـد پـاکیزه‌ای که بمراتب شـدّت و قوّت وجـودی آن زیـادتر از حیـات دنیـوی است بآنهـا افـاضه مینمایـد برای روز حسـاب که دیگر مرگ پیرامون آن نمیگردد. ۳- (وَ هُوَ الغَفُورُ) غفور مأخوذ از مغفرت و بمعنی پوشانیدن و پنهان نمودن است خداوند غفور است که بلطف و رحمت خود گناهان بندگان عاصـی را میپوشانـد و لغزشـهای وی را مخفی و پنهان مینمایـد و سرّ او را فاش نمیگرداند ۴- (الـوَدُودُ) ودود مـأخوذ از ودّ و بمعنی محبّـت اسـت و بر سـه معنی صـادق آیـد (یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ) اولیـاء و نیکـان را دوست میـدارد و آنـان نیز او را دوست میدارنـد و نیز دوسـتان خود را محبوب خلق میگردانـد در غریب القرآن چنین گفته (الودّ) محبّت بچیزی و تمنّی و آرزوی کون و وجود وی است زیرا کـه در تمنّی معنی محبّت مـأخوذ است و محب آرزو دارد حصـول آنچه را که دوست دارد قـوله تعـالی وَ جَعَلَ بَینَکُم مَوَدَّةً وَ رَحمَةً و قوله سَیَجعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدًّا و در اینکه آیات اشاره باین الفتی است که بین آنان واقع و دائر است چنانچه در جای دیگر لَو أَنفَقتَ مـا فِی الأَرضِ جَمِیعـاً مـا أَلَّفتَ و در محبت بـدون تمنّی الفت نیز اسـتعمال شـده مثـل قوله تعالی قُل لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجراً إِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربی وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدُودُ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ و امثال اینها (پایان) راجع بقوله تعالی یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ دو طور تفسیر شـده یکی آنکه گوینـد محبت خـدا نسـبت بمخلوق همان انعام و اکرام او است و اینکه او را موفق گردانـد بطاعت و وی را هدایت نماید بدین حق و طریق رضای خود و دوستی بنده نسبت

صفحه : ۸۴

بحق تعالی اینکه است که او را اطاعت نماید و عصـیان ننماید دیگر محبّت نسـبت بخدای تعالی صفتی است از اوصاف فعل او و آن احسان مخصوصـی است بکسـی که لایق آن باشـد امّا محبت بنـده نسـبت بحق تعالی آن حالت وجدانی است که محبین الی اللّه در قلب خود وجدانا مییابند و بهمین جهت او را تعظیم و ستایش مینمایند و رضای او را بر رضای خود بر میگزینند و مأنوس بذکر و یاد او میگردنـد از بعض عرفاء است که محبت بنـده نسـبت بخـدا اینکه است که از قلب وی کشف حجاب میگردد و متمکن میگردد بر بساط قرب زیرا صـفاتی که نسبت بخدا داده میشود باعتبار غایت و نتیجه است نه باعتبار مبادی و علامت محبّت او تعالی نسبت بعبد اینکه است که او را موفّق می‌گرداند که از عالم غرور یعنی عالم طبیعت تجافی و ترقی نماید بعالم نور و بخدا انس گیرد و از غیر او وحشت نمایـد و تمام همّ وی یکی گردد. مجمع البحرین «۵» ذُو العَرشِ المَجِیدُ او صاحب عرش بزرگوار است عرش بمعنی اسـتوای و استیلا تفسیر شده خداوند مستولی و محیط

بر تمام موجودات است الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی «۶» فَعّالٌ لِما یُرِیدُ فعّال صـیغه مبالغه و اشاره بشدّت و قوّت و فعّالیّت اوست کُلَّ

یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ و آنچه در عالم واقع میگردد از روی اختیار و علم و قدرت و حکمت او انجام میگیرد.

هَل أَتاکَ حَدِیثُ الجُنُودِ، فِرعَونَ وَ ثَمُودَ در مقام بیان قوم فرعون و ثمود برآمده و اشاره به اینکه ببین چگونه در اثر علو و سرکشی آنان که نسبت بسفرا و پیمبران چه نسبتهای ناروا دادند و آنها را ساحر و دروغگو نامیدند و آنها صبر نمودند بالاخره عذاب بر آنان فرود آمد و مغلوب حوادث گردیده و سفرای الهی مظفرانه بر آنها استیلا و غلبه نمودند فَاصبِر کَما صَبَرَ أُولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ تو ای پیمبر نیز صبر کن همانطوری که پیمبران اولو العزم صبر نمودند.

صفحه : ۸۵

که بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی تَکذِیبٍ، وَ اللّهُ مِن وَرائِهِم مُحِیطٌ کفّار در مقام تکذیب پیمبران برآمده و تبلیغات آنها را انکار مینمایند در صورتی که خدا از پشت و رو و از جمیع جوانب بر آنان محیط است.

بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِیدٌ، فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ اینکه کتاب آسمانی و اینکه قرآن مجید از معدن صدق و صفا فرود آمده و در لوح محفوظ ثبت و ضبط گردیده لوح محفوظ بوجهی شاید اشاره بیک مرتبه و یک مقامی از سعه عالم وجود باشد که بالاتر و برتر از عالم خلق و عالم طبیعت و عالم کون و فساد بشمار میرود و نیز شاید عالم قضا و قدر عبارت از آن باشد و آنچه از اول خلقت تا آخر آنچه باید واقع گردد در آنجا ضبط و ثبت گردیده و نیز

(جف القلم بما هو کائن)

اشاره بآن است.

إبن عبّاس از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند از کسری اشتری برسم تحفه خدمت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آوردند روزی حضرتش بر آن سوار بود و مرا ردیف خود سوار نمود در اثنای راه بمن نگاه کرد و فرمود ای پسر حدود خدا را نگاهدار تا او را نزد خود یابی و در زمان راحت با خدا آشنایی کن تا در سختی با تو آشنایی کند و چون خواهی چیزی از او طلب کنی طلب یاری کن که آنچه بودنی است قلم بر آن رفته اگر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر و خدا برای تو ننوشته باشد نتوانند اگر توانی بصبر و یقین کار کنی که بر صبر کردن بر آنچه تو آن را کاره باشی خیر بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرح با اندوه و دشواری با آسانی و درویشی با توانگری و قناعت با سروری و شاید آیه اشاره باین باشد که چون قرآن قبل از فرود آمدن باین عالم کون و فساد در عالم بالاتری تعیین و ضبط شده و در لوح محفوظ نگاه داشته شده اینست که دست نااهلان از تحریف آن کوتاهست و نزد حق تعالی مصون و محفوظ است و از تکذیب کفّار خللی بدامن کبریایی آن نخواهد رسید.

صفحه : ۸۶

سورة الطارق

اشاره

مکیة و هی سبع عشر آیة اینکه سوره مکّی است که در مکه فرود آمده و برأی مدنیان سیزده آیه و برأی باقی قرّاء هفده آیه و شصت و یک کلمه و دویست و سی و نه حرف است.

ابو امامه از ابی بن کعب روایت میکند که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر کس سوره الطارق را بخواند خدای

تعالى بعدد هر ستاره‌اى كه در آسمان است دو حسنه بوى كرامت مينمايد و از حضرت صادق روايت ميكنند كه كسى كه در نماز فريضه سوره الطّارق را بخواند نزد خدا جاه و منزلت بزرگ پيدا كند و در بهشت از رفقاى انبياء باشد.

در مصباح كفعمى است كه اينكه سوره اگر بر خوراكى خوانده شود از هر ضررى حفظ ميگردد.

[سوره الطارق (۸۶): آيات ۱ تا ۱۷]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ (۱) وَ ما أَدراكَ مَا الطّارِقُ (۲) النَّجمُ الثّاقِبُ (۳) إِن كُلُّ نَفسٍ لَمّا عَلَيها حافِظٌ (۴)
فَليَنظُرِ الإِنسانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِن ماءٍ دافِقٍ (۶) يَخرُجُ مِن بَينِ الصُّلبِ وَ التَّرائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلى رَجعِهِ لَقادِرٌ (۸) يَومَ تُبلَى السَّرائِرُ (۹)
فَما لَهُ مِن قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ (۱۰) وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجعِ (۱۱) وَ الأَرضِ ذاتِ الصَّدعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَولٌ فَصلٌ (۱۳) وَ ما هُوَ بِالهَزلِ (۱۴)
إِنَّهُم يَكِيدُونَ كَيداً (۱۵) وَ أَكِيدُ كَيداً (۱۶) فَمَهِّلِ الكافِرِينَ أَمهِلهُم رُوَيداً (۱۷)

صفحه : ۸۷

(ترجمه)

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم بآسمان و قسم بطارق،

چگونه توانى بدانى طارق چيست

آن ستاره درخشنده‌اى است كه نورش نفوذ دارد،

نيست هيچ نفسى مگر آنكه براى او نگهبانى گماشته شده،

پس بايستى انسان نظر كند كه از چه چيز آفريده شده،

خلق گرديده شده از آبى كه جستن ميكند،

و بيرون ميآيد از پشت مردان و سينه زنان

(آن خدايى كه بر آفرينش توانا است) البته بر بازگشتن روح ببدن نيز توانا است،

(روز قيامت) روزيست كه آنچه در باطنها مخفى و ناپيدا است ظاهر و هويدا ميگردد،

و در آن روز نه قوتى باقى ميماند و نه يار و ياورى،

قسم بآسمان گردان،

و قسم بزمين كه شكافته (و حبوبات و گياهان از آن بيرون ميآيد

كه قرآن بحقيقت جدا كننده حق و باطل است

و كلام بيهوده نيست،

كفّار هر چه بتوانند مكر ميكنند،

پس صبر كن و مهلت بده بكافرين) كه بجزاى عملشان خواهند رسيد

(توضیح آیات)

اشاره

وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ، وَ ما أَدراکَ مَا الطّارِقُ النَّجمُ الثّاقِبُ واو قسم است طارق اسم فاعل مأخوذ از طرق و در لغت طرق راهی است که مسافر بپا میرود قوله تعالی فَاضرِب لَهُم طَرِیقاً فِی البَحرِ یَبَساً و جمع طریق طرائق است مثل قوله تعالی سَبعَ طَرائِقَ یعنی هفت آسمان.

و نیز طارق کوبیدن و آمدن در شب را گویند و باعتبار استعمال عرفی شامل میگردد آنچه در شب واقع میگردد از آمدن و رفتن حتی آنکه بعضی طارق را توسعه داده‌اند که شامل میگردد خیالات و موهوماتی که گاهی در شب عارض میگردد و نیز مجازا طارق گفته شده بر هر مسلک و رویّه‌ای که انسان در روش خود انتخاب نماید خواه روش خوب و صحیح باشد یا روش غیر صحیح.

و در اینجا مقصود ستاره‌ای است درخشنده و فروزان چون شعله آتش که در شب ظاهر

صفحه : ۸۸

میگردد چنانچه النَّجمُ الثّاقِبُ توضیح آنست زیرا ثاقب چیزی را گویند که بنور خود نفوذ در غیر نماید قوله تعالی فَأَتبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ برای وضوح آیه مختصری از تفسیر صدر المتألهین را ترجمه می‌نمایم:

(لمعهٔ اشراقیّهٔ) وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ سماء چون مطلق است شامل میگردد آسمان عالم صغیر یعنی نفس ناطقه و روح انسانی با آنچه در او است از قوی و مشاعر و علوم و آسمان عالم کبیر که عبارت از طرف فوقانی و مرتبه علو و بالا باشد با آنچه در او است از کرات و کواکب و سیّارات و همانطوری که آسمان عالم کبیر محلّ عجائب صنع خدا است در حرکات منظّم و سرعت بعضی از ستارگان و رفتن و بر گشتن آنان و نسبت بعضی ببعضی دیگر از تثلیث و مقابله و تربیع و کسوف و خسوف و باقی اوضاع آن و استقامت آنان بیک قانون منظّم همین طور نفس ناطقه انسانی نیز در کشف حقایق و معلوم کردن مجهولات قانون مضبوطی و روش معینی دارد که بایستی در مقام برهان آن قانون را اعمال نماید تا نتیجه صحیح عاید وی گردد پس اگر مقصود از طارق نفس ناطقه انسانی باشد اشاره بآن چیزی است که بر نفس ناطقه انسانی وارد میگردد از انوار قدسی و تظاهرات فیض الهی و لوامع ملکوتی و مواهب ربّانی و اگر راجع بسماء عالم باشد شامل میگردد تمام افلاک و کرات با آنچه در آنهاست و مقصود از طارق یا جنس ستارگان است یا مجردات و مفارقات نوری و آنچه بآنان تعلّق دارد پس اگر طارق اشاره بجنس مفارقات عقلی باشد میسزد که گفته شود مقصود (بنجم ثاقب) عقل کلّ است که بنور و اشراق خود تاریکی و ظلمت و قشور عالم مادّی را سوراخ میکند و تفسیر طارق بشب اشاره باین است که همانطوری که ستارگان در شب موقع استتار نور خورشید ظاهر میگردند و بنور خود ظلمت شب را میبرند همین طور نور عقل وقتی بر اجسام تاریک فرود آمد ظلمت و تاریکی آن را بنور خود زائل میگرداند. (پایان)

صفحه : ۸۹

خلاصه النَّجمُ الثّاقِبُ باعتبار عالم حس جنس ستارگان یا جنس شهب است که ظلمت شب را میبرد و شیاطین را طرد و رد میکند و باعتبار معنی قوای عقلیّه ملکوتیّه است که در روح انسان پدیدار گردیده و قوای وهمیّه شیطانیّه را بر طرف مینماید.

إِن کُلُّ نَفسٍ لَمّا عَلَیها حافِظٌ بقاعده عربیّت (ان) دو طور تفسیر میشود ان نافیه و ان مخفّفه از ثقیله (لما) را نیز دو قسم تفسیر شده

بمعنی الاـ و بمعنی لما حفظ بمعنی نگاهداری بچند معنی آمده و مصادیقی پیدا نموده یکی قوه حافظه و آن قوه‌ای است که در باطن انسان و عمل آن ضبط و نگاهداری محسوساتی است که از خارج بتوسط حواس پنجگانه حس مشترك ادراك نموده و بخزینه که آن را قوه حافظه نامند میسپارد و اینکه قوه بسه اعتبار سه طور عمل دارد باعتبار قبول صور محسوسات آن را خزینه حسّ مشترك گویند و باعتبار حفظ و نگاهداری معلومات که بآن تحویل شده آن را حافظه مقابل ناسیه نامند و باعتبار ادا کردن مکنونات خود در موقع حاجت نفس و بیاد آوردن آن آن را ذاکره گویند و نیز ملائکه‌ای که موکّل بر تنظیم عالم و اعمال انسانند آنان را نیز حفظه نامند.

خلاصه بنا بر اینکه (ان) نافیه و (لمّا) بمعنی الّا باشد معنی آیه چنین میشود نیست نفسی مگر آنکه بر او نگهبانی هست از ملائکه که حافظ اعمال و حالات او باشند و اگر ان مخفّفه از مثقله باشد و لمّا لما معنی آیه چنین میشود محقّقا هر نفسی برای او نگهبانی گماشته شده لکن بیشتر مفسّرین همان معنی اول را ترجیح داده‌اند و اطلاق آیه چنین مینماید که خداوند ملائکه‌ای گماشته برای حفظ جسد انسان که وی را از هر آسیب و بلاء و تصادفات خارجی و تضادّات داخلی که از قبل تضادّ قوی و اخلاط چهارگانه پدید میگردد دفع و منع نمایند تا

صفحه : ۹۰

آنکه جسم انسان معتدل و سلامتی آن تا مدّتی پایدار بماند و آنان ملائکه‌ای میباشند که حافظ بدن انسانند که اولا او را از هر آسیبی حفظ نمایند و ثانیا او را تقویت دهند تا بحدّ کمال رسد و اینکه نوع ملائکه را بمدبّرات امور نامیده شده و در لسان شرع اینکه نوع ملائکه را ملائکه ارضی گویند و در اصطلاح حکماء قوای طبیعی نامند و ملائکه دیگری گماشته شده برای حفظ نفس ناطقه بشری که آن را از قوّه بفعل آرند زیرا که انسان در ابتداء خلقت قوای روحانی و عقلانی وی ضعیف است بلکه فقط استعداد و قابلیّت نفوذ عقل مجرّد در وی موجود است و مسلّم و معلوم است که هیچ شیئی نتواند خودش خود را از قوّه بفعل و از عدم بوجود و از نقص بکمال آرد و نیز فاعل غیر از منفعل است اینکه است که خالق متعال از راه فیض ملائکه روحانیین را مأمور گردانیده که از آن انوار فیض و اشراقات نور وجودی که از حق تعالی بآنان افاضه شده انسان را نیز از آن برخوردار گردانند و باین واسطه نفس ناطقه بشری از قوه بفعل و از نقص بکمال آید و اینکه موجودات روحانی در لسان شرع بملائکه حامل وحی بانبیاء و ملائکه حامل الهام باولیاء نامیده شده و باصطلاح حکماء آن را (عقل فعّال) گویند و مراتبی که بتوسط ملائکه یا عقل فعّال بانسان افاضه میشود بطور کلّی سه مرتبه دارد (اول) عقل بالملکه و آن نفسی است که مستعد گردیده برای فیض گرفتن از مبدء اعلا (دوم) عقل بالفعل و آن وقتی است که علوم و معارف در نفس ناطقه بالفعل موجود باشد (سوم) عقل مستفاد که تمام معلومات همیشه نزد او حاضر و متمرکز در علوم و معارف گردد.

و باید دانست که ملائکه حفظه فقط واسطه در فیضند که از روی حکمت و نظام عالم اینکه طور مقرر فرموده که از مبدء عالم فیض بگیرند و بمادون افاضه نمایند فیّاض مطلق فقط و فقط ذات واجب الوجود است (هو المبدء و المعید)إن به (وَ اللّهُ مِن وَرائِهِم مُحِیطٌ) از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حدیث میکنند که فرموده (خداوند برای انسان

صفحه : ۹۱

صد و شصت ملك گماشته که از آن جمله هفت ملك موکّل جسم اویند که آفات و بلیّات را از وی دور گردانند چنانچه مگس آفات را از کنده عسل دور می‌کند

(سخنان مفسرين راجع بحفظه)

(۱) مقصود از حافظ در آيه فرشـتگانند كه اعمال انسان را ثبت و ضـبط مى‌نماينـد (عبد اللّه عباس) (۲) حفظه‌انـد كه مال و آجال و ارزاق خلايق را نگاه ميدارنـد (قتاده) (۳) حفظ كننـده خـدا است كه بنده را نگاه ميدارد كه از تقديرات الهى در نرود (كلبى) آرى اگر نبود حفـظ و حراست مربى عالم هيـچ دانه‌اى بثمر نميرسـيد و هيـچ طفلى از مادر متولّـد نميشـد و بكمال نميرسـيد زيرا كه اكثر موجودات بلحاظ مادّه و طبيعت و بقاعده تنازع بقاء و غلبه قوى بر ضـعيف و تضادّى كه بين آنان موجود است قوى كوشـش ميكند ضعيف را نابود و مضـمحل گردانـد اينكه است كه خداى حكيم براى هر نوعى از موجودات اسباب و وسائلى مهيّا نموده كه وى را از تصادمـات داخلى و تصادفـات خارجى حفظ نمايـد فَلْيَنْظُرِ الْإِنسانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِن ماءٍ دافِقٍ، يَخْرُجُ مِن بَينِ الصُّلبِ وَ التَّرائِبِ إِنَّهُ عَلى رَجعِهِ لَقـادِرٌ بعضـى مفسـرين گوينـد ترائب بين دو پسـتان زن است ديگرى گفته بين شانه و سـينه زن است آيه اشاره برجوع و بازگشت انسان است باصل و مبدء خود مثل قوله تعالى إِلَى اللّهِ مَرجِعُكُم إِنَّ إِلى رَبِّكَ الرُّجعى يعنى بازگشت شـما بسوى خدا است خلاـصه آيـه در مقـام تنبّـه و تـذكر است كه آن كس كه انسـان را از پست ترين مراتب و قـذرترين اشياء خلقت نمـوده و وى را از پست‌ترين مراتب ترقّى داده و وى را باوج كمال انسانيّت جسما و روحا رسانيده و

صفحه : ۹۲

بصورت نيك انسانى و سـيرت نيكوى ملكوتى او را صدر نشين عالم خلقت گردانيده و بتاج وَ لَقَد كَرَّمنا بَنِي آدَمَ او را مفتخر نموده البته قـدرت دارد كه پس از مرگ و تفرق اجزاء ثانيـا او را برگردانـد و حيات نوينى كه بمراتب عالى‌تر از اينكه حيات عاريتى اينكه دنيا باشد بوى افاضه نمايد يَومَ تُبلَى السَّرائِرُ جمع سـر اسرار و جمع اسرار سرائر است و يوم تبلى السرائر اشاره به اينكه آنچه در باطن انسان مخفى است حتى آن خاطراتى كه بقلبش گذشته و آنچه را كه فراموش نموده و آنچه در باطن خود مكتوم و مخفى گردانيده از اصول عقايد و نيات و غير آنها تماما در روز رسـتاخيز ظاهر و مبرز ميگردد حديثى از معاذ بن جبل نقل ميكنند كه گفته از رسول اللّه سؤال نمودم مقصود از آن سرائرى كه در قيامت ظاهر ميگردد چيست فرمود سرائر شما اعمال شما است از نماز و زكاة و روزه و وضوء و غسل جنابت و آنچه براى شما واجب گرديده زيرا تمام اعمال شما مخفى و پنهان است ممكن است بگويد نماز خوانده‌ام و نخوانـده باشـد يا گويـد وضو گرفته‌ام و نگرفته باشد اينكه است معنى قوله تعالى يَومَ تُبلَى السَّرائِرُ نظير قوله تعالى يَعلَمُ السِّرَّ وَ أَخفى آيه در مقـام معرفى روز رجعت بشـر است كه يكى از اوصـاف و خصوصـيّات آن روز ظاهر شـدن و پديـد گرديـدن باطنهاست كه آنچه در باطن انسان است از ايمان و كفر و اخلاق حميده و نكوهيده و اعمال حسـنه و سيئه و كمالات روحانى و جسمانى و صفات بهيمى و سـبعى و ملكوتى در سـريره او نهفته پديـدار ميگردد و هر كس بصورت اعمـال و اخلاـق و ملكـات نفسـانى خود بصورت مناسب آن ظاهر ميگردد.

در حديث فرموده

(يحشر النّاس على صور نيّاتهم)

در حديث ديگر (در قيامت بعض مردم محشور ميگردند بصورتى كه خوك و ميمون نسبت بآن نيكو مى‌نمايد.

صفحه : ۹۳

معلوم است كسـى كه سـبعيت و بهيميت در وى غالب گرديده بدتر و پست‌تر از هر حيوانى بشـمار ميرود بَل هُم أَضَلُّ سَبِيلًا شاهد بر آنست و آن روزى است كه امتياز پيدا مى‌شود بين خبيث و طاهر چنانچه در سوره مائده آيه ۱۰۰ قُل لا يَستَوِي الخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَو

أَعجَبَكَ كَثرَةُ الخَبِيثِ زيرا كه آن روز روز جدا شدن بين حق و باطل و امتياز مؤمن از كافر است وَ امتازُوا اليَومَ أَيُّهَا المُجرِمُونَ فَما لَهُ مِن قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ در آن روز براى انسان چيزى نيست كه بتواند رفع ضرر از وى بنمايد نه از قواى بدنى و جسمانى و نه از قواى روحانى و نفسانى و نيز براى وى يار و ياورى نيست زيرا كه معدّات و تمام وسائل خارجى كه از روى حكمت در اينكه عالم تضاد و عالم قوّه و استعداد براى رفع احتياجات بشر در بين نهاده كه بآنها متوسل ميشد بالمرّه مفقود گرديده وَ الأَمرُ يَومَئِذٍ لِلّهِ يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ زيرا كه عالم قيامت موقعى است كه هر فردى بمنتهاى كمالى كه لايق بوى است رسيده ديگر جهات استعدادى كه بوسائل خارجى بتوان استكمال حاصل نمود در كار نيست اينكه است كه فرموده يَومَ يَفِرُّ المَرءُ مِن أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امرِئٍ مِنهُم يَومَئِذٍ شَأنٌ يُغنِيهِ هر كس مشغول بخود گرديده و وى را بخارج احتياجى نيست حتّى شفاعت شافعين نيز ناشى از آن ارتباط و اتصال معنوى است كه بين شفيع و شفاعت شونده پديد گرديده و بهمين مناسبت معنوى شفيع مأذون در شفاعت ميگردد وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجعِ، وَ الأَرضِ ذاتِ الصَّدعِ، إِنَّهُ لَقَولٌ فَصلٌ، وَ ما هُوَ بِالهَزلِ صدع در لغت شكافتن چيز صلب و سختى را گويند مثل شيشه و آهن خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است فَاصدَع بِما تُؤمَرُ سوره حجر آيه ۹۴ شايد اشاره باين باشد كه امر رسالت را آشكار نما و مطالب را از هم شكافته و بر آنچه بآن مأمورى

صفحه : ۹۴

قيام نما قوله تعالى يَومَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ اشاره بروز قيامت است و شايد مقصود اينكه باشد كه روز قيامت روزى است كه باطنها شكافته و ظاهر ميگردد و چيزى مخفى و پنهان نميماند وَ الأَرضِ ذاتِ الصَّدعِ يعنى قسم بزمين كه ميشكافد و نباتات و گياهان از آن بيرون ميآيد.

(سخنان مفسرين در توجيه آيه)

(۱) بيشتر مفسرين را رأى چنين است كه مقصود از ذات الرجع صاحب باران است يعنى سوگند بآسمان صاحب باران (۲) (ذاتِ الرَّجعِ) يعنى صاحب ماه و خورشيد و ستارگان كه گاهى ظاهر ميگردند و گاهى غائب ميشوند (إبن زيد) (۳) ذاتِ الرَّجعِ سوگند بآسمان كه بحسب مرور زمان محل نزول خيرات است حالى بعد حالى و از آن باران ميبارد براى روزى مردم (مجمع البيان) خداوند قسم ياد ميكند و موجودات جوى و سفلى را مورد سوگند قرار ميدهد و آنها را شاهد و گواه ميگيرد كه قرآن كلام حق و جدا كننده بين حق و باطل است و بهمين معنى روايتى از صادق آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم رسيده وَ ما هُوَ بِالهَزلِ قرآن كلام بيهوده و از روى لهو و لعب و بازيچه سر نزده بلكه كلام متينى است كه از معدن صدق و منبع علم حق تعالى تراوش نموده اينكه است كه دست نااهلان از دامن آن كوتاه است إِنَّهُم يَكِيدُونَ كَيداً، وَ أَكِيدُ كَيداً محققا كفّار و دشمنان قرآن در مقام اطفاء نور قرآن بسيار مكر و كيد و حيله ميكنند كه نور الهى را خاموش كنند و بوسيله‌هاى شيطانى متوسّل ميگردند براى زايل گردانيدن كلام الهى.

صفحه : ۹۵

فَمَهِّلِ الكافِرِينَ أَمهِلهُم رُوَيداً مهل و امهال در لغت بمعنى رفق و مدارا كردنست شايد اشاره باين باشد كه اى رسول در امر رسالت و اجراى احكام قرآن از جفاى كفار و انواع حيلها و خدعها كه بكار ميبرند براى خاموش كردن نور حق تعالى صبر و بردبارى و متانت و استقامت خود را از دست مده و با آنها مدارا كن كه بزودى تو بر آنان غالب مى گردى و حقّانيت قرآن بر جهانيان معلوم

خواهد شد یا بزودی در آخرت کفّار و کسانی که در باطل کردن قرآن حیله میکنند بکیفر اعمال خود خواهند رسید

صفحه : ۹۶

سورة الاعلی

اشاره

مکیة و هی تسع عشر آیة اینکه سوره مکی است در مکه فرود آمده و نوزده آیه و هفتاد کلمه و دویست و هفتاد و یک حرف است ابو امامه از ابی کعب روایت میکند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر کس سوره اعلی را بخواند خدای تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم علیه السّلام و موسی علیه السّلام و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آمده وی را حسنه دهد و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکنند هر کس در نماز فریضه یا نافله سوره اعلی را بخواند در قیامت بوی گویند از هر در بهشت که خواهی وارد شو از مصباح کفعمی است که خواندن سوره اعلی بر گوش دابه و بر مرض بواسیر و بر هر موضعی که نفح دارد مرض شفا می‌یابد

[سوره الأعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی (۱) الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی (۲) وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی (۳) وَ الَّذِی أَخرَجَ المَرعی (۴)
فَجَعَلَهُ غُثاءً أَحوی (۵) سَنُقرِئُکَ فَلا تَنسی (۶) إِلاّ ما شاءَ اللّهُ إِنَّهُ یَعلَمُ الجَهرَ وَ ما یَخفی (۷) وَ نُیَسِّرُکَ لِلیُسری (۸) فَذَکِّر إِن نَفَعَتِ الذِّکری (۹)
سَیَذَّکَّرُ مَن یَخشی (۱۰) وَ یَتَجَنَّبُهَا الأَشقَی (۱۱) الَّذِی یَصلَی النّارَ الکُبری (۱۲) ثُمَّ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحیی (۱۳) قَد أَفلَحَ مَن تَزَکّی (۱۴)
وَ ذَکَرَ اسمَ رَبِّهِ فَصَلّی (۱۵) بَل تُؤثِرُونَ الحَیاةَ الدُّنیا (۱۶) وَ الآخِرَةُ خَیرٌ وَ أَبقی (۱۷) إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الأُولی (۱۸) صُحُفِ إِبراهِیمَ وَ مُوسی (۱۹)

صفحه : ۹۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(ای پیمبر) تسبیح و تمجید و ستایش کن بنام پروردگار خود که بالاتر از هر چیزی است،
آن خدایی که خلق کرد و مخلوقات را آراسته گردانید
آن خدایی که اندازه‌گیری نمود (و بحسب اندازه هر کسی) وی را هدایت نمود،

و آن خدایی که گیاه را از زمین رویانید،
پس از آن او را خشک و سیاه گردانید
ما آیات قرآن را مکرر بر تو قرائت میکنیم که هیچ فراموش نکنی،
مگر آنچه را خدا بخواهد (که از یادت ببرد) زیرا که او بآنچه ظاهر و جلی یا مخفی و پنهان است عالم و دانا است،
(قرآن را بطریق آسان بر تو بیان نمودیم،
پس مردم را متذکر گردان هر گاه سود دهد آنان را،
بزودی متذکر میگردد کسی که میترسد
و دوری میجوید از آن شقی‌ترین مردم،
آن کسی که درآید در آتش بسیار سخت (جهنم)،
و در آن آتش نه میمیرد (که از عذاب راحت شود) و نه زنده است (که از حیات متمتّع گردد)
محقّقا رستگار و سعادتمند گردید کسی که تزکیه نفس نمود،
و بیاد خدا بنماز و ذکر پرداخت،
کسانی که ترجیح میدهند حیات دنیا را بر آخرت
در (صورتی که) آخرت بهتر از دنیا و باقی‌تر از آن است،
(و اینکه هایی که گفته شد) هر آینه در صحف اول
صحیفه ابراهیم و موسی مسطور است)

(توضیح آیات)

اشاره

سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی پس از آنکه برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطاب رسید که پروردگار را باسم ستایش نما حضرت بامت دستور فرمود در رکوع نماز (سبحان ربّی العظیم) بگوئید و در سجده (سبحان ربّی الاعلی) بگوئید و در فضیلت و ثواب اینکه ذکر شریف احادیث بسیار نقلشده.

و شاید سرّش اینکه باشد که چون در سجده که منتهی درجه اظهار ذلّت و

صفحه : ۹۸

فروتنی اظهار میشود و پیشانی که شریف‌ترین اجزاء بدنست در مقابل عظمت الهی بر پست‌ترین چیزها که خاک باشد گذارده شود و در زبان نیز بقدری که میسّر است اظهار عظمت او را نماید و بگوید (سبحان ربّی الاعلی و بحمده) یعنی تو بزرگ‌تری از آنکه ملوّث گردی بلوث اذهان بشر و بالاتر از آنی که بشود بتصور آیی و در رکوع چون اظهار فروتنی و انکسار کمتر است (سبحان ربّی العظیم) بگوید بسیاری از مفسّرین چنین اظهار میدارند که بعد از (سبّح) باید باء در تقدیر گرفت (سبّح باسم) یعنی تسبیح و تقدیس نما باسم پروردگارت که بالاتر از هر چیزی است بآن اسمایی که تعیین شده تسبیح بمعنی لغوی بمعنی تنزیه و مبرّا بودن از هر منقصتی است خداوند امر میفرماید که تسبیح و ستایش کن بآن نامهایی که خود را ستوده‌ام مثل (سبّوح قدّوس) و باقی اسمایی که

دلالت دارد بر تنزیه ذات پاک احدی او و ظاهرا اگر چه خطاب بشخص رسول است لکن مقصود تمام مؤمنین از امّت اویند که بایستی پروردگار خود را بهمان طوری که دستور داده ستایش نمایند.

و باید دانست بمجرد گفتن ذکر بزبان چه در نماز باشد یا غیر نماز بدون توجّه قلبی کافی نیست اسم فقط الفاظی است که وضع شده برای دلالت بر معنایی نخستین بایستی معنی تحت اللفظی آن دانسته شود سپس فهمید و دانا گردید که اینکه نامها وضع شده برای آن ذات یکتایی که متصف باین اوصاف جلال است و از روی حکم عقل و منطق صحیح بداند و بشناسد که ذات پروردگار بایستی متّصف باشد بصفات جمال از علم و قدرت و حکمت و اراده و مشیت و مبرا از تمام نقایص امکانی مثل احتیاج داشتن بجسم و مکان و زمان و باقی لوازم امکانی که تعبیر از آن بصفات جلال میشود و بشر حق ندارد از پیش خود و بسلیقه خود نامهایی برای ذات مقدس کبریایی وضع نماید زیرا که اسم وضع نمودن منوط بشناسایی مسمی است ذاتی که برتر و بالاتر از آن است که بتصور آید چگونه توان نامی که بدلالت مطابقه باشد بر آن

صفحه : ۹۹

وضع نمود اینکه است که در احادیث صحیح رسیده که (اسماء اللّه توقیفی است و ما را امر فرموده که آن ذات مقدس را بهمان اسماء بخوانیم وَ لِلّهِ الأَسماءُ الحُسنی فَادعُوهُ بِها و نامهایی که حکماء نسبت میدهند مثل اینکه خالق را علّت و مخلوق را معلول گویند و نیز الفاظ دیگری که بین آنان دائر است اگر مقصود از علّت و معلول همان خالق و مخلوق باشد بدون خصوصیت زائدی ظاهرا در آن اشکالی نباشد زیرا که مقصود از اسم آن است که دلالت بر مسمّی داشته باشد نه فقط الفاظ لکن اگر خصوصیت دیگری در آن ملحوظ باشد و بآن اعتبار اسم دیگری بحساب آید درست نیست و از طرف شرع ممنوع است.

بعض دانشمندان در تفسیر خود در توجیه (سبّح اسم) بیانی دارند که مختصری از آن را ترجمه مینمایم: چنین گفته در اینجا سرّ دیگری است و آن اینکه است که در عرف متألّهین تسبیح نمودن حق ذاتی را سزد یعنی کسی تواند او را ستایش نماید که مجرد باشد از مادّه و عوارض و صور اجسام زیرا که مبدء هر صفتی بوجه کمال بایستی در مرتبه ذات خود دارای مرتبه باشد آن کمال و فضیلت باشد پس معنی (سبح اسم ربک) یعنی مجرد و برهنه گردان ذات خود را از علاقه دنیا و از عوارض مادّیّات خالی شو تا بتوانی تقدیس نمایی و بشناسی چگونگی (اسم اللّه) و تنزیه نمایی او را از نقایص ممکنات و نیز ذهن خود را از مطالعه کاینات خالی گردان تا بتوانی ملاحظه نمایی ذات و صفات و افعال الهی را بدون آنکه او را بممکنات تشبیه نمایی یا تعطیل نمایی صفات جلال و اوصاف جمال آن فرد بیهمتا را و منکر گردی یا آنکه در ناموس خلقت و نظام آفرینش و نوامیس افعال و سنن الهی خدشه نمایی (صدر المتألهین) آری کسی که قلب و دلش آلوده بمحبّت دنیا گردیده و خود را بزنجیر قوای حیوانی و اخلاق سبعی و بهیمی بسته گردانیده و پابند محظوظات مادّی و طبیعی

صفحه : ۱۰۰

گردیده چگونه تواند بسرادق عالم ملکوت عروج نماید و بارتباط بآن عالم انوار معرفت و محبت الهی در قلبش تابش یابد و باین واسطه بتواند آن طوری که شایسته جلال او است تمجید و ستایش او را نماید هرگز ممکن نیست ستایش و تمجید نمودن فرع شناختن است کسی که بزنجیر شهوات بسته شده هرگز نتواند قدمی پیش رود و اگر بزبان حمد و ستایشی نماید مشوب بنقایص وجود خود او میگردد زیرا که هر کسی مبدء خود و نیز همه چیز را بقدر خودش میشناسد اگر قلب آدمی از صفات نکوهیده مصفا گردید و بقدر صفا محل تلألؤ نور وجود و اشراقات انوار جلال احدی گردید بهمان اندازه خدای خود را میشناسد و باندازه شناسایی مبدء خود را ستایش مینماید الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی، وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی از راغب اصفهانی است که سوی در لغت بمعنی

مساوات و معادله چیزی بچیزی را گوینـد از حیث کمیت باشد مثل وزن بوزن ذرع بذرع یا از حیث کیفیت سیاهی بسیاهی سرخی بسرخی مثلا و استوی نیز بـدو معنی آمده اول مثل آنکه گفته شود زید و عمر با هم مساویند دوم بمعنی تعادل و تساوی اجزاء مثل قوله تعالی ذُو مِرَّةٍ فَاستَوی الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوّاکَ یعنی قرار داد خلقت تو را معتـدل و مطابق حکمت و هر گاه استوی متعدّی باشد بعلی مثل الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی معنی استیلاـ و علوّ در آن مأخوذ است و هر گاه استوی متعـدی گردیـد بالی انتهائیّت در آن مأخوذ میگردد یـا بالـذات یـا بتـدبیر و قوله تعـالی الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوّاکَ و قوله تعالی وَ نَفسٍ وَ ما سَوّاها اشاره بقوایی است که قوام نفس بـاو است (پایـان) و قـوله تعـالی در آیه بالاـ الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی نظیر قـوله تعـالی فَإِذا سَوَّیتُهُ وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی و نیز راجع بخلقت آسمانها رَفَعَ سَمکَها فَسَوّاها یعنی اجزاء آن را مساوی یکدیگر و تعادل و تناسب بین آنها قرار دادیم.

صفحه : ۱۰۱

ذات پروردگار در مقام اوصاف خود برآمـده و سه صـفت از اوصاف جلال را تـذکّر میدهـد اول آن خـدایی که خلق کرد و تسویه نمود و اجزاء موجودات را معادل یکـدگر گردانیـد و تعادل و توازن بین آنها قرار داد مثل دو دست دو پا دو گوش دو چشم و چون کلمه (فسوی) اطلاق دارد شامل میگردد تمام موجودات علوی از کرات و سیّارات و ماه و خورشـید و موجودات سـفلی از نباتات و جمادات و انواع و اصـناف حیوانات که هر یک معادل یکدیگر و اجزاء آنان نیز متناسب بهم و بیک نظم و نظام حیرت انگیزی عالم خلقت را مرتب گردانیـده و روی یـک پـایه صـحیح اسـتوار گردیـده و تمام جهان را مقایسه کن با یک شـخص انسانی که حسن و جمال او روی میزان تسویه و تناسب اجزاء و اعضای او قرار گرفته که اگر انـدازه‌ای اعضای او خلل یابـد وجود وی مختل میگردد و سلاـمتی او باقی نمیمانـد همین طور جهان اگر یکی از اجزاء آن مختل گردد و بآن طوری که در نظام خلقت تعیین شـده عمل نکند عالم فانی یا مختل میگردد دوم از اوصاف جلال وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی قدّر بمعنی اندازه‌گیری است و
شامل میگردد تمام موجودات مادّی را که تحت مقـدار معیّن و شـکل بخصوص انـدازه‌گیری شده و آیه اشاره بدلیل عقلی است که انسـان را متنبّه گردانـد و بدانـد که آن کس که موجودات را باشـکال مختلف آفریـده و هر نوعی را بطرز خاصـی درآورده و آنچه لازمه حیات او است ببهترین وضـعی و جالب‌ترین شـکلی در معرض نمایش درآورده بخصوص خلقت انسانی که واقعا همان حسـن صورت و نیکی سـیرت که وی را مسـتوی القـامه متعـادل الاـجزاء قرار داده بزرگ‌ترین حجّت و دلیل بر عظمت و علوّ خالق او اسـت زیرا بحکم عقـل ایجـاد و ابـداع کننـده‌اش در مرتبه او نخواهـد بـود و او پـاک و بی نیـاز و غنی مطلـق است اینکه است که موظفیم پروردگـار خـود را تقـدیس نمـائیم و اعـتراف کنیم که او عـالی‌تر و برتر از هر چیزی است، آن خـدایی که قَدَّرَ فَهَدی خلق کرد و هدایت نمود که هر موجودی را بآنچه صلاح

صفحه : ۱۰۲

وی است از مـا یحتاج زنـدگانی وی را رهنمایی نموده و بهر یک در خور خود وسائلی عنایت فرموده که معاش و زنـدگانی خود را تـأمین نماینـد اگر مختصـر نظری بکیفیت حیوانـات و طرز خلقت آنـان بینـدازی خواهی دیـد که آنچه حفظ بقاء همگی آنان منوط بآنست از قبیل قوای تغذیه هاضمه جاذبه تولید مثل همگی آنها در اینکه قوی با هم شرکت دارند و برای تمیز هر نوعی از نوع دیگر ممیّزاتی قرار داده و برای تحصـیل معاش آنان وسائلی مقرر نموده مثل آنکه حیوان دانه خوار دارای منقار و آلت مخصوصی است و غیر آنها دارای لب و دنـدان حیوانات پرنـده دارای بال و حیوانات آبی دارای وسائل شـناوری میباشـند وَ الَّذِی أَخرَجَ المَرعی، فَجَعَلَهُ غُثاءً أَحوی (الرعی) در لغت بمعنی حفـظ و نگاهـداری حیوانست راعی کسـی را گوینـد که مواظب حیوان باشـد هم خوراک او را برسانـد و هم او را حفـظ نمایـد که آسـیبی بـاو نرسـد مثل چوپان قوله تعالی کُلُوا وَ ارعَوا أَنعامَکُم أَخرَجَ مِنها ماءَها وَ مَرعاها و قوله

تعالی در آیه بالا- وَ الَّذِی أَخرَجَ المَرعی الف و لام، المرعی، اشاره بحفظ و سیاست حیوان دارد چنانچه در جای دیگر فرموده فَما رَعَوها حَقَّ رِعایَتِها یعنی محافظت ننمودند آن طوری که بایست مواظبت نمایند و در حدیث دارد (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته) یعنی تمام شما راعی خود و دیگران میباشید و از جهت محافظت خود و دیگران مسئول هستید که اگر آن طوری که موظفید مراعات نکنید در مورد سیاست حق تعالی واقع میگردید (راغب اصفهانی) سوم از آثار قدرت و حکمت پروردگار تو اینکه است که گیاهان را از زمین بیرون آرد برای خوراك حیوانات و بقای آنها و اول سبز و خرم جالب نظر پس از آن همان مزرعه دلکش که نظر بینندگان را بخود جذب نموده بالاخره خشك و سیاه میگردد تا آنکه غذای زمستان حیوانات میگردد اینکه آیات بظاهر در مقام آثار قدرت و تدبیر آفرینش و در مقام اینکه است

صفحه : ۱۰۳

که تمجید و ستایش نمائید پروردگاری را که عالم را از نیستی بهستی آورده و هر موجودی را بزیور وجود آراسته و آن را بر آنچه بقاء وی منوط بآن است (رهبری نموده و تعادل و تساوی بین موجودات قرار داده و اینها دلیل است بر وجود خالق یکتا که سزاوار پرستش و ستایش است و آیه اخیر اشاره باین دارد که تغییر و تبدیل شدن موجودات انسان را بایستی متنبّه گرداند و بنظر عبرت موجودات را بنگرد و متذکر باشد که همین طوری که گیاهان و گلها و ریاحین وقتی سبز و خرم و دل ربا میباشند طولی نمیکشد که پژمرده و خشك و سیاه میگردند انسان هم چنین است وقتی جوان و شاداب با قد رعنا و با طراوت است بزودی باد خزان دنیا جوانی وی را تبدیل بپیری طراوت و شادابی او را بافسردگی و پژمردگی و سلامتی وی را ببیماری قوت و شوکت و فعالیت او را بضعف و ناتوانی میکشاند اینکه است عادت و مرام دنیا لکن اهل حق در همین پیری جوانی و در افسردگی بهجت و در مرض صحت روحانی می‌یابند سَنُقرِئُكَ فَلا تَنسی، إِلّا ما شاءَ اللّه نسیان مقابل و ضد ذکر است و سبب نسیان عدم ضبط و نگاهداری آن چیزی از صور معلوماتست که بقوّه حافظه سپرده شده و علّت فراموشی یا ضعف نفس است و عدم تمکن آن از حفظ معلومات و یا غفلت نمودن و متوجه نبودن بآن و گاهی آدمی از روی قصد

و اختیار خود را منصرف میگرداند تا آنکه مطلب را فراموش نماید و شاید اشاره بمعنی اول یعنی ضعف نفس از حفظ صور معلومات دارد قوله تعالی وَ لَقَد عَهِدنا إِلی آدَمَ مِن قَبلُ فَنَسِیَ وَ لَم نَجِد لَهُ عَزماً و شاید اشاره بمعنی دوم یعنی فراموشی عمدی دارد مثل قوله تعالی فَذُوقُوا بِما نَسِیتُم و نیز قوله تعالی إِذا خَوَّلَهُ نِعمَةً مِنهُ نَسِیَ ما کانَ یَدعُوا إِلَیهِ مِن قَبلُ و نسیان بمعنی اول مورد مؤاخذه نمیشود چنانچه در حدیث معروف

(رفع عن امّتی الخطاء و النّسیان)

اشاره بهمین قسم از نسیان است نه آن نسیانی که از روی اهانت و بی اعتنایی باشد که آن مورد

صفحه : ۱۰۴

مؤاخذه واقع میگردد آیه بالا- سَنُقرِئُكَ فَلا- تَنسی آن اخبار است از جانب حق تعالی که ما ضمانت میکنیم که آنچه را از وحی آموختی فراموش نکنی (راغب اصفهانی) از بعض مفسّرین است که سَنُقرِئُكَ فَلا تَنسی خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که ملهم میگردانم بتو قرآن را که دیگر فراموش نکنی.

برای توضیح آیه مختصری از بیان صدر المتألهین را ترجمه مینمایم چنین گوید بدانکه بیان آیه موقوف بر شناختن سه مطلب است اول صفت نبی از جهت ذات و صفات و جوهر وجود او دوم کیفیت تکمیل نمودن ناقصین سوم اختلاف مردم در قبول کمال) مطلب اول نبوت بدو چیز تمام میشود یکی بکمال و شرف روحی نه بقوّت جسمانی و شرافت روحی در دو چیز تحقّق پذیرد یکی

توجّه بحق تعالی که ناشی از کمال قوّه نظریّه و از هویت و ذات او پدید میگردد.

دیگر توجّه او بخلق که از آن تعبیر بقوه عملیّه میشود و آن کمالیست نسبت بامور خارجه بتأثیر در مواد موجودات و منفعل و متأثر نگردیدن از آنها و تکمیل نمودن نفوس مردم.

مطلب دوم چون نفس و روح پیمبر واسطه بین خدا و خلق است لا بد بایستی در اینکه دو جهت قوه نظریه و قوه عملیّه کامل باشد اگر چه کمال روحانی و قرب بمبدء در همان قوّت قوه نظریه تحقق میپذیرد و ناقصین در قوّه نظریه اگر چه در قوّه عملیّه کامل باشند از کاملین بشمار نمی‌روند و دارای رتبه نبوّت و خلافت نمی‌باشند.

جماعت متکلّمین که گویند نبوّت و خلافت فقط مشروط بعلم سیاست و احکام و نظام جامعه و طریق حکومت و قضاوت بین خلق انجام میگیرد آنان در اشتباهند و غافل از اینند که غرض از ارسال رسل و انزال کتب طریق هدایت خلق است بسوی رحمت خدا و نمایندگان طریق معرفت او و نیز برای آنکه قلب بشر

صفحه : ۱۰۵

نورانی گردد بمعرفت و محبت الهی ساکن گردد نه فقط حفظ حیات دنیوی افراد و اصلاح جامعه و سیاسات مدنی زیرا که اصلاحیات انسان و امهال وی در دنیا برای تحصیل تقوی است که منتهی میگردد بقرب الی اللّه و البتّه آن کسی که واسطه است بین حق و خلق بایستی در علوم حقیقیه و در عمل کامل باشد و گر نه ارشاد دیگران وی را نشاید.

و چون ببرهان ثابت و مبرهن گردیده که قوه عاقله و کمال آن شریفتر از قوه عامله و کمال او است اینکه است که نظر بشرف او اشاره دارد بکمال قوه نظریه قوله تعالی سَنُقرِئُکَ فَلا تَنسی یعنی باعطاء قوه ملکوتی و نور عقلانی قوّت می دهد جوهر روح تو را و کامل میگرداند نفس قدسی تو را و بقلب تو افاضه میگرداند نور شعشعانی که آن نور معنوی از انوار الهی است که مشعر گردی بعلوم حقیقی و معارف الهی و علوم حقیقی طوری در تو نفوذ نماید که هیچ وقت فراموش نکنی و نفس ناطقه تو مرتبط گردد بجوهر عقلی و از عقل مستفاد نور بگیرد و متمکن گردد در علوم و معارف که دیگر فراموشی نیارد و محتاج نگردی بتعلیم بشری (پایان) إِلّا ما شاءَ اللّهُ مگر آنچه را خدا خواهد که از خاطر تو محو گرداند یا نسخ کند که اصلا حکم را بردارد در سوره بقره در تفسیر آیه ما نَنسَخ مِن آیَةٍ أَو نُنسِها بیان شد که هر حکمی خدا میخواست نسخ نماید از خاطر پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین محو مینمود که فراموش میکردند إِلّا ما شاءَ اللّهُ در اینجا اشاره باین است که چیزی از آیات قرآن از یاد تو نمیرود مگر آنچه را خدا خواهد نسخ نماید از بعضی مفسرین است که وقتی جبرئیل آیه‌ای بر حضرتش قرائت مینمود حضرت مکرر مینمود که فراموش نکند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که مطمئن

صفحه : ۱۰۶

گردد که دیگر فراموش نمیکند إِنَّهُ یَعلَمُ الجَهرَ وَ ما یَخفی، وَ نُیَسِّرُکَ لِلیُسری شاید اشاره باین باشد که چون خدا میداند که تو امّی و درس ناخوانده‌ای مشکلیهای امر رسالت و طریق تبلیغ و رساندن آیات قرآن را بر تو سهل مینمائیم و آیات قرآن را بر تو قرائت میکنیم تا آنکه در روحیّه تو جای گزین گردد و هیچ وقت فراموش نکنی مگر آنچه را مصلحت در فراموشی آن باشد فَذَکِّر إِن نَفَعَتِ الذِّکری، سَیَذَّکَّرُ مَن یَخشی ذکر در لغت بدو معنی آمده گاهی ذکر گویند و مقصود آن هیئهٔ نفسانی و قوه‌ای است در باطن انسان و آن قوه را حافظه گویند باعتبار حفظ معلومات از علوم و معارف و باعتبار استحضار آن صور معلومات را ذاکره گویند و ذکر دو قسم است ذکر بقلب و ذکر بزبان و هر یک از آن نیز دو قسمت میگردد یکی ذکر بعد از نسیان و دیگر بدون نسیان یعنی دوام تذکر و اشاره بذکر زبانی دارد قوله تعالی لَقَد أَنزَلنا إِلَیکُم کِتاباً فِیهِ ذِکرُکُم وَ القُرآنِ ذِی الذِّکرِ و اشاره بذکر قلبی دارد قوله

تعالى أ وَ لا يَذكُرُ الإِنسانُ أَنّا خَلَقناهُ مِن قَبلُ وَ لَذِكرُ اللّهِ أَكبَرُ وَ ذِكرى لِأُولِي الأَلبابِ و ذكر بمعنى ذكر قلبى و لسانى در كلام اللّه بسيار آمده (راغب اصفهانى) و آيه بالا (فذكر) اشاره بتذكر گردانيدن است كه امر برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مينمايد كه مردم را متذكر گردان اگر تذكر و اندرز تو بآنان نفع بخشد (اعتراض) اينكه آيه چنين مينمايد كه تبليغ رسالت در جايى است كه نفع بخشد لكن در جايى كه تذكّر نفع نبخشد بر پيمبر تذكر نمودن لازم نيست چنانچه بحكم عقل نيز همين طور است آن كس كه پيمبر دانست و يقين نمود كه اندرز و نصيحت بوى تأثير نميكند امر و نهى نمودن باو معقول نيست

صفحه : ۱۰۷

(پاسخ) آرى چنين است لكن چون مردم در استعداد و قبول و ردّ بطور كلّى و بقسمت اولى سه قسمند بعضى دانايان و دانشمندانند و مستعد قبول حقّند و دانسته و فهميده از روى بصيرت پيرو حق و حقيقت‌اند بعضى چنين نيستند لكن حالت قبول در آنان هست سخن پيمبران را ميپذيرند و تعبدا قبول ميكنند قسم سوم مردمان ملحد حسود متكبر كه يا اصلا در مقام شناسايى حق و باطل نيستند يا دانسته و فهميده لجاجت ميورزند و علاوه بر آنكه قبول حق نميكنند با اهل حق ضديّت و دشمنى مينمايند و اينكه قسم سوم از مردم نسبت بآن دو قسم اول كمترند و مقصود از ارسال رسل و انزال كتب آسمانى آن دو دسته اولند و عموميّت ارشاد يكى براى اتمام حجّت است و ديگر چون معلوم نيست چه كس حالت اطاعت در او هست و چه كس نيست اينكه است كه ارشاد پيمبران عموميّت دارد لكن البتّه مقصود بخطاب كسانى ميباشند كه قابل هدايتند و سَيَذَّكَّرُ مَن يَخشى تأييد مينمايد اينكه گفتيم
كه متذكر ميگردند و قبول ميكنند كسانى كه ميترسند و آنان علمايند چنانچه فرموده إِنَّما يَخشَى اللّهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ البته خوف و خشيت فرع شناسايى است كسى كه به هيچ وجه خداى خود را نشناسد چگونه از وى ميترسد هرگز چنين نميشود.
وَ يَتَجَنَّبُهَا الأَشقَى، الَّذِي يَصلَى النّارَ الكُبرى، از بعض علماى تفسير است كه مقصود از آتش كبرى آتش جهنّم است كه آتش دنيا نسبت بآن كوچك مينمايد و شايد اشاره بدرجات آتش جهنّم باشد كه بعض دركات نسبت ببعض ديگر كوچك مى‌نمايد.
و شايد مقصود از (اشقى) وليد بن مغيرة باشد كه براى وى است نار كبرى لكن آيه اطلاق دارد شامل هر شقى و كافرى ميگردد.
ثُمَّ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحيى

صفحه : ۱۰۸

راغب اصفهانى در غريب القرآن انواع و اقسام موت را تعداد و شماره نموده كه براى توضيح مختصرى از آن را در اينجا ترجمه مى‌نمايم:
موت در مقابل حيات انواع و اقسامى دارد:
اول- موت نفس نباتى كه در انسان و حيوان و نباتات موجود است و آن قوّه‌ايست كه آن را حيات نباتى نامند و سبب نشو و ارتقاء نباتاتست و موت قوه نباتى بفقدان آن قوه است قوله تعالى يُحيِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها أَحيَينا بِهِ بَلدَةً مَيتاً دوم زائل شدن قوه حاسّه مثل قوله تعالى يا لَيتَنِي مِتُّ قَبلَ هذا أ إِذا ما مِتُّ لَسَوفَ أُخرَجُ حَيًّا (ظاهرا مقصود از زوال قوه حاسه فشار و سختى آن باشد در موقع مرض و مصيبات) (و در مقابل راحتى و آسايش آرند) سوم- فقدان قوه عاقله يعنى جهالت و بى خردى مثل وَ مَن كانَ مَيتاً فَأَحيَيناهُ و همين است مقصود از قوله تعالى إِنَّكَ لا تُسمِعُ المَوتى كه اشاره بموت قوه عاقله است چهارم- حزن و غمى كه حيات را كدر نمايد و همين است مقصود از قوله تعالى وَ يَأتِيهِ المَوتُ مِن كُلِّ مَكانٍ وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ پنجم- خواب مقابل بيدارى چنانچه خواب را موت خفيف گويند و مرگ را موت ثقيل نامند اينكه است كه مرگ را خداوند موت ناميده هُوَ الَّذِي يَتَوَفّاكُم بِاللَّيلِ اللّهُ يَتَوَفَّى الأَنفُسَ حِينَ مَوتِها وَ الَّتِي لَم تَمُت فِي مَنامِها و قوله تعالى وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحياءٌ و چنانچه گفته‌اند نفى

موت از شـهداء باعتبار حيات روحانى آنها است و بعضـى را عقيـده بر اينكه است كه مقصود از حيات شـهدا نفى حزن است از آنها (شـشم) موت مقابـل حيات حيوانى مثل قوله تعالى كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ عبارت از فقـدان قوه حيوانى و جـدا شـدن روح از جسـد است و قوله تعالى إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُم مَيِّتُونَ تنبيها بر اينكه موت يك امر حتمى است كه احدى را از

صفحه : ۱۰۹

آن گريز نيست بعضـى در توجيه آيه چنين اظهار نظر نموده‌انـد كه مقصود از ميت در اينجا جدا شدن روح از بدن نيست بلكه اشاره بآن تحليلات و تغييرات دائمى است زيرا كه بشر مادامى كه در دنيا حيات دارد على الدوام در موت و حيات است و اجزاء و قواى او جزا فجزءا در راه فنا و اضـمحلال سير مينمايد چنانچه شاعر گفته (يموت جزا فجزءا و قد عبر القوم عن هذا المعنى بالمائت) (پايان) منـاسب اينكه آيه همـان معنى چهـارم موت است كه اشاره بشـدت عـذاب جهنميـان و آن حزن و انـدوهى است كه در اثر اعمال و اخلاق نكوهيـده بر آنان تارى گرديـده و حيات آنان را كـدر و سـخت ميگردانـد چنانچه در باره آنها فرموده وَ يَأتِيهِ المَوتُ مِن كُلِّ مَكـانٍ وَ مـا هُوَ بِمَيِّتٍ خلاـصه آيه يكى از اوصاف جهنّميان را تـذكّر ميدهـد كه آن سـيه بختان در جهنّم نمردهانـد و مى‌ميرنـد تا از عـذاب نجات يابنـد و نه زنده‌اند بحيات نيكو كه از حيات جاودانى لذّت ببرند و كامياب گردند گويا از شدت عذاب و حزن دمادم ميميرند و زنده مى گردند تا آنكه طعم عذاب را بچشـند قَد أَفلَحَ مَن تَزَكّى، وَ ذَكَرَ اسمَ رَبِّهِ فَصَلّى پس از بيان حال و سر انجام آدم شقى در مقـام حال كسانى بر آمـده كه رسـتگار گرديده‌انـد و آنان كسانى ميباشـند كه تزكيه نفس نموده‌انـد و در مقام مجاهـده با نفس برآمده و آنچه صفات ذميمه و اخلاق نكوهيده در خود يافتند با كوشش بسيار از خود مرتفع نمودند و خود را مهذب و خالى از غـل و غش طبيعت گردانيدنـد و پس از آنكه قلب و دل آنـان پـاك و پاكيزه گرديـده با روح پاك نورانى پروردگار خود را ياد نموده و در مقام نماز و اطاعت برآمده‌اند آرى در صورتى ذكر و دعا و نماز و ياد خدا در قلب تأثير ميكند و آن را جلا

صفحه : ۱۱۰

مى‌دهـد و دل و روح و روان آدمى را زنـده و مسـرور و نـورانى مى گردانـد كه بـا تزكيه نفس تـوأم گردد دلى كه آلـوده بكثافـات اخلاـقى و خود پسـندى و گرفتـار هزار گونه آرزو و آمال دنيوى گرديـده كجا ديگر در آن محل باقى مانـد كه از قبل ذكر و دعا و نمـاز نور معرفت و محبّت الهى در آن طلوع نمايـد و جـدولهاى دل را روشن گردانـد و محـل تلألـؤ انوار فيض احـدى گردد هرگز ممكن نيست چنين دلى با خزف يكسان است بَل تُؤثِرُونَ الحَياةَ الدُّنيا، وَ الآخِرَةُ خَيرٌ وَ أَبقى در مقام سـرزنش و ملامت كسانى اسـت كه دنيا را بر آخرت ترجيـح ميدهنـد و بـدلالت آيه بالا قَد أَفلَحَ مَن تَزَكّى كسانى ترجيح مى‌دهند دنيا را بر آخرت كه تزكيه نفس ننموده‌اند

اشاره به اينكه كسـى كه قلب و دل وى آلوده بمحبت دنيا گرديـد و حبّ دنيا در اعماق دل او فرو رفت علامتش اينكه است كه دنيا و نفس پرستى شـعار وى مى گردد و آنچه در آن حظّ نفس باشد و لو بروحيه و مقام نفس لاهوتيّه وى مضرّ باشد روح لاهوتى خود را بطبيعت و نفس حيوانى مى‌فروشـد و هيـچ ملتفت نيست كه چگونه در مقام خسـران خود كوشـش مى‌نمايد لكن اگر تزكيه نفس مى‌نمود و دل و روح و روان خود را از آلودگى طبيعت قدرى مصفّى و طاهر مى گردانيد ميدانست كه آخرت بهتر از دنياست آرى دنيا (من حيث هى) قطع نظر از اينكه مقـدّمه باشـد براى آخرت و سـعادت جاودانى هيـچ خيرى در آن نيست باين اعتبار دنيا فانى و آخرت بـاقى است و فـانى را هيـچ طرف مقـايسه نيست بـا بـاقى اگر خيرى در دنيا تصور شود در جايى است كه مقـدّمه باشـد براى رسـيدن بحيات جاودانى اخروى و عيش هميشـگى و رسـيدن بفيوضات رحمانى و گر نه خواسـتن دنيا براى حيات دنيوى و تعيشات مادّى هيچ خيرى در وى نيست اينكه است كه بزرگان و دانشمندان دنيا را جيفه گنديده بشمار آورده‌اند

(در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد و ممکن است سؤالی پیش آید)

قوله تعالی وَ الآخِرَةُ خَیرٌ وَ أَبقی چون (ابقی) را بصیغه افعل التفضیل آورده روی قاعده عربیّت بایست در حیات دنیا که عبارت از ایّام و ساعات عمر انسانی

صفحه : ۱۱۱

است بقا و ثباتی باشد تا آنکه صحیح باشد گفته شود آخرت باقی‌تر است چنانچه از کلمه (ابقی) در آیه چنین استفاده میشود در صورتی که ایّام عمر انسان و حیات دنیوی وی فانی گردید کجا باقی است (پاسخ) اگر چه زمان چنانچه در محل خود مبرهن گردیده بیک معنی یک امر اعتباری سیّال است که از گردش اوضاع عالم انتزاع گردیده که اصلا استقلال ندارد چه جای آنکه باقی ماند لکن ممکن است مقصود از بقاء حیات دنیوی آن فعلیّت اخیر و شخصیت وجود انسانی باشد که از مجموع ایّام و آنات زمان عمر وی پدید گردیده که حیات دنیوی انسانی باین اعتبار باقی و دائمی و فنا پذیر نیست چگونه حیات دنیوی باقی نیست در صورتی که تحقّق وجود انسان از همین ایام و ساعات عمر وی پدید گردیده بلکه توان گفت زمان را بدو اعتبار توان نگریست باعتبار ثابت و باعتباری متغیر اگر زمان را باعتبار حرکت قطعیّه موجودات در نظر گرفتیم که از آن تعبیر بایّام و ساعات و آنات میشود البته آن یک امر عرضی و کمّ متّصل غیر قار الذات است بنا بر قولی یا یک امر اعتباری ناپایدار است لکن اگر مجموع زمان (من حیث هی مجموع) که از آنات پدید میگردد و آن را حرکت توسطیه نامند که آن روح زمان و ما حصل زمان است و حکماء از آن تعبیر بدهر میکنند در نظر گیریم باین اعتبار زمان یک امر ثابت باقی است چگونه توان مجموعه حیات دنیوی انسان و عمر شصت و هفتاد ساله انسان را فانی دانست در صورتی که وجود و شخصیت وی از همین ایّام و آنات زمان که دنبال یکدیگر تعاقب مینمایند و علی الدوام پدید می‌گردند و می‌گذرند تحقق پذیرفته بلکه باندک توجهی معلوم میگردد که اینکه آنات و ساعات زمان که می‌گذرد یک حقیقت دیگری در بر دارند و آن حقیقت مستقر و ثابت است و شاید اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی در سوره یس وَ الشَّمسُ تَجرِی لِمُستَقَرٍّ لَها و اینکه آنات از معدات و محققات آن حقیقت بشمار میروند و بآن حقیقت حیات دنیوی انسانی تحقق پذیرد که آن باقی است لکن حیات اخروی انسانی چون آخر ندارد و محدود بحدی نیست (ابقی) است

صفحه : ۱۱۲

باقی‌تر است خلاصه حیات دنیوی انسان (ما حصل) زمان و ساعات عمر وی است إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الأُولی، صُحُفِ إِبراهِیمَ وَ مُوسی (هذا) شاید اشاره بهمین جمله بالا باشد و ممکن است اشاره باشد بتمام سوره که اینکه مطالبی که در اینکه سوره بیان شد در تمام کتب آسمانی ثبت است در تفسیر علی بن ابراهیم بسند متّصل از اصبغ چنین روایت میکند که گوید از أمیر المؤمنین علیه السّلام سؤال نمودم از قول خدای عزّ و جل سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی فرمود دو هزار سال پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بر قائمه عرش نوشته شده

(لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله و انّ علیا وصی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)

و نیز از إبن عباس روایت میکند از قوله تعالی إِنَّهُ یَعلَمُ الجَهرَ وَ ما یَخفی یعنی می‌داند آنچه در نفس و قلب است تا روز قیامت وَ نُیَسِّرُکَ لِلیُسری یعنی ای محمّد تمام مشکلهای امور را بر تو آسان می گرداند.

در حدیثی از ابو ذر غفاری نقل شده که گفت از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال نمودم پیمبران چند نفر بودند فرمودند

يكصد و بيست و چهار هزار گفتم يا رسول اللّه مرسل از آنها چند نفر بودند فرمود سيصد و شصت نفر و باقى نبى بودند گفتم آدم پيمبر بود فرمود آرى خدا او را بخودى خود آفريد و با او سخن گفت آن وقت فرمود يا ابا ذر از جمله پيمبران چهار نفر عرب بودند هود و صالح و شعيب و پيمبر تو گفتم يا رسول اللّه خدا چند كتاب فرستاده فرمود يكصد چهار كتاب ده عدد بآدم داد و پنجاه بشيث و سى باضنوخ و او ادريس است و او اول كسى بود كه بقلم چيز نوشت و ده عدد بابراهيم و تورات بموسى و انجيل بعيسى و زبور بداود و فرقان بمن (تفسير ابو الفتح رازى)

صفحه : ۱۱۳

سورة الغاشية

اشاره

مكية و هى ست و عشرون آية اينكه سوره مكى است كه در مكه فرود آمده و بيست و شش آيه و هفتاد و دو كلمه و سيصد و هشتاد و يک حرف است عبد اللّه عباس از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم روايت ميكند هر كس سوره الغاشيه را بخواند خداى تعالى حساب او را آسان كند (ابو الفتوح) و در مصباح كفعمى است كه اگر سوره الغاشيه در خوراكى خوانده شود از نكد كه شايد مقصود مكروبها باشد پاک ميگردد و اگر بر مولود خوانده شود خداوند او را سالم ميگرداند.

[سوره الغاشية (۸۸): آيات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
هَل أَتاكَ حَدِيثُ الغاشِيَةِ (۱) وُجُوهٌ يَومَئِذٍ خاشِعَةٌ (۲) عامِلَةٌ ناصِبَةٌ (۳) تَصلى ناراً حامِيَةً (۴)
تُسقى مِن عَينٍ آنِيَةٍ (۵) لَيسَ لَهُم طَعامٌ إِلاّ مِن ضَرِيعٍ (۶) لا يُسمِنُ وَ لا يُغنِي مِن جُوعٍ (۷) وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناعِمَةٌ (۸) لِسَعيِها راضِيَةٌ (۹)
فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ (۱۰) لا تَسمَعُ فِيها لاغِيَةً (۱۱) فِيها عَينٌ جارِيَةٌ (۱۲) فِيها سُرُرٌ مَرفُوعَةٌ (۱۳) وَ أَكوابٌ مَوضُوعَةٌ (۱۴)
وَ نَمارِقُ مَصفُوفَةٌ (۱۵) وَ زَرابِيُّ مَبثُوثَةٌ (۱۶) أَ فَلا يَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيفَ خُلِقَت (۱۷) وَ إِلَى السَّماءِ كَيفَ رُفِعَت (۱۸) وَ إِلَى الجِبالِ كَيفَ نُصِبَت (۱۹)
وَ إِلَى الأَرضِ كَيفَ سُطِحَت (۲۰) فَذَكِّر إِنَّما أَنتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَستَ عَلَيهِم بِمُصَيطِرٍ (۲۲) إِلاّ مَن تَوَلّى وَ كَفَرَ (۲۳) فَيُعَذِّبُهُ اللّهُ العَذابَ الأَكبَرَ (۲۴)
إِنَّ إِلَينا إِيابَهُم (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَينا حِسابَهُم (۲۶)

صفحه : ۱۱۴

(ترجمه)

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص

(ای پيغمبر) آيا خبر وحشتناك قيامت بر تو حكايت شده است،
در آن روز رويهايی است ترسناك و ذليل،
كار و عمل آنان بمشقت است،
و درآيند در آتش فروزان،
آب آنها از چشمه بسيار گرم (و جوشان) جهنم است،
طعام مر آنان را نيست مگر از علف خشك بدبو،
كه هر چه بخورند سير و فربه نگردند و از گرسنگی نجات نيابند،
و در آن روز رويهايی است خندان و شادمان،
از اعمال و كردارشان راضی و خوشنودند،
و برای آنها در بهشت مقام بلندی است،
و بهشتيان در بهشت هيچ سخن لغو و بی‌هوده نشنوند،
و در آن بهشت چشمهای آب جريان دارد،
و در آنجا تختهای عالی و بلند نهاده اند،
و قدحهای بزرگ مصفّا بنهاده‌اند.
و بر آن تختها بالشها
و فرشهای فاخر گسترده‌اند،
آيا (اينكه كافران) نمی‌بينند آثار خلقت را كه شتر چگونه خلق شده،
و نمیبينيد آسمان را چگونه بلند گردانيده،
و نظر نميكنيد بكوهها كه چگونه پهن شده،
و نمیبينيد زمين را چگونه گسترانيده،
پس ای پيمبر تو متذكر كن مردم را (فقط وظيفه تو تذكر و ياد آوری نمودن است)
تو نميتوانی آنان را باضطرار وادار نمايی بايمان آوردن،
مگر آنكه هر كسی روی از حق گردانيد و كافر شد،
خداوند او را عذاب ميكند بعذاب بزرگ (جهنم)،
زيرا كه بازگشتن آنان بسوی ما است،
و پس از آن بر ما است حساب آنها

(توضيح آيات)

اشاره

هَل أَتاكَ حَدِيثُ الغاشِيَةِ غاشيه در لغت بمعنی پوشيدن و فرا گرفتن است مثل قوله تعالی فَأَغشَيناهُم فَهُم لا يُبصِرُونَ يعنی بر چشمهای كفّار پرده نهاديم و آنها آيات حقّانی را نمی‌بينند وَ تَغشی وُجُوهَهُمُ النّارُ آتش رويهای كفّار را می‌پوشاند و نيز قوله تعالی

وَ مِن

صفحه : ۱۱۵

فَوقِهِم غَواشٍ یعنی از بالای آنها عـذاب احاطه دارد و می‌پوشاند آنها را و قوله تعالی یُغشِی اللَّیلَ النَّهارَ یعنی شب روز را میپوشاند وَ استَغشَوا ثِیابَهُم یعنی خود را بلباس بپوشانند و نظیر اینکه آیات بسیار است که غشا بمعنی پوشیدن و پوشانیدن آمده و یکی از اسماء قیامت غاشیه است و قیامت را غاشیه نامیده باعتبار آنکه عذاب کفّار را فرا میگیرد.
خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که آیا تو خبر دار شده‌ای از حکایت غاشیه

سخنان مفسرین در توجیه غاشیه

(۱) مقصود از غاشـیه قیامت است و بـدو جهت قیامت را غاشـیه نامیده‌انـد یکی روزی است که عـذاب فرو میگیرد کفّار را و قیامت چنین است که یک دفعه عـذاب بر خلق فرود می‌آید چنانچه فرموده أَ فَأَمِنُوا أَن تَأتِیَهُم غاشِیَةٌ مِن عَذابِ اللّهِ و دیگر قیامت را غاشـیه نامیده‌انـد بمناسـبت آنکه خلـق اولین و آخرین در آنجـا جمعنـد یـا آنکه چون هول و اضـطراب همه را فرا میگیرد قیـامت را غاشـیه نامیده‌اند.
(۲) غاشـیه آتش است که آتش فرا میگیرد روهـای کفّار را قال اللّه تعالی وَ تَغشـی وُجُوهَهُمُ النّارُ وَ مِن فَوقِهِم غَواشٍ (۳) غاشیه اهل آتشـند که بـاطراف آنـان آتش احاطه دارد (تفسـیر کبیر) بهتر اینکه است که گفته شود یکی از نامهای قیامت الغاشـیه است زیرا که تمام توجیهاتی که مفسـرین کرده‌انـد بر همان قیامت صادق آیـد که همه مردم جمعنـد و هول و اضـطراب تمام افراد را فرو گرفته و عـذاب و آتش بکفار احاطه نموده پس یکی از اسـماء قیامت الغاشـیه میشود و شایـد هل استفهامی در (هل اتیک) اشاره ببزرگی و عظمت روز قیامت دارد مثل اینکه در عرف راجع بمطلب بزرگی بعضـی از بعض دیگر بطور سؤال و پرسـش میکننـد که آیا میدانی چه واقعه بزرگی واقع گردیده و نه اینکه است که حضرتش هیچ اطلاعی از واقعه قیامت نداشته و از وی سؤال شود آیا میدانی یا

صفحه : ۱۱۶

نمیدانی اصـلا سؤال از دانسـتن و ندانستن نسبت بخدایی که عالم بما فی الضمیر است مورد ندارد او بهتر میداند پس چه جای سؤال است وُجُوهٌ یَومَئِذٍ خاشِعَةٌ و گویند فرق است بین خضوع و خشوع که خضوع در بدن و صورت و چشم ظاهر میگردد و محل خشوع قلب است اگر قلب از هیبت و عظمت الهی خاشع گردید قهرا بدن نیز خاضع میگردد از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم چنین حدیث دارد که مردی را دید در نماز بریش خود بازی میکند فرمود اگر قلب وی خاشع بود جوارح و بدن او خاضع میگردید.
پس از آن در بیان اوصاف اهل جهنّم برآمده و پنج صـفت و علامت راجع باهل عذاب و کفار را تذکر میدهد و نه صفت و علامت راجع باهل نجات را بیان می‌نماید.
(اول) از اوصاف کفار و اشقیاء اینکه است که رویهای آنان ذلیل و زبون است و آثار عذاب و شقاوت در بشره آنها نمایان است.
(دوم) (عامِلَةٌ ناصِبَةٌ) ناصبه بمعنی تعب و رنج است که رویهای کفّار در آن روز زحمت کشیده و تعب و رنج برده میباشد.

«سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) مقصود كسانى ميباشند كه براى دنيا بسيار كار مى‌كنند و زحمت ميكشند لكن براى خدا كارى انجام نميدهند كه چنين اشخاصى را در قيامت باعمال شاقّه واميدارند و بزنجيرها مى‌بندند (حسن بصرى) (۲) كسانى ميباشند كه در دنيا از عبادت و طاعت تكبر نمودند در قيامت آنان را ذليل گردانند و باعمال شاقّه وادارند. (عبد اللّه عباس) (۳) آنها را بروى بآتش كشند. (كلبى) (۴) آنان را در دوزخ بكوههاى آتشين كشند و چون بسر كوه رسند بآتش

صفحه : ۱۱۷

افتند زيرا كه ناصبه بمعنى صاحب رنج و تعب است (ضحاك) (۵) مقصود رهبانان و مرتاضان از عيسويان و يهوديانند كه در دنيا متحمل رياضات و اعمال شاقّه ميگردند و خود را رنجور ميگردانند بگمان اينكه عبادت مى‌كنند لكن چون بر خلاف حكم خدا است مستحق عذاب ميگردند (سعيد جبير) و توجيهات ديگرى نيز داده شده كه بازگشت آنها بسختى عذاب جهنم ميگردد.

سوم تَصلى ناراً حامِيَةً صلى در لغت بمعنى افروختن آتش است و صلى بالنّار يعنى محترق گرديد و اجزاء آن سوخته شد و اينكه آيه نظير قوله تعالى فَسَوفَ نُصلِيهِ ناراً يعنى آتش آنها را ميگيرد يَصلَى النّارَ الكُبرى لا يَصلاها إِلَّا الأَشقَى الَّذِى كَذَّبَ وَ تَوَلّى و نظائران در قرآن بسيار است كه دلالت دارد بر اينكه كفّار در آيند در آتش فروزان كه زبانه ميكشد بر دشمنان خدا و بعضى گفته‌اند كفار ملازم آتشى ميباشند كه در منتهى درجه سوزندگى است.

چهارم تُسقى مِن عَينٍ آنِيَةٍ اهل جهنّم وقتى تشنه ميشوند آشاميدنى آنان از آب گرمى است كه در منتهى درجه حرارت است و اينكه آيه نظير آيه ديگر است كه فرموده يَطُوفُونَ بَينَها وَ بَينَ حَمِيمٍ آنٍ و بعض مفسرين گفته حرارت آتش جهنم بدرجه‌اى است كه اگر ذره‌اى از آن بر كوه‌هاى عالم افتد همه را آب ميگرداند پنجم در مقام غذاى و خوردنى اهل جهنم است لَيسَ لَهُم طَعامٌ إِلّا مِن ضَرِيعٍ لا يُسمِنُ وَ لا يُغنِى مِن جُوعٍ (ضريع) غذايى است كه نه فربه ميكند و نه دفع گرسنگى مينمايد از اينكه آيات معلوم ميشود جهنميان هميشه تشنه و گرسنه‌اند

صفحه : ۱۱۸

(سخنان مفسرين در توجيه ضريع)

(۱) ضريع نوعى از گياهست چسبيده بزمين عرب تر آن را استبرق نامد و خشك آن را ضريع گويد و ما آن را شتر خواره گوئيم و آن بدترين خوراكيها است.

(مجاهد و عكرمه و قتاده) (۲) ضريع گياهى است كه وقتى خشك شد .... حيوانى آن را نخورد (كلبى) (۳) عبد اللّه عباس از رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم روايت ميكند كه فرموده ضريع گياهى است در جهنم كه از صبر تلخ‌تر و از مردار گنديده‌تر و از آتش سوزنده‌تر است. (تفسير ابو الفتوح رازى) توجيهات ديگرى نيز از مفسرين نقل شده مختصر نموديم اجمالا معلوم است ضريع بدترين گياهان و خوردنيها است كه غذاى اهل جهنّم را بآن تشبيه نموده‌اند.

وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناعِمَةٌ ناعمه اسم فاعل مأخوذ از نعمت و آن حالات نيكويى است كه انسان از آن برخوردار ميگردد از مال و جاه و آسايش و غير اينها قوله تعالى وَ إِن تَعُدُّوا نِعمَةَ اللّهِ لا تُحصُوها اذكُرُوا نِعمَتِيَ الَّتِى أَنعَمتُ عَلَيكُم و انعام احسان كردن و ايصال نعمت بديگران است مثل قوله تعالى اليَومَ أَكمَلتُ لَكُم دِينَكُم وَ أَتمَمتُ عَلَيكُم نِعمَتِي و نعماء در مقابل اضرار آرند مثل قوله تعالى وَ لَئِن أَذَقناهُ نَعماءَ بَعدَ ضَرّاءَ و نعم در مورد نعمتهاى بسيار آرند مثل قوله تعالى فِى جَنّاتِ النَّعِيمِ و نظائر آن در كلام اللّه بسيار آمده

(راغب اصـفهانى) آيه در مقام بيان اوصاف مؤمنين است و بعض اوصاف آنان را بيان مينمايـد زيرا قانون قرآن بر اينكه است كه هر جـا نامى و اوصافى از عـذاب برده شود غالبا در عقب اوصافى نيز از بهشت و بهشتيان نيز گفته مى‌شود و بعكس نيز چنين است زيرا يكى از اوصاف رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم اينكه است كه حضرتش را (بشيرا و نذيرا)

صفحه : ۱۱۹

ناميـده بلكه وظيفه تمـام پيمبران همين بوده كه مردم را بفضـل و كرم خداونـدى اميـدوار نماينـد و از غضب و سـخط او نيز آنـان را بترسانند تا آنكه مردم بين خوف و رجاء بكمال انسانيت نائل گردند خوف و ترس از عذاب آنها را از عمل نكوهيده باز دارد و اميد برحمت و نعمتهـاى بهشتى وادار نمايـد آنـان را باعمـال نيـك تـا آنكه سـجيه نيكو عـادت و ملكه آنها گردد و در اينكه آيات چند صفت و چنـد فضـيلت براى بهشتيان تعـداد مينمايـد اول رويهايى است در آن روز قيامت شادان و خندان كه آثار نعمت و تازگى و بشاشت در آن هويدا است لِسَعيِها راضِيَةٌ دوم از اوصاف بهشتيان اينكه است كه چون بينند اعمالى كه در دنيا كرده‌اند مطابق رضاى الهى واقع گرديده از اعمال و كردار خود راضـى و خشنودند لا تَسمَعُ فِيها لاغِيَةً سوم از خصوصيات بهشتيان اينكه است كه در آنجا هيچ لغوى نشنوند لغو كلام بيهوده‌اى را گويند كه هيچ فائده‌اى در آن متصوّر نباشد خواه با ضرر همراه باشد يا نه.

آرى همين طورى كه بهشتيان در دنيا از هر كار لغو و بيهوده‌اى اعراض مينمودند و در همه كار فائده عقلايى در نظر داشتند در روز رسـتاخيز نيز بنـا بر عـادت ديرينه شـان چنين‌انـد كه از هر سـخن و عمـل بيهوده فرار مى‌نماينـد در سوره مؤمنون يكى از فضائل آنها اينكه است الَّذِينَ هُم عَنِ اللَّغوِ مُعرِضُونَ كه عادت و سجيه مؤمنين چنين است كه از هر عمل لغوى اعراض مى‌نمايند.

فِيها عَينٌ جارِيَةٌ، فِيها سُرُرٌ مَرفُوعَةٌ، وَ أَكوابٌ مَوضُوعَةٌ، وَ نَمارِقُ مَصفُوفَةٌ وَ زَرابِيُّ مَبثُوثَةٌ

صفحه : ۱۲۰

پس از بيان اوصاف بهشتيان در مقام تعداد اوصاف و نعم بهشت برآمده و پنج نعمت از نعمتهاى بهشت را تذكر مى‌دهد.

اول در بهشت چشـمه‌هاى آب خوشگوار جريان دارد اشاره بآنكه جريان آب چشمهاى بهشت دائمى است مثل چشمهاى دنيا نيست كه گاهى خشك مى‌گردد تمام نعمتهاى بهشتى چنين است كه دائمى و فنا و زبون ندارد.

دوم در بهشت تختها و سـريرهاى مرتفعى نهاده شده شايد (سـرر) در آيه اشاره بمقام بلند و درجات عاليه اهل بهشت است كه تخت سلطنت بهشتيان بسيار عالى و بلند پايه است.

سوم در بهشت قـدحهاى بزرگ پاكيزه نهاده‌اند اكواب جمع كوب و كوب كوزه‌هاى سـر بسـته مدوّر را گويند و عرب آن را اباريق نامد اشاره به اينكه اهل بهشت هر وقت اراده كنند آب بياشامند بدون زحمت ليوان‌هاى مصفّا و پاكيزه نزد آنها حاضر است.

(چهارم) بر آن تختهاى مرتفعى كه براى بهشتيان مهيّا شده فرشـهاى فاخر و بالشـهاى عالى مجلل و متكاى پاكيزه پهلوى هم گذارده شده كه بر آن تكيه زنند (پنجم) براى آنان لباسهاى فاخر مبسوط چنانچه در آيات ديگر لباسهاى بهشتيان را باستبرق توصيف نموده مهيّا شده.

از بعض عرفا است كه اينكه آيات اشاره دارد بتجريـد و تفريـد و جمع و توحيـد كه اينكه چهار مرتبه راجع بسالكين الى اللّه است و (مبثوثه) در آيه اشـاره دارد بانبسـاط ارواح آنـان و بـاز بودن سـينه آنها و گشادگى قلب آنها در بساط قـدس و نيز اشاره دارد بمقام تجلّيات افعال كه تحت مقامات صفات است مثل توكل و رضا و غير آن كه مبثوث بر اعمال است.

أَ فَلا يَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيفَ خُلِقَت همزه (أ فلا) همزه توبيخى و انكار است و (فا) براى عطف است

صفحه : ۱۲۱

مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند وقتی آیات راجع بقیامت و بهشت و جهنم فرود آمد کفّار استبعاد نمودند که چگونه ممکن است چنین واقعه‌ای پدید گردد اینکه آیه فرود آمد که در مقام توبیخ و سرزنش و رفع استبعاد آنان فرموده أَ فَلا یَنظُرُونَ چرا نگاه نمیکنید در خلقت عجیب شتر که چگونه او را خلقت نمودیم اگر چه خلقت شتر بسیار عجیب بنظر می‌آید لکن هر حیوانی بلکه هر موجودی نسبت بخود اگر در اسرار خلقت آن دقت نمائیم عجیب بنظر می‌آید و شاید اختصاص بشتر بدو جهت باشد یکی اعراب مأنوس بشتر بودند در سواری بار کشی شتر مورد نظر آنان بوده اینکه بود که از بین حیوانات شتر را اختصاص داده که بنظر تدبّر خلقت عجیب آن را در نظر گیرند.

و دیگر بعض خصوصیّات و امتیازاتی که در شتر دیده میشود و مخصوص بوی است از قبیل بزرگی جثه شدّت قوت هیئت عجیب و رام بودن و مسخر گردیدن او تحت حکم انسان و صبر او در گرسنگی و تشنگی در مدّت بسیار و کشیدن بارهای سنگین در مسافت بسیار طولانی شاعر رومی چنین گوید

بر خوان أ فلا ینظر تا قدرت ما بینی یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی

در خار خوری قانع در بار بری راضی اینکه وصف اگر جویی در اهل صفا بینی

وَ إِلَى السَّماءِ کَیفَ رُفِعَت، وَ إِلَی الجِبالِ کَیفَ نُصِبَت، وَ إِلَی الأَرضِ کَیفَ سُطِحَت باز در مقام سرزنش فرموده چرا نگاه نمیکنید بآسمان و زمین و کوهها تا آنکه آثار قدرت و حکمت و حسن تدبیر و نظام خلقت را در عالم هویدا بینید که چگونه آسمان را برافراشته و کوهها را میخ زمین قرار داده و زمین را مسطح و پهن گردانیده.

اشاره به اینکه آن کس که اینکه موجودات را از نیستی بهستی و از عدم بوجود

صفحه : ۱۲۲

آورده و اینکه نظام جمیل و اینکه کاخ مجلّل جهانی را با اینکه ترتیب عجیب و نظام بدیع و اسراری که در دل هر موجودی نهفته که هزاران فکر بدیع بکوچک‌تر اسرار آن نخواهد رسید پدید آورده البته قدرت دارد انسان را پس از مرگ منتقل نماید بعالم دیگر و حیات جدیدی بوی عنایت نماید و هر فردی را بکیفر اعمال خود (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا) نائل گرداند فَذَکِّر إِنَّما أَنتَ مُذَکِّرٌ، لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ خطاب برسول اکرم است که فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت و تهدید بعذاب و مجازات در صورت مخالفت و بشارت ببهشت و دار کرامت الهی در صورت اطاعت است چیز دیگری نیست تو نتوانی آنان را باجبار و اضطرار وادار نمایی که ایمان آرند.

إِلّا مَن تَوَلّی وَ کَفَرَ، فَیُعَذِّبُهُ اللّهُ العَذابَ الأَکبَرَ (سخنان مفسرین در اینکه الّا راجع بچیست) (۱) راجع بکلمه (فذکر است) مردم را متذکر گردان مگر آنان که پس از ایمان برگشتند که دیگر تذکر بآنها سودی ندارد و اینکه توجیه بنظر درست نمیآید زیرا که وظیفه پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تذکر است و مخصوص بوقتی نیست (۲) مرجع الّا آیه جلو است لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ إِلّا مَن تَوَلّی وَ کَفَرَ یعنی تو مسلّط نیستی بر آنان مگر بجهاد که مردمانی که کافرند و اعراض مینماید تو از طرف حق تعالی مسلطی بر آنها بقتل و غارت و خداوند آنها را مبتلا میگرداند بعذاب بزرگتر یعنی جهاد (۳) استثناء منقطع است و بمعنی لکن و تعلّق بجمله فَیُعَذِّبُهُ اللّهُ العَذابَ الأَکبَرَ دارد یعنی تو نتوانی کسی را مجبور بایمان نمایی لکن خداوند آنان را مبتلا میگرداند بعذاب بزرگتر که عذاب جهنّم باشد که آن نسبت بعذاب دنیا

صفحه : ۱۲۳

مثل قحطی مرض فقر و غیر اینها بزرگتر است (تفسیر ابو الفتوح رازی) اینکه توجیه سوّم مناسب‌تر و صحیح‌تر بنظر می‌آید بدو جهت یکی ذیل آیه فَيُعَذِّبُهُ اللّهُ العَذابَ الأَكبَرَ که عذاب قیامت نسبت بعذاب و بلیّات دنیا بزرگتر است و دیگر بقرینه آیه بعد إِنَّ إِلَينا إِيابَهُم، ثُمَّ إِنَّ عَلَينا حِسابَهُم بازگشت آنها بسوی ما است و حساب و شماره اعمال آنان نیز بر ما است خلاصه ظاهرا معنی آیه چنین میشود که ای رسول اکرم فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است وظیفه تو اجبار نمودن آنها نیست بازگشت آنان بسوی ما است و حساب آنها نیز نزد ما است.

صفحه : ۱۲۴

سورةُ الفجر

اشاره

مکیة و هی ثلاثون آیة سوره الفجر مکّی است در مکّه فرود آمده و سی آیه و یکصد و سی و نه کلمه و پانصد و نه حرف است. و از ابی کعب نقل میکنند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر کس سوره الفجر را در روزهای ده گانه بخواند (که ظاهرا مقصود دهه ذی الحجه است) خدای تعالی او را بیامرزد و کسی که در روزهای دیگر بخواند در قیامت نور بوی عطا میگردد. (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السّلام روایت کنند کسی که سوره الفجر را در نماز فریضه و نافله بخواند درجه او در بهشت با حسین علیه السّلام است زیرا که اینکه سوره منسوب بآن حضرت است. (کفعمی)

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

وَ الفَجرِ (۱) وَ لَيالٍ عَشرٍ (۲) وَ الشَّفعِ وَ الوَترِ (۳) وَ اللَّيلِ إِذا يَسرِ (۴)

هَل فِي ذلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجرٍ (۵) أَ لَم تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ (۶) إِرَمَ ذاتِ العِمادِ (۷) الَّتِي لَم يُخلَق مِثلُها فِي البِلادِ (۸) وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جابُوا الصَّخرَ بِالوادِ (۹)

وَ فِرعَونَ ذِي الأَوتادِ (۱۰) الَّذِينَ طَغَوا فِي البِلادِ (۱۱) فَأَكثَرُوا فِيهَا الفَسادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيهِم رَبُّكَ سَوطَ عَذابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ لَبِالمِرصادِ (۱۴)

فَأَمَّا الإِنسانُ إِذا مَا ابتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكرَمَنِ (۱۵) وَ أَمّا إِذا مَا ابتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيهِ رِزقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ (۱۶) كَلّا بَل لا تُكرِمُونَ اليَتِيمَ (۱۷) وَ لا تَحاضُّونَ عَلى طَعامِ المِسكِينِ (۱۸) وَ تَأكُلُونَ التُّراثَ أَكلاً لَمًّا (۱۹)

وَ تُحِبُّونَ المالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلّا إِذا دُكَّتِ الأَرضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جاءَ رَبُّكَ وَ المَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَومَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَومَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الإِنسانُ وَ أَنّى لَهُ الذِّكرى (۲۳) يَقُولُ يا لَيتَنِي قَدَّمتُ لِحَياتِي (۲۴)

فَيَومَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) يا أَيَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ (۲۷) ارجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرضِيَّةً (۲۸) فَادخُلِي فِي عِبادِي (۲۹)

وَ ادخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

صفحه : ۱۲۵

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم بطلوع فجر،

قسم بشبهای ده گانه (دهه اول ماه ذی الحجه)

و قسم بجفت (مخلوقات) و قسم بفرد (وجود منفرد حق تعالی)

قسم بشب وقتی تبدیل بروز گردد،

آیا در اینکه چیزهایی که بآن قسم یاد شد نزد خردمندان مانعی هست،

ای پیمبر آیا ندیدی پروردگار تو با عاد چه کرد،

با قدهای بلند و صاحب عظمت،

بطوری که آفریده نشد مثل آنان در شهرها،

و قوم ثمود که سنگ را شکافته و عمارتها از سنگ میساختند،

و فرعون و فرعونیان صاحب میخها (سپاه و اقتدار)

آن افرادی که در ممالك روی زمین ظلم و طغیان نمودند،

و بسیار در زمین فساد کردند،

تا آنکه پروردگار تو بتازیانه عذاب آنان را معذب گردانید،

و اینکه پروردگار تو در کمین گاهست،

اما انسان وقتی پروردگارش وی را امتحان نمود و او را نعمت داد و گرامی گردانید گوید پروردگار من مرا گرامی داشته،

و امّا وقتی وی را در مورد امتحان درآورد و روزی وی را تنگ گردانید گوید خدای من مرا خوار گردانید،

اینطور نیست که گمان کرده بلکه (بخل ورزیده) و گرامی نمیدارید یتیم را،

و رغبت نمیکنید بر طعام دادن فقیر،

و میخورید تمام مال میراث را (بناحق)

و بسیار فریفته مال و دوست دارید جمع آوری نمائید مال را

چنین نیست که گمان کرده‌اید وقتی که زمین مندك گردد و متفرق شود،

آن گاه امر خدا و

صفحه : ۱۲۶

فرشتگان صف در صف (در عرصه محشر) صف آرایی نمایند

و روزی که جهنّم را بیاورند در آن روز انسان متذکّر گردد و کجا در آن روز دیگر تذکّر نفعی بحال او بخشد

و میگوید ای کاش تا در حیات دنیا بودم برای امروزم کاری کرده بودم،

پس در آن روز احدی مثل (کافر) عذاب کرده نمیشود،

و احدی مثل وی در بند نیست،

(آن گاه باهل ایمان خطاب لطف آمیز میرسد) ای کسی که صاحب نفس مطمئنّه میباشی (که در مرتبه ایمان بدرجه یقین رسیده‌ای)

بر گرد و باز آی بسوی پروردگارت در حالی که تو از او راضی میباشی و پروردگار نیز از تو راضی است

پس داخل شو در زمره بندگان من،

و داخل شو در بهشت من

(توضیح آیات)

اشاره

وَ الفَجرِ، وَ لَیالٍ عَشرٍ فجر در لغت بمعنی قطع و شکافتن آمده مثل قوله تعالی وَ فَجَّرنَا الأَرضَ عُیُوناً وَ فَجَّرنا خِلالَهُما نَهَراً تَفجُرَ لَنا مِنَ الأَرضِ یَنبُوعاً و صبح را فجر گوینـد نظر به اینکه سیاهی شب را میشکافد و فجّار جمع فاجر و فجور بمعنی پاره کردن پرده دیانت است قوله تعالی کَلّا إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ وَ إِنَّ الفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ و نظائر آن در قرآن بسیار آمـده و در اینکه آیه بالا فجر بمعنی قطع شـدن شب بـاول روشـنایی عمود صـبح است که در طرف مشرق نمایـان می‌گردد و سیاهی شب را بروشـنایی روز قطع می‌نمایـد. فجر دو قسـم اسـت: فجر کـاذب و فجر صـادق فجر کـاذب اول روشـنایی است که دم افق پهن میگردد و مثـل دم گرگ کشیده میشود و قطع می‌گردد پس از آن روشنایی دیگری پدید میشود و دم افق پهن میگردد و آن را فجر صادق نامند.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که مقصود از شـفع حسن علیه السّـلام و حسـین علیه السّـلام و از وتر أمیر المؤمنین علیه السّـلام است.

صفحه : ۱۲۷

(سخنان مفسرین در توجیه فجر)

(۱) خداوند قسم یاد نموده بفجر و جدا شدن شب از روز (۲) مقصود فجر ذی الحجّه است بدلیل آنکه خداوند مقارن نموده با لیال عشر (۳) فجر تمـام روز اسـت چنـانچه مقصـود از لیـل در سـوره (و اللّیـل) تمـام شـب است (إبن عبـاس) و توجیهـات دیگری نیز از مفسّـرین نقـل شـده مثـل اینکه گفته‌انـد مقصـود روز اول محرم است یـا مقصود از فجر سـنگهایی است که از آن آب بیرون می‌آید بـدلیل قوله تعـالی وَ إِنَّ مِنَ الحِجـارَهِٔ لَمـا یَتَفَجَّرُ مِنهُ الأَنهـارُ وَ إِنَّ مِنهـا لَما یَشَّقَّقُ فَیَخرُجُ مِنهُ الماءُ و غیر اینها لکن متبادر بـذهن همان معنای معهود است که طلوع فجر و روشنایی اول صبح باشد.

وَ لَیالٍ عَشرٍ لفظ لیل در قرآن بسیار آمده مثل وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیلَ وَ النَّهارَ وَ واعَدنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیلَهًٔ إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِٔ القَدرِ و نظائر آن بسـیار است و تمام آنها اشاره بشب معهود و مقابل روز است وَ لَیالٍ عَشرٍ در آیه بالا مشـهور و معروف بین مفسّـرین شبهای دهه ذی الحجّه است و احادیث از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین (ع) در فضیلت عبادت در اینکه شبها و روزه در روزهای آن بسیار رسیده و جای تفصیل آن کتب ادعیه است.

در تفسير ابو الفتوح رازى مينويسد روايت دارد كه روز اول ذى الحجّه ابراهيم خليل متولّد گرديده و نيز در چنين روزى حضرتش خليل حق تعالى گرديد و نيز روز اول ذى الحجّه بود كه توبه آدم قبول گرديد و بروايتى در همين روز فاطمه (ع) را بعلى عليه السّلام تزويج نمودند و بروايت ديگر در هشتم ماه بوده و نيز در روز اول ذى الحجّه رسول اكرم آيه برائة را بتوسط ابو بكر براى كفّار فرستاد بعد آيه آمد كه بايستى يا خودت يا مردى از خودت اينكه آيه را براى كفّار قرائت كند اينكه بود كه پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم على را فرستاد كه آيه را از ابو بكر بگيرد و خودش براى كفار بخواند

صفحه : ۱۲۸

و راجع بفضيلت شب عرفه و عبادت آن احاديث بسيار رسيده كه در آن شب هر كس عمل خيرى انجام دهد ثواب صد و هفتاد سال عبادت در نامه عملش نوشته مى‌شود و در آن شب دعا مستجاب است.

و بعضى مفسّرين را رأى چنين است كه مقصود از ليال عشر دهه اول رمضان است ديگرى گفته دهه اوّل محرم است لكن مشهور و معروف همان دهه اول ذى الحجه است وَ الشَّفعِ وَ الوَترِ شفع در لغت مقارن و جفت شدن چيزى بچيزى را گويند كه با هم ضم و تركيب گردند و تمام موجودات غير از ذات احديت نظام وجود و هستى آنان بستگى بكيفيت تركيب شدن اجزاء آنها دارد و كمتر چيزى كه بشود ممكنى از ممكنات باو تحقّق پيدا نمايد اينكه است كه از دو چيز تركيب شده باشد كه هر گاه آن دو از هم منفك گردد آن شىء نظام وجودش گسسته و فاسد و فانى ميگردد قوله تعالى سُبحانَ الَّذِى خَلَقَ الأَزواجَ وَ مِن كُلِّ شَيءٍ خَلَقنا زَوجَينِ و گاهى چيز دانى قرين و منضم ميگردد با چيزى كه اعلى و برتر از وى است چنانچه در باب شفاعت چنين است و از اينكه باب است شفاعت در قيامت قوله تعالى لا يَملِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمنِ عَهداً لا تَنفَعُ الشَّفاعَةُ إِلّا مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ و نيز قوله تعالى فَما تَنفَعُهُم شَفاعَةُ الشّافِعِينَ و چون شفيع مأخوذ از شفع و بمعنى انضمام چيزى بچيزى و مقارن گرديدن شيئى بشيئى است اينكه است كه نميشود حتى در قيامت هر كسى از انبياء و اولياء را شفيع خود قرار دهد و باميد شفاعت آنها هر چه خواهد بكند زيرا و لو آنكه شفيع نسبت بآنكس كه در مقام شفاعت او است اعلى قدر و رتبه ميباشد لكن بايستى سنخيت و مناسبتى بين آنان باشد كه بشود جفت او و مقارن وى و معاون او گردد

صفحه : ۱۲۹

ظاهر آيه عموم دارد كه هر جفت و فردى را شامل ميگردد و بنا بر اينكه معنى آيه چنين ميشود قسم بتمام موجودات جفت باشند يا فرد از حسن و ابو مسلم نقل ميكنند كه مقصود از زوج و فرد عدد است و براى اهميّت آن در حساب آن را در مورد قسم واقع گردانيده ديگرى گفته مقصود از زوج تمام مخلوقات است چنانچه فرموده تعالى به وَ خَلَقناكُم أَزواجاً و مقصود از فرد وجود حق تعالى است كه فرديّت منحصر باو است و آراى ديگرى نيز از مفسرين راجع بشفع و وتر نقل شده لكن نظر باطلاق آيه همان توجيه اخير كه مقصود از شفع تمام مخلوقات و وتر فردانيّت حق تعالى باشد نيكو تر بنظر مى‌آيد.

وَ اللَّيلِ إِذا يَسرِ در اينكه آيه از مفسرين دو قول نقل شده يكى مقصود جنس شب است نه شب معين ديگرى گفته مقصود شب مزدلفه است و اختصاص آن بقسم براى اينكه است كه در آن شب مردم از عرفات بسوى مزدلفه براى عبادت اجتماع مينمايند لكن قول اول صحيح‌تر بنظر مى‌آيد زيرا كه اطلاق آيه چنين مينمايد كه الف و لام (الليل) جنس باشد نه عهد و اشاره بعظمت و جلال خالق آن دارد كه شب تاريك را تبديل بروز روشن ميگرداند اينكه است كه مورد قسم واقع گرديده هَل فِي ذلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجرٍ هل استفهامى در مورد تعجب و اشاره بعظمت مخلوقات دارد كه البته شخص عاقل متفكر در اينكه اوضاع عالم از شب و روز و مخلوقات فرد و جفت و چگونگى در آمدن شب در روز و روز در شب يُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ و در اينكه

هیئت عجیب و اینکه نظام بدیع عالم تدبر میکند و تصدیق میکند بمدبر

صفحه : ۱۳۰

حکیم و آن فرد بیهمتایی که امور عالم و نوامیس خلقت را از روی علم و حکمت بنا نهاده.

أ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ، إِرَمَ ذاتِ العِمادِ، الَّتِی لَم یُخلَق مِثلُها فِی البِلادِ وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخرَ بِالوادِ، وَ فِرعَونَ ذِی الأَوتادِ در اینکه آیات بطور اجمال اشاره بجریان حال سه فرقه از کفّار دارد و نظر باهمیّت سلطنت و استیلایی که داشتند آنان را مخصوص بذکر گردانیده قوم عاد قوم ثمود قوم فرعون در وصف قوم عاد است که از بزرگی جثه و قوت بازو بطوری بودند که نظیر آنها در عالم پدید نگردیده و در وصف قوم ثمود که قوت آنان طوری بوده که سنگ از کوه میگرفتند و عمارت میساختند و فرعون با آن اقتدار و سلطنتی که داشت و صاحب میخها و ممالک روی زمین بوده ببین چگونه پروردگار تو آنها را بتازیانه عذاب هلاک گردانید اینکه حکایات برای تنبّه بشر است که مردمانی که از شما قوی‌تر و تنه‌مندتر بودند با آن دستگاه عالی که داشتند وقتی مخالفت کردند بکیفر عملشان هلاک گردیدند.

در سوره الحاقه در مقام کیفیت عذاب آنها فرموده فَأَمّا ثَمُودُ فَأُهلِکُوا بِالطّاغِیَةِ أَمّا عادٌ فَأُهلِکُوا بِرِیحٍ صَرصَرٍ عاتِیَةٍ قوم ثمود ملّت هود نبی علیه السّلام بودند که در مخالفت هود طغیان نمودند بصیحه آسمانی هلاک گردیدند مورخین گویند عاد از نوازاده‌های نوح علیه السّلام بود و بدو پشت نسبتش بنوح میرسد و لفظ عاد نام فامیلی او بوده چنانچه تمام بنی هاشم را هاشم نامند و عاد دو پسر داشته یکی شداد و دیگری شدید و عاد مملکت باین دو پسر سپرد وقتی شدید مرد مملکت بشداد رسید و بنای جور و جفا گذارد مدعی خدایی بود و مردم را ببندگی میگرفت وقتی شنید پیمبران گویند خدا را بهشتی است که

صفحه : ۱۳۱

سر انجام نیکوکاران است گفت من هم بهشتی بنا کنم و در صحرای آرم بنای بسیار مجلّلی بپا نمود که ستونهای آن از طلا و نقره و قصرهای آن از زبرجد و در آن اصناف اشجار و نهرهای بسیار قرار داد و در مدّت سیصد سال آن عمارت بپایان رسید و عمر شداد نهصد سال بود و پس از آنکه آن بنای عالی و دستگاه مجلل بپایان رسید خود شداد با وزراء و اعیان مملک بتماشای عمارت رفتند یک روز راه مانده بآن جا رسند بصیحه آسمانی همگی آنان هلاک گردیدند مفسرین از بهشت شداد حکایتی نقل میکنند که در زمان خلافت معاویه شخصی بنام عبد اللّه گذارش بمحلّی افتاد و آن قصر مجلّل را مشاهده نمود و مقداری از جواهرات آن برداشت وقتی عبد اللّه حکایت را برای معاویه بیان نمود معاویه کعب الاخبار را استحضار نمود و او عبد اللّه را تصدیق نمود و گفت چنین شخصی با اینکه علامت که عبد اللّه داراست بآن جا میرسد.

لکن چنانچه بعضی گفته‌اند اینکه بهشت دروغی است که معاویه با کعب الاخبار بهم بافته‌اند آری اگر چنین بهشتی در دنیا بود چگونه از زمان شداد تا زمان معاویه ممکن بود کسی از آن اطلاعی پیدا ننماید و نیز چون سند معتبری از اخبار آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بما نرسیده داخل میگردد در افسانه‌های دیگر و اعتباری بآن نیست الَّذِینَ طَغَوا فِی البِلادِ، فَأَکثَرُوا فِیهَا الفَسادَ، فَصَبَّ عَلَیهِم رَبُّکَ سَوطَ عَذابٍ الّذین اشاره دارد بعاد و ثمود و فرعون که اینان در ممالک و شهرستانها بسیار فساد نمودند و مردم را بقهر و بندگی میگرفتند و پس از آنکه خداوند چندین سال بآنان مهلت داد بالاخره آنها را بعذاب گرفت.

شاید تازیانه عذاب اشاره باین باشد که اگر چه کیفر اعمال نکوهیده در قیامت بایستی انجام گیرد لکن وقتی خطا کاری مخصوصا ظلم و تعدّی جابرانه بسیار گردید در اینکه عالم نیز نمونه عذاب ظاهر میگردد اینکه است که عذاب دنیا را نسبت بعذاب آخرت مثل تازیانه‌ای بشمار آورده.

صفحه : ۱۳۲

إِنَّ رَبَّکَ لَبِالمِرصادِ (رصد) در لغت محل کمين گاه را گويند قوله تعالى إِنَّ جَهَنَّمَ كانَت مِرصاداً اشاره به اينكه جهنم در كمين گاه كفّار و آماده براى آنان است و در محبس و طريق نيز استعمال شده مثل قوله تعالى مِن خَلفِهِ رَصَداً ملائكه در پشت او و در طريق او حفظ ميكنند وى را از شياطين و آيه بالا إِنَّ رَبَّکَ لَبِالمِرصادِ پروردگار تو در كمين گاه و در راه اعمال و افعال هر كسى است اشاره به اينكه انسان آنچه از خير و شر عمل كند خدا ميداند و كرام الكاتبين در نامه عمل او ثبت مينمايند در حديث قدسى است (من حارب لى وليا فقد ارصد لمحاربتى)

يعنى كسى كه در مقام دشمنى با دوست من برآمده خود را در طريق محاربه با من واقع گردانيده ظاهرا اينكه آيه جواب قسمهايى است كه در اول سوره وَ الفَجرِ وَ لَيالٍ عَشرٍ وَ الشَّفعِ وَ الوَترِ ياد نموده و آيات در بين از جملات معترضه بشمار ميآيد خلاصه اينكه موجودات بزرگ كه دلالت دارد بر عظمت و جلال خداوندى خود در مورد قسم قرار داده و نظام موجودات را شاهد آورده كه پروردگار تو در كمين گاهست اشاره به اينكه مراقب اعمال و افعال شماست.

آرى اگر انسان بچشم بصيرت نظر كند در اوضاع عالم و نظام عالم علوى و سفلى را تحت نظر و بازرسى قرار دهد البته تصديق ميكند و شهادت ميدهد كه مربّى عالم آنى غافل و بيخبر از هيچ موجودى نميباشد و اگر آنى غفلت نمايد عالم بسوى عدم اوليّه خود رهسپار ميگردد.

فَأَمَّا الإِنسانُ إِذا مَا ابتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَكرَمَنِ، وَ أَمّا إِذا مَا ابتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيهِ رِزقَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَهانَنِ ابتلا مأخوذ از بلا و بلى در لغت بمعنى پوسيدگى چيزى را گويند مثل (بلى الثوب) لباس پوسيده و مندرس گرديد و غم را بلا گويند براى آنكه بدن را ميپوشاند

صفحه : ۱۳۳

قوله تعالى وَ فِي ذلِكُم بَلاءٌ مِن رَبِّكُم عَظِيمٌ وَ لَنَبلُوَنَّكُم بِشَيءٍ مِنَ الخَوفِ وَ الجُوعِ وَ نَقصٍ مِنَ الأَموالِ وَ الأَنفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ راغب اصفهانى در غريب القرآن چنين گويد بچند وجه تكليف را بلا ناميده‌اند اول چون تكليف بر بدن شاق است اينكه است كه آن را بلا ناميده دوم تكليف چون اختبار و امتحان است بلا ناميده چنانچه در قوله تعالى وَ لَنَبلُوَنَّكُم حَتّى نَعلَمَ المُجاهِدِينَ مِنكُم وَ الصّابِرِينَ سوم براى امتحان گاهى نفع و نعمت بخشش مى‌نمايند و گاهى مضارّ متوجه انسان ميگردد تا موقع نعمت شكر گذار باشد و در موقع بلا و ضرر صابر و شكيبايى نمايد و هر دو را بلاء ناميده‌اند قوله تعالى وَ نَبلُوكُم بِالشَّرِّ وَ الخَيرِ فِتنَةً- وَ لِيُبلِيَ المُؤمِنِينَ مِنهُ بَلاءً حَسَناً از أمير المؤمنين عليه السّلام است كه فرموده هر كس دنيا براى وى وسيع گرديد بداند كه در مورد اختبار واقع گرديده و عقل وى مخدوع است يعنى در مورد مكر خدايى و خدعه واقع گرديده (پايان) در مقام سرزنش انسان برآمده و اشاره باين است كه چون اكثر افراد بشر تمام همّشان دنيا و لذائذ و حظوظات مادّى دنيويست و گمان ميكنند هر كس در دنيا داراى مال و ثروت و مقام و شهرت گرديد چنين كسى نزد خدا گرامى است و مورد نظر رحمت پروردگار واقع گرديده و كسى كه دنيا بر او تنگ گرديد چنين كسى در مورد اهانت حق تعالى قرار گرفته و اينان كسانى ميباشند كه در باره آنها فرموده وَ مِنَ النّاسِ مَن يَعبُدُ اللّهَ عَلى حَرفٍ فَإِن أَصابَهُ خَيرٌ اطمَأَنَّ بِهِ وَ إِن أَصابَتهُ فِتنَةٌ انقَلَبَ عَلى وَجهِهِ آرى كسى كه تمام همّش دنيا باشد و جز عالم طبيعت و حظوظ جسمانى چيزى در نظر ندارد بلكه از خود نيز غير از هيئت جسمى كه با تمام نباتات و حيوانات شركت دارد حقيقتى و روحانيتى قائل نيست اينكه است كه گمان ميكند هر كس جهات دنيوى و حظوظ شهوانى در اينكه عالم بيشتر در دسترس وى قرار گرفته نزد خدا گراميتر است و نميداند تمام نعمتهاى دنيا در مقابل نعمتهاى آخرت كه بصابرين كرامت

صفحه : ۱۳۴

ميفرمايد مانند قطره‌اى ماند بدريا و چنين است عذاب دنيا نسبت بعذاب آخرت كه اصلا عذاب دنيا را نميتوان مقايسه نمود بعذاب آخرت.

چنين كسانى در اشتباهند نميدانند آنچه بر انسان از بلا و نعمت و وسعت و تنگى روزى پيش ميآيد براى امتحان است كه در موقع بلا صابر و راضى كيست و در موقع نعمت شاكر كيانند در سوره عنكبوت آيه اول فرموده أَ حَسِبَ النّاسُ أَن يُترَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا يُفتَنُونَ اشاره بهمين است كَلّا بَل لا تُكرِمُونَ اليَتِيمَ، وَ لا تَحاضُّونَ عَلى طَعامِ المِسكِينِ وَ تَأكُلُونَ التُّراثَ أَكلًا لَمًّا، وَ تُحِبُّونَ المالَ حُبًّا جَمًّا كلّا كلمه ردع است چنين نيست اى انسان آيا گمان ميكنى هر كس نعمت دنيوى وى زيادتر شد گرامى‌تر است و هر كس روزى وى تنگ گرديد بوى اهانت شده اينكه گمان فاسدى است إِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَومٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنفُسِهِم تو خود بدست خود و باعمال نكوهيده خود را مبتلا بفقر و بيچارگى نموده‌اى زيرا كه بوظيفه خود عمل نميكنى نه يتيمى را نوازش ميكنى و نه بفقرا و مستمندان كمك ميكنى و بگمان آنكه متموّل و ثروتمند گردى بناحق مال ميراث ميخورى و رويهم ميگذارى و باهلش نميرسانى و بسيار دوست دارى مال را ذخيره نمايى و سر انجام و كيفر چنين اعمال گرفتن نعمت است و نيز در گرفتن نعمت بسى حكمت منطوى است كه در معرض آزمايش درآيى كه در آفات و بليّات دنيا بچه درجه شكيبايى و بردبارى و متانت و استقامت بخرج ميدهى.

كَلّا إِذا دُكَّتِ الأَرضُ دَكًّا دَكًّا، وَ جاءَ رَبُّكَ وَ المَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَ جِيءَ يَومَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَومَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الإِنسانُ وَ أَنّى لَهُ الذِّكرى كلا كلمه اضراب چنين نيست كه انسان گمان كرده بلكه وقتى زمين مندك

صفحه : ۱۳۵

گرديد و ملائكه براى اجراء امر پروردگار صف در صف حاضر گشتند و جهنم كشيده شد (وَ جاءَ رَبُّكَ) يعنى وقتى آمد امر پروردگار تو و امور از روى عدل جارى گرديد در آن وقت انسان متذكر ميگردد كجا ديگر تذكّر و تنبّه بوى نفع ميبخشد زيرا كه موقع عمل گذشته و وقت از كفش رفته و ديگر استعداد كمال براى وى باقى نمانده چگونه تواند چاره‌اى بحال خود كند.

و چون ممكن نيست آيه را بظاهر باقى گذاشت زيرا حركت و آمد و رفت بر خدا محال است و حركت صفت اجسام و خدا از جسم و جسمانيّات مبرّا است لا بد بايستى آيه را توجيه نمود و توجيه آيه ممكن است همانطورى كه مفسرين تأويل نموده‌اند كه چيزى در تقدير گرفت كه آيه اينطور باشد (جاء امر ربّك) يا (جاء قهر ربّك) يا (جاء حكم ربك) يا (جاء جلال و عظمت و هيبت ربّك) يا (حكم ربّك) و امثال اينها.

از ابو عبيده نقل ميكنند كه گفته صف بمعنى صاف نيز آمده قال اللّه تعالى إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا- فَاذكُرُوا اسمَ اللّهِ عَلَيها صَوافَّ ياد كنيد خدا را در حالى كه مصفّا باشيد و امثال اينكه آيات بسيار استعمال شده مثل قوله تعالى وَ إِنّا لَنَحنُ الصَّافُّونَ پس بنا بر اينكه معنى آيه چنين ميشود بعد از مندك گرديدن زمين آمد امر پروردگار تو و ملائكه در حالى كه ملائكه مصفّا و آراسته ميباشند نزد خدا گرامى كسى است كه در آن روز سعادتمند و با ايمان و با تقوى وارد محشر گردد و خوار و ذليل و بيمقدار كسى ميباشد كه داخل در اشقياء و تيره‌بختان و دور از رحمت خدا گردد و بايد دانست وسعت و تنگى رزق در دنيا از روى حكمت و صلاح جامعه و نظر بمصلحت شخصى و نوعى بشر است سعادت و فيروزى براى كسى است كه در آن روز مورد رحمت الهى واقع گردد.

صفحه : ۱۳۶

یَقُولُ یا لَیتَنِی قَدَّمتُ لِحَیاتِی، فَیَومَئِذٍ لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ، وَ لا یُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ عاصی وقتی عذاب جهنّم را مشاهده کند آن وقت داند که عذاب وی و در بند و قید گردیدن او مجازات اعمال زشت وی و از خود او تراوش نموده آن وقت بحال تأسف و پشیمانی گوید کاش در دنیا رویّه پیمبران را در پیش گرفته بودم که امروز در اینکه قید و زنجیر و باین عذاب طاقت فرسا گرفتار نشده بودم لکن متأسّفانه اینکه پشیمانی در آن وقت نفعی ندارد موقع عمل گذشته وقت مجازات رسیده لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ اشاره بسختی عذاب کفار است که در آن روز عذاب احدی مثل عذاب کافر و منکر الوهیّت و وحدت الهی نیست.

یا أَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ، ارجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرضِیَّةً خطاب مهر آمیز از مصدر رحمت رحمانی و رحیمی پروردگار رسد که ای کسی که دارای نفس مطمئنّه میباشی حال وقتی است که بازگشت نمایی بسوی پروردگار خود در حالی که او از تو راضی و تو نیز از او راضی باشی طمأنینه و اطمینان در لغت بمعنی سکونت بعد از اضطراب آمده قوله تعالی وَ لِتَطمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُم وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی و قوله تعالی أَلا بِذِکرِ اللّهِ تَطمَئِنُّ القُلُوبُ اشاره به اینکه قلب انسان بیاد خدا و ذکر او و دوام توجّه بحضرت او بمقام اطمینان میرسد و سکونت نفس مییابد پس از آنکه متوحش و متزلزل بود و از نفس امّاره کی ترقّی مینماید و دارای نفس مطمئنّه میگردد آن وقت از کسانی میگردد که در باره او فرموده وَ قَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالإِیمانِ آیا در چه موقعی خطاب ارجعی بانسان میرسد شاید موقع مردن باشد و شاید وقت زنده شدن در قیامت آن وقتی باشد که مردگان از قبر بمیعادگاه پروردگار میشتابند اگر چه بدلالت آیات بالا موقع قیامت چنین خطابی میرسد لکن مناسب‌تر همان موقع جاندادن باید باشد که از راه فضل و کرم چنین خطابی

صفحه : ۱۳۷

برسد و انسان بگوش جان بشنود و باشتیاق تمام دست از جان و مال و اولاد بردارد و بازگشت نماید بطرف معشوق و آن کسی که سالهای دراز باشتیاق ملاقات او گذرانیده و در طریق صعود بسوی او چه مشقتها و بیچارگیها کشیده و محبّت او را در دل خود پرورانیده و بیاد او انس گرفته حال البته که وقت سختی و درماندگی او است جا دارد که خدای مهربان وی را بکلمه ارجعی بنوازد و بسوی رحمت خود دعوتش نماید.

(آیا صاحبان نفس مطمئنه که لایق چنین خطابی میباشند کیانند)

ظاهرا کسی دارای نفس مطمئنه میگردد که در مقام ترقی و تعالی تمام مراتب کمال را پیموده و در مقام معرفت بمرتبه (عین الیقین) یا (حقّ الیقین) رسیده و روح و نفس و روان وی در فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ متمکن و متمرکز گردیده و نفس وی از امّاره‌گی و لوّامه‌گی ترقّی نموده و حائز مرتبه اطمینان و یقین گردیده و ایمان وی از روی و جدان و شهود پدید گردیده آن وقت میرسد بمقامی که در شأن او فرموده فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أُخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعیُنٍ و چنین نفسی دارای دو کرامت است هم راضی است و هم مرضی در مجرای تقدیرات مثل مرده بدست غسّال هیچ اراده و رأی اندیشی اظهار نمیدارد بآنچه واقع شده و میشود و لو بر خلاف اراده و میل وی باشد با کمال رضایت گردن نهد و دانسته و فهمیده و برضای خاطر خطرات را استقبال مینماید و اوامر او را بجان خریداری میکند و از آنچه بر خلاف امر او است خودداری مینماید و چنین کسی مرضی و خدا از او راضی است و مورد فضل و احسان غیر متناهی الهی واقع گردیده فَادخُلِی فِی عِبادِی، وَ ادخُلِی جَنَّتِی ای کسی که صاحب نفس مطمئنّه گردیده‌ای و از خودخواهی و هوی‌پرستی بیرون آمده و بمقام عبودیّت و بندگی نائل گردیده‌ای داخل شو در بندگان خالص من و داخل شو در بهشت رضوان که آرامگاه تو است و در دار کرامت و در جوار قدس

صفحه : ۱۳۸

و در مقام امین قرار گیر إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ از بعض روايات چنين نقل ميكنند كه وقتى ملك الموت حاضر ميگردد براى قبض روح مؤمن و وى بجزع و فزع ميافتد ملك الموت گويد نترس و جزع مكن قسم بآنكسى كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را بپيمبرى مبعوث گردانيده كه من بر تو مشفق‌تر و مهربان تر از پدر مهربانم نسبت باولاد خود چشم خود را باز كن و ببين وقتى محتضر چشم خود را باز ميكند ميبيند مثالهاى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و ائمه طاهرين را و بوى گويند اينها رفقاى تواند نظر كن و ببين و از طرف رب العزة بوى خطاب ميرسد يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ كه مطمئن و ثابت گرديده‌اى در ولايت و محبت و اطاعت اينان ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ برگرد بسوى پروردگار خود (راضِيَةً) در حالى كه راضى بولايت اينها بوده‌اى (مَرْضِيَّةً) راضى گرديده ميشوى بثواب فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي پس از اينكه ندا و چنين الطافى چيزى نزد او محبوب‌تر از تسليم كردن روح و ملحق گرديدن باين نداء رحمانى نيست.

اللّهم ارزقنا و لجميع المؤمنين هذا المقام المحمود بمحمد و آله الطاهرين سلام اللّه عليهم اجمعين.

صفحه : ۱۳۹

سورة البلد

اشاره

مكية و هى عشرون آية سورة البلد مكى است در مكّه فرود آمده و بيست آيه و هشتاد و دو كلمه است از زرجيس از ابىّ بن كعب چنين نقل ميكنند كه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده هر كس سورة البلد را بخواند خداوند در قيامت وى را از خشم خود ايمن ميگرداند (ابو الفتوح) از صادق آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين نقل ميكنند كه فرموده كسى كه سوره البلد را در نمازهاى فريضه بخواند در دنيا از صالحين معروف ميگردد و در آخرت براى وى مكان معروفى است كه از رفقاء انبياء و شهداء و صالحين است (كفعمى)

[سوره البلد (۹۰): آيات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
لا أُقسِمُ بِهذَا البَلَدِ (۱) وَ أَنتَ حِلٌّ بِهذَا البَلَدِ (۲) وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ (۳) لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِي كَبَدٍ (۴)
أَ يَحسَبُ أَن لَن يَقدِرَ عَلَيهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهلَكتُ مالاً لُبَداً (۶) أَ يَحسَبُ أَن لَم يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَ لَم نَجعَل لَهُ عَينَينِ (۸) وَ لِساناً وَ شَفَتَينِ (۹)
وَ هَدَيناهُ النَّجدَينِ (۱۰) فَلا اقتَحَمَ العَقَبَةَ (۱۱) وَ ما أَدراكَ مَا العَقَبَةُ (۱۲) فَكُّ رَقَبَةٍ (۱۳) أَو إِطعامٌ فِي يَومٍ ذِي مَسغَبَةٍ (۱۴)
يَتِيماً ذا مَقرَبَةٍ (۱۵) أَو مِسكِيناً ذا مَترَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ وَ تَواصَوا بِالمَرحَمَةِ (۱۷) أُولئِكَ أَصحابُ المَيمَنَةِ (۱۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُم أَصحابُ المَشأَمَةِ (۱۹)
عَلَيهِم نارٌ مُؤصَدَةٌ (۲۰)

صفحه : ۱۴۰

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
سوگند باین شهر (مکّه) یاد نکنم،
در حالی که تو در اینکه بلد منزل داری،
قسم بپدر (بنی آدم) و قسم بفرزندان (صالح او)
که بتحقیق ما خلق نمودیم انسان را در رنج و مشقّت،
آیا انسان گمان میکند هرگز احدی بر او (تنگ نمیگیرد) و توانایی ندارد،
میگوید مال بسیاری (در راه اسلام) بباد دادم
آیا انسان گمان میکند کسی او را نمی‌بیند،
آیا برای وی قرار ندادیم (دو چشم)
و یک زبان و دو لب،
و آیا راه نیک و بد را بوی نیازمودیم،
بعقبه تکلیف درنیامد
چگونه توانی دانست عقبه چیست،
آزاد کردن بنده،
یا طعام دادن در روز سختی و قحطی،
و نیز یتیم از خویشاوندان خود را احسان کرد،
یا بفقیر خاک نشین (دستگیری کردن)
و از آنان باشد که ایمان آورده‌اند و توصیه نمایند (مردم را) بصبر و توصیه نمایند باحسان و نیکی کردن بیکدیگر،
اینکه چنین اشخاص آنها اصحاب یمن و سعادتند و در قیامت نامه اعمالشان را بدست راستشان میدهند،
و کسانی که کافر شدند بآیات ما (خدا) آنان کج رفتگانند و نامه اعمالشان بدست چپشان داده میشود،
بر آن کافران آتشی سرپوشیده احاطه نموده

(توضیح آیات)

اشاره

لا أُقسِمُ بِهذَا البَلَدِ، وَ أَنتَ حِلٌّ بِهذَا البَلَدِ (لا) در (لا اقسم) را بعضی صله گرفته‌اند و بعضی گویند تأکید در قسم است چنانچه عرب برای تأکید قسم گوید (لا۔و اللّه ما فعلت کذا) (هذا) اسماء اشاره و چون سوره مکّی است اشاره بمکّه است و در وقت نزول آیه شهر مکّه از دو جهت مزیت و برتری از تمام ممالک روی زمین داشت یکی شرافت زمین مکّه و مسجد الحرام که آن را حرم امن و

امان قرار داده و دیگر وطن رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و در آنجا وجود مبارکش متولد گردید و باین دو

صفحه : ۱۴۱

جهت مکّه را در معرض سوگند قرار داده.

وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ مقصود از والد و پدر شاید حضرت آدم باشد و مقصود از ولد آنچه از آدم زایش نموده تا روز قیامت و شاید پدر ابراهیم خلیل علیه السّلام و پسر اسماعیل علیه السّلام باشد و از ابا عبد اللّه علیه السّلام نقل میکنند مقصود از والد و ولد آدم و تمام انبیاء میباشند و شاید مقصود از پدر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و پسر امّت او باشند چنانچه در حدیث فرموده

(یا علی انا و انت ابواه هذه الامّة)

خطاب بعلی علیه السّلام است که من و تو دو پدر اینکه امّت میباشیم البتّه مقصود پدر روحانی است نه جسمانی.

لکن نظر باطلاق آیه حمل بر آدم و ذریّه او اولی بنظر میآید زیرا که متبادر بذهن از اطلاق (والد و ولد) همان آدم (ع) و ذرّیه او و از افراد بشر میشود بلکه ممکن است یک معنی عام تری از والد و مولود مقصود باشد که شامل گردد هر موجودی را که دارای قوّه مولّده باشد که از آن تولید مثل شود حتّی نباتات و گیاهان و حیوانات چون هر نوعی از موجودات در مرتبه خود شریفند زیرا جزء نظام عالم واقعند و نظام کلیه عالم طبیعیّات روی همین انواع موجودات استحکام یافته‌اند اینکه است که (والد و ولد) یعنی اشیاء و آنچه از آنها تولید میگردد مورد سوگند قرار داده لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی کَبَدٍ اینکه جمله جواب قسم است و کبد اشاره برنج و تعب و مشقّت است یعنی انسان را خلق نمودیم در رنج و مشقّت.

آری دنیا محفوف ببلا و آفات و بلیّات است انسان از آن وقتی که در رحم مادر قرار گرفته تا آخر امر او که بمقرّ خود رسد همیشه در زحمت و مشقّت دوره حیات را میگذراند از آن وقتی که در رحم در جای تنگ و تاریک خون میخورد پس

صفحه : ۱۴۲

از آن پا در اینکه عالم دنیا میگذارد در هر موقعی از کودکی و جوانی تا برسد بپیری با چه مشقّات گوناگون و چه بلیّات و آفات پی در پی برخورد مینماید تا برسد بوقت مردن و مبتلا گردد بمرض موت و موقع جان دادن پس از آن منتقل گردد بعالم برزخ تا برسد بقیامت و حساب و کتاب و میزان و باقی مراحل و منازلی که بایستی طی کند تا بمآل امر خود بسعادت یا شقاوت برسد.

اگر در دنیا لذّت و حظی ادراک نماید در واقع دفع الم است تا مرارت گرسنگی و تشنگی را نکشد برای دفع الم غذا و آب تهیه نمیکند و هر کسی میداند هر گاه بامید خوشگذرانی اسبابی فراهم کند در عین حال ناراحتیهایی پیش میآید که عیش خیالی وی را منغص میگرداند بقول شیخ سعدی ره

(دهنی شیر بکودک ندهد مادر دهر که دیگر باره بخون در نبرد پستانش)

آری هر خوشی ناخوشی در بر دارد با هر لذتی الم و هر سلامتی را بیماری در عقب است عیش گوارا و خوشی دائمی در سرای دیگر برای کسی میسّر میگردد که دنیا را مزرعه آخرت قرار داده و روح و روان خود را از آلودگی اینکه عاریت سرای تصفیه نموده و در همین عالم با قلب پاک مملوّ از معرفت و محبت خدای خود را میخواند و بیاد او مأنوس گردیده و بدنیا پشت و بآخرت رو کرده أَ یَحسَبُ أَن لَن یَقدِرَ عَلَیهِ أَحَدٌ، یَقُولُ أَهلَکتُ مالًا لُبَداً لبد در لغت بمعنی کثرت و درهم ریختگی اشیاء بسیار است قوله تعالی کادُوا یَکُونُونَ عَلَیهِ لِبَداً یعنی جماعت بسیار از جن که در موقع قرائت قرآن بر سر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ریختند که استماع قرآن نمایند و در آیه بالا أَهلَکتُ مالًا لُبَداً کافر گوید مال انبوه بسیاری از دست دادم و مال من هدر رفت و در

اینکه ضـمیر (یقول) در آیه راجع بکی است از مفسـرین گفتاری نقل شده بعضـی گفته‌اند مقصود اشید بن اسید است که اینکه مرد برای مال و مکنتی که داشت گمان میکرد کسی بر وی غالب نمیگردد.

صفحه : ۱۴۳

دیگری گفته مقصود ولیـد بن مغیره است که میگفت در دشـمنی محمّـد (ص) و در هلاـکت او مال بسـیار تلف نمودم و بمراد خود نرسیدم مقاتل گفته مقصود حارث بن نوفل است که او مسلمان بود و برای دادن زکاهٔ و باقی خیرات دلتنگ بود و میگفت مال خود را هدر دادم.

أ یَحسَبـهِ أن لَم یَرَهُ أَحَـدٌ، أ لَم نَجعَل لَهُ عَینَین، وَ لِساناً وَ شَـفَتَین إبن عباس از رسول اکرم (ص) چنین حدیث میکند که فرموده راجع بچهار چیز از انسان سؤال میشود از عمرش که در چه چیز صرف نمودی و از مالش که از کجا آوردی و در چه چیز صرف کردی و از عملش که در زمـان حیـات چه کردی و از محبت اهـل بیت و آیه اشاره باین است کسـی که گمان میکنـد همیشه مال و مکنت و قوت و شوکت وی برقرار است و باعمال و افعال وی کسـی آگاه نیست در اشـتباهست و گمان وی فاسد است زیرا آن کسی که دو چشم بانسـان عنـایت نموده برای آنکه ببینـد و زبان و دو لب که بخوبی بتوانـد تکلّم کنـد آیا خودش بصـیر و بینا نیست و باعمال و افعال مخلوقاتش آگاه نیست همزه (أ لَم نَجعَل) استفهام انکاری است آیا قرار ندادیم برای انسان دو چشم و دو لب و زبان یعنی قرار دادیم و اشاره به اینکه چگونه ممکن است عاقل توهم کند (معطی شیئی فاقد) آن است کسی که بصیر و بینا نیست چطور تواند قوه بینایی و شـنوایی بکسـی عطا نماید هرگز ممکن نیست خلاصه معنی آیه چنین میشود ما که دو چشم و دو لب و زبان بانسان داده‌ایم برای دیـدن و تکلم کردن خود اولی‌تریم بدیـدن و اعمـال و افعال شـما را میبینیم آیا برای چه اینکه دو نعمت چشم و زبان را از بین نعمتها اختصاص داده و مخصوص بذکر گردانیده

صفحه : ۱۴۴

شاید نظر باین باشد که و لو آنکه نعمتهای الهی نسـبت بمخلوقات بالخصوص نسبت بانسان بی اندازه است لکن نعمت چشم و زبان بر سـایر نعـم الهی مزیّت و برتری دارد که بچشم آیـات تکـوینی و تشـریعی را می‌بینـد و از طریـق فکر و نظر سـعادت خـود را پیـدا مینمایـد و نیز بچشم خود را از آفات‌ها و لغزشـها حفظ میکند و بتوسط چشم وسائل زندگانی خود را فراهم مینماید و نیز بزبان حمد و شـکر و سـتایش الهی را اظهار میـدارد و ما فی الضـمیر خود را ارائه میدهـد و ما یحتاج زندگانی دنیوی خود را فراهم مینماید اگر چشم و زبـان مفقود گردد حیـات انسان منقّص و عیش وی ناگوار میگردد وَ هَدَینـاهُ النَّجـدَین نجـد مکان بسـیار بلنـد رفیع مرتفع را گوینـد وَ هَدَیناهُ النَّجـدَین اشاره بدو طریق است بین حق و باطل در اعتقاد صدق و کذب در گفتار جمیل و قبیح در اعمال در جای دیگر إِنّـا هَدَیناهُ السَّبِیـلَ إِمّـا شـاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً (راغب اصـفهانی) ای انسان مقام تو را بلنـد نمودیم و راه خیر و شـر و قوه تمیز بین خوب و بد بتو آموختیم و تو را در اعمال و افعال مختار گردانیدیم که باختیار خود هر راهی بخواهی بگیری.

(سخنان مفسرین در توجیه نجدین)

(۱) ای انسان دو چشم و دو لب و زبان بتو دادیم که راه خیر و شرّ خود را بشناسی و بهمین معنی حدیثی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده (إبن عباس) (۲) نجدین دو پستان مادر است که طفل را راهنمایی میکند که پستان مادر را بگیرد و از شیر او تغذیه نماید.

حدیثی از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکننـد که فرموده خدا گوید ای اولاد آدم اگر زبان تو بخواهد از حکم تو بیرون رود دو لب بتو دادم که دهن خود را ببندی از سخن بیجا و اگر چشم تو خواست مخالفت نماید دو پلک بر آن نهادم که آن را ببندی

صفحه : ۱۴۵

فَلَا اقتَحَمَ العَقَبَةَ، وَ ما أَدراکَ مَا العَقَبَةُ، فَکُّ رَقَبَةٍ، أَو إِطعامٌ فِی یَومٍ ذِی مَسغَبَةٍ یَتِیماً ذا مَقرَبَةٍ، أَو مِسکِیناً ذا مَترَبَةٍ (اقتحام) بمعنی لغوی داخل گردیدن در کار مشکلی است که بیرون آمدن از آن صعوبت دارد قوله تعالی هذا فَوجٌ مُقتَحِمٌ و مثل اینکه گویند (و اقتحم فلان نفسه) یعنی فلانی بدون فکر و رویه خود را در کار مشکلی واقع گردانید و عقبه راهی است که بکوه بالا روند سغب در لغت بمعنی گرسنگی و تعب آمده و در عطش زیاد که تعب آورد نیز استعمال شده در تفسیر علی بن ابراهیم چنین گوید (ما ادراک) یعنی چه چیز تو را دانا کرد یَتِیماً ذا مَقرَبَةٍ رسول اللّه و اقربای او أَو مِسکِیناً ذا مَترَبَةٍ أمیر المؤمنین که پیچیده شده در او علم و دانش و بسند متصل از ابی بصیر از ابا عبد اللّه علیه السّلام چنین روایت میکند که قوله تعالی فَکُّ رَقَبَةٍ بما آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فک رقبه میشود یعنی بولایت و محبت و اطاعت ما انسان از جهنم آزاد میگردد (و نحن المطعمون) در روز گرسنگی و آن روز (مسغبه) است که در قوله تعالی فِی یَومٍ ذِی مَسغَبَةٍ

(سخنان مفسرین در توجیه عقبه)

(۱) در خود آیه عقبه را تفسیر نموده (ب فَکُّ رَقَبَةٍ أَو إِطعامٌ فِی یَومٍ ذِی مَسغَبَةٍ یَتِیماً ذا مَقرَبَةٍ أَو مِسکِیناً ذا مَترَبَةٍ) گویا چنین گفته توجه دانی عتبه چیست آزاد کردن بنده و اطعام مساکین در روز سختی و قحطی و احسان بایتام از خویشاوندان (۲) ای محمّد تو چه دانی عقبه چیست کوهی است در دوزخ (عبد اللّه عمر) (۳) درکه‌ای است در دوزخ که پس از هفتاد درکه بآن رسند (کعب الاخبار) (۴) عقبه‌ای است پیش از رسیدن بصراط که از آن عقبه جز بطاعت و عبادت نتوان گذشت.

صفحه : ۱۴۶

(۵) مقصود از عقبه صراط است که بر روی جهنم کشیده شده بتیزی شمشیر بعضی بآسانی از آن گذرند مثل برق جهنده و بعضی افتان و خیزان و بعضی در جهنّم آویزان گردند و توجیهات دیگری در توجیه عقبه شده است لکن همان توجیه اول اگر چه باعتبار معنی بعید بنظر می‌آید لکن بسیاق آیه مناسب‌تر است و شاید آیه اشاره بعقبات و مراحلی باشد که انسان پس از مرگ بایستی طی کند از عالم قبر و برزخ و زنده شدن در قیامت و حساب و کتاب و میزان و غیر اینها از منازل و مراحل که از هر یک بصعوبت بایستی بگذرد تا بمآل امر خود و آخر منزل و فعلیّت اخیر خود برسد آن وقت منزلگاه وی یا بهشت که دار کرامت الهی است یا جهنّم که عبارت از دار غضب او است خاتمه پیدا نماید.

ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ وَ تَواصَوا بِالمَرحَمَةِ (ثمّ) حرف عطف و اینکه جمله عطف بجمله بالا است از صعوبت عقبات پس از مرگ بیرون نیایند مگر کسانی که متّصف بصفاتی باشند که عمده و اصل و حقیقت آن ایمان است وقتی آیات را با هم جمع نمودیم از صدر و ذیل آن چنین برمیآید که در مقام صفات اشخاصی است که از عقبه مشکل بآسانی بیرون آیند نخست ایمان است که شرط قبولی اعمال میگردد و آن اوصاف و فضائلی که در اینکه آیات تذکر میدهد وقتی باعث نجات میگردد که از روی خلوص نیّت انجام گیرد و دیگر اعمال و در اینجا اشاره بشش عمل نیکو مینماید اول فَکُّ رَقَبَةٍ بنده آزاد نمودن دوم أَو إِطعامٌ

فِی یَومٍ ذِی مَسغَبَةٍ طعام دادن در روز سختی سوم یَتِیماً ذا مَقرَبَةٍ احسان بارحام فقیر نمودن چهارم أَو مِسکِیناً ذا مَترَبَةٍ دستگیری بفقیر خاک نشین کردن پنجم وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ توصیه نمودن بصبر ششم وَ تَواصَوا بِالمَرحَمَةِ و توصیه و اندرز نمودن بنیکی و احسان بیکدیگر رحمت مأخوذ از رحم و در لغت بمعنی رقّت قلب و ارفاق و احسان بدیگران

صفحه : ۱۴۷

است و گاهی استعمال میشود در رقّت بدون احسان و گاهی بعکس رحم را در موقع احسان بدون رقّت آرند و گاهی رحمت را در جایی آرند که رقّت با احسان توأم گردد.

وقتی رحمت را نسبت بحق تعالی دهند فقط مقصود احسان است بدون رقت زیرا که رقّت قلب صفت انسان و از کیفیات نفسانی بشمار میرود ذات حق تعالی مجرد و منزّه از صفات ممکنات است.

اینکه است که در روایت رسیده رحمت نسبت بخدا همان انعام و تفضّلات او است و نسبت بانسان عاطفه و از روی رقّت قلب وی است و از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین نقل میکنند که فرموده (وقتی خدای متعال رحم را خلق نمود باو گفت من رحمانم و تو رحمی اسم تو را از اسم خودم مشتق کردم کسی که با تو پیوند نمود بمن پیوند نموده و هر کس از تو قطع نمود تباه میگردد (شاید اشاره باین باشد که چون یکی از صفات خدای تعالی رحمن است هر کس دارای صفت رحم باشد مظهر و نماینده یکی از اوصاف و اسماء الهی گردیده) و رحمن و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی میباشند و رحمن اسمی است مختص بذات کبریایی و بر غیر او گفته نمیشود زیرا رحمن بمعنی شمول رحمت است (هو الذی وسع کل شیء رحمة) لکن رحیم که بمعنی احسان باشد در باره غیر نیز صادق آید چنانچه در باره رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده لَقَد جاءَکُم رَسُولٌ مِن أَنفُسِکُم عَزِیزٌ عَلَیهِ ما عَنِتُّم حَرِیصٌ عَلَیکُم بِالمُؤمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ «۱» (مأخوذ از قریب القرآن) ببیان دیگر گوئیم دو اسم از اسماء الحسنی یکی رحمان و دیگر رحیم است رحمن صیغه مبالغه و دلالت دارد بر کثرت رحمت و رحیم صفت مشبهه دلالت بر ثبوت و دوام و بقاء رحمت دائمی ازلی دارد و رحمت رحمانی او است که احاطه بتمام موجودات نموده و همه ممکنات مشمول رحمت غیر متناهی اویند

---

(۱) سوره توبه آیه ۲۹ محققا آمد شما را رسولی که حریص و غالب است بر او رنج و تعب کشیدن برای شما و نسبت بشما رءوف و مهربان است

صفحه : ۱۴۸

رحمت رحمانیّه همان فیض وجود است که سراسر ممکنات را فرا گرفته و هر موجودی بقدر استعداد امکانی خود از اینکه فیض عام بهره‌مند گردیده و در شمول اینکه فیض فرقی نیست بین انسان و ملک و فلک و حیوان و جماد و نبات که همه و همه از جویبار رحمت رحمانی غیر متناهی او جلّت عظمته برخوردارند

(اللّهم انّی اسئلک برحمتک الّتی وسعت کل شیء)

و رحمت رحیمی او مرحمت خاصّی است نسبت باهل فضائل و مقربین درگاه احدیّت که آنان از آن رحمت خاص برخوردار میگردند و در باره آنان اجرا می گردد تفضّلاتی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بخاطر احدی خطور ننموده فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أُخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعیُنٍ و از همان اشعّه نور رحمت رحیمی الهی است که پرتوی از آن بقلب اولیای حق تعالی تابیده و قلوب مؤمنین را با هم الفت داده و در مقام اندرز و خیر خواهی یکدیگر در موقع سختیها توصیه بصبر و در موقع رفاهیّت توصیه بمرحمت

و احسان بیکدیگر میکنند.
أُولئِكَ أَصحابُ المَيمَنَةِ چنین اشخاصی که متّصف بچنین صفاتی میباشند که طریق راستی و درستی را پیموده‌اند آنان اهل یمن و برکت و اهل فضل و احسانند و باعث سعادت و فضیلت نوع خود میباشند و هم در دنیا شرافتمند و اهل فضیلتند و هم در آخرت شرافتمندانه نامه عملشان را از طرف راست که اشاره براستی و درستی آنها است میگیرند.
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُم أَصحابُ المَشأَمَةِ، عَلَيهِم نارٌ مُؤصَدَةٌ کسانی که کافر شدند یعنی آیات الهی را چه از آیات تکوینیّه آفاقیّه و چه آیات تشریعیّه قرآنیّه را پوشانیدند و اذعان و تصدیق بحقّانیّت آنها نکردند و بگفته های پیمبران عمل ننمودند آنان طریق کج پیمودند و براه باطل سیر نمودند و بکیفر اعمالشان در قیامت پست و بیمقدار و نامه عملشان را از طرف چپ که اشاره بپستی آنها است میگیرند و برای آنها مهیّا گردیده آتش سر پوشیده که در اینکه

صفحه : ۱۴۹

عالم ظاهر نیست لکن پس از مرگ در قیامت سرّش باز میگردد و جای و مأوای کفّار است.

سورة الشمس

اشاره

مکیة و هی خمس عشرة آیة سوره (و الشّمس) مکّی است که در مکّهٔ فرود آمده و پانزده آیه و پنجاه و چهار کلمه و دویست و چهل و هفت حرف است از ابیّ کعب چنین نقل میکنند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر کس سوره (و الشّمس) را بخواند وی را ثواب کسی دهند که هر چه آفتاب و ماهتاب بر او تابیده صدقه داده باشد (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السّلام نقل میکنند هر کس سوره و الشّمس و الضّحی و انشراح را در شب و روز بخواند چیزی در حضورش نمیماند حتّی مو و گوشت و خون و او مگر آنکه در قیامت بنفع او شهادت میدهند (کفعمی)

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
وَ الشَّمسِ وَ ضُحاها (۱) وَ القَمَرِ إِذا تَلاها (۲) وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها (۳) وَ اللَّيلِ إِذا يَغشاها (۴)
وَ السَّماءِ وَ ما بَناها (۵) وَ الأَرضِ وَ ما طَحاها (۶) وَ نَفسٍ وَ ما سَوّاها (۷) فَأَلهَمَها فُجُورَها وَ تَقواها (۸) قَد أَفلَحَ مَن زَكّاها (۹)
وَ قَد خابَ مَن دَسّاها (۱۰) كَذَّبَت ثَمُودُ بِطَغواها (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشقاها (۱۲) فَقالَ لَهُم رَسُولُ اللّهِ ناقَةَ اللّهِ وَ سُقياها (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمدَمَ عَلَيهِم رَبُّهُم بِذَنبِهِم فَسَوّاها (۱۴)
وَ لا يَخافُ عُقباها (۱۵)

صفحه : ۱۵۰

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم بخورشید و روشنی آن در وقت نهار،

و قسم بماه وقتی که بدر تمام شود

و قسم بشب وقتی که پرده تاریک کشیده شود،

و قسم بآسمان و آن کسی که آن را بنا نموده،

و قسم بزمین و آنکه آن را بگسترانیده،

و قسم بنفس (بشر) و آنکه او را معتدل بیاراسته،

و طریق شر و خیر باو الهام نموده،

محققا رستگار (و سعادتمند) شد کسی که تزکیه نفس نمود،

و محققا بی بهره شد کسی که نفس خود را رها نمود،

قوم ثمود طغیان نمودند

وقتی برانگیخته شد شقی‌ترین آنها،

پس رسول خدا بآنها گفت شتر ماده مال خدا است سیراب کنید او را،

پس تکذیب کردند آن پیمبر را، و شتر را کشتند، پس پروردگار آنها دمید بر آنان عذاب بطوری که با خاك یکسان شدند،

و آنان از عاقبت (عمل شوم خود) نترسیدند

(توضیح آیات)

وَ الشَّمسِ وَ ضُحاها، وَ القَمَرِ إِذا تَلاها، وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها ضحی انبساط خورشید و امتداد روز است و اینکه آیه نظیر آیات دیگری است مثل قوله تعالی وَ الضُّحی وَ اللَّیلِ إِذا سَجی- وَ أَخرَجَ ضُحاها و امثال آن که اشاره بانبساط نور و ضیاء و اشراق خورشید است. (تلیها) صفت قمر و در لغت (تلی) بمعنی تبعیّت و پیروی نمودن چیزی نسبت بچیز دیگر که بدون واسطه باشد آرند و گاهی تبعیت را در اجسام آرند که جسمی تابع جسم دیگر باشد و گاهی تبعیت را در پیشوایی و پیروی در عمل آرند و در اینجا وَ القَمَرِ إِذا تَلاها شاید معنی دوم مقصود باشد که ماه در نور افشانی و مرتبه اشراق و اضائه از خورشید اقتباس نور میکند و نور افشانی مینماید و در شب بجای خورشید عالم را بنور خود روشن مینماید قوله تعالی جَعَلَ الشَّمسَ ضِیاءً وَ القَمَرَ نُوراً مرتبه ضیاء بالاتر از نور است همانطوری که مرتبه خورشید بالاتر از

صفحه : ۱۵۱

مرتبه ماهست (راغب اصفهانی) در اینکه آیات هفت نوع از موجودات بزرگ عالم که بنای خلقت و اس اساس آفرینش و بنای عالم بر آن نهاده در معرض سوگند در آورده که اصل آنها خورشید و ضیاء او است و باقی متفرع بر او و از آثار آن بشمار میروند اینکه است که نخستین شمس و تجلیات آن را تخصیص بذکر داده و باقی را عطف باو و متفرع بر آن گردانیده زیرا که ماه از خود روشنی و ضیائی ندارد از پی خورشید میدود و از نوری که از خورشید استفاده نموده وقتی که بدر تمام میشود بتلألؤ و تجلّیات خود در تاریکی شب جای گزین خورشید میگردد و عالم را بنور خود روشن میگرداند و در سوره یونس آیه ۵ فرموده جَعَلَ الشَّمسَ ضِیاءً وَ القَمَرَ نُوراً پس از آن دومین سوگند را بماه و تلألؤ آن تخصیص داده از بعضی عرفاء است که آیه اشاره بماه قلب

است وقتى كه اقبال بروح نمايد و از روح اعظم روشنى و ضياء كسب نمايد و تابع نفس نگردد در تفسير روح البيان از كتاب لايحات برقيّه چنين نقل مينمايد كه گفته شمس اشاره بحقيقت كماليه الهيّه است و قمر اشاره بحقيقت كماليه انسانيه است و همين طورى كه قمر از ابتداء خلقت تا روز قيامت مجلى و مظهر تجلّى نور شمس است تا آنكه در تاريكى شب مردم بنور او راه بيابند همين طور حقيقت انسان كامل و پيدايش وى در عالم براى اينكه است كه مجلى و مظهر باشد براى كسانى كه در راه سير و سلوك بسوى حق تعالى از ظلمات نفس و اطوار كونيه راهى بسوى حقيقت بيابند و از عالم امكان عروج بعالم وجوب نمايند و چنانچه قمر وقتى نزديك بشمس گرديد از نورش كاهيده ميگردد تا آنكه وقتى مقارن بشمس گرديد ديگر از خود نور و ضيائى نشان نميدهد و در نور شمس فانى ميگردد همين طور انسان كامل وقتى بكمال انسانيّت ميرسد كه تعيّن و تحقق و شيئيّت او مضمحل ميگردد يعنى ديگر در خود شيئيّت مستقل و تعيّن وجودى باقى نميماند و فانى فى اللّه

صفحه : ۱۵۲

ميگردد و همين طورى كه قمر وقتى مقابله با شمس نمود و مجلّى و نماينده شمس گرديد و بدر تمام شد بنور خورشيد عالم را روشن ميگرداند همين طور انسان كامل وقتى از فناء فى اللّه بمرتبه بقا رسيد موجود ميگردد بوجود حقّانى و مظهر و نماينده شمس وجود ميگردد و مردم را بسوى حق و حقيقت رهبرى مينمايد. (پايان) سومين سوگند بروز كه از نور و ضياء خورشيد ظهور مينمايد (چهارمين قسم) بشب وقتى كه پرده تاريك كشيده و مردم را از تعب و زحمت باستراحت ميرساند و از زيادتى حرارت و تابش خورشيد كاهيده و هوا را بحدّ اعتدال نگاه ميدارد كه اگر شب نبود زيادتى حرارت آفتاب گياهان و اشجار زمين را ميخشكانيد در تفسير على بن ابراهيم از ابى بصير چنين نقل ميكند كه گويد از ابا عبد اللّه عليه السّلام سؤال نمودم از قوله تعالى وَ الشَّمسِ وَ ضُحاها فرمود شمس رسول اللّه است وَ القَمَرِ إِذا تَلاها أمير المؤمنين است زيرا كه بنور رسول اللّه دين مردم واضح ميگردد ابى بصير گويد گفتم وَ اللَّيلِ إِذا يَغشاها گفت ائمّه جورند كه تبديل نمودند امر رسول اللّه را و نشستند بمجلسى كه آل محمّد اولى بآن بودند پس دين خدا را بظلم و تعدّى پوشانيدند اينكه است مقصود از قول حق تعالى وَ اللَّيلِ إِذا يَغشاها گفت وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها فرمود ائمّه از ذريّه فاطمه (ع) وَ السَّماءِ وَ ما بَناها (پنجمين) سوگند بآسمان و بناى محكم آن ياد نموده و ظاهرا سماء كه مرتبه علوى است شامل ميگردد تمام ستارگان و كرات و كهكشانها و موجودات روحانى از انواع و اقسام نفوس علويّين از
ملائكه و طبقات آن و شايد مقصود از (ما) (در ما بناها) موصوله و اشاره بمبدء آفرينش و آن كسى باشد كه آسمانها و اينكه بناء مجلّل و اينكه كاخ بزرگ عالم را از نيستى بهستى و از عدم بوجود آورده و بيك نظام و ترتيب حيرت بخشى مرتّب و مزيّن گردانيده و هر يك از موجودات را بطرز مخصوصى موظف بر عمل گردانيده و مسخّر امر او گرديده

صفحه : ۱۵۳

و انجام وظيفه ميدهند.
وَ الأَرضِ وَ ما طَحاها، وَ نَفسٍ وَ ما سَوّاها (ششمين و هفتمين) بزمين و مسطح و منبسط بودن آن و نفس و تعادل اعضاء و قواى آن سوگند ياد نموده و در هر سه آيه ما در (ما بناها) و ما طحيها، و ما سوّاها) دو احتمال داده شده بعضى ما را مصدرى گرفته‌اند يعنى سوگند بآسمان و بناى آن و بزمين و بسط آن و بنفس و تعديل آن و بعضى ما را موصوله گرفته‌اند يعنى قسم بآسمان و زمين و نفس و آن كسى كه آنها را بپا نهاده كه آفريننده آنها است و مقصود از نفس شايد نفس كلّى باشد كه شامل گردد تمام نفوس از نفوس ملائكه و نفوس حيوانات و نفوس جن و بشر و شايد مقصود فقط نفوس آدميان باشد و تسويه آن اشاره باستحكام وجود نفس ناطقه و تعادل قواى نفسانى و توازن اعضاء جسمانى وى است و نيز اشاره بشرافت و فضيلت نفس ناطقه انسانى دارد كه از

عالم (ما فوق الطبیعهٔ) و عالم مجردات برای تعمیر عالم طبیعت فرود آمـده و نیز شاید اشاره بمراتب و درجات نفس دارد از امّارگی که در وصف او است (لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ) و ملهمگی که در باره او است (فَأَلهَمَها فُجُورَها وَ تَقواها) (و لوّامگی) که باو سوگند یاد نموده (و النفس اللوامه) و نیز آن مرتبه کمال نفس که در مورد خطاب مهر آمیز مبدء و مربی خود گشته و بخطاب یا أَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ ارجِعِی سرفراز گردیده فَأَلهَمَها فُجُورَها وَ تَقواها ناظم و مربی عالم برای نفس انسانی دو در و دو دروازه باز نموده راهی بسوی عالم بالاـ که محـل عبور و مرور ملاـئکه باشـد و از آن عـالم فیض بگیرد و راهی و طریقی بسوی عـالم طبیعت باز نموده که محل عبور و مرور شیاطین است و در ابتداء خلقت انسان تواند هر یک از اینکه دو راهرا بر خود مفتوح نماید

صفحه : ۱۵۴

اینکه است که در احادیث رسیده برای انسان (لمّـهٔ من الملک و لمّهٔ من الشـیطان) الهام و القاء معارف و نمودن طریق رسـتگاری و سعادت‌مندی از ملک است و وسوسه و راهنمایی بطریق کج از شیطان است کسـی را که توفیق الهی نصیب وی گردد و راه دخول شیطان را ببندد قلب او محلّ تردّد ملائکه میگردد لکن کسی که تابع نفس گردید قلبش محلّ جولانگاه شیاطین میگردد.
قَد أَفلَحَ مَن زَكّاها، وَ قَد خابَ مَن دَسّاها خداوند بهفت آیت بزرگ خلقت سوگند یاد مینماید که فضیلت و شـرافت کسی داراست که نفس خود را از صـفات حیوانی سـبعی بهیمی تزکیه و تصفیه نماید تا آنکه محلّ عبور و مرور ملائکه و الهام الهی گردد و آنچه خیریّت و رسـتگاری وی بر آنست از جانب بالا ملهم گردد آری نفسـی که آلوده بکثافات نفسانی گردیـد مثل ظرفی ماند که آلوده بزه گردیده آنچه در وی ریخته شود زهر آلوده میگردد اینکه است که کلمات حقّانی که از معدن صدق فرود آمده بجای آنکه وی را از مهلکه نجـات دهـد سـبب هلاـکت وی میگردد و شایـد اشـاره بـاین باشـد قوله تعالی حکایـهٔ از کفار که در باره مثالهای قرآن میگفتند یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهدِی بِهِ کَثِیراً اگر چه شأنیّت قرآن هدایت است لکن نفسـی که آلوده بکثافات اخلاقی گردیده و در طریق کجروی قـدم زد هر چه پیش میرود بر ضـلالت و گمراهی وی افزوده میگردد حتّی کلمات وحی بجای آنکه وی را هدایت نماید بر گمراهی وی میافزاید آن وقت از فیوضات الهی ناامید و بی بهره میگردد.
كَذَّبَت ثَمُودُ بِطَغواها، إِذِ انبَعَثَ أَشقاها گوینـد قاتل ناقه مردی بود بنام قـدار بن سالف سـرخ مو و ازرق چشم کوتاه بالا نام مادرش قدیره از أمیر المؤمنین علیه السّلام چنین روایت میکنند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چند دفعه بمن فرمود شقی‌ترین پیشینیان آن کسی بود که ناقه صالح را کشت و شقی‌ترین بعدیها کسی است که تو را میکشد.

صفحه : ۱۵۵

فَقالَ لَهُم رَسُولُ اللّهِ ناقَةَ اللّهِ وَ سُقیاها پیمبر خدا صالح (ع) بآنان گفته بود اینکه شتر مادّه مال خدا است او را سـیراب کنید یک روز آب قسـمت او باشـد و در عوض بشـما شیر میدهـد و یک روز آب قسـمت شـما است و آنان را تهدید نمود که اگر ناقه را بکشـید عـذاب بر شـما فرود می‌آیـد فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمدَمَ عَلَیهِم رَبُّهُم بِذَنبِهِم فَسَوّاها، وَ لا یَخافُ عُقباها فَدَمدَمَ عَلَیهِم رَبُّهُم یعنی منطبق گردیـد عـذاب بر آنان که ناقه (صالـح) را پی کردند و کشـتند و بعضـی گفته‌اند دمدم یعنی دمادم غضب و عذاب بر آنها مسـتولی گردیـد دیگری گفته (دمـدم اللّه علیهم اهلکهم بـذنبهم) یعنی خـدا آنها را بگناهشان گرفت و آنان را هلاک گردانیـد و اینکه همه آنها بعذاب گرفتار شدند با آنکه دو و سه نفر شاید اقدام بر اینکه عمل شـنیع نموده برای اینکه بوده که همه راضی باین عمل بودند و جدیت در آن مینمودند که پس از اینکه عمل زمین بلرزه آمد و مردم هلاک گردیدند زیرا حرف پیمبر خود را دروغ پنداشـتند و نـاقه را کشـتند پس فرا گرفت عـذاب بر آنـان بطوری که همگی آنهـا را عـذاب فرا گرفت و تمامشـان هلاـک گردیدنـد و با آنکه پیغمبرشـان صالـح (ع) بآنها خبر داده بود اگر ناقه را کشتیـد عـذاب بر شـما فرود میآیـد از عاقبت کار خود و عـذاب الهی که بکیفر

اعمالشان آنان را میگیرد نترسیدند و آن عمل فجیع را نمودهاید بدو دلیل معلوم میشود یک نفر در کشتن شتر اقدام ننموده و جماعتی در اینکه عمل رکیک شرکت نموده بودند یکی در آیه (فعقروها) و (ذنبهم) بلفظ جمع آورده نه مفرد و دیگر اگر فقط یک نفر بر اینکه عمل اقدام نموده بود و باقی مقصر نبودند روی میزان عدل الهی نباید بر همه عذاب فرود آید معلوم میشود بیشتر آنان در اینکه عمل شرکت داشتند و باقی آنها نیز راضی بر اینکه عمل بودند اینکه بود که همه آنها مشمول عذاب گردیدند.

صفحه : ۱۵۶

سورة الليل

اشاره

مکیة و هی احدی و عشرون آیة سوره اللیل مکی است که در مکه فرود آمده و بیست و یک آیه و هفتاد و یک کلمه و سیصد و دو حرف است و از ابو امامه که او از رسول اللّه چنین حدیث میکند که فرموده هر کس سوره (و اللیل) را بخواند در قیامت وی را چندان ثواب دهند که راضی گردد و او را از سختی و دشواری حفظ نمایند و هیچ ذلّت و خواری بوی نرسد (ابو الفتوح) و راجع بآثار و خواص آن گفته شده کسی که مصروع و مرض صداع دارد اگر بگوش او خوانند شفا یابد

[سوره الليل (۹۲): آيات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
وَ اللَّيلِ إِذا يَغشى (۱) وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّى (۲) وَ ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الأُنثى (۳) إِنَّ سَعيَكُم لَشَتّى (۴)
فَأَمّا مَن أَعطى وَ اتَّقى (۵) وَ صَدَّقَ بِالحُسنى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِليُسرى (۷) وَ أَمّا مَن بَخِلَ وَ استَغنى (۸) وَ كَذَّبَ بِالحُسنى (۹)
فَسَنُيَسِّرُهُ لِلعُسرى (۱۰) وَ ما يُغنِي عَنهُ مالُهُ إِذا تَرَدّى (۱۱) إِنَّ عَلَينا لَلهُدى (۱۲) وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَةَ وَ الأُولى (۱۳) فَأَنذَرتُكُم ناراً تَلَظّى (۱۴)
لا يَصلاها إِلاَّ الأَشقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلّى (۱۶) وَ سَيُجَنَّبُهَا الأَتقَى (۱۷) الَّذِي يُؤتِي مالَهُ يَتَزَكّى (۱۸) وَ ما لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِعمَةٍ تُجزى (۱۹)
إِلاَّ ابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الأَعلى (۲۰) وَ لَسَوفَ يَرضى (۲۱)

صفحه : ۱۵۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
قسم بشب وقتی که جهان را بتاریکی بپوشاند،
و قسم بروز موقعی که تجلّی نماید،

و قسم بجفت نر و مادّه،

که سعی و کوشش شما متشتت و پراکنده است،

اـŘکسی که عطا و احسان کرد و تقوی و پرهیزکاری نمود،

ما بزودی کار او را آسان میکنیم،

و اما کسی که بخل ورزید و خود را (از حق تعالی) مستغنی دانست،

پس بزودی کار آسان او را دشوار مینمائیم،

و مال او را بی نیاز نمیکند وقتی که هلاك گردید،

بدرستی که بر عهده ما است راه نمایی.

و نیز برای ما است آخرت و دنیا،

پس شما را میترسانیم و تهدید مینمائیم از آتشی که زبانه میکشد،

که در نمیآید در آن آتش مگر شقی‌ترین مردم،

آن کسی که تکذیب کرد رو برگردانید،

و بزودی دور میگردند از چنین آتشی- پرهیزگارترین مردم

آن کسی که میدهد مال خود را و تزکیه و پاکی میجوید،

در صورتی که احدی بر وی حق ندارد (که تلافی کند)

فقط غرض و مقصود وی رضای پروردگار خود که بلندتر و بزرگ‌تر است،

و بزودی (چنین کسی از نعمتهای الهی خشنود می‌گردد

(توضیح آیات)

اشاره

وَ اللَّیلِ إِذا یَغشی، وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّی، وَ ما خَلَقَ‌الذَّکَرَ وَ الأُنثی (واو) در هر سه آیه واو قسم است و (ما) در ما خلق شاید ماء مصدری باشـد یعنی قسم بـآنچه در عالم خلقت از نر و مادّه پدیـد گشـته و شایـد چنانچه بعض مفسّـرین ما را بمعنی الّـذی موصوله گرفته‌اند چنین باشـد سوگنـد بآنکسـی که نر و مـادّه را خلق نموده که مقصود خـالق و مبـدء عالم باشـد و چون بتجربه و آزمایش و بـدلالت بعضی آیات قرآن ثابت گردیده که تمام

صفحه : ۱۵۸

موجودات مادّی و طبیعی از حیوانات و غیره وجودشان و شالوده ترکیبشان از نر و مادّه تشکیل گردیده حتی آنکه حکماء گویند هر ممکنی از ممکنات خواه مادی و خواه مجرد زوج ترکیبی است که از ماهیت و وجود ترکیب یافته‌انـد و وحـدت و فردانیت منحصـر بـذات بیهمتـای الهی است پس بـاین اعتبـار چنین میشود که ذات کبریایی تمام موجودات را از شب و روز و تمام مخلوقات را مورد سوگنـد قرار داده و تمام موجودات را شاهد و گواه آورد بر صدق گفتارش إِنَّ سَـعیَکُم لَشَتّی (الشت) در لغت تفریق کردن و شعبه شعبه قرار دادن چیزی یا جماعتی را گویند (شتـ جمعهم شتّا و شـتاتا) (و جاءوا اشـتاتا) یعنی جمعیت آنان را متفرق گردانیدند قوله

تعالی یَومَئِذٍ یَصدُرُ النّاسُ أَشتاتاً در آن روز (یعنی در قیامت مردم شعبه شعبه میگردند وَ قُلُوبُهُم شَتّی اشاره به اینکه قلوب کفار بر عکس قلوب مؤمنین که در باره آنها فرموده وَ لکِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَینَهُم که مرتبط بیکدیگر است متفرق و متشتت است و آیه بالا- إِنَّ سَعیَکُم لَشَتّی در مقام اعمال و افعال انسان است که سعی و کوشش شما افراد بشر هر آینه پراکنده و متفرق است اینکه جمله جواب قسم و مورد سوگند واقع است یعنی سوگند به این‌هایی که گفته شد که سعی و کوشش شما افراد بشر متشتت و پراکنده است همان طوری که مردم در شکل و شمائل مختلف‌اند که دو نفر پیدا نمیشود که از حیث صورت و اندام بتمام جهات مثل هم باشد همین طور دو نفر یافت نمیشود که از حیث اخلاق و صفات مثل هم باشند و باعتبار اختلاف در صورت و در اخلاق میول نفسانی و آرزو و آمال آنان نیز مختلف و هر یک آرزویی غیر از دیگری در دل خود میپرورانند و روی اینکه میزان عقاید و آرای مردم نیز مختلف و هر کسی مایل بجهتی و در اعمال و افعال از عقیده و رأی خود پیروی میکند اینکه است که حسن و قبح اشیاء در نظر مردم بیک طور نمیباشد بعضی چیزها در نظر بعضی نیکو و در نظر

صفحه : ۱۵۹

بعض دیگر قبیح و زشت می‌آید و شاید اینکه بشب و روز و نر و ماده سوگند یاد نموده و تشتت سعی و عمل مردم را مورد قسم قرار داده اشاره باین باشد که تشتت و پراکندگی اعمال مردم که از روی میول نفسانی و تشتت طبیعت آنان است سرش اینکه است که اوضاع عالم کون و فساد متشتت و هر یک ضد دیگری است مثل اینکه شب و روز ضد یکدیگر و در پی هم دور میزنند نر و ماده نیز مخالف یکدیگر و در پی هم میگردند پس انسان که چکیده عالم است و دست قدرت متضادات را در وجود او گرد آورده آن نیز از اینکه اختلاف ناگریز است و بهمین اعتبار آمال و افعال وی متشتت و پراکنده است اینکه است که بسیاری از بشر چنین‌اند که هر عمل نیکی که از آنان سر زند در عقب عمل زشتی آن را همراهی میکند و عمل خوب وی را حبط مینماید و نیز هر عمل ناروایی که در پی آن عمل نیکی انجام گیرد زشتی عمل او را میبرد إِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ اشاره باین است.

فَأَمّا مَن أَعطی وَ اتَّقی، وَ صَدَّقَ بِالحُسنی اعطی العطاء و العطیّه استعمال در بخشش نعمت و رساندن کرامت شده مثل قوله تعالی هذا عَطاؤُنا یعطی من یشاء- فَإِن أُعطُوا مِنها رَضُوا و امثال آن در کلام اللّه بسیار آمده وَ اتَّقی مأخوذ از وقایه و بمعنی نگاهداشتن است (وقی یقی) در لغت حفظ نمودن چیزی را گویند که اذیّت آرد قوله تعالی فَوَقاهُمُ اللّهُ- وَ وَقاهُم عَذابَ الجَحِیمِ- وَ ما لَهُم مِنَ اللّهِ مِن واقٍ- قُوا أَنفُسَکُم وَ أَهلِیکُم ناراً و نظائر آن در قرآن بسیار آمده که (وقی) بمعنی نگاهداری نفس است از آنچه بوی ضرر رساند و وقی بمعنی حفظ نمودن چیزی بدون اذیت نیز آمده بلکه شاید معنی حقیقی آن همین باشد مثل قوله تعالی خطاب بمؤمنین میکند یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ سوره آل عمران آیه ۹۷ نگاهداری نمائید خدا را آن

صفحه : ۱۶۰

طوری که بایستی نگاهداری نمود شاید مقصود اینکه باشد که بترک معاصی و اتیان بطاعات و عبادات محبّت و معرفت او را در دل خود بپرورانید و در تمام اوقات نقطه نظر و توجّه خود را بسوی آن فرد متعال معطوف دارید تا آنکه پس از تزکیه و تطهیر نفس مستعد گردید لاشراق نور معرفت تا بالنّتیجه واقع گردید در مقام امن و امان إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ آری کسی که بتقوی اللّه در مقام امین قرار گرفت از هر ضرر و آسیبی در حفظ و حمایت حق تعالی قرار میگیرد و لازمه تقوی ترک محرّمات و عمل نمودن بواجبات است علامه مجلسی (ره) در بحار چنین گفته شاید قوله تعالی (من اتقی اللّه) مقصود از تقوی ترک محرمات و ترک مشتبهات بلکه ترک بعضی از مباحات و جدّیت نمودن در فعل طاعات و عبادات باشد. (پایان) چگونه توان تقوی که بالاترین صفت ارجمند انسانی بشمار میرود حتّی سبب قبولی طاعات است چنانچه إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِینَ شاهد بر آن است محدود

باعمال خارجی گردانید تقوی یک حالت و ملکه نفسانی است که برتر و بالاتر از مرتبه عمل است و سبب قبولی طاعات و عبادات است نه آنکه عین آن باشد سبب نمیشود عین مسبّب باشد البتّه آثار خارجی تقوی همان اطاعت امر مولا و عمل باوامر و نواهی او است.

وَ صَدَّقَ بِالحُسنی از راغب اصفهانی است که اصل صدق و کذب آن است که در کلام و سخن و اخبار آید خواه راجع بامر گذشته باشد یا آینده یا حال اینکه است که گفته شده وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلًا وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِیثاً یعنی کیست راستگوتر از خدا از حیث گفتار و کیست راستگوتر از خدا از حیث اخبار و گاهی در غیر اخبار از انواع کلام نیز مثل استفهام و امر و دعا استعمال می شود مثل اینکه گویند (ا زید فی الدار) که در اینجا اخبار باین است که حال زید معلوم نیست.

و کلام وقتی متّصف میگردد بصدق که در آن دو شرط مأخوذ باشد یکی

صفحه : ۱۶۱

مطابق باشد با ما فی الضمیر گوینده که آنچه میگوید درست بداند و دیگر مطابق باشد با واقع و اگر یکی از اینکه دو شرط مفقود گردید کلام بتمام معنی متّصف بصدق نیست بلکه یا اصلا متّصف بصدق نیست و یا از یک جهت متّصف بصدق است و از جهتی متّصف بکذب و آن در جایی است که کلام مطابق ما فی الضّمیر گوینده نباشد لکن مطابق واقع باشد مثل اینکه کافر بدون اعتقاد بگوید (محمّد رسول اللّه) که اینکه سخن مطابق با واقع هست اما مطابق عقیده گوینده نیست اینکه است که قرآن تکذیب میکند منافقین را که میگفتند (نَشهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ) که چون گفتار آنان مطابق عقیده‌شان نبود آنان دروغ میگفتند.

و صدیق کسی را گویند که اکثر گفتارش بلکه تمام سخنانش از روی صدق و مطابق با واقع و اعتقاد او باشد و راستگویی عادت و سجیه او گردیده بلکه فعل و عمل او نیز تصدیق نماید گفتار او را و متصف گردیدن بصدق مقام بلندی است که انبیاء گرامی را قرآن متصف بصدق نموده مثل قوله تعالی وَ اذکُر فِی الکِتابِ إِبراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا و نظائر آن بسیار است (پایان) آیه اشاره به اینکه بعضی از مردم در صف عالی قرار گرفته که رویه و برنامه عملشان روی سه پایه استوار گردیده نخستین رویه آنان چنین است از آنچه بآنها عطا شده بذل و بخشش مینمایند دومین اوصاف حمیده آنان تقوی و پرهیزگاری است سومین سجیه نیک پسندیده آنان اینکه است که بسخن نیک پیمبران تصدیق نموده و اعتراف مینمایند.

سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) (من اعطی) کسی است که مال خود را انفاق نماید (و اتقی) از کار حرام و معصیت خود داری نماید (و صدق) بثواب و جزاء و مکافات ایمان آورد مثل قوله تعالی الَّذِینَ أَحسَنُوا بِالحُسنَی (عبد اللّه عباس) (۲) مقصود از الحسنی) در آیه اینکه است که عوض آن در دنیا داده میشود

صفحه : ۱۶۲

بیانش حدیثی از حضرت رسول است که فرموده (در هیچ روز آفتاب طلوع نمیکند مگر آنکه در دو پهلوی آن دو فرشته باشند و گویند خدایا هر انفاق کننده‌ای را بزودی عوض بده و از هر بخیل باز گیرنده‌ای بازگیر و او را هلاک نما آن گاه فرمود مصداق آن در قرآن قوله تعالی است فَأَمّا مَن أَعطی وَ اتَّقی تا آخر آیه (۳) مقصود از (الحسنی) کلمه (لا اله الا اللّه) است (۴) مقصود از (الحسنی) بهشت است (تفسیر ابو الفتوح رازی) لکن چون کلمه (اعطی) مطلق است بهتر اینکه است که حمل بر عموم عطا و

بخشش شود نه خصوص مال چنانچه بعض مفسرین تخصیص داده‌اند خواه مال باشد یا علم نافع یا مقام و ریاست و مصداق الحسنی آن کسی است که آنچه از خیرات داراست بدیگران انفاق نماید و نیز عطا و بخشش وی از روی ایمان و تقوی و تصدیق پیمبران و سفرای الهی باشد نه بمیل نفسانی.

فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسرى چنین کسی را که دارای چنین صفاتی باشد تمکن دهیم تا خود را بمقام عالی برساند شاید مقصود از (یسری) در آیه اشاره بهر عملی باشد که در پی انجام آنست که در اثر طینت و سجیه خوب وی در هر عمل و کاری که وارد میشود خواه راجع بامور معاش وی باشد یا معاد هر چه باشد آسان میگردانیم.

آری آدمی که دارای تقوی و ایمان کامل باشد تمام موجودات چون لشگر و قشون حقّند دوستان خدا را خدمتگزارند و همانطوری که وی مطیع و فرمانبردار حق تعالی است همه زیر فرمان وینـد و در تمام کارها وی را کمک و یاری مینمایند و سعی مینمایند که طریق سعادت و فضیلت را برای وی باز نمایند و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحنا عَلَيهِم بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ بلکه نظر بآنکه (العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة) کسی که بندگی نمود خدا را مقام ربوبیت پیدا مینماید و تمام موجودات ارضی و سماوی در واقع خدمتگزار

صفحه : ۱۶۳

وزیر فرمان وی میگردند و لو آنکه خود آن شخص کامل نداند.

وَ أَمّا مَن بَخِلَ وَ استَغنی، وَ كَذَّبَ بِالحُسنی، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلعُسری در کلام اللّه عسر و یسر را در بسیاری از جاها مقابل هم آورده مثل فَإِنَّ مَعَ العُسرِ يُسراً زیرا که عسر و یسر ضدّ یکدیگرند قوله تعالی يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ اليُسرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ العُسرَ ظاهرا خطاب بمؤمنین است که خدا برای شما آسانی در تکالیف اراده نموده و برای شما اعمال شاقه نخواسته و نیز شاید نظر بهمین معنی دارد قوله تعالی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِن أَمرِنا يُسراً و نیز قوله تعالی فَاقرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنهُ شاهد بر همین معنی است و آیه بالا فَسَنُيَسِّرُهُ لِلعُسری شاید اشاره باین باشد که خدا برای کسی سختی نخواسته لکن کسی که بخل ورزید و خود را بی نیاز دانست و از آنچه بوی عطا شده انفاق ننمود و در طلب بی نیازی و گردآوری مال بر آمد یا آنکه خود را از حق تعالی بی نیاز دانسته بگمان آنکه مال وی را نجات میدهد و کلمه حق را تکذیب نموده یا کلام پیمبران را تکذیب نموده برای چنین کسی بزودی کارهای آسان را مشکل میگردانیم زیرا که خودش بدست خود امر آسانی را برای خود مشکل نموده و عملی که در مقابل آن ده برابر جزای نیک داده می شود ترک نموده و خود را آماده نموده برای سختی و عذاب نار جهنم.

وَ ما يُغنِي عَنهُ مالُهُ إِذا تَرَدّی اشاره به اینکه مال فقط برای رفع احتیاجات دنیوی بکار آید لکن پس از آنکه جسد از کار افتاد و مرد دیگر مال بچه کار آید تهی دست از دنیا میرود انسان عاقل کسی است که کاری کند که حیات جاودانی و غنای همیشگی برای خود تأمین نماید.

إِنَّ عَلَينا لَلهُدی، وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَةَ وَ الأُولی از کلمه (علینا) توان استفاده نمود گفتار متکلمین را که گویند لطف بر خدا

صفحه : ۱۶۴

واجب است یعنی بمقتضای حکمت خداوندی لازم و واجب است که در هر موقع و وقتی راهنمایان و سفرایی از طرف خود تأسیس نماید که مردم را بسوی جادّه مستقیم که منتهی گردد بقرب ربّ العالمین هدایت نمایند و آنان را از پرتگاه جهالت و بیخردی نجات داده و بسوی دانش و فضیلت رهبری نمایند وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَةَ وَ الأُولی روی قاعده ترتیب عبارت بایستی آیه چنین باشد (و الاولی و الاخرة) لکن در اینجا مراعات معنی و مقام شده و نظر به اینکه مرتبه آخرت مقدّم بر دنیا است در عبارت نیز آخرت را

مقدم انداخته.

آيه شايد اشاره باين دارد كه آن كسى كه بهدايت پيمبران هدايت گرديد و طريق حق و حقيقت را پيش گرفت و بآن سه صفت نيكى كه در آيه بالا- بيان شد كه عبارت از ايمان و تقوى و احسان باشد متّصف گرديد وى را از نعمتهاى دنيا و آخرت بهره‌مند ميگردانيم زيرا كه دنيا و آخرت مال ما و نزد ما است البتّه هر كس از راه ايمان و تقوى نزديكتر بحق تعالى گرديد بيشتر مورد الطاف غير متناهى او ميگردد.

فَأَنذَرتُكُم ناراً تَلَظّى، لا يَصلاها إِلَّا الأَشقَى، الَّذِى كَذَّبَ وَ تَوَلّى تلظّى زبانه آتش را گويند وقتى كه شعله‌ور است و چنين آتشى جايگاه شقى ترين مردم و آن كسى است كه نسبت ناروا بپيمبران ميدهد و از حق و كلام حق اعراض مينمايد.

از ابو هريره نقل ميكنند كه او از پيمبر خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حديث ميكند كه فرمود فرداى قيامت جمله خلايق را ببهشت ميبرند مگر كسى كه خودش نخواهد بهشت برود پس از آنكه از حضرتش سؤال ميشود او كيست كه خودش نخواهد بهشت رود فرمود (إِلَّا الأَشقَى الَّذِى كَذَّبَ وَ تَوَلّى) وَ سَيُجَنَّبُهَا الأَتقَى، الَّذِى يُؤتِى مالَهُ يَتَزَكّى، وَ ما لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِعمَةٍ تُجزى از كلمه (يتزكّى) در آيه چنين استفاده ميشود كه يكى از صفات حميده شخص با

صفحه : ۱۶۵

تقوى اينكه است كه از روى تزكيه نفس و با خلوص نيّت بدون عوض و پاداش انفاق مال مينمايد و نيز اگر انفاق بدون مقصد و غرض مثل اداء حقّى يا عوض و پاداش احسانى كه در باره او شده انجام گيرد اثرش تزكيه نفس و تصفيه باطن و طهارت قلب ميگردد چنانچه در سوره توبه آيه ۱۴ فرموده خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم كه پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مأمور گرديد از مؤمنين صدقه كه ظاهرا زكاة باشد بگيرد براى اينكه آنان بدادن زكاة طهارت دل و تزكيه نفس پيدا نمايند إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الأَعلى بقاعده عربيّت (الّا) استثناء منقطع است از قبيل (لا- تدخل الدار الّا حمارا) و در مقام بيان اينكه است كه متّقى و پرهيزگارترين مردم آن كسى است كه بذل و بخشش وى بازاى عوض و احسانى نيست كه در باره او شده يا حقّى كه بر گردن او ثابت بوده يا مقصد ديگرى بلكه فقط احسان او براى خشنودى پروردگار بزرگوار خود است بدون آنكه منتظر اجرى مثل بهشت يا زيادتى نعمت دنيوى يا غير اينها از اغراض نفسانى كه تمام اينها مخلّ بخلوص نيّت است و حقيقت تقوى و تطهير نفس براى كسى ميسّر ميگردد كه در اعمال فقط و فقط مقصود و مطلوبش رضاى خداى خود باشد حتّى اميد ببهشت يا خوف جهنّم محرّك عمل او نباشد كه تمام اينها از حسن عمل ميكاهد.

اهل تسنّن و سنّيها چنين اظهار مى‌نمايند اينكه آيه وقتى فرود آمد كه ابو بكر بلال حبشى كه در شكنجه مولاى خود بود خريد و آزاد نمود پس اينكه آيه در شان ابو بكر نازل گرديده.

براى توضيح مختصرى از گفتار فخر رازى را ترجمه مى‌نمايم.

در تفسير كبير چنين گويد مفسّرين از ما سنّيها گويند اينكه آيه در باره ابو بكر فرود آمده و جماعت شيعيان بالتّمام گويند اينكه آيه در باره على بن ابى طالب عليه السّلام فرود آمده بدليل آيات ديگرى كه در شأن آن بزرگوار نازل گرديده مثل

صفحه : ۱۶۶

آن آيه وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ هُم راكِعُونَ اشاره به اينكه متّقى‌ترين مردم آن كسى است كه در حال ركوع انگشتر بسائل بخشش نمود و آن على است.

خلاصه بگمان خود دليل عقلى ميآورد كه مقصود (اتّقى) در آيه بالا ابو بكر است بدليل آنكه باجماع مسلمين بعد از پيمبر اكرم

صلّی اللّه علیه و آله و سلّم افضل و بالاـ ترین خلق یـا علی علیه السّلام بوده یا ابو بکر و شـخص متّقی افضل خلق است بـدلیل قوله تعالی إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم و نمیشود گفت مقصود از (اتّقی) در آیه علی علیه السّلام باشد بـدلیل آنکه در وصف چنین کسی فرموده وَ ما لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِعمَةٍ تُجزی و اینکه وصف در باره علی علیه السّلام صادق نمیآید زیرا که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وی را از کودکی از پـدرش گرفت و تربیت نمود و مخارج وی را از خوراک و پوشاک و غیره متحمل گردیـد و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ولی نعمت او بوده و حق بگردن او داشت لکن چنین حقّی کسی بابو بکر نـداشت پس آیه در باره ابو بکر نازل گردیده.

پاسخ گوئیم اولا آیه مطلق است شامل میگردد هر پرهیزکار و انفاق کننـده‌ای که برای خشنودی خدا و رضای او انفاق نماید نه در عوض حقّی یا نعمتی که بوی شده و ثانیا آیا ابو بکر پـدر و مادر و معلّم و آموزگار نداشته که در تربیت آنان بزرگ شـده باشد و حق نعمت آنها بگردن او باشد یا در مدت عمر کسی بوی احسانی ننموده وانگهی نعمت اسلام بالاترین نعمتها است چه نعمتی بالاتر از اینکه است که کس را از ظلمت کفر و بت پرستی بنور ایمان فائز گرداننـد علی علیه السّلام بت پرست نبود لکن باعتراف خود سنّیها ابو بکر سالهای سال عمر خود را ببت پرستی گذرانید تا وقتی که اسلام قبول نمود پس باین لحاظ توان گفت حق پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر ابو بکر زیادتر از حق او بر علی (ع) بود.

و ایضا چنانچه از آیه استفاده میشود مقصود از احد در آیه وَ ما لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِعمَةٍ تُجزی آن کسی است که شخص در باره وی انفاق مینماید نه آنکه عمومیت داشته باشد زیرا ممکن نیست کسی پیدا شود که احدی به هیچ وجه بر او حقّی نداشته

صفحه : ۱۶۷

باشد اگر چنین باشد اصلا آیه مصداق خارجی پیدا نمیکند و بقرینه آیات دیگر مثل همان آیه وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ هُم راکِعُونَ و آیات سوره دهر وَ یُطعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً إِنَّما نُطعِمُکُم لِوَجهِ اللّهِ لا نُرِیدُ مِنکُم جَزاءً وَ لا شُکُوراً که اجماعی است حتّی باعتراف خود فخر رازی که در باره حضرت امیر (ع) و فاطمه (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) فرود آمده پس اولی اینکه است که گوئیم اینکه آیه نیز در باره آن بزرگوار فرود آمده زیرا که از بین اصحاب فقط او شأنیّت چنین اوصاف و کرامتی داشته نه غیر او و بعض مفسّرین گوینـد آیه در باره آن شخص انصاری فرود آمده که درخت خرما را خریـد و با رسول اللّه بدرختی از بهشت معاوضه نمود لکن چنین بنظر می رسد که بعد از رسول اکرم (ص) غیر از حضرت امیر (ع) کسی شأنیّت چنین فضیلت و خلوص باین درجه را دارا نبوده که فقط و فقط عمل و عبادت او برای خشنودی حق تعالی باشد بدون آنکه عوض یا ثواب یا بهشت یا چیز دیگری در کار باشد.

صفحه : ۱۶۸

سورة الضحی

اشاره

مکیـة و هی احـدی عشر آیـة سوره (و الضّحی) مکی است در مکه فرود آمـده یازده آیه و چهل کلمه و یکصد و نود و دو حرف است از زرجیش چنین نقـل میکننـد که او از ابیّ بن کعب از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حـدیث مینمایـد که فرموده هر کس سوره (و الضّحی) را بخواند از آن کسانی باشد که خدا پسندد رسول اللّه شفیع او باشد و بعدد هر یتیمی و سائلی که در دنیا

باشد برای وی دو حسنه بنویسند. (ابو الفتوح) و از کفعمی است که اگر اینکه سوره بر چیز فراموش شده بخوانند متذکر میگردند

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
وَ الضُّحی (۱) وَ اللَّیلِ إِذا سَجی (۲) ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی (۳) وَ لَلآخِرَةُ خَیرٌ لَکَ مِنَ الأُولی (۴)
وَ لَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضی (۵) أَ لَم یَجِدکَ یَتِیماً فَآوی (۶) وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدی (۷) وَ وَجَدَکَ عائِلاً فَأَغنی (۸) فَأَمَّا الیَتِیمَ فَلا تَقهَر (۹)
وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنهَر (۱۰) وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّث (۱۱)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم بروز روشن هنگام ظهر،

قسم بشب وقت آرامش آن،

وا نگذاشت تو را پروردگارت و تو را دشمن نگرفت،

و هر آینه آخرت بهتر است برای تو از دنیا،

و بزودی پروردگارت بقدری بتو عطا و بخشش نماید که تو راضی و خشنود گردی،

آیا نیافتم تو را یتیم پس جای دادم تو را،

و یافتم تو را گمراه پس تو را راهنمایی نمودم،

و یافتم تو را فقیر پس بی نیاز نمودم تو را،

پس یتیمان را از نزد خود مران،

و امّا درویشان را زجر مکن،

و امّا نعمت پروردگار خود را حدیث کن

صفحه : ۱۶۹

(توضیح آیات)

اشاره

پس از آنکه اشعه رحمت الهی بقلب مبارک نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تابش نمود و روح و روان مبارکش بنور وحی روشن گردیده و بخطاب یا أَیُّهَا المُدَّثِّرُ قُم مفتخر گردید متوجه بود که ثانیا بلکه منتظر بود علی الدوام آن فرشته زیبا را ببیند و

آیات الهی را بشنود تا آنکه ثانیا دلش بنور وحی روشن گردد لکن از آنجایی که عالم طبیعت و عالم کون و فساد همیشه در تغیر و تبدل هر روزی را شب در عقب هر کامیابی ناکامانی در پشت دارد هر خوشی ناخوشی را متعاقب است مدتی وحی منقطع گردید و در اینکه علت و سبب انقطاع وحی چه بود از مفسرین گفتاری نقل شده.

(سخنان مفسرین در شأن نزول آیات)

(اول) جماعتی از یهودیان از رسول اکرم (ص) سؤال نمودند از ذو القرنین و اصحاب کهف و روح در پاسخ فرمود فردا جواب میدهم و نگفت إن شاء الله اینکه بود که چند روز وحی منقطع گردید (دوم) بعضی از زنهای حضرت سگ بچه‌ای در منزل داشتند و آن را می پروراندند بدون آنکه حضرتش مطلع گردد اینکه بود که چند روز وحی منقطع گردید وقتی جبرئیل آمد و از تأخیر وحی از وی سؤال نمود گفت ندانی که ما در خانه‌ای که در آن سگ یا صورت باشد داخل نمیشویم بهتر اینکه است که گفته شود سبب تأخیر وحی اینکه هایی نیست که بنظر بد وی تصور میگردد البته حکمتی بالاتر از اینها در کار بوده و چون اینکه سوره ظاهرا مکی است و در مکه در اوائل نزول وحی فرود آمده شاید یکی از حکمتهای تأخیر وحی اینکه بوده باشد که چون در اوّل امر نزول وحی یک فشار فوق العاده بر بدن مبارکش فرود میآمده و بسیار سنگین مینموده بطوری که مورخین گویند و

صفحه : ۱۷۰

نیز در حدیث دارد هنگام نزول وحی بطوری بدن مبارکش سنگین میشد که اگر در آن موقع سوار شتر کهن بود شتر بزمین میافتاد و سر تا پای حضرتش را عرق میگرفت و تب و لرز عارض وجود مبارکش میشد البتّه بایستی چنین باشد زیرا نزول وحی از عالم (ما فوق الطّبیعه) و عالم روحانی بروز مینماید و آن وقتی است که شخص نبی ارتباط کامل بعالم مجردات پیدا نموده و چون در ابتداء بدن قوه تحمّل آن را ندارد سنگین میگردد و میافتد تا وقتی بتدریج بعالم وحی مأنوس گردد و بتواند تحمل نماید و شاید برای فراغت بدن مبارکش وحی تأخیر میافتاد.

و شاید سرّ دیگرش اینکه بوده که وحی تأخیر میافتاد برای آنکه کفّار بدانند که اینکه آیات قرآنی وحی و از جانب حق تعالی فرود آمده نه آنکه حضرتش ساختگی کرده و از پیش خود آیات را بهم بافته و در مدت تأخیر وحی بین مفسّرین گفتاریست بیست و پنج روز چهل روز کمتر و بیشتر گفته‌اند.

وَ الضُّحی، وَ اللَّیلِ إِذا سَجی، ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی جارود از أبی جعفر (ع) چنین روایت میکنند پس از آنکه جبرئیل سوره اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آورد مدتی جبرئیل بر حضرتش فرود نیامد خدیجه گفت شاید پروردگار تو را ترک نموده و واگذارده اینکه بود که اینکه آیه ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی برای آن حضرت فرود آمد.

در اینکه مبارک سوره خطاب متوجّه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مینماید و سوگند یاد میفرماید بدو آثار خلقت خود بروز و شب که بزرگترین و عجیب‌ترین آثار قدرت را نمایش میدهد و اس‌اساس پیدایش موجودات مادّی و منشأ تراوش تمام مکوّنات از پی در پی آمدن شب و روز انجام میگیرد که چنین نیست که کفّار بنا بر قولی یا خدیجه بنا بر روایت گمان کرده‌اند که سبب تأخیر وحی اینکه بوده که پروردگار تو تو را واگذارده و تو را دشمن داشته بلکه حکمتی یا حکمتهای بسیاری

صفحه : ۱۷۱

در کار است که بايستی گاهی وحی تأخير افتد و چون بايد مناسبت باشد بين قسم و جواب قسم ممکن است گفته شود در اينجا سرّی بنظر ميآيد و آن اينکه است که شايد اينکه بروز و شب سوگند ياد نموده اشاره باين است که همانطوری که شب عقب روز و روز عقب شب واقع ميگردد و نظام خلقت منوط بر آنست همين طور حکمت چنين اقتضا نموده که گاهی قلب تو بنور وحی روشن گردد و گاهی اينکه نور زائل گردد و هميشه منتظر طلوع خورشيد وحی باشی. (و اللّه اعلم باسرار کلامه) وَ لَلآخِرَةُ خَيرٌ لَکَ مِنَ الأُولی، وَ لَسَوفَ يُعطِيکَ رَبُّکَ فَتَرضی زيرا که آخرت عالم حقيقت و فعليت و بقاء خالی از شوائب و آفات وجودات آن دائمی و لا يتغير بعکس دنيا دار محن و ابتلاء و عالم مجاز نه در موجودات آن ثبات و بقايی و فعليتی و ثباتی است عين قوه و استعداد وجودش محفوف بعدم حياتش عين موت و فنا لذات آن مشوب بالم صحت آن مشوب بمرض خوشی آن مشوب بغم ببين اسلوب و نظم کلام اللّه و بلاغت و اعجاز قرآن چگونه آيات را مربوط بهم نموده و اول سوره که شب و روز را مورد قسم قرار داده اشاره دارد به اينکه عالم دنيا عالم کون و فساد و عالم تغيير و تبديل است همين طوری که گاهی بتابش آفتاب عالم روشن و گاهی بفرو رفتن آن عالم تاريک ميگردد تمام اوضاع عالم دنيا اينکه طوری است که علی الدوام در تغيير و تبديل است پس ای رسول اکرم تو غمگين مباش که گاهی وحی ظاهر گردد و گاهی پنهان شود و از سرزنش کفّار ملول مشو زيرا که اوضاع اينکه عالم چنين است که وجودش محفوف بعدم و فعليّتش عين قوّه و استعداد و در آخرت که عالم بقا و عالم فعليّت و حقيقت است بقدری منزلت و مقام و نعمت بتو عطا ميگردد که تو خشنود گردی.

«سخنان مفسرين در توجيه آيه»

(۱) اينقدر بتو ثواب دهند که راضی شوی.

(۲) مقصود فتح و ظفر و استيلاء و کثرت تابعين و مؤمنين است.

صفحه : ۱۷۲

(۳) از عبد اللّه عباس چنين نقل ميکنند که گفته حضرت رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم بمن فرمود (بمن نمودند آنچه را بامّت من دادند از فتح و فيروزی و استيلاء بر ممالک من خرّم شدم و برای زيادتی خشنودی من جبرئيل اينکه آيه را آورد وَ لَسَوفَ يُعطِيکَ رَبُّکَ فَتَرضی گفتم آن چيست که خدا بمن ميدهد تا راضی شوم گفت هزار قصر در بهشت از مرواريد و خاک آن از مشک ازفر و با هر قصری است آنچه لايق بآنست.

و از ابو جعفر محمّد باقر عليه السّلام و او از پدرش زين العابدين عليه السّلام و او از عمّش محمّد حنفيّه او از پدرش أمير المؤمنين عليه السّلام چنين روايت ميکنند که رسول اکرم فرموده روز قيامت در موقف حساب بايستم و چندان گناهکار شفاعت کنم که خدای تعالی بگويد آيا راضی شدی من گويم رضای تو رضای من است.

(تفسير ابو الفتوح رازی) و احاديث به اينکه مضمون راجع بشفاعت بسيار است لکن بايد دانست که اذن شفاعت از طرف حق تعالی انجام گيرد و در قيامت شفاعت کننده‌گان از انبياء و اولياء اگر چه بسيارند مخصوصا پيمبر خاتم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم که (رحمهٔ للعالمين) است لوای شفاعت بدست گرفته آن وقتی که تمام پيمبران بنا بر بعض احاديث و انفسی گويند او (وا امّتی) گويد لکن هر کسی قابل شفاعت نيست کسانی در معرض شفاعت واقع ميگردند که از تابعين اسلام محسوب گردند نه بمجرد گفتار همين قدر در مسلمانها بودن باسم آنکه مسلمانم بدون آنکه در اخلاق و اعمال هيچ شباهتی باولياى دين داشته باشد معلوم نيست چنين کسی قابل شفاعت باشد.

أ لَم يَجِدكَ يَتِيماً فَآوى، وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى، وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغنى گويا در مقام امتنان و اظهار كرامت خود نسبت بعبد مقرّب خود نبيّ خاتم (ص) را مواجه خطاب قرار داده كه اى پيمبر گرامى آيا تو يتيم نبودى و جدّت عبد المطلب را بپرستارى تو گماشتم و پس از آن با عمويت ابو طالب تو را جاى دادم.

صفحه : ۱۷۳

ابو الضحى از عبد اللّه عباس روايت ميكند كه رسول اكرم (ص) در كودكى در كفالت جدش عبد المطلب بود وقتى در بعض اطراف مكه گم شد ابو جهل از پى گوسفندان خود بود او را پيدا كرد و نزد جدش عبد المطلب آورد اينكه است كه در مقام امتنان فرموده وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى كه تو را بدست دشمنت بجدت رسانيديم (ابو الفتوح) گويند يتيم كنايه بشرف و بزرگوارى او است چنانچه گوهر گران‌بها را (درّة يتيمه) گويند كه چون تو را يگانه اهل دنيا يافتيم در منزل قدس خود تو را جاى داديم و نيز در مقام امتنان گويد تو گمراه بودى بطريق مستقيم اسلام هدايتت نموديم گويند ابتدا حضرت رسول (ص) بر دين حضرت ابراهيم مشى مينمود تا وقتى كه مبعوث برسالت گرديد و ظاهرا مقصود از اينكه آيه وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى نه اينكه باشد كه تو از طريق حق منحرف بودى و بطريق گمراهان سير مينمودى تا وقتى كه بطريق وحى هدايت يافتى مسلما هيچ وقت نظر به اينكه حضرتش شالوده عقل كل بود از طريق حق گمراه نبود شايد مقصود گمراهى از روش و قانون اسلام است كه نزديك‌ترين طريق بسوى حق تعالى است و اشاره به اينكه تو بطريق اسلام عارف نبودى ما تو را رهبرى نموديم از جماعتى از مفسرين چنين نقل مينمايند كه مقصود از آيه چنين است كه چون تو را از معالم نبوت و احكام شريعت بى خبر يافتيم تو را بآن هدايت نموديم و بيان آن در سوره يوسف آيه (۳) كه راجع بقصه يوسف فرموده وَ إِن كُنتَ مِن قَبلِهِ لَمِنَ الغافِلِينَ و نيز در سوره شورى آيه (۵۲) ما كُنتَ تَدرِى مَا الكِتابُ وَ لَا الإِيمانُ وَ لكِن جَعَلناهُ نُوراً نَهدِى بِهِ مَن نَشاءُ مِن عِبادِنا از مجموع اينكه آيات استفاده ميشود كه مقصود از (ضالا) در آيه بى خبرى آن حضرت از معالم قرآن بوده نه اينكه از طريق توحيد گمراه باشد

صفحه : ۱۷۴

شكّى نيست كه هر موجود ممكنى خواه نبى باشد يا ولى ملك باشد يا بشر هر قدر بزرگوار باشد فقير محض است أن به يا أَيُّهَا النّاسُ أَنتُمُ الفُقَراءُ إِلَى اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الغَنِيُّ الحَمِيدُ از خود هيچ ندارد هر چه از فضايل و كمالات دارد از سر چشمه احسان مبدء عالم ترشحى بوى رسيده و در اينكه آيات اشاره باين دارد كه تو با اينكه مقام بلندى كه احراز نموده‌اى از جهت وجود امكانى فقيرى و هر چه دارى از طرف پروردگار تو است كه بايستى هميشه نعمتهاى او را در نظر داشته و در مقام شكر گذارى برآيى.

فَأَمَّا اليَتِيمَ فَلا تَقهَر قهر در لغت بمعنى غلبه و تذليل آمده گاهى در هر دو معنى استعمال ميشود و گاهى در يكى از آن دو معنى ميآورند قوله تعالى وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ هر دو معنى را در بر دارد زيرا كه خداوند غالب است و عباد ذليل و منقاد او ميباشند قوله تعالى وَ هُوَ الواحِدُ القَهّارُ اشاره بغلبه و استيلاء او است و قوله تعالى فَأَمَّا اليَتِيمَ فَلا تَقهَر در آيه بالا شايد مقصود اينكه باشد كه يتيم را بآزار و جفا ذليل و خوار مگردان.

چون تو يتيم بودى و تو را جاى داديم تو نيز بشكرانه نعمت ما يتيم را از خود مران وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنهَر وسائل مستمند را زجر مكن و بخشش و ارفاق نسبت بوى مبذول دار و بكلام نيكو وى را راضى گردان.

وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّث در تفسير على بن ابراهيم است (فحدث) يعنى اظهار نما آنچه را كه بر تو نازل نمود و بآن امر نموده از صلاة و زكاة و صوم و حج و ولايت (پايان) و نعمتها و بخششهاى الهى را حديث نما حديث نمودن شامل ميگردد هم حديث نفس و هم حكايت كردن براى ديگران آيه اشاره به اينكه هم در ذهن خود متذكر انعام و بخششهاى الهى باش و هم براى ديگران و نزد

خلق اظهار نما

صفحه : ۱۷۵

اگر چه ظاهرا خطاب متوجه برسول اکرم است لکن در واقع شامل تمام امت میگردد از اینجا توان پی برد که اظهار نعمتهای حق تعالی چه مال باشد و ثروت چه جمال باشد و زیبایی چه جاه باشد و مقام چه فضائل صوری باشد چه معنوی آنجا که غرض خود نمایی و خودپسندی در کار نباشد فقط اظهار نعمتهای الهی در نظر باشد یا برای مصلحت دیگری بسیار نیکو و بمورد است و اینکه اظهار نیز نوعی از شکرگزاری محسوب میگردد.

صفحه : ۱۷۶

سورهٔ الم نشرح

اشاره

مکیهٔ و هی ثمان آیهٔ سوره (الم نشرح) مکّی است که در مکّه فرود آمده و هشت آیه و بیست و نه کلمه و یکصد و سه حرف است از زرجیش و او از عبد اللّه مسعود نقل میکند که رسول اللّه فرموده هر کس سوره (الم نشرح) را بخواند مثل کسی باشد که نزد من آید و من دلتنگ باشم مرا شاد کند (ابو الفتوح) در مصباح کفعمی چند خاصیت برای اینکه مبارک سوره نوشته اگر بآب خوانده شود و آن آب را بیاشامند ریگ در جوف را رد میکند و مثانه را باز میگرداند و برای برودت و سردی نفع میبخشد و الم سینه و قلب را ساکن میگرداند

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
أَ لَم نَشرَح لَکَ صَدرَکَ (۱) وَ وَضَعنا عَنکَ وِزرَکَ (۲) الَّذِی أَنقَضَ ظَهرَکَ (۳) وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ (۴)
فَإِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً (۵) إِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً (۶) فَإِذا فَرَغتَ فَانصَب (۷) وَ إِلی رَبِّکَ فَارغَب (۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(ای رسول اکرم) آیا سینه تو را باز ننمودیم (برای تحمل وحی)،
و برداشتیم از تو بار گران (ادای رسالت)
باریکه شکست پشت تو را،
و بلند گردانیدیم اسم تو را،
محققا با هر دشواری و سختی آسانی همراهست،

نیز با هر سختی آسانی است،
پس وقتی که (از تبلیغ رسالت فارغ گشتی) خود را بزحمت بینداز برای عبادت،
و بسوی پروردگار خودت توجه نما

صفحه : ۱۷۷

(توضیح آیات)

اشاره

أ لَم نَشرَح لَکَ صَدرَکَ همزه استفهامی در مقام انکار خالق منان از روی امتنان خطاب مهر آمیز بنبی گرامی خود نموده که آیا سینه تو را باز نکردیم یعنی سینه تو را بنور الهی و روح ربانی باز نمودیم و سکینه قلبی و شرح صدر بتو عطا نمودیم و نظیر اینکه آیه در جاهای دیگر قرآن بسیار است مثل أ فَمَن شَرَحَ اللّهُ صَدرَهُ لِلإِسلامِ رَبِّ اشرَح لِی صَدرِی و آیات دیگری که اشاره بباز شدن قلب و روح و روان است بنور معرفت و محبت الهی ظاهرا اینکه سوره مربوط بسوره بالا است و چنانچه بعض مفسرین گفته‌اند اینکه دو سوره شاید یکی باشد خلاصه ایزد متعال در مقام امتنان نسبت بپیمبر گرامی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود برآمده و نعمتهای خود را نسبت باو تذکر میدهد و پس از بیان نعمتهای جسمانی که در سوره پیش نسبت بحضرتش مبذول داشته که یتیم بودی تو را جای دادیم از طریق مستقیم شریعت گمراه بودی یعنی مطلع نبودی تو را هدایت نمودیم فقیر بودی تو را بی نیاز گردانیدیم در مقام تذکر نعمتهای روحانی آن بزرگوار برآمده و گویا تذکر میدهد که نعمتهای جسمانی که بتو تفضّل نمودیم مقدّمه برای پیدایش بخششهای معنوی روحانیست که بالاترین آنها شرح صدر است که سینه تو را باز نمودیم برای تحمّل بار نبوّت و ولایت تا آنکه مخزن اسرار الهی و ینبوع معارف سبحانی و محلّ نفوذ روح قدسی و محیط بر عوالم غیب و شهادت گردد و اینکه همان شرح صدری است که موسی علیه السّلام از خدا طلب میکند رَبِّ اشرَح لِی صَدرِی وَ یَسِّر لِی أَمرِی و بهمان شرح صدر است که اولیاء خدا طریق هدایت را میبابند و پیشرو و رهبر گمراهان میگردند و از دریچه قلب آنان انوار معرفت اشراق میگردد و

صفحه : ۱۷۸

دیگران از دانش آنان کامیاب میگردند و اشاره بهمین دارد قوله تعالی فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهدِیَهُ یَشرَح صَدرَهُ لِلإِسلامِ«۱» در حدیث است که پس از فرود آمدن اینکه آیه گفتند یا رسول اللّه علامت شرح صدر چیست فرمود
۲» (التّجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاعداد للموت قبل نزوله)«
وَ وَضَعنا عَنکَ وِزرَکَ، الَّذِی أَنقَضَ ظَهرَکَ وزر در لغت آن چیزی را گویند که حمل بر انسان میشود مثل قوله تعالی وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری یعنی ثقل و سنگینی گناه کسی را بار بر دیگری نمیکنند اشاره به اینکه کسی را بعمل دیگری در مقام مؤاخذه نمیآرند.
و اصل وزر بمعنی لغوی پناهگاه کسی را گویند که بآن ملجأ گردیده و قوله تعالی کَلّا لا وَزَرَ إِلی رَبِّکَ یَومَئِذٍ المُستَقَرُّ اشاره به اینکه در قیامت پناهگاهی غیر از پروردگار برای کسی نیست. (راغب) و آیه بالا در مقام امتنان و اظهار نعمت نسبت برسول خود اشاره باین دارد که هر گونه وزر و سنگینی که راجع ببار نبوت و تبلیغ و ارشاد و تکلیف و هر گونه ثقل و سنگینی که تصور شود

از تو برداشتیم یعنی مشکلها را بر تو آسان گردانیدم

(سخنان مفسرين در توجيه آيه)

(۱) از تو برداشتیم سنگینی گناه را در سوره فتح آیه ۲ لِيَغفِرَ لَکَ اللّه ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ شاهد بر آنست.

---

(۱) سوره انعام آیه ۱۲۵ کسی را که خداوند اراده دارد او را هدایت نماید سینه او را بازمیگرداند برای اسلام

(۲) تجافی نیم خیز شدن از زمین را گویند و شاید اشاره باین باشد که علامت شرح صدر اینکه است که هر کس دارای چنین موهبتی گردید از عالم طبیعت صعود مینماید بسوی عالم حقیقت و از عالم فانی بسوی عالم باقی و خود را مهیا مینماید برای مردن قبل از رسیدن موقع آن یعنی موت اختیاری پیدا میکند پیش از موت اضطراری [.....]

صفحه : ۱۷۹

(۲) مقصود سبک کردن سختی امر رسالت و مقاومت نمودن در اوامر الهی و محافظت بر حقوق آن است که بار سنگینی مینمود و بر حضرتش آسان نمود.

(۳) مقصود از وزر آن فزع و ولعی است که در اول وهله رؤیت جبرئیل به حضرتش روی آورد که او را لرزه گرفت بطوری که از شدّت اشتیاق نزدیک بود خود را از کوه پرت نماید. (تفسیر کبیر) و غیر اینها از توجیهاتی که مفسّرین راجع بآیه نموده‌اند لکن بهترین توجیهات همان است که مقصود از بار گران بار نبوت باشد که بمقتضای آن عصر جاهلیت و آن اعراب بت پرست متکبر متعصب خود خواه حسود که تمام عمر ببربریت و وحشیگری گذرانیده چنین شخصی که بنظر بدوی ظاهری نه مالی و نه مکنتی نه زوری و نه یار و یاوری مأمور گردد چنین مردمانی که بمراتب از حیوانات وحشی بدتر بنظر میآیند بر خلاف رویه و عقیده‌شان آنان را بعبادت و پرستش خدای یگانه دعوت نماید البته چنین مأموریتی در اول وهله بسیار سنگین مینماید اینکه است که در مقام امتنان بنبی خود صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تذکر میدهد که ما چنان قلب تو را باز نمودیم و آن را قوی گردانیدیم که بتوانی چنین امر مهمی را تحمل نمایی و از عهده وظیفه خود بخوبی درآیی وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ شاید اشاره باین باشد که نام تو را بلند گردانیدیم که پیروان تو بسیار گردند و امر رسالت بر تو آسان شود در تفسیر روح البیان چنین گوید نام تو را بعنوان ولایت و احکام نبوّت بلند گردانیدیم و نام تو را در کلمه شهادت و اذان مقارن نمودیم بنام خود

اعزّ علیه للنبوّهٔ خاتم من اللّه مشهور یلوح و یشهد

و ضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد

و قرار دادم اطاعت تو را اطاعت خودم و سلام خود و سلام ملائکه را بر تو

صفحه : ۱۸۰

فرستادم و امر نمودم مؤمنین بر تو سلام و درود فرستند و از ذو النون مصری است وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ اشاره باین است که همه انبیاء بر حوالی عرش جولان نمودند و طائر همت آن حضرت پرواز مینمود

سیمرغ فهم هیچکس از انبیاء نرفت آنجا که تو ببال کرامت پریده‌ای

هر یک بقدر خویش بجایی رسیده‌اند آنجا که جای نیست بجایی رسیدای

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً ظاهرا الف و لام در (العسر) در هر دو آیه برای استغراق است اشاره به اینکه بطور کلّی هر امر سختی در بر دارد امر آسانی را یـا پس از هر سختی آسانی است خلاصه شایـد آیه اشاره باین دارد که و لو اینکه مسلّما تحمّل بار نبوّت و تبلیغ رسالت در مقابل اعراب وحشی که الْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً در وصف آنان است بسیار مشکل و سخت و ناگوار بنظر میآیـد لکن در اثر متانت و استقامت و بردباری که نمودی سینه تو را باز نمودیم و تو را توانا گردانیدیم و قوت و شوکت بتو دادیم که بتوانی در مقابل کفار مقاومت نمایی زیرا که در اثر صبر و استقامت در عمل آنچه در ابتداء بنظر مشکل مینماید آسان میگردد و تکرار آیه شایـد برای تأکیـد باشد که محققا از پس هر دشواری آسانیست فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ، وَ إِلى رَبِّكَ فَارْغَبْ چنین مینماید که حضرتش مأمور میگردد که پس از فراغت تبلیغ مشغول عبادت گردد و باصطلاح عرفاء انسان کامل نمیگردد مگر پس از انجام دادن چهار سفر سفر اول وقتیست که از خلق اعراض نموده و بتمام همّت رو بحق تعالی آرد و وقتی اینکه سفر بپایان میرسد که حالت حضور برای وی پیش آیـد یعنی آثار حقّانی را بچشم دل در مظاهر موجودات ملاحظه نمایـد وقتی اینکه مرتبه از دانش بکمال رسید آغاز سفر دوم میگردد و سفر میکند باسماء و صفات الهی و امتیاز میدهد

صفحه : ۱۸۱

بین اوصاف ربوبی و صفات حقّانی از صفات خلقی و چون در اینکه مرتبه نیز تکمیل گردید آغاز سفر سوم میگردد و حالت تدلّی و جمع و استغراق و دوام مشاهده برای وی پیش میآید و پس از آنکه اسفار سه گانه را با تمام رسانید و مظهر و نماینده صفات الهی گردیـد آن وقت مأمور میگردد برای هـدایت خلق و پیمودن اینکه اسفار اول شرط منصب نبوت است که بـدون آن کسی شأنیّت نبوت پیدا نمیکنـد و البته برای هر یک از اینکه مقامات عرض عریضی است که اینجا جای بیان آن نیست اینکه است که مراتب پیمبران متفاوت میباشد و همه در یک درجه و مقام نیستند اول مرتبه نبوت دوم رسالت سوم اولو العزمی آخرین مرتبه کمال خاتمیت است که مخصوص بمقام سیّد ما و پیمبر ما خاتم النبیین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.

و اگر چه پیمبر خاتم (ص) در همان حال تبلیغ بلکه در موقع نبرد با دشمن از حالت حضورش با حق تعالی کاهیده نمیشد لکن بمقتضای بشریت از جهت طبیعت چون بظاهر مشغول بامور طبیعی میگردید مأمور گردید که پس از فراغت از امر تبلیغ بدن خود را نیز در عبادت بزحمت اندازد که از حیث قوای بدنی نیز ایستادگی نموده باشد.

در تفسیر علی بن ابراهیم است فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که وقتی از حجهٔ الوداع فارغ شدی أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را برای امامت نصب گردان.

و نیز در همان تفسیر مزبور بروایت متصل از ابا عبد اللّه چنین نقل میکنند که فرموده قوله تعالی وَ إِلى رَبِّكَ فَارْغَبْ یعنی وقتی از نبوت فارغ گشتی علی علیه السّلام را بامامت منصوب نما و در اینکه عمل بسوی پروردگار خود رغبت کن.

صفحه : ۱۸۲

سورهٔ التین

اشاره

مکیهٔ و هی ثمان آیات سوره (التّین) مکی است در مکّه فرود آمده و هشت آیه و سی و چهار کلمه و یکصد و پنجاه حرف است و از ابی کعب چنین روایت میکنند که هر کس سوره (و التین) را قرائت کند خدای تعالی وی را در دنیا دو فضیلت دهد عافیت و یقین و در آخرت بعدد هر کس که اینکه سوره را خوانده ثواب بنویسند ابو الفتوح و از امام صادق علیه السّلام روایت میکنند هر کس سوره تین را در نماز فریضه و نافله بخواند از بهشت باو عطا میشود آن طوری که راضی گردد و در مصباح کفعمی است که اگر اینکه سوره بر طعام خوانده شود در آن شفا از هر مرضی است.

[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
وَ التِّینِ وَ الزَّیتُونِ (۱) وَ طُورِ سِینِینَ (۲) وَ هذَا البَلَدِ الأَمِینِ (۳) لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ (۴)
ثُمَّ رَدَدناهُ أَسفَلَ سافِلِینَ (۵) إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ (۶) فَما یُکَذِّبُکَ بَعدُ بِالدِّینِ (۷) أَ لَیسَ اللّهُ بِأَحکَمِ الحاکِمِینَ (۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم بانجیر و زیت،

و بطور سینا،

و اینکه شهر امن و امان، (مکّه)

که هر آینه بتحقیق خلقت نمودیم انسان را در بهترین صورت و اجزاء و قوای وی را معتدل گردانیدیم،

پس از آن (باعمال نکوهیده) وی را برگردانیدیم بپائین درجه وجود،

مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو بجای آوردند، پس برای آنان است پاداش و اجر دائمی که در آن منت نیست،

پس (ای انسان) چه

صفحه : ۱۸۳

تو را بر اینکه داشت که دین حق را تکذیب کنی،

آیا نیست خدا بمقتدرترین و محکم‌ترین حکم کننده گان

(توضیح آیات)

اشاره

وَ التِّینِ وَ الزَّیتُونِ، وَ طُورِ سِینِینَ، وَ هـذَا الْبَلَدِ الأَمِینِ در اینکه سوره چهار نوع از موجودات را مورد سوگند قرار داده بانجیر و زیت و طور سینا و شهر امن و امان مکه

«سخنان مفسرین در توجیه آیه»

(۱) مقصود از تین و زیتون همـان معنی ظاهری آن است (إبن عباس) و از اطباء خواص بسیار و آثار زیادی راجع بانجیر و زیت نقل کرده‌انـد گوینـد تین غـذا و میوه و دوا است زیرا که آن طعـام لطیف سـریع الهضم و دواء کثیر النفع است مزاج را لینت میدهـد بلغم را تحلیـل میبرد کلیتین را پـاک میکنـد شن مثانه را میبرد بـدن را جلا- میدهـد بواسیر را قطع میکنـد و دوائی است که فضولات بـدن را رفع میکنـد در حـدیث است که طبقی انجیر برای رسـول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هـدیه آوردنـد خـود حضـرتش قـدری از آن خـورد و باصـحاب فرمـود بخوریـد اگر بگـویم میوه‌ای از بهشت فرود آمـده آن انجیر است و نیز از علی بن موسـی الرضا علیه السّـلام روایت میکنند که انجیر بوی دهن را میبرد مو را بلند میکند بواسیر را قطع میگرداند و برای رفع نقرس نافع است و امان است از فلج و نیز فوائد زیتون چه بنظر اطبای قدیم و چه بنظر اطباء جدید بسیار است اینکه است که در سوره نور آن را ستوده و ببرکت معرفی نموده و نیز در احادیث از آن بسیار تعریف شـده و چون بیشتر مفسـرین را عقیده بر اینکه است که آنچه در کلام اللّه قسم باو یاد شده بایستی اشیاء شریفی باشند نه موجودات پست اینکه است که تین و انجیر را توجیه

صفحه : ۱۸۴

کرده‌انـد و حمل بر معنی بالاتر از ظاهرش نموده‌انـد مثل اینکه گفته‌اند مقصود از تین و زیتون دو مسـجد است تین مسـجد دمشق و زیتون مسجد بیت المقدس دیگری گفته تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و چون اینکه مساجد در محلّی واقع شده که انجیر و زیتون بیشتر در آنجا روئیده میگردد اینکه است که آن مساجد را باسم انجیر و زیتون ستوده.

برای توضیح آیه مختصری از بیان تفسیر روح البیان را ترجمه مینمایم:

قسم بـاین اشـیاء ارائه میدهـد شـرف و آنچه از آن ظـاهر میگردد از خیر و برکت زیرا که محـلّ روئیـدن تین و زیتون محل مهاجرت ابراهیم علیه السّلام و محلّ تولّد عیسـی علیه السّـلام بوده و طور محلّی است که بموسـی علیه السّـلام ندا رسید و مکّه خانه‌ایست که هدایت برای مؤمنین و محلّ تولّد و مبعث رسول اکرم است.

در بحر الحقایق چنین گوید قسم بتین اشاره دارد بشـجره تینیّه قلبیّه که مثمر ثمره علوم دینیه و شـجره مبارکه سرّیه که روشنی بخش مصـباح دل است و طور سـینین روح است که بتجلّی الهی مجلّی است و بلـد امین محـلّ امن و امـان است از هجوم آفـات و تعلّقـات اکوان.

فقیر چنیـن گویـد تین اشـاره بعلوم حقیقیه است که محـلّ آن سـرّ انسـانی است زیرا که آن لـذّت صـرفه است و اینکه تین را مقـدم انـداخته برای اینکه است که دل انسان چون بـذات خـدا و صـفات و افعال او تعلّق دارد مرتبه او بسـیار بلنـد است و همین طوری که درخت تین نسبت بـدرخت زیتون کوتاهست عمر اهل حقیقت نیز غالبا کوتاهست زیرا که بعد از رسـیدن بمقصود ماندن در دار فنا مورد ندارد مگر برای ارشاد خلق و زیتون اشاره دارد بعلوم شریعت که محل آن نفس آدمی است و آن نعمت محض نیست زیرا که در شـریعت و تکلیف مشـقت و زحمت است و طور سـینین اشـاره دارد بروح که محل معارف الهیّه و مقام مناجات است و بلـد امین اشاره دارد بقلب که اهل دل مطمئنند از القاء شیاطین (پایان)

صفحه : ۱۸۵

از عبـد اللّه عمر چنین نقل میکننـد که گفته چهار کوهست که نزد خدا مقرب است طور تینا طور ذینا طور سـینا طور ایتمانا طور تینا دمشق است طور سـینا بیت المقدس طوری است که موسـی علیه السّلام با خدا مناجات مینمود طور ایتمانا مکه است و مقصود از بلد امیـن شـهر مکه است که شـهری است استوار و نیز آرای دیگری از مفسـرین در اینجـا نقـل شـده که بیـانش طولانی است مختصـر نمودیم.

لکن داعی نـداریم که اینکه توجیهـات و تأویلات را در کلاـم الهی بنمـائیم اولاـ بچه دلیـل بـایستی حتما در قرآن اشـیایی که بفکر کوچـک مـا بزرگ مینمایـد مورد قسـمهای قرآن قرار دهیم و ثانیا همین تین و زیتون که بنظر بـدوی ما کوچک مینمایـد چون جزء نظام عالم و دو نوع از نبات بشـمار میرود و مشـتمل بر فوائد بسیار و دو قسم از مأکولاتی است که انسان بآن تغذیه مینماید البته باین لحـاظ بزرگ و شـریفند و چون آیه در مقام خلقت انسان و زیبایی او است و عنصـر غالب انسان از خاک است شایـد باین مناسـبت نباتـات را مورد سوگنـد قرار داده لَقَـد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ اشاره بآن چیزی است که انسان را از باقی حیوانات تخصـیص داده از عقـل و فهم و عمـل نیک و سـجیه نیکو و اسـتوای قامت و آنچه کمال و جمال در عالم خلقت تصور میگردد بالتمام در عالم انسانی نمونه‌ای از آن نهاده شـده که هر فردی از افراد بشـری را اگر موازنه کنی با عالم وجود خواهی دیـده که عالمی بالتمام در او پیچیـده شـده و همین است سـر استیلاء وی بر تمـامی موجودات که قوت و قـدرتی دارد که از راه علم و تجربه و عمـل تمام عوالم طبیعیات و مادّیات را مسـخّر خود گرداند و در آن تصرف نماید و اگر از تمام عوالم وجود در او نمونه‌ای نبود چگونه میتوانست در آنان نفوذ نماید و آنها را تحت تصرف خود درآورد اینکه آیه جواب قسم است که بچهار نوع موجودات که در مرتبه خود

صفحه : ۱۸۶

شریفند و بعضـی غذای انسان مثل تین و انجیر و بعضـی محل آرامگاه وی مثل کوه سـینین و بعضـی محل نشو و نما او مثل بلد امین سوگنـد یاد مینماید که هر آینه ما انسان را در بهترین ترکیبی و معتدل‌تر قامتی و نیکوتر صورتی خلق نمودیم زیرا که تمام حیوانات مسـطح و رو بزمین دارند و بچهار دست و پا راه میروند ولی انسان ایسـتاده مستوی القامت حرکت میکند و اجزاء بدن وی در منتهی درجه اعتدال و متناسب یکدیگر و تعادل و توازن بین آنان برقرار است اعتدال بدن انسان و تناسب اجزاء و زیبایی اندام وی ناشی از تنـاسب قوی و تعـادل بین مشـاعر و قوای باطنی او است و کمال قوی و مشاعر ناشـی از نفس ناطقه انسانی است که از عالم (ما فوق الطبیعهٔ تنزل) نموده وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی شاهد بر آن است و نفس انسانی در اول خلقت پاک و مسـتعدّ هر کمال و فضـیلتی است و اگر توفیق رفیق وی گردد و آنچه ایزد متعـال از فضائـل و کمالاـت در او بالقوّه نهاده از قوّه بفعل آرد و از حضـیض عقل هیولایی خود را باعلاـ درجه کمـال و عقـل بالفعـل رسانـد یعنی دارای کمالاـت انسـانی گردد آن وقت نیکی خلقت وی از باطنش بظاهرش هویـدا میگردد لکن اگر بعکس خود را از آن رتبه و مقامی که لایق انسانیت است تنزّل دهـد و آن جهات قابلی و اسـتعدادی که در ابتـداء خلقت در بـاطن وی بودیعه گذاشـته شـده برایگـان از دست بدهـد و از قوه بفعل نیاورد چنین کسـی از هر موجود ضـعیف و نـاچیزی پست‌تر میگردد ثُمَّ رَدَدنـاهُ أَسـفَلَ سـافِلِینَ برای توضـیح آیه مختصـری از کتـاب مجمع البحرین ترجمه مینمـایم چنین گوید اسـفل را در مقابـل اعلی آرنـد ثُمَّ رَدَدنـاهُ أَسـفَلَ سـافِلِینَ برگردانیـدیم وی را بسوی (ارزل العمر) (یعنی پیری که در کلام اللّه ارزل العمر نامیده شده) و گویا

صفحه : ۱۸۷

فرموده برگردانیـدیم انسـان را بپائین‌ترین پاینـدگان و شـیخ ابو علی در توجیه آیه گفته ثُمَّ رَدَدناهُ أَسـفَلَ سافِلِینَ یعنی پیری و نقصان

عقل و بعضی گفته‌اند مقصود از اسفل سافلین جهنم است که بعضی درکاتش پائین تر از بعضی دیگر است پس بنا بر اینکه مرجع ضمیر رددناه کفار میشوند و در کتاب فقیه راجع بسفله احادیثی نقل میکند و سفله را بچهار صفت معرفی مینماید: اول سفله بر کسی صادق آید که باك ندارد بر آنچه خودش بگوید و نه آنچه در باره وی گفته شود دوم سفله بر کسی درست آید که بآلات غنا مثل تار و تنبک مثلا غنا کند سوم سفله کسی را نامند که احسان کردن بدیگران وی را مسرور نگرداند و از بد کردن بدیگران نیز باك ندارد و بد نداند چهارم سفله کسی میباشد که بدون اهل بیت و استحقاق مدعی امامت گردد پس از آن در حدیث گفته کسی که تمام اینکه صفات در

وی جمع باشد یا متصف ببعض اینکه صفات باشد بایستی از او دوری جست با وی معاشرت ننمود (پایان) واقعا خلقت انسان بسیار شگفت آور است که در ابتداء وجودش از هر موجودی شریفتر و ارجمندتر و بسیاری از موجودات بطفیل وجود وی خلقت گردیده و از حیث قوای ظاهری و باطنی بنیکوتر وجهی تنظیم یافته پس از آن حرکت معکوس مینماید و بسیر قهقرایی خود را در هاویه اسفل سافلین طبیعت حیوانی پرتاب مینماید.

بعض مفسرین (اسفل سافلین) را حمل بر پیری و (ارذل العمر) که در قرآن اشاره بآن شده نموده‌اند لکن ظاهرا اینکه تأویل خوبی نیست بدو جهت یکی غالبا انسان در پیری بکمال انسانیّت میرسد و علوّ روحانی پیدا می‌کند و آیه اشاره بانحطاط و پستی او مینماید و دیگر اینکه معنی منافی با استثنایی است که از إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا استفاده میشود مگر آنکه استثناء منقطع باشد که آن نیز خلاف

صفحه : ۱۸۸

ظاهر است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ از اینکه هاویه ظلمت و از اینکه پرتگاه ظلمانی طبیعت فقط استثناء میگردند کسانی که دارای دو صفت باشند یکی ایمان بوحدانیّت و یگانگی خدا و تصدیق بروز جزا و تصدیق پیمبران نمایند دیگر عمل نیکو آن عملی که صلاحیّت و شایستگی مقام انسانیّت دارد که از اسارت قوای سبعی و بهیمی وی را باوج مقام انسانیّت رساند فَلَهُم أَجرٌ غَيرُ مَمنُونٍ که برای چنین کسانی که فطرت نیکوی انسانی را ضایع ننموده‌اند پاداش و اجر بی منّت که بجزای عمل نیك خود ذخیره نموده‌اند کامیاب میگردند.

معلوم است آنچه انسان از دسترنج خود کسب نماید و مالك گردد در التذاذ بآن هیچ طرف مقایسه نیست با آنکه کسی احسان بوی نماید زیرا احسان کننده هر قدر شریف باشد در احسان وی منّت مأخوذ است و لو آنکه هر چه خداوند نعمت بانسان میدهد چه در دنیا و چه در آخرت تفضّلی است نه استحقاقی زیرا که موفّق گردیدن بر قبول ایمان و عمل صالح آن نیز از تفضّلات الهی بشمار میرود اینکه است که بایستی انسان همیشه اظهار شکر گذاری از ولی‌نعمت خود نماید و بداند از خود هیچ ندارد لکن رأفت خداوندی نسبت بعبد ضعیف خود چنان است که گویا اظهار مینماید که آنچه بتو عنایت میشود پاداش و جزای عمل خودت میباشد منّتی بر تو نیست.

فَما يُكَذِّبُكَ بَعدُ بِالدِّينِ، أَ لَيسَ اللّهُ بِأَحكَمِ الحاكِمِينَ گویا در مقام اعتراض خطاب سرزنش آمیز بانسان مینماید که ای آدمی که تو را با صورت زیبا و قد رعنا و توازن و تعادل اعضاء و قوا خلقت نمودیم و آنچه در عالم خلقت پراکنده بنظر میآید جوهر و لب و حقیقت آن را در وجود تو نهادیم

صفحه : ۱۸۹

چه تو را بر آن داشت که از فطرت اولیّه خود اعراض نمایی و دین خدا و آئین اسلام را تکذیب کنی و خود را از آن مقام مرتفعی که برای تو مهیّا شده باسفل سافلین طبیعت پرتاب نمایی آیا نمیدانی که در موقع محاکمه خدایی واقع میگردی که حکم او

محکمترین حکم هر حاکمی است اشاره به اینکه بقاعده عدل که بایستی هر کسی بکیفر اعمال خود برسد وقتی حکم عادلانه در باره تو جاری گردید آن وقت چه عذری توانی آورد آیا در خلقت تو نقصی گذارده یا در راهنمایی تو قصوری هست تمام جهات هدایت را برای تو مهیّا نموده و اگر باختیار خود طالب هدایت گردی تمام موجودات تو را کمک مینمایند و ره نمایان کوشش میکنند که تو را بجاده مستقیم هدایت نمایند.

صفحه : ۱۹۰

سورهٔ العلق

اشاره

مکیهٔ و هی تسع عشر آیهٔ سوره (العلق) مکی است در مکه فرود آمده نوزده آیه و هفتاد و دو کلمه و دویست و هشتاد حرف است و از ابی کعب چنین روایت کنند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر کس سوره العلق را بخواند مثل کسی است که تمام سوره‌ها را مفصل خوانده باشد (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السّلام نقل میکنند کسی که سوره العلق را بخواند و در آن روز یا آن شب بمیرد شهید مرده باشد و شهید در قیامت مبعوث گردد و مثل کسی باشد که با رسول اللّه جهاد نموده و در مصباح کفعمی است که اگر در کشتی و دریا اینکه سوره خوانده شود سالم میماند.

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ الإِنسانَ مِن عَلَقٍ (۲) اقرَأ وَ رَبُّکَ الأَکرَمُ (۳) الَّذِی عَلَّمَ بِالقَلَمِ (۴)
عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم یَعلَم (۵) کَلّا إِنَّ الإِنسانَ لَیَطغی (۶) أَن رَآهُ استَغنی (۷) إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجعی (۸) أَ رَأَیتَ الَّذِی یَنهی (۹)
عَبداً إِذا صَلّی (۱۰) أَ رَأَیتَ إِن کانَ عَلَی الهُدی (۱۱) أَو أَمَرَ بِالتَّقوی (۱۲) أَ رَأَیتَ إِن کَذَّبَ وَ تَوَلّی (۱۳) أَ لَم یَعلَم بِأَنَّ اللّهَ یَری (۱۴)
کَلّا لَئِن لَم یَنتَهِ لَنَسفَعاً بِالنّاصِیَهِٔ (۱۵) ناصِیَهٍٔ کاذِبَهٍٔ خاطِئَهٍٔ (۱۶) فَلیَدعُ نادِیَهُ (۱۷) سَنَدعُ الزَّبانِیَهَٔ (۱۸) کَلّا لا تُطِعهُ وَ اسجُد وَ اقتَرِب (۱۹)

صفحه : ۱۹۱

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(از حضرت عزت بپیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطاب میرسد) بخوان بنام پروردگارت آن خدایی که خالق و خلق کننده است،

انسان را خلقت نمود از خون بسته،
بخوان (ای رسول) باسم پروردگارت که کریم‌ترین کریمان است،
آن کسی که با قلم نوشتن ببشر آموخت
و دانا گردانید انسان را چیزی که نمیدانست،
هر آینه آدمی گردن کش
وقتی خود را بی نیاز دید طغیان میکند (و از حدّ خود تجاوز مینماید،
محققا بازگشت بسوی پروردگار تو است،
آیا دیدی (ای رسول) آن کسی که باز میدارد،
بنده را وقتی که نماز خواند،
آیا دانستی که میباشد نمازگذار بر هدایت،
یا امر نماید بتقوی و پرهیزگاری،
آیا دانستی اگر تکذیب کند و روی برگرداند،
آیا نمیداند که محققا خدا میبیند،
نه چنین است اگر باز نایستد هر آینه بگیریم موی پیشانی او را،
موی پیشانی دروغگوی خطاکار،
وقتی وی را بخطا گرفتیم هر آینه میخواند (قبیله خود را)
ما نیز (فرشتگان موکّل بر عذاب میخوانیم که بشراره آتش (وی را جواب دهند)
هرگز تو اطاعت مکن آنها را و سجده کن پروردگار را و نزدیک شو.

(توضیح آیات)

اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ در نخستین وهله‌ای که نور نبوت و رسالت بقلب طاهر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تابش نمود و در اشعه نور عالم ربوبی خود باخته گردیده و بطوری در عالم ما فوق الطّبیعه و سعه عالم علوی نگران گردید که خود و تمام موجودات را ناچیز دانست و غرق دریای عظمت الوهیّت گردید و در آن سعه عالم ربوبی فرشته زیبای وحی را مشاهده نمود که وی را میفشارد و گوید اقرء پس از آنکه حضرتش مضطربانه گوید چه بگویم چه بخوانم خوانا نیستم گوید بخوان اسم پروردگار خود را اشاره به اینکه تو بایستی مردم را از طریق اسم بسوی مسمی رهبری نمایی و از طریق الفاظ بمعانی

صفحه : ۱۹۲

برسانی و از معانی بحقیقت نزدیک گردانی.
اکثر مفسرین با را زائد گرفته‌اند یعنی بخوان پروردگار را باسماء الحسنی چون فطرت هر فردی از بشر بر توحید است که بفطرت و دلالت عقلش گواهی میدهد بر وجود مبدء خود لکن طریق ستایش و راه عبودیت را نمیداند و نیز متحیر است که او را بچه نامی بخواند اینکه است که اسمایی وضع شده که بدلالت وضعی لفظی توجه بمسمّی گردد و از طریق دلالت الفاظ پی برده شود بمفاهیم صفات جلال و جمال تا آنکه انسان اول مأنوس گردد بالفاظ با توجّه بمسمّی و از طریق لفظ پی ببرد بمعنی و از معنی و مفهوم الفاظ اگر موفّق گردد راهی بسوی معرفت حقیقی پیدا نماید اینکه است که در اول مرتبه برسول خود امر میکند قرائت کن و

پروردگار خود را باسم بخوان اگر انسان مداومت نمايد بر آن اسماء الحسنى و در اكثر اوقات متوجّه بحق و ياد او باشد البته بقدر صفا و تزكيه نفس قلبش باز ميگردد و معارف بر آن ريزش مينمايد در تفسير مجمع البيان طبرسى چنين گويد اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ امر است از جانب حق تعالى بنبى اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه بخوان اسم پروردگار خود را (باسمائه الحسنى) و در تعظيم اسم تعظيم مسمى است بآنچه مخصوص بوى است پس راهى براى تعظيم او نيست مگر از طريق معنى اسماء اينكه است كه فرموده قُلِ ادعُوا اللّهَ أَوِ ادعُوا الرَّحمنَ أَيًّا ما تَدعُوا فَلَهُ الأَسماءُ الحُسنى و سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَى و باء در اقرء باسم زائده است معنى (اقرء اسم ربک) و اكثر مفسرين را رأى چنين است كه اينكه اول سوره‌اى است كه بر رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرود آمده و بعضى گويند يا أَيُّهَا المُدَّثِّرُ اول بوده و بعضى سوره فاتحه را اول دانند و از حاكم ابو عبد اللّه حافظ و از ابى ميسر عمرو بن سرجيل روايت ميكنند كه رسول اللّه بخديجه فرمود هر گاه تنها ميشوم صدايى ميشنوم كه كسى گويد

ما يفعل اللّه بک الا خيرا و اللّه انک لتؤدى الامانة

تا آخر حديث خديجه گفت رفتم نزد إبن عمم ورقه و رسول اللّه بوى

صفحه : ۱۹۳

آنچه شنيده بود خبر داده بود ورقه گفت آنچه بتو گفت گوش بده و بمن خبر ده پس چون بحضرتش خطاب شد يا محمّد بگو بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ تا آخر خبر بورقه داد ورقه گفت بشارت ميدهم بتو و شهادت ميدهم كه او آن رسولى ميباشد كه عيسى بن مريم خبر داده حديث ديگر از عايشه نقل ميكنند كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود من قبل از بعثت در خواب چيزهايى ميديدم كه در بيدارى مطابق آن پديد ميشد پس از آن وقتى تنها ميشدم كسى مرا صدا ميزد يا محمّد يا يک روز در كوه حرا جبرئيل آمد و گفت يا محمّد (اقرء) گفتم من خواننده نيستم آن وقت مرا بفشرد و رها نمود تا سه مرتبه مرا بفشرد و رها نمود من گفتم خواننده نيستم دفعه سوم گفت اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ تا ما لا يعلم، و برفت از آن رنج و تعب مرا تب گرفت و لرزه گرفتم رفتم خانه خديجه گفتم

(زمّلونى)

مرا بپوشانيد خديجه جامه بر من افكند بار ديگر جبرئيل آمد و آيه يا أَيُّهَا المُدَّثِّرُ را آورد (پايان كلام طبرسى) چنانچه در سوره (و الضّحى) گفته شد اگر چه حضرتش در همان ابتداء خلقت در مرتبه عقل كلّ و از مصدر اول بشمار ميرفت لكن نظر بتعلّقش بعالم طبيعت و باقتضاى بشريّت مقتضى نبود كه يک دفعه بر وجود مباركش وحى فرود آيد بلكه بايستى اول در خواب و در مرتبه ثانى بطور ندا تا كم كم طبيعت مأنوس گردد و طاقت بار سنگين وحى بياورد خَلَقَ الإِنسانَ مِن عَلَقٍ، اقرَأ وَ رَبُّکَ الأَکرَمُ، الَّذِى عَلَّمَ بِالقَلَمِ در مقام امتنان اشاره به اينكه انسانى كه از پست‌ترين اشياء خون بسته كه جزء فضولات محسوب ميگردد خلق نموديم و از راه فيض و كرم او را برگزيديم و نوشتن بوى آموختيم كه صنعت نوشتن مخصوص بانسانست هيچ موجودى از موجودات بچنين مزيّتى كه بالاترين مقام بشرى است امتياز نيافته و اشاره بعظمت قلم دارد در سوره نون و القلم بقلم قسم ياد ميفرمايد و در آنجا تذكّر داديم اگر

صفحه : ۱۹۴

مقصود از قلم عقل باشد شرافت آن معلوم و محتاج بشرح و بسط نيست و اگر قلم حسّى باشد آن نيز چون ترجمان عقل است مطالبى كه بواسطه قلم از باطن و نفس انسان تظاهر مينمايد دليل بارزى است بر قلم عقلى.

آرى اگر بواسطه قلم نبود چگونه مطالب از ممكن ذهن بشر تراوش مى نمود و در دفاتر نوشته و ضبط ميشد كه هر طبقه بعدى از

طبقه پیشین مطالبی و معلوماتی استفاده نموده آنها را تکمیل نمایند و بکار بندند اگر قلم نبود چگونه آیات قرآنی و احادیث و کلمات بزرگان دین تا حال در دسترس بشر باقی میماند.

عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم یَعلَم آموخت بانسان چیزی را که نمیدانست بعض مفسّرین گفته مقصود از انسان آدم است چنانچه در سوره بقره فرموده وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ کُلَّها دیگری گفته مقصود پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که در باره آن سرور است وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ لکن ظاهرا آیه مطلق است و شامل تمام افراد بشر میگردد چنانچه فرموده أَخرَجَکُم مِن بُطُونِ أُمَّهاتِکُم لا تَعلَمُونَ شَیئاً کَلّا إِنَّ الإِنسانَ لَیَطغی، أَن رَآهُ استَغنی طغی در لغت بمعنی طغیان و از حد گذشتن است و شامل میگردد آنچه را از حدّ خود تجاوز نموده بطرف افراط لکن در عرف و نیز در کلام اللّه کسی را طاغی گویند که در مخالفت و عصیان از حد تجاوز نموده مثل قوله تعالی وَ إِنَّ لِلطّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ کَذَّبَت ثَمُودُ بِطَغواها و غیر اینها آیات بسیاری که دلالت دارد که انسان وقتی مخالفت و معصیت را از حدّ گذرانید آن وقت در موقع سیاست و مجازات واقع میگردد و آیه بالا- اشاره به اینکه انسان وقتی صاحب مال و مکنت گردید غرور وی را بمخالفت و معصیت میکشاند.

کلّا کلمه ردع است و در مقام توبیخ و سرزنش انسان برآمده که آدمی وقتی

صفحه : ۱۹۵

خود را متمکن و بی نیاز و ثروتمند دید طغیان میکند و اوّل خود که علقه و شیء ناچیزی بود فراموش میکند و گمان میکند مال و جاه برای وی باقی ماند و گویا عمر و ثروت و مال خود را باقی و پایدار میداند إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجعی رجع در لغت بمعنی عود و بازگشتن بسوی آنجایی که ابتداء از آنجا آمده و شامل میگردد مکان را اگر آن شیئی مکانی باشد و قول و فعل را نیز شامل میگردد اگر آن شیئی مرجوع غیر مکانی باشد مثل اینکه گویند سخن فلان برگشت باولش نمود و نیز در عمل گویند عود باعمال پیشین خود نمود لکن در عرف غالبا رجوع و بازگشت را نسبت بمکان آرند و چون آیه بالا و نظائر آن مثل ثُمَّ إِلَیهِ تُرجَعُونَ ثُمَّ إِلَیهِ مَرجِعُکُم یَوماً تُرجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللّهِ و امثال اینکه آیات را نمیشود حمل بر مکان نمود زیرا که حق تعالی منزه از مکان است و بقاعده (کل شیئی یرجع الی اصله) چون اصل تمام موجودات و مبدء کاینات وجود حق و فیض منبسط او است لذا بازگشت تمام موجودات بسوی همان مبدئی است که از او پدید گردید از سعداء باشد بسوی رحمت او و اگر از اشقیا باشد بسوی غضب او در مقام تهدید و انذار خطاب بانسانست که گویا نمیدانی که محقّق و ثابت است که بازگشت تو بسوی پروردگار است هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِنُ همان طوری که او مبدء و پدید آورنده موجودات است منتهی و بازگشت همه امور بسوی او است و نیز مالک حقیقی او است مال و ثروت و حیات و هر چیزی حتی حیات نسبت بانسان عاریتی است مالک حقیقی او است و بازگشت انسان بسوی او است و حساب وی نیز با او است أَ رَأَیتَ الَّذِی یَنهی، عَبداً إِذا صَلّی

صفحه : ۱۹۶

در بعض روایات است که اینکه آیه در باره ابو جهل فرود آمده بروایت ابو هریره یک روز ابو جهل گفت اینکه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بین شما نماز میخواند و روی خود را بخاک میمالد و میرود و بآن خدایی که باو سوگند یاد میکنند اگر ببینم او نماز میخواند گردن او را بخاک میمالم گفتند اینکه ساعت نماز میخواند برای آنکه حضرتش را زجر کند نزد او رفت دست بصورت گرفته برگشت از او سبب پرسیدند گفت وقتی قصد او کردم خندقی از آتش دیدم و کسی ایستاده گفت اگر نزدیک آیی آتش بر تو زنم ترسیدم برگشتم (تفسیر ابو الفتوح رازی) أَ رَأَیتَ إِن کانَ عَلَی الهُدی، أَو أَمَرَ بِالتَّقوی (ا رأیت) خطاب پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است لکن نظر به اینکه گویند آیه بالا در باره ابو جهل است مرجع ضمیر کان آن لعین میشود و در عین

حالى كه در مقام مذمّت او است هم تهديد است و هم اندرز كه اگر اينكه شخص رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بر طريق هدايت رهسپار باشد يا مردم را امر نمايد بتقوى و پرهيزكارى كه سعادت آنها بر آن است تو چگونه او را از اينكه عمل شريف باز ميدارى و از وى اعراض مى‌نمايى أَ رَأَيتَ إِن كَذَّبَ وَ تَوَلّى، أَ لَم يَعلَم بِأَنَّ اللّهَ يَرى رؤيت بمعنى يقين استعمال شده آيا تو ملحد كافر نميدانى البته ميدانى كه خدا تو را و انكار و ضديت تو را ميداند كَلّا لَئِن لَم يَنتَهِ لَنَسفَعاً بِالنّاصِيَةِ، ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ (كلا) در مقام ردع و تهديد است و اشاره به اينكه اگر آن ملعون از اينكه عمل يعنى ضديت با رسول باز نايستد او را چنان در عذاب و سخط ميگيرم كه ملجأ و بيچاره گردد ميگيريم موى پيشانى آدم دروغ‌گو خطا كار را.

فَليَدعُ نادِيَهُ، سَنَدعُ الزَّبانِيَةَ

صفحه : ۱۹۷

در شأن نزول آيه گويند وقتى ابو جهل حضرتش را از نماز منع كرد و گفت قسم بخدا اگر بخواهم اينكه بيابان را پر از قشون و مردان جنگى كنم تو را هلاك نمايند آن وقت اينكه آيه فرود آمد كه بگو او لشكر خود را جمع كند تا ما نيز زبانه جهنم را بر وى بگماريم و چنانچه مكرر گفته شد مورد مخصص نيست زيرا كه آيات قرآن براى جن و انس (بشير و نذير است) و لو آيه‌اى در مورد خاصى فرود آيد مقصود طريق هدايت عموم است كَلّا لا تُطِعهُ وَ اسجُد وَ اقتَرِب خطاب برسول اكرم است كه از او و امثال او اعراض نما و سجده كن و اظهار بندگى نما در حديث است كه نزديك‌ترين حالات بنده با خدا وقتى است كه در سجده باشد (و اسجدوا) اصل سجود اظهار تذلل و كوچكى است و اينكه معنى نسبت بتمام مخلوقات عموم دارد خواه ملك باشد يا انسان يا حيوان حتى نباتات و جمادات تماما باختيار يا باكراه دانسته يا ندانسته در مقابل عظمت و جلال الوهيّت سر بندگى و اطاعت فرود آورده و مسخر امر تكوينى و تشريعى آن فرد متعال ميباشند قوله تعالى وَ لِلّهِ يَسجُدُ مَن فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ كَرهاً وَ ظِلالُهُم بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ و نيز قوله تعالى وَ لِلّهِ يَسجُدُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ مِن دابَّةٍ وَ المَلائِكَةُ وَ هُم لا يَستَكبِرُونَ و نيز آيات ديگرى است كه انواع و اقسام سجده كه بمعنى تذلل و انقياد است از قبيل تسخير و اختيار و اضطرارا شامل ميگردد و سجده معهود يكى از اقسام سجده و از اركان نماز شمرده ميشود و مقصود از آن سجده اختيارى است كه انسان موظف است كه در هر شبانه روز چندين دفعه اظهار ذلت نمايد آرى بنده از راه ذلت و انكسار ممكن است راهى بسوى حق تعالى پيدا نمايد زيرا موقعى كه شريفترين اجزاء بدن خود را بر پست‌ترين موجودات يعنى

صفحه : ۱۹۸

خاك ميگذارد گويا نيستى و انكسار خود را در مقابل خداى بزرگ اظهار نموده كه در اينكه نيستى هستى و در فنا بقاء و در ذلّت خود عزّت مى‌يابد

سورة القدر

اشاره

مكيّة و هى خمس آيات سوره القدر در تفسير ابو الفتوح رازى چنين گفته اينكه سوره برأى بيشترين مفسرين مدنى است و على بن حسين بن واقد گفته اول سوره‌اى كه در مدينه فرود آمد اينكه سوره بود و قتاده بروايت إبن ابى عفره از إبن عباس روايت ميكند اينكه سوره مكى است و پنج آيه و سى و سه كلمه و صد و دوازده حرف است زر بن حبيش از ابى بن كعب چنين روايت ميكند

هر کس سوره قـدر را بخواند مثل کسـی باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشـته و شب قدر را دریافته (پایان) و از امام صادق علیه السّـلام روایت میکننـد کسـی که در نماز فریضه سوره قدر را بخواند بوی ندا میرسد یا عبد اللّه گناهان تو آمرزیده شد و عمل را از سر گیر در مصـباح کفعمی است که از امام صادق علیه السّـلام روایت میکنـد کسـی که در شب هزار مرتبه سوره قـدر بخوانـد مثل کسـی مانـد که خود را در دار السـلام ببیند و اگر صد مرتبه بخواند قبل از آنکه صـبح شود خود را در بهشت بیند و اگر یازده مرتبه بعـد از زوال و نمـاز ظهر بخوانـد نمیرد مگر آنکه حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم را ببینـد و اگر هفت مرتبه بعـد از دو رکعت نماز عشا بخواند محفوظ ماند از شرّ آنچه از آسمان بزمین فرود میآید تا صبح شود.

و اگر خوانـده شود بر چیزی که دفن شـده محفوظ ماند و اگر بآب خوانده شود و کسـی بیاشامد نوری در چشم وی و یقین در قلب وی پدید میگردد و حکمت باو عطا میشود و آدم مهموم غمناک اگر بخواند هم او رفع میشود و مریض بخواند شـفا می‌یابد و مسافر بخواند سلامت بوطن میرسد زندانی بخواند از زندان نجات می‌یابد.

صفحه : ۱۹۹

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
إِنّا أَنزَلناهُ فِي لَيلَةِ القَدرِ (۱) وَ ما أَدراكَ ما لَيلَةُ القَدرِ (۲) لَيلَةُ القَدرِ خَيرٌ مِن أَلفِ شَهرٍ (۳) تَنَزَّلُ المَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذنِ رَبِّهِم مِن كُلِّ أَمرٍ (۴)
سَلامٌ هِيَ حَتّى مَطلَعِ الفَجرِ (۵)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
محققا ما اینکه قرآن (بزرگوار را) در شب قدر فرود آوردیم،
چه چیز تو را بعظمت اینکه شب آگاه گردانید،
شب قدر (از حیث مقام و رتبه) بهتر است از هزار ماه،
در آن شب فرشتگان با روح بزمین فرود می‌آیند باذن پروردگارشان از هر امری (که مأمور گشته‌اند)
اینکه شب رحمت و تهنیت است تا دمیدن طلوع فجر

(توضیح آیات)

اشاره

إِنّا أَنزَلناهُ فِي لَيلَةِ القَدرِ اصل نزول در لغت بمعنی انحطاط و فرود آمـدن از بالا بپائین است مثل قوله تعالی وَ أَنزَلنا مِنَ السَّماءِ ماءً و

نزول نعمت از جانب اله عالم عطايا و بخششهاى او است و آن دو قسم است يا عين شيئى فرود مى‌آيد مثل فرود آمدن قرآن از لوح محفوظ بعالم طبيعت يا نزول اسباب نعمت است مثل قوله تعالى اللّه الَّذِى أَنزَلَ الكِتابَ وَ أَنزَلنَا الحَدِيدَ كه مقصود از انزال كتاب عين آيات قرآنى و باقى كتابهاى آسمانى است و مقصود از انزال حديد اسباب و معداتى است كه حديد را پديد آرد در غريب القرآن راغب اصفهانى چنين گفته فرق است بين انزال و تنزيل

صفحه : ۲۰۰

كه تنزيل مختص بچيزى است كه در محل معين آنهم متفرق او بتدريج فرود آيد لكن لفظ انزال عموم دارد يعنى فرود دفعى و تدريجى هر دو را شامل ميگردد در اينكه مرجع ضمير غائب در انزلناه قرآن است حرفى نيست و اطلاق آيه كه بلفظ انزلناه آمده چنين مينمايد كه قرآن در شب قدر يك دفعه بر قلب پيمبر خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرود آمده با آنكه خلافى نيست كه قرآن بتدريج و آيه آيه بتوسط جبرئيل در مدت بيست و سه سال فرود آمده.

(سخنان مفسرين راجع بچگونگى فرود آمدن قرآن)

(۱) قرآن در شب قدر يك دفعه از لوح محفوظ بآسمان دنيا فرود آمده و در مدت بيست و سه سال آيه آيه بزمين آمده (إبن عباس) (۲) مقصود از (ها) در انزلناه اول آيه‌اى است كه در شب قدر فرود آمده (۳) در شب قدر قرآن از لوح محفوظ فرود آمده بسوى كتبه و جماعتى از ملائكه، كه در آسمان دنيا ميباشند و بعد آيه آيه بتوسط جبرئيل بعالم دنيا فرود آمده. (مقاتل) و ممكن است گفته شود حقيقت و معنويت قرآن در شب قدر يك دفعه بقلب مبارك رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و مقام روحانيش فرود آمده و بعد بتدريج و آيه آيه بحسب مقتضيات وقت در مرتبه جسمانيش نزول نموده و مأمور باجراء گرديده و شاهد بر آن آياتى است كه بلفظ تنزيل آمده مثل قوله تعالى وَ إِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ العالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ عَلى قَلبِكَ لِتَكُونَ مِنَ المُنذِرِينَ و شايد مقصود از قلبك طور هفتم از اطوار قلب باشد كه آن را مهجة القلبش نامند و ينبوع اشراقات و الهامات است.

(و بين مفسرين راجع بليله قدر از چند جهت مورد بحث واقع گرديده)

(اول) شب قدر يعنى چه

(۱) ليلة القدرش گفته‌اند براى آنكه خداوند در اينكه شب تقديرات و آنچه

صفحه : ۲۰۱

بايد در عرض سال واقع گردد تقدير مينمايد (۲) قدرش ناميده‌اند براى آنكه در آن شب خير و بركت و مغفرت است و از إبن عباس روايت شده كه در نصف شعبان تقديرات بسته ميشود و در شب قدر جارى ميگردد.

(۳) شب قدرش گفته‌اند بمناسبت شرف و فضيلت و خير و بركتى كه در آن شب هست مثل اينكه گويند فلان مرد قدر و منزلت وى بزرگ است چنانچه در آيه وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ فرموده بزرگ نشمردند خدا را آن طورى كه بايستى او را بزرگ شمارند شب قدرش گفته‌اند براى آنكه در آن شب فرود آمد كتاب صاحب قدر براى رسول (صاحب قدر و عظمت براى امت صاحب قدر بر دست ملك صاحب قدر و منزلت

(دوم) شب قدر چه شبی است

بعض مفسرین اظهار میدارند که شب قدر مخصوص بعصر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده چون حضرتش وفات نمود حکم شب قدر تمام شد دیگری گفته حکم شب قدر تا قیامت باقی است از ابو مرید چنین نقل میکنند که از ابو ذر غفاری پرسیدم که آیا شب قدر برداشته شده یا باقی است گفت من از رسول اللّه پرسیدم که شب قدر همان در زمان انبیاء بوده یا همیشه باقی است فرمود لا نیز دیگری گفته من از ابو هریره پرسیدم که میگویند شب قدر را از ما گرفتند گفت دروغ میگویند گفتم در سال چه شبی شب قدر است گفت در ماه رمضان جمهور علماء نظر بدلالت قوله تعالی شَهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ و اینکه آیه إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةِ القَدرِ عقیده بر اینکه است که شب قدر در ماه رمضان است و تا قیامت باقی است و اینکه در چه شبی از شبهای رمضان است مورد بحث واقع گردیده.

حسن بصری گفته شب قدر شب هفدهم رمضان است، دیگری گفته شب اول

صفحه : ۲۰۲

رمضان است، ابو الفتوح رازی گفته در دهه آخر رمضان است و گفته اینکه رأی شافعی و ابو هریره و مذهب اهل بیت است ابو هریره از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که فرموده در دهه آخر باید بسیار دعا نمود و از خدا طلب نمود از حضرت علی علیه السّلام است که گفته پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در عشر آخر رمضان اهل بیت خود را از خواب بیدار مینمود برای عبادت و از ابو سعید خدری نقل میکنند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شب بیست و یکم را تا روز نماز میکرد و آن شب از آسمان باران می‌آمد و حضرتش در میان آب و گل سجده مینمود بقول دیگر شب قدر بیست و سوم ماه رمضان است و در اخبار از اهل بیت رسیده که از جهنیه شخصی خدمت رسول اللّه آمد گفت از راه دور آمده‌ام مرا بشب قدر ره نمایی کن فرمود علیک بلیلة بیست و سوم دیگری گفته شب قدر شب بیست و هفتم است و از بعض صحابه روایت میکنند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در شب بیست و سوم دو ثلث از شب را نماز میخواند و شب بیست و پنجم دو بهره از شب و در شب بیست و هفتم تا صبح نماز میخواند از ابو بکر وراق از عدد کلمات اینکه سوره سؤال نمودند گفت بعدد شبهای ماهست سوره سی کلمه است ماه سی شب آن گاه گفت بشمار او میشمرد چون بهی رسید گفت هی هی همین است شب قدر زیرا که هی) در سوره قدر کلمه بیست و هفتم است.

و نیز گفته‌اند (لیلة القدر) نه کلمه است در سه ضرب میشود بیست هفت میگردد و بقول دیگر شب قدر شب نوزدهم ماهست و شب اول ماه را نیز بعضی گفته‌اند. (پایان) شاید حکمت اینکه شب قدر را تعیین ننموده‌اند برای اینکه باشد که مؤمنین

صفحه : ۲۰۳

همه شبهای ماه رمضان را بعبادت قیام نمایند چنانچه اسم اعظم الهی در بین اسماء الحسنی مخفی داشته‌اند که خدا را بتمام اسماء خوانده شود و نیز ساعت استجابت دعا از بین ساعات پنهان داشته‌اند که در تمام ساعات روی نیازمندی بدرگاه بی نیاز آورده شود و نماز وسطی بین نمازهای پنجگانه مخفی داشته‌اند که تمام نمازها مراقبت شود و نیز موقع مردن را مخفی داشته‌اند تا انسان همیشه ترسناک باشد و از معاصی خودداری نماید ابو الفتوح رازی در تفسیر خود چنین گفته در قرآن خداوند پنج چیز در باره خود گفته و پنج حکم راجع برسولش فرموده آنچه در باره خود فرموده اول انزال دوم تعلیم سوم تثبیت چهارم تیسیر پنجم حفظ انزال در شهر رمضان شَهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ تعلیم ببیان تثبیت کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ تیسیر فَإِنَّما یَسَّرناهُ بِلِسانِکَ حفظ إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ آن پنج حکم راجع بقرآن که در باره رسولش فرموده اول ابلاغ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ دوم قرائت اقرأ

بِاسمِ رَبِّکَ سوم تلاوت وَ اتلُ ما أُوحِیَ إِلَیکَ چهارم بشارت (و لتبشر به المتقین) پنجم انـذار وَ تُنذِرَ بِهِ قَوماً لُدًّا (پایان) وَ ما أَدراکَ ما لَیلَهُ القَدرِ اشاره ببزرگی و عظمت شب قدر دارد که بماء تعجب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود خطاب مینماید که تو چه دانی شب قـدر چیست بعـد در مقام بیان برآمـده و شب قـدر را توصـیف مینمایـد لَیلَهُ القَدرِ خَیرٌ مِن أَلفِ شَـهرٍ شب قدر بهتر است از هزار مـاه ظاهرا شب قـدر از حیث زمان و شب بودن برتری بر شـبهای دیگر نـدارد و برتری آن شایـد باعتبار جهات دیگری است که عبادت در آن شب از شبهای دیگر امتیاز یافته و یکی از آنچه باعث مزیت آن گردیده همان است که قرآن در آن شب

صفحه : ۲۰۴

فرود آمـده چنـانچه فرموده إِنّـا أَنزَلنـاهُ فِی لَیلَـهٍٔ مُبارَکَـهٍٔ إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَـهِٔ القَـدرِ که برکت داشتن و ذی قـدر بودن آن ممکن است بالعرض و امر اعتباری باشد که بآن اعتبار شـرافت پیدا نموده زیرا آن شبی که قرآن در آن شب فرود آمده باعتبار شرافت قرآن بهتر از هزار ماه بشـمار میرود و باعتبار همان شرافت عرضی است که اعمال خیری که در آن شب واقع میگردد بهتر از عبادت هزار ماهی است که خالی از شب قدر باشد.

و نیز چنانچه در اخبار و آثار رسیده تقـدیراتی که در سال بایستی اجرا گردد و در لوح محفوظ ثبت گردیـده در شب قـدر از مرتبه قضا بمرتبه قـدر فرود می‌آیـد و در ایام سال جاری میگردد پس شب قدر اگر چه از حیث زمان با شـبهای دیگر مساوی بنظر می‌آید لکن باعتبار وقایعی که در آن شب واقع شـده و میشود امتیاز پیدا نموده مثل اینکه زمین از حیث مکان در همه جا یکسان است لکن باعتبار جهات دیگر مثل مسجد و کعبه و مشاهد مشرفه شرافت عرضی پیدا نموده و اخبار و احادیث در فضیلت و شرافت شب قدر و ثواب عبادت در آن بسیار است که در کتب ادعیه ثبت گردیده ابو هریره از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکنـد (هر کس در شب قـدر از روی ایمـان و خلوص نماز کنـد خـدای تعالی گناهان گذشـته او را بیامرزد عبـد اللّه عباس روایت میکنـد در اینکه شب بفرشـتگان امر میشود که با جبرئیل از سدرهٔ المنتهی بزمین آیند با چهار لواء و در چهار جای بزنند، پشت خانه کعبه سـر تربت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، در مسـجد بیت المقدس، در طور سینا آن گاه بامر جبرئیل ملائکه پراکنده شوند هیچ سـرایی و حجره‌ای و سفینه‌ای نماند که در آنجا مؤمن و مومنه‌ای باشند مگر آنکه ملائکه داخل میشوند مگر خانه‌ای که در آن سگ یا خوک یا خمر یا صورت و مجسمه یا چیزی از حرام باشد و همه شب تهلیل و تسبیح

صفحه : ۲۰۵

و اسـتغفار میکننـد برای امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چون صـبح شود رو بآسـمان آرند ملائکه ساکنین عالم دنیا آنان را استقبال نمایند گویند از کجا می‌آئید گویند از زمین که دوش شب قدر بوده ملائکه سؤال نمائید خدا با امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چه کرد گوینـد خـدا صالحین آنان آمرزید و شـفاعت آنها را در باره گنهکاران قبول نمود آن وقت فرشـتگان بآواز بلند تهلیل و تسبیـح مینماینـد و بر آن کرامتی که بامت محمّـد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عطا نموده شـکر میکنند و همین طور ملائکه آسـمان اول میروند بآسمان دوم و از آنجا بآسمان سوم و چهارم تا میرسند بسدرهٔ المنتهی و از آنجا ببهشت عدن و همین طور سؤال و جواب بین ملائکه دائر میگردد و همه تسبیـح و حمـد و سـتایش الهی را بجای می‌آورد تا آخر حدیث که مفصل است (ابو الفتوح رازی)

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه و در وجه تعیین الف شهر

(۱) از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حدیث میکنند چهار عابد را نام برد که هر یک هشتاد سال عبادت کردند و طرفهٔ العینی معصیت ننمودند ایوب زکریا حزقیل یوشع صحابه تعجب نمودند آن گاه جبرئیل اینکه سوره را آورد و بیان نمود که عبادت یک شب تو بهتر است از عبادت هزار ماه آنها (۲) وقتی عمر امت پیمبر اکرم را بر او عرضه نمودند و عمر امت پیشین را باز نمودند چون عمر امت خود بنظرش کم آمد اینکه سوره فرود آمد که بعمر کم آنان بر طاعتشان ثواب بسیار میدهیم تا یک شب آنها مطابق گردد با هزار ماه (۳) حدیث دیگر برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرضه نمودند که در بنی اسرائیل مردانی بودند که هشتاد سال روزه بروزه میبردند و شب تا صبح قیام مینمودند حضرتش از خدا طلب نمود که در امت او نیز چنین عبادتی باشد اینکه سوره فرود آمد (۴) ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه و مؤمنی که اینکه شب را دریابد از ملک سلیمان و ملک ذو القرنین بهتر است

صفحه : ۲۰۶

و غیر اینها از روایات و توجیهاتی که مفسرین در شأن نزول آیه نموده‌اند بسیار است بهمن قدر اختصار نمودیم تَنَزَّلُ‌المَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذنِ رَبِّهِم مِن کُلِّ أَمرٍ در بیان شرافت و فضیلت شب قدر است که در آن شب ملائکه و روح فرود می‌آیند برای هر امری که مأمور بانجام آن گردیده‌اند در اینکه مقصود از روح که عطف بملائکه داده شده چیست اکثر مفسرین را عقیده بر اینکه است که جبرئیل امین است و اخبار بسیاری نیز شاهد بر اینکه است و اینکه قول را تأیید مینماید.

قول دیگر مقصود از روح آن فرشته‌ای است که در قیامت در یک صف میایستد و تمام فرشتگان دیگر در یک صف یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ المَلائِکَةُ صَفًّا سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطلَعِ الفَجرِ هی مبتدای مؤخر سلام خبر مقدم یعنی در اینکه شب خیر و سلامت و برکت است یا اینکه شب از خدعه و وسوسه شیطان بسلامت و در امان است یا در اینکه شب ملائکه و روح تا صبح سلام و درود میفرستند برای مؤمنین اینکه توجیهات و تأویلاتی که مفسرین راجع باین سوره مبارکه نموده‌اند بجای خود و باعتبار ظهور لفظی آیات بموقع و باعتبار فهم عرفی نیز درست و صحیح بنظر می‌آید و نیز مطابق با بعض احادیث است لکن نظر به اینکه قرآن ظاهری دارد و باطنی قشری دارد و لبّی تفسیری دارد و تأویلی چنانچه در احادیث است که قرآن را هفت بطن است و در بعض روایات هفت احرف است لهذا ممکن است آیات را تطبیق نمائیم بر معنی دیگری علاوه بر آنچه مفسرین راجع باین مبارک سوره نموده‌اند

صفحه : ۲۰۷

(توجیه لطیف)

مقدّمه بعرض مطالعه کنندگان محترم میرسانم شکی نیست که قرآن کلام الهی و از معدن عظمت الوهیت فرود آمده و همان طوری که کلام ارائه میدهد ما فی الضمیر متکلم را قرآن نیز ارائه میدهد معانی و مطالبی را که از عالم لاهوت بعالم ناسوت ظهور نموده و همان طوری که معانی از مرتبه عقل انسانی تنزل مینماید بمرتبه نفس وی و از آنجا بمرتبه خیال و از مرتبه خیال بمرتبه حسّ مشترک و ذهن و از آنجا بصورت الفاظ در خارج بروز و ظهور مینماید همین طور قرآن که در وصف آن فرموده إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتابٍ مَکنُونٍ لا یَمَسُّهُ إِلَّا المُطَهَّرُونَ تَنزِیلٌ مِن رَبِّ العالَمِینَ که از مرتبه علم لدنی و دفتر آفرینش تنزل نموده در عالم قضاء که شاید اشاره بهمین مرتبه دارد آنکه در احادیث تعبیر بمشیت شده که خدا همه چیز را بمشیت خلق نموده و مشیت را بچیز دیگری خلق ننموده و از مرتبه قضا تنزّل نموده و در لوح محفوظ ثبت گردیده و در عالم مجرّدات و در مرتبه عقل کل که مظهر تام و تمام

او حقیقت محمدیّه است ظهور پیدا نموده و از آن مرتبه نیز تنزل نموده و در مرتبه نفس کلی عالم که مظهر تام و تمام آن نفس شریف محمدی صلّی اللّه علیه و آله سلّم و قلب مبارک وی است فرود آمده و نیز از آن مرتبه تنزّل نموده و در عالم طبیعت فرود آمده و بصورت الفاظ بروز و ظهور نموده و شب قدر شاید اشاره بعالم طبیعت باشد که عالم طبیعت مثال شب ظلمانی است نسبت بروز عقلانی در احادیث وارد شده

(ما من شیء الا بعلم و مشیّت و اذن و قضاء و قدر و اجل و کتاب)

و چنانچه از اینکه احادیث و امثال آن استفاده میشود مرتبه مشیّت قبل از مرتبه قضا و قدر است و از اینجا معلوم میشود که هر چیزی که در اینکه عالم طبیعت ظهور و بروز مینماید مراتبی را طی نموده تا آنکه در اینکه لباس مادیّت و در اینکه عالم دنیا که پائین‌ترین و نازلترین مراتب خلقت بشمار میرود جلوه نموده.

صفحه : ۲۰۸

و نیز شکی نیست که محل نزول قرآن قلب مبارک نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده در سوره بقره آیه ۹۱ فرمود قُل مَن کانَ عَدُوًّا لِجبرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلبِکَ بِإِذنِ اللّهِ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ سوره شعراء آیه ۱۹۲ وَ إِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ العالَمِینَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ عَلی قَلبِکَ لِتَکُونَ مِنَ المُنذِرِینَ و غیر اینها از آیات که دلالت واضح دارد که قرآن بتوسط روح الامین بقلب مبارک رسول اکرم فرود آمده و جمع بین اینکه آیات و آیه بالا- إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةِ القَدرِ إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ که آن آیات بالا محل تنزیل قرآن را قلب رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرار داده و اینکه دو آیه زیر محل انزال قرآن را شب قدر قرار داده و چون شب یک قطعه‌ای از زمان بشمار میرود و نمیشود محل و قرارگاه قرآن باشد مگر آنکه آیه اینکه طور توجیه شود (انا انزلناه فی قلبک فی لیلهٔ القدر) یا آنکه لیل در آیه را تعمیم دهیم و گوئیم شاید مقصود از شب عالم طبیعت است نه شب معین اگر چه تخصیص شب بعالم طبیعت خلاف ظاهر لفظ است لکن باعتبار معنی و جمع بین آیات بی مناسبت نیست.

پس از بیان اینکه دو مقدمه گوئیم إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةِ القَدرِ شاید اشاره باین باشد که ما قرآن را از عالم ما فوق الطبیعه تنزّل دادیم و بصورت الفاظ فرود آوردیم در عالم طبیعت که مصداق و مظهر کاملش مرتبه حسّ و بدن محمدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بسیار بزرگ و با عظمت و جلال و شریف و ذی قدر است وَ ما أَدراکَ خطاب بپیمبر اکرم است که تو چه دانی که اینکه شب چه قدر عظمت و جلال دارد لکن ممکن است مقصود مؤمنین باشند که آنان عظمت و بزرگی حسّ شریف او را نتوانند درک نمایند زیرا که هیکل و جسمی می‌بینند لکن نمیدانند که جسم آن بزرگوار مشکلات نور الهی و زجاجه انوار لم یزلی و محل ودائع آیات صمدانی است لَیلَةُ القَدرِ خَیرٌ مِن أَلفِ شَهرٍ شاید در مقام عظمت مرتبه حسّ و جسم محمدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برآمده که طبیعت و بدن آن بزرگوار نسبت بباقی طبایع و ابدان

صفحه : ۲۰۹

در لطافت و طهارت بالاتر و عظیم‌تر است از نسبت یک شب بهزار ماه و تشبیه بشب نه از جهت ظلمت و تاریکی آن است زیرا که حضرتش جسما و روحا نور است که ظلمت و تاریکی در او یافت نمیشود چنانچه توصیف (بسراجا منیرا) گردیده بلکه ممکن است گفته شود تشبیه بشب از جهت سکونت و آرامش آن است و نیز همین طوری که شب ملصق بروز روشن است جسم مبارک آن سرور نیز ملصق بروح آن بزرگوار است که عین نور و حقیقت عقل و روح اعظم و مظهر انوار الهی است تَنَزَّلُ المَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذنِ رَبِّهِم مِن کُلِّ أَمرٍ نظر بعظمت و شأن قرآن دارد که هنگام نزول قرآن در عالم طبیعت طبقات ملائکه با روح و شاید اشاره بهمان روحی باشد که در پاسخ سؤال از روح فرموده (قُلِ الرُّوحُ مِن أَمرِ رَبِّی) که روح از عالم امر پروردگار من است (لَهُ الخَلقُ وَ

الْأَمْرُ) نه از عالم خلق كه ملائكه و روح بمشايعت قرآن از مقام خود تنزل نموده و از هر جانب و اطرافى بزمين فرود مى‌آيند سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ملائكه و روح سلام و درود ميفرستند بر حقيقت روح و جسم و طبيعت محمدى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مادامى كه طبيعت باقى است و تا وقتى كه روح شريفش از عالم طبيعت پيوند گردد بعالم نور و طلوع فجر حقيقت إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ خدا و ملائكه و مؤمنين و اينكه عاصى گنه كار تماما سلام و درود ميفرستيم بروح پاك آن سرور و ذريّه طاهرين او صلوات اللّه و سلامه عليه و اله الطاهرين و اينكه در بعض روايات دارد كه مرجع ضمير (هى) امام زمان است تأييد مينمايد گفتار ما را زيرا كه امام بعد از رسول اكرم مظهر و نماينده و قائم مقام و نائب او است سلام و درود بر آن بزرگوار بعينه سلام و درود بر نبى اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است.

صفحه : ۲۱۰

سورة البينة

اشاره

مدنية و هى ثمان آيات اينكه سوره مدنى است در مدينه فرود آمده و هشت آيه و نود و چهار كلمه و سيصد و نود و نه حرف است از سعيد مسبب نقل ميكنند كه او از ابو دردا از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين روايت ميكند اگر مردم ميدانستند در اينكه سوره چه قدر فضيلت است اهل و مال خود را رها ميكردند و اينكه سوره را مى‌آموختند مردى از خزاعه گفت يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در خواندن آن چه ثواب است فرمود اينكه سوره‌اى است كه هيچ منافق و آن كس كه در دل وى شكى باشد نخواند آن گاه فرمود بحق خدا قسم كه از وقتى كه اينكه سوره فرود آمده فرشتگان مقرب اينكه سوره را ميخوانند و از آن فيض ميبرند و هيچ كس نيست كه اينكه سوره را در شب بخواند مگر آنكه خداوند فرشتگان بفرستد تا او را نگاه دارند و دين و دنياى او را حفظ نمايند و از خدا رحمت و مغفرت او را بخواهند و اگر كسى اينكه سوره را در روز بخواند خداوند بقدر روشنايى روز و تاريكى شب بوى ثواب دهد يعنى بقدر ملك دنيا مردى از فيش غيلان گفت يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حديث را بر ما زياد نما فرمود عمّ يتساءلون را بياموزيد

(و قاف و القرآن المجيد و السماء ذات البروج و السماء و الطارق)

نيز بياموزيد كه اگر شما بدانيد در اينكه سورها چه فضيلت و ثواب است آنچه در دست داريد رها كنيد و بتعليم و حفظ اينكه سورها كوشش نمائيد و باين سورها تمام گناهان آمرزيده شود مگر شرك بخدا و بدانيد كه سوره الملك در قيامت با خدا مجادله كند و استغفار كند براى كسى كه آن را قرائت نموده زرين جيش از ابى كعب روايت ميكند كه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده هر كس سوره لم يكن را بخواند در سفر و حضر با خير البريّه در قيامت محشور گردد انس مالك گفته رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم گفت خداى تعالى فرموده من اينكه سوره را بر تو بخوانم ابى كعب گفت يا رسول اللّه خدا نام مرا برده فرمود آرى ابى كعب گريه كرد (تفسير ابو الفتوح رازى)

صفحه : ۲۱۱

[سوره البينة (۹۸): آيات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
لَم یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ وَ المُشرِکِینَ مُنفَکِّینَ حَتّی تَأتِیَهُمُ البَیِّنَهُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللّهِ یَتلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَهً (۲) فِیها کُتُبٌ قَیِّمَهٌ (۳) وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّنَهُ (۴)
وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِیَعبُدُوا اللّهَ مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفاءَ وَ یُقِیمُوا الصَّلاهَ وَ یُؤتُوا الزَّکاهَ وَ ذلِکَ دِینُ القَیِّمَهِ (۵) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ وَ المُشرِکِینَ فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أُولئِکَ هُم شَرُّ البَرِیَّهِ (۶) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُم خَیرُ البَرِیَّهِ (۷) جَزاؤُهُم عِندَ رَبِّهِم جَنّاتُ عَدنٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ذلِکَ لِمَن خَشِیَ رَبَّهُ (۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
کفّار از اهل کتاب و مشرکین (از خطا و عصیان) دست برنمی‌داشتند تا اینکه بیاید آنان را برهانی روشن،
پیمبری از جانب خدا که بخواند بر آنها نامهای پاک و پاکیزه،
که در آنها نوشتهایی است درست و محکم،
و اهل کتاب متفرق نشدند (و بیراهه نرفتند) مگر پس از آنی که آمد آنان را بیّنه روشن،
و مأمور نگشتند مگر اینکه بطور خلوص عبادت نمایند خدا را (و عبادت را مخصوص بحق گردانند) و بپای دارند نماز را و زکاهٔ مال خودشان را بدهند و اینکه دینی است حق و پاینده،
محققا آنهایی که کافر شدند (و از طریق حق و حقیقت

صفحه : ۲۱۲

برگشتند) آنان در آتش جهنم جاویدانند و حقیقهٔ آنها بدترین خلقند،
و کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو بجای آوردند آنها بهترین خلق (روی زمینند)
پاداش آنها نزد پروردگار آنها است در بهشتهای عدن که از زیر تختهای آن نهرها جریان دارد و همیشه در آن بهشتها جاویدانند خداوند از ایشان راضی و خشنود و آنها نیز از خدای خود راضی و خشنودند

(توضیح آیات)

لَم یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ وَ المُشرِکِینَ مُنفَکِّینَ حَتّی تَأتِیَهُمُ البَیِّنَهُ (من) در آیه من بیانیه است نه من تبعیضیّه و آیه در مقام بیان اینکه است که کفّار دو قسمند یکی اهل کتاب از یهود و نصاری و دیگر مشرکین که شریک برای خدا قائلند و شاید آیه اشاره باشد که اگر بیّنه روشن برای کفار از جانب خدا نمی‌آمد آنان بکفر و شرک خود باقی میماندند و چون بایستی از طرف خدا حجت بر خلق تمام شود اینکه است که رسولان و پیمبران برای هدایت خلق مبعوث گردانیده رَسُولٌ مِنَ اللّهِ یَتلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَهً (رسول) بدل از بیّنه است و در حدیث دارد که مقصود از بیّنه رسول خاتم است که وجود خود رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اخلاق و صفات او بیّنه ظاهر و بارزی است برای اثبات نبوت و رسالت آن بزرگوار تلا یتلو پیروی و متابعت نمودن چیزی چیز دیگری را گویند که بین آن دو چیز خارجی فاصله نشده باشد مثل قوله تعالی وَ القَمَرِ إِذا تَلاها اشاره به اینکه نور قمر اقتباس از

نور شمس شده و مقصود از صحف که جمع صحيفه و صحيفه نوشته‌جاتى را گويند كه در آن نامهاى پاكيزه نوشته شده خلاصه شايد آيه اشاره باين باشد كه هر رسولى عموما يا مقصود نبى خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خصوصا بيّنه و حجّت كاملى است براى خلق و نيز قرآن مجيد تلو و دنبال

صفحه : ۲۱۳

صحيفها و كتابهاى آسمانى است يعنى در رديف آنها بلكه جامع تمام آنها است و بين كتابهاى آسمانى و قوانين و مقررات الهى فاصله و جدايى نيست هر يك دنبال ديگرى و تمام آنها از يك اصل محكم و محل طاهر فرود آمده و شايد مقصود از (كتب قيّمة) لوح محفوظ و سر دفتر كتاب آفرينش باشد كه صحف مطهره از آنجا فرود آمده.

چنانچه از ابى جعفر عليه السّلام روايت شده بيّنه قرآن است كه قرآن جامع جميع كتب آسمانى و آن كتاب محكم و ناطق بحق و مشتمل بر ذكر حقايق و لب مطالب و جامع اصول و فروع تمامى صحيفهاى پيمبران است كه رهنماى روشنى است كه براى هدايت خلق فرستاده شده وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَيِّنَةُ اشاره به اينكه اهل كتاب پيش از بعثت پيمبر اسلام چون در كتابهاى آسمانى خود اوصاف حضرتش را خوانده بودند منتظر قدومش بودند وقتى مبعوث گرديد با ادله و معجزات روشن بعضى گرويدند و بعضى انكار نمودند وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِيَعبُدُوا اللّهَ جمله حاليه مقيد بغايت اشاره به اينكه ارسال رسل و انزال كتب آسمانى براى اينكه است كه مردم را رهبرى نمايد بمعرفت و عبادت خداى يگانه ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِيَعبُدُونِ و پيرامون شرك و بت پرستى نگردند و رجوع بفطرت اوليّه خود نمايند زيرا كه فطرت تمام افراد بشر بر توحيد است و فائده عبوديت و بندگى عايد خود شخص ميگردد خداوند منزّه و مبرّا از هر گونه احتياج و نقصى است و بايد دانست كه متصف شدن عمل بعبادت منوط بچند شرط است كه بدون يكى از آنها عبادت تحقق نپذيرد اوّل دين و روش عبادت كننده كه بايستى بر طريق حق و بر آنچه وظيفه آن است انجام گيرد افرادى از اهل كتاب بدستور

صفحه : ۲۱۴

تورات و انجيل و باقى كتب آسمانى عمل ميكردند لكن عبادت آنان خالى از بندگى بود زيرا وقتى پيمبر خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مبعوث گرديد وظيفه آنها پيروى او بود كه بايستى بقانون قرآن و اسلام عمل كنند چون نكردند دينشان خلل پيدا نمود و عبادتشان مشوب گرديد.

دوم بايستى مطابق دستوراتى كه از طرف حق تعالى رسيده عمل نمود طابق- النّعل بالنّعل بدون صلاح انديشى و بدون آنكه از خود چيزى بآن ضميمه نمود يا چيزى از آن كم كرد كه اينها مخلّ بعبادت است و عبادت بودنش محقّق نميگردد چه جاى آنكه خالص باشد.

(سوم) نيّت عبادت بايستى صحيح باشد يعنى داعى بر عبادت امر مولا و از روى فرمانبرى تحقق پذيرد.

چهارم دانا گرديدن باجزاء و شرايط عبادت زيرا كه يك قسمت عبادت باعمال خارجى تحقّق پذيرد كه قبلا بايد از روى ميزان صحيح فهميد و دانست كه شرايط عبادت چيست و اجزاء آن كدام است كه اگر يكى از اجزاء يا شرطى از شروط آن مفقود گردد مخلّ بعبادت خواهد بود.

مُخلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ خالص و خلوص در لغت چيزى را گويند كه مشوب بچيزى نباشد راغب اصفهانى چنين گويد خالص در معنى با صافى يكيست مگر اينكه خالص چيزى را گويند كه مشوب بوده و پس از آنكه كثافت آن گرفته شود خالص گردد و صافى چيزى را گويند كه هيچوقت مشوب بچيز ديگر نبوده. قوله تعالى وَ قالُوا ما فِي بُطُونِ هذِهِ الأَنعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا و قوله تعالى

فَلَمَّا استَیأَسُوا مِنه خَلَصُوا نَجِیًّا آیه راجع ببرادران یوسف است که وقتی تنها شدنـد خالص از غیر گردیدنـد و نیز قوله تعالی وَ نَحنُ لَه مُخلِصُون– إِنَّه مِن عِبادِنَا المُخلَصِینَ و اخلاص مسلمانها اینکه بود که از آنچه یهودیها و نصرانیها راجع بحضرت عیسی علیه السّلام یا عزیر علیه السّلام میگفتند خالص بودند خلاصه حقیقت اخلاص و اخلاص حقیقی آنست که انسان از غیر خدا

صفحه : ۲۱۵

تبرّی جوید.

خلوص چند مرتبه دارد یکی خالی بودن از ریاء و سـمعه و عجب و غیره که باتفاق تمام دانشـمندان عبادتی که مشوب بیکی از اینها باشد قبول نمیشود زیرا و لو آنکه در صورت عبادت نماید لکن در معنی غیر از نفس پرستی چیز دیگری نخواهد بود عبادت خالص اینکه است که از تمـام جهـات نفسانی و حظوظات طبیعی خالی باشـد حتّی شوق بهشت یا خوف جهنّم هر گاه محرّک عمل گردید عمل مشوب بخود خواهی میگردد و در واقع معاوضه است نه عبادت و بنـدگی و اینکه گوینـد اگر عبادت برای فرمان برداری انجام گیرد لکن فرمان برداری بامید ثواب و بخشـش باشد مخل بعبادت نیست زیرا در اینکه صورت داعی بداعی است و شـخص مستحق جزای جمیل میگردد صـحیح است لکن صحیح بودن غیر از مرتبه اخلاص است از فرمایشات حضرت امیر علیه السّلام است که خدا را عبـادت نمیکنم از خوف جهنم که آن عمـل عبیـد است و نه از شوق بهشت که آن عمـل مزدور است بلکه چون خـدا را مسـتحق عبادت یافتم او را عبادت میکنم آری عمل وقتی در تعداد عبادت بشـمار میرود که از آنچه غیر خدا است خالی و فقط محرک عمل انجام دادن وظیفه بنـده‌گی باشـد و اینکه معنی وقتی تحقق پـذیرد که محبت خـدا که منوط بمعرفت او است در دل جایگزین گردد زیرا که محبت جـذابه الهی است در هر جا پدید گردید اقتضای وصل میکند و محب طالب ازدیاد معرفت و رضای محبوب میگردد و چون مخلوق راهی بسوی تحصـیل رضـای حق و قرب او نـدارد مگر بوسـیله عبادت اینکه است که کوشـش میکنـد در عبادت که باین وسـیله راهی بسوی محبوب خود پیدا کند و خدا را برای خدا میخواهد نه برای قرب و منزلت نزد او که اینکه نیز از حظ نفسانی خالی نیست بلکه بایستی محبت محرک عمل او باشـد که وی را بحبوبش نزدیک گرداند و برای آنکه باشـتباه نیافتید و چنین گمان کنید که خلوص در عمل دارید

صفحه : ۲۱۶

بـایستی در مقـام آزمـایش برآئیـد و رجوع بنفس خود نموده و دیـد چه صـفت و خلقی در نفس غـالب گردیـده و میـل مفرط وی بچیست که هر صـفت و خلقی در انسـان غـالب گردیـد بدانـد تمـام اعمـال و حرکات او بـدور آن چرخ میزنـد مثلا کسـی که حب ریـاست یـا محبت مـال و جـاه و غیره بر او غالب گردیـد تمام اعمال و حرکات او بالاخره مسـتند بآن و برای رسـیدن بآن است و لو آنکه خودش ملتفت نباشد و گمان کند عبادت میکند.

دوم خلـوص دل و خـالی شـدن قلب از غیر خـدا و آن وقـتی میسّر میگردد که تمـام همّ انسـان یکی گردد و بحق و حقیقت رو آرد کسـی از اینکه اکسیر محبّت خدایی چشیده که در همه حال در نعمت و رفاه در سختی و تنگی در صحت و مرض در عزت و ذلت در خوشی و ناخوشی در همه وقت نسبت بمحبت الهی حال او یکسان باشد و خدا را برای خدا دوست دارد نه برای نعمتهایی که در بـاره او اجرا نموده تـا از آن کسـانی محسوب نگردد که در بـاره آنـان فرموده وَ مِنَ النّاسِ مَن یَعبُدُ اللّه عَلی حَرفٍ فَإِن أَصابَه خَیرٌ اطمَأَنَّ بِهِ وَ إِن أَصابَته فِتنَةٌ انقَلَبَ عَلی وَجهِهِ خَسِرَ الـدُّنیا وَ الآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الخُسـرانُ المُبِینُ سوره حـج آیه ۱۱ مقاله‌ای است خطی منسـوب بسـید بحر العلـوم که آن سیّد بزرگـوار راجع بخلوص بیـان خوبی نموده و برای وضوح مطلب مختصـری از آن را در اینجا تذکر میدهم عالم خلوص و اخلاص چنین گوید بدان که خلوص و اخلاص بر دو قسم است اول خلوص دین و طاعت از برای خدا

دوم خلوص خود براى خـدا و اشاره باوّل دارد قوله تعالى لِيَعبُدُوا اللّه مُخلِصِ ينَ لَه الدِّينَ و اينكه قسم از خلوص در مبادى و از اوائل درجات ايمان بشـمار ميرود و تحصـيل آن بر هر كسـى لازم و بـدون آن عبادت فاسـد و يكى از مقـدمات وصول بقسم دوم است و اشاره بمعنى دوم دارد قوله تعالى إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِينَ زيرا كه در اينكه

صفحه : ۲۱۷

آيه خلوص را براى خود بنـده ثـابت فرموده يعنى از صـفات او بشـمار آورده و در آيه اول خلوص را راجع بـدين و براى دين ثـابت گردانيـده و بنـده را خـالص كننـده قرار داده و همچنيـن اشـاره بقسم دوم دارد قـوله تعـالى (من اخلص للّه) يعنى كسـى كه خـودش خـالص شـود و خلوص نسبت بقسم اوّل بصـيغه فاعـل ايراد ميشود و نسبت بقسم دوم بصـيغه مفعول اداء ميشود«۱» و اينكـه قسم از خلوص مرتبه‌ايست وراى مرتبه اسـلام و ايمـان و نميرسـد بآن مگر كسـى كه (مؤيـد من عنـد اللّه) و منظور بانظار الطاف الهيه ربانيه گرديـده و موحّـد حقيقى نيست مگر صاحب اينكه مرتبه و مادامى كه سالك باين عالم پا نگذارد دامن او از خار شـرك مستخلص نگردد وَ مـا يُؤمِنُ أَكثَرُهُم بِـاللّهِ إِلّا وَ هُم مُشـرِكُونَ«۲» و براى صـاحب اينكـه مرتبـه بنص كتـاب الهى سه منصب ثـابت است اول در محاسبه محشر آفاقى و حضور در آن عرصه معاف و فارق است قوله تعالى فَإِنَّهُم لَمُحضَرُونَ إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِينَ در وصف ايشان است زيرا كه اينكه طائفه بتوسط عبور بر قيامت عظمى انفسيه حساب خود را واپس داده‌اند پس حاجت بمحاسبه ديگر ندارند

---

(۱) خلوص دين و عبـادت وقتى تحقق گيرد كه دين و عبـادت از هر غـل و غشـى مثـل رياء و عجب و سـمعه و خودخواهى و از هر گونه چيزى كه مخـل بعبـادت باشـد خـالى گردد و عمل مخصوص بعبوديت و بنـدگى انجام گيرد و اينكه اول مرتبه خلوص اسـت اينست كه در آيات قرآنى بصـيغه اسم فاعل كه براى كننـده كارى آرنـد آورده و مرتبه دوم خلوص دل و روح و روان آدمى اسـت كه از آنچه غير خـدا است خالى و يك‌دله و يك جهته بكعبه مقصود رو آرد اينست كه در آيات اينكه قسم خلوص را بصـيغه اسـم مفعول كه دلالت بر خالص گرديدن ذات و دل است آورده كه در اينجا خلوص در خود انسان واقع است نه فقط در عمل وى

(۲) سـوره يوسف آيه ۱۰۵، گويـا آيه راجع بكسـانى است كه در آيـات تكوينى آفاقى تـدبر ندارنـد در باره آنها فرموده بيشتر آنها ايمان نمى‌آورند مگر آنكه مشركند

صفحه : ۲۱۸

(دوم) آنچـه از سـعادت و ثـواب بهر كس داده ميشـود در مقابـل عمـل و كردار او اسـت مگر اينكه صـنف از بنـدگان كه كرامت و الطاف بايشان و راى طور عمل و فوق پاداش و كردار او است وَ ما تُجزَونَ إِلّا ما كُنتُم تَعمَلُونَ إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِينَ«۱» (سوم) اينكه مرتبه از خلوص مرتبه‌ايست بسـيار عظيم و مقامى است بس رفيع و در آن اشاره بمقامات رفيعه و مناصب منيعه است و آن آنست كه آنان ميرسـند بجايى كه در خور آنها و مقام آنها است كه توانند سـتايش و ثنا نمايند آن ذات مقدس الهى را قوله تعالى سُبحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِينَ«۲» اشاره بچنين اشخاصـى دارد يعنى مخلصـين و كسانى كه بمقام خلوص رسـيده‌اند فقط توانند ثنـاى الهى را بـآنچه سـزاوار او است بجاى آرنـد و صـفات كبريايى را بشناسـند و اينكه منتهاى درجه و مقام مخلوق و نهايت درجه ممكن است تـا ينابيع حكمت بامر خداونـدى از زمين دل ظاهر نگردد بنـده اينكه جرعه را نتوانـد چشـيد و تا طى مراتب ممكنات را نكند و ديده در مملكت وجوب وجود لاهوتى نگشايد باين مرتبه نتواند رسيد.

آرى تا كشور امكان در نوردنـد در بساط (عنـد ربهم) قـدم نتوانند گذاشت و لباس حيات ابدى نتوانند پوشـيد و حال آنكه بندگان مخلص را اعطـاى حيـات ابـديّه ثـابت و در نزد پروردگـار حاضـرند وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحياءٌ عِنـدَ رَبِّهِم

یُرزَقُونَ«۳» و رزق ایشان همان رزق معلوم است که در باره مخلصین

---

(۱) سوره و الصافات آیه ۸، یعنی مردم جزا داده نمیشوند مگر بآنچه عمل میکردند مگر بندگان خدا که خالص گردیده‌اند

(۲) سوره و الصافات آیه ۱۵۹، منزه است خدا از آنچه او را وصف نمایند مگر بندگان خدا کسانی که خالص گردیده‌اند اشاره به اینکه فقط کسانی که روح و دل آنها از غیر حق تعالی حتی از خود نیز خالی گردیده توانند او را باوصاف جلال و جمال ستایش نمایند زیرا که از خود خالی و فانی و بحق باقی گردیده‌اند

(۳) سوره آل عمران آیه ۱۶۳، نپندارند کسانی که کشته شدند در راه خدا اینان

صفحه : ۲۱۹

فرموده‌اند أُولئِکَ لَهُم رِزقٌ مَعلُومٌ و قتل فی سبیل اللّه اشاره بهمین مرتبه از خلوص است اینکه دو رزق متحد و یکی است و قرین (کون عند ربهم) و عبارت از قرب و حقیقت ولایت است که مصدر و اصل شجره نبوّت است

(انا و علی من شجرة واحدة)

اشاره بهمین مرتبه است زیرا که نبوّت متفرع بر ولایت و متولد از آن است بلکه ولایت نور است و نبوت شعاع و آن صورت است و اینکه عکس آن عین است و اینکه اثر زیرا که ولی مخاطب بخطاب اقبل است و نبی بخطاب ادبر بعد از اقبل پس نبوت بی ولایت صورت نبندد لکن ولایت بدون نبوت تحقق پذیرد اینکه است که در باره مخلصین وارد شده

لیس بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الّا رداء الکبریاء

(پایان) وَ یُقِیمُوا الصَّلاةَ وَ یُؤتُوا الزَّکاةَ وَ ذلِکَ دِینُ القَیِّمَةِ (وَ یُقِیمُوا الصَّلاةَ عطف به (لیعبدوا) و یؤتوا الزکاة عطف است (بیقیموا) بعد از ایمان دور کن عبادت که محور بندگی بدور آن میچرخد و دو پایه و دو اصل عبادت که عبودیت از پرتو آن بکمال میرسد یکی نماز است و دیگری زکاة یکی عبادت بدنی و دیگری عبادت مالی وَ ذلِکَ دِینُ القَیِّمَةِ اشاره باین دو اصل دارد که قوام دین و بقای ایمان روی پایه اینکه دو اصل قرار گرفته که بدون آن دین پایدار نماند بلکه توان گفت ترک اوامر اللّه منجر بکفر میگردد.

مردگان باشند بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده شده‌اند اینجا سید جلیل قتل فی سبیل اللّه را تعمیم داده که مراد از کشته شدگان راه خدا کسانی میباشند که بمرتبه خلوص بمعنی دوم رسیده یعنی آنهایی که منیت و خودیت خود را از دست داده‌اند و در تمام وجودشان غیر از محبت و معرفت بحق تعالی چیزی یافت نمیشود چنانچه در سوره و الصافات آیه ۴۰ در وصف مخلصین یعنی خالص گردیدگان برای خدا فرموده أُولئِکَ لَهُم رِزقٌ مَعلُومٌ و اینکه آیه را توان قرینه گرفت که مقصود از قتل فی سبیل اللّه اعم است و جامع آن از خودگذشتگی است (ترجمه)

صفحه : ۲۲۰

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ وَ المُشرِکِینَ فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أُولئِکَ هُم شَرُّ البَرِیَّةِ در مقام سبب خلود کفّار در جهنّم و عذاب دائمی آنان است که کفّار از یهود و نصاری و مشرکین بدترین خلق بشمار میروند زیرا که آنان کسانی میباشند که در باره آنها کَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلُّ سَبِیلًا صادق آید و آنان اضافه بر اینکه بوظیفه خود که بایستی بپیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آرند عمل ننموده از کتب الهی سرقت نمودند و آنچه در باره رسول اکرم در کتابهای آسمانی یافتند دزدیدند و نیز قطاع الطّریق بودند که راه هدایت را بروی مردم می‌بستند و آنان را براه باطل سوق میدادند و از روی عناد انکار حق مینمودند و اینکه

اوصاف مقتضی خلود در جهنم است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُم خَيرُ البَرِيَّةِ بروايت على بن ابراهيم (خير البريه) مقصود آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم‌اند و چون بایستی جزا مقابل عمل باشد همین طوری که مؤمنین همیشه در مقام اطاعت و بندگی قیام مینمایند اینکه است که بایستی نعمتهای آنها بپاداش عملشان نیز دائمی باشد و آب رحمت الهی که از سر چشمه احسان او تراوش نموده همیشه برای آنها جاری گردد.

رَضِيَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ذلِكَ لِمَن خَشِيَ رَبَّهُ سعادت و فضیلت بزرگی که بالای تمامی نعمتها و حظوظات بهشتیان است همان است که مؤمنین مرضی حق تعالی و مورد لطف الهی واقع میگردند و اینکه لذّت روحانی است که هیچ طرف مقایسه با نعمتهای جسمانی آنان نیست زیرا لذائذ روحانی آنهم چنین موهبت بزرگی که مبدء عالم اظهار رضایت نماید از

صفحه : ۲۲۱

عبد ذلیل بیمقدار خود بمراتب بسیار لذیذتر از تمام نعمتهای بهشتی است که به بهشتیان کرامت مینماید و آن همان است که در باره آن فرموده (هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و بخاطر احدی خطور ننموده) برای آنکه دانسته شود چه کسی مورد رضای حق تعالی و مرضیّ او واقع میگردد از آیه دو علامت توان استخراج نمود که بایستی هر کس خود را باین دو علامت آزمایش نماید یکی در خود بنگرد آیا چنین حال و ملکه‌ای در وی پدید گشته که در همه حال بلا، نعمت، مرض، صحت، فقر، غنا حال وی یکسان و از خدا راضی و خشنود است بداند خدا نیز از وی راضی است کسی که دانست و از روی حقیقت فهمید که آنچه در باره او جاری میگردد خواه مطابق میل نفسانی وی باشد یا نباشد از روی حکمت و صلاح دید وی است البتّه بر آنچه برای وی پیش آید از روی رضا و رغبت گردن مینهد بلکه بلا و مصیبات را استقبال مینماید و بزبان حال گوید (در بلا هم میچشم لذات او، مات اویم مات اویم مات او) و چون رضای بنده ناشی از رضای او است زیرا که او منشأ و مبدء تمام خیرات و خوبیها است اینکه است که اظهار مینماید خدا از او راضی و او نیز از خدا راضی است) چنانچه کسی که بخواهد بداند خدا او را دوست دارد ببیند خودش نسبت بمحبت خدا در چه درجه‌ای قیام دارد (يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَهُ) ذلِكَ لِمَن خَشِيَ رَبَّهُ اینکه علامت دیگری است که بآن آزمایش میشود که ببیند اگر خوف و خشیت و عظمت الهی در قلب وی استیلا نموده و تمام قوا و مشاعر او را تحت تأثیر خود قرار داده و در سراسر وجود وی نفوذ نموده بطوری که نگوید و نشنود و نبیند و حرکت نکند مگر بامر او و مطابق رضای او بداند در مورد الطاف حق تعالی واقع و مرضی او گردیده

صفحه : ۲۲۲

سورة الزلزال

اشاره

مدنيةٌ و هى ثمان آيات اینکه سوره مدنی است در مدینه فرود آمده از عبد اللّه عباس نقل میکنند که ضحّاك گفته مکّی است در عدد کوفیان هشت آیه و بحساب بصریان نه آیه و سی و پنج کلمه و صد و شصت و نه حرف است و از أمیر المؤمنین چنین روایت میکنند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر کس اینکه سوره را چهار مرتبه بخواند مثل کسی ماند که تمام قرآن را خوانده باشد.

و از عبـد اللّه عبّاس نقل میکنند که رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرموده (اذا زلزلت) مطابق نصف قرآن است و قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ مطابق ثلث قرآن و قُل یا أَیُّهَا الکافِرُونَ مطابق ربع قرآن.

و از امـام صـادق علیه السّـلام نقل میکننـد که کسـی که در نماز نافله سوره (اذا زلزله) بخوانـد از زلزله و صاعقه و هر آفتی محفوظ ماند و پس از مردن امر ببهشت میشود و از کفعمی است که قاری اینکه سوره از شرّ سلطان محفوظ ماند.

[سوره الزلزلهٔ (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
إِذا زُلزِلَتِ الأَرضُ زِلزالَها (۱) وَ أَخرَجَتِ الأَرضُ أَثقالَها (۲) وَ قالَ الإِنسانُ ما لَها (۳) یَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها (۴)
بِأَنَّ رَبَّکَ أَوحی لَها (۵) یَومَئِذٍ یَصدُرُ النّاسُ أَشتاتاً لِیُرَوا أَعمالَهُم (۶) فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ (۷) وَ مَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (۸)

[ترجمهٔ]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

هنگامی که زمین سخت بلرزه درآید،

و بیرون اندازد زمین آنچه در آن مدفون گردیده،

در آن هنگام آدمی (از روی حیرت) گوید چه شد که زمین اینکه

صفحه : ۲۲۳

طور بجنبش آمد،

در آن هنگام زمین (بامر خدا) بزبان آید و سخن گوید (و خلق را خبر دار نماید)

و بسخن آمدن زمین بوحی پروردگار تو است،

در آن روز قیامت مردم از قبرها بیرون آیند (و در صحرای محشر) متفرق میگردند تا اینکه ببینند اعمال خود را،

پس کسی که بقدر ذرهٔ المثقالی عمل خیر نموده پاداش خیر میبیند

و کسی که بقدر ذرهٔ المثقالی عمل شر و کار زشت کرده جزای عمل خود را میبیند.

(توضیح آیات)

اشاره

إِذا زُلزِلَتِ الأَرضُ زِلزالَها اینکه مبارك سوره بـا کوچکی آیـاتش از بزرگـترین سوره‌هـا و آیـات قرآن بشـمار میرود و در خلال کلمـاتش اسـرار و نکات لطیفه‌ای منـدرج است که اگر کسـی بچشم حقیقت بین آن را بنگرد و انـدکی در آن تأمّل نمایـد از ته دل

فریـاد میزنـد که حقّا اینکه آیات از معـدن وحی و از حاق حقیقت ظهور نموده و از مخزن علم الهی فرود آمـده زیرا چنین کلامی با معانی منـدرجه در آن از حیطه فهم بشـری خارج است و اگر نبود معجزه و کرامت دیگر که شاهـد صـدق نبوت و رسالت نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشـد مگر همین یـک سوره کوچـک کـافی بود زیرا که اینکه سوره مبـارکه از حیث الفاظ در بالاترین درجـه فصـاحت و بلاـغت بشـمار میرود و نیز از حیـث معـانی و نکـات منـدرجه در آن در مرتبـه‌ای واقع است که فهم کـاملترین و مبرزترین بشر بکوچکتر اسرار آن نمیرسد.

توجیه لطیف

(مقدّمهٔ) برای وضوح سوره بطور اختصار چند مطلب تذکّر میدهم:
(مطلب اول) شـکی نیست که موجودات ارضـی و سـماوی علی الدّوام در حرکت دوری میباشند و چنانچه بعض دانشمندان گفته‌اند علاوه بر حرکت وضعی و انتقالی و کمّی و کیفی حرکت دیگری نیز دارند که آن را حرکت جوهری گویند دانه که از زمین بیرون میآید علی الدّوام حرکت میکند و کوشش مینماید که

صفحه : ۲۲۴

خود را بکمال لایق بخود رسانـد و آنچه مربّی عالم و دست قـدرت در آن بالقوّه نهاده بفعلیّت برسد و واجد کمال لایق بخود گردد و همچنین تمام موجودات مادّی و غیر مادی راه کمال میپیمایند.
(مطلب دوم) در حکمت الهی ثابت گردیده که تمام موجودات حتّی جمادات و نباتات دارای روح و شـعور میباشـند و قوله تعالی وَ إِن مِن شَـی‌ءٍ إِلّا یُسَـبِّحُ بِحَمـدِهِ وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم«۱» و یَسـجُدُ لَهُ مَن فِی السَّمـاواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ یعنی سـجده و اظهـار بنـدگی میکنند آنچه در آسـمانها و زمین است شاهد بر اینکه است لکن چون جهت مادیت در غیر انسان غالب و روحانیت آنان در کمون ذاتشان مستتر است اینکه است که مردمان عادی تسبیح آنها را فهم نمیکنند.
(مطلب سوم) در محلّ خود مبرهن گردیده که هر مرکّبی بالاخره منحل خواهد شد و بدلالت آیات قرآنی و تصدیق پیمبران و کتب آسـمانی و نیز بتجربه و آزمایش دانشـمندان جدید عالم مادیات خراب و منحل میگردد و همانطوری که هر فردی از بشر و حیوان و تمـام موالیـد میمیرنـد و اجزاء وجودشان منـدک و پراکنـده میگردد همین طور مجموعه عالم مادیات و طبیعیات نیز بالاخره عمرشان بـآخر میرسـد و اجزاء وجودشـان پراکنـده میگردد چنـانچه یکی از عوامل مرگ عالم طبیعی اینکه است که از اشیاء متضاده ترکیب یافته و چون وحـدت جمعی ندارند و تفرق و تشتّت در وجود آنان مأخوذ است اینکه است که بالاخره تمام موجودات طبیعی منحل خواهند گردید پس از بیان اینکه مقدّمات گوئیم إِذا زُلزِلَتِ الأَرضُ زِلزالَها و در جای دیگر إِنَّ زَلزَلَةَ السّاعَةِ شَی‌ءٌ عَظِیمٌ اشاره بموقع مرگ زمین و منحل شدن اجزاء آن و تبدیل آن بارض قیامت است یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ اشاره بآنست زیرا

---

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶، اول آیه تُسَـبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبعُ وَ الأَرضُ وَ مَن فِیهِنَّ تسبیح و ستایش مینمایند پروردگار و اله عالم را هر کس در آسمانهای هفتگانه و هر کس که در زمین است و نیست چیزی مگر آنکه تقدیس میکند او را بحمد و ثنای او و لکن شما تسبیح و حمد و ثنای موجودات را نمیشنوید

صفحه : ۲۲۵

چنانچه بتجربه ثابت شده که هیچ موجودی معدوم صرف نمیگردد و همین طوری که انسان وقتی مرد و اجزاء وجودش مندك گردید روحانیت و جوهر و لب حقیقتش حتی جوهریّت بدنش که در احادیث بقالب مثالی و عجب ذنب تعبیر شده و در عالم فوق اینکه عالم که بلسان اخبار عالم برزخ و باصطلاح حکماء عالم مثالش گویند موجود است تا وقتی که عالم قیامت برپا گردد که آن وقت هر فرعی باصل خود برمیگردد ماه و خورشید با هم جمع میشوند اضداد با هم متّفق میگردند روح با بدن یکی میشود و چون زمین نیز یکی از موجودات بشمار میرود ممکن نیست پس از منحل گردیدن بکلی معدوم گردد بلکه شاید صورتش تبدیل گردد بصورت ارض قیامت وَ أَخرَجَتِ الأَرضُ أَثقالَها از بعضی مفسرین است که مقصود از اثقالها کنوز و دفینه‌های زمین است اینکه توجیه بنظر درست نیاید زیرا که کنوز زمین نیز از زمین است که با زمین مندك میگردد دیگری گفته مقصود مردگانند که ثقل و سنگینی زمینند لکن آنچه بنظر می‌آید شاید مقصود اینکه باشد که زمین دنیا وقتی منحل گردید و تبدیل شد بارض قیامت چون عالم قیامت عالم فعلیت و حقیقت و عالمی است که روحانیّت و فعلیت در آن غلبه دارد و عالم دنیا عالم قشر و عالم مادّه هیولایی است که بالقوه دارای کمالست و ثقالت آن غالب بر لطافت آن است زیرا که اینکه عالم مجاز آن عالم بقا، اینکه عالم کون و فساد، آن عالم بقا و ثبات، اینکه عالم موت، آن عالم حیات، اینکه عالم قشر، آن عالم لب، اینکه عالم تفرقه و تضاد، آن عالم وحدت و حقیقت و عالم قیامت نسبت باین عالم دنیا مثل نسبت روح کلّی است نسبت بتمام ارواح جزئیه اینکه است که عالم قیامت را عالم حیوان نامند و آنچه در اینکه عالم متفرق بنظر می‌آید در عالم قیامت جمعا موجود است پس بدلالت آیه بالا و آیه یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ وقتی اینکه آیات را با هم جمع نمودیم توان از مجموع آن دو معنی استفاده نمود یکی همین زمین دنیا پس از منحل

صفحه : ۲۲۶

گردیدن تبدیل میگردد بارض قیامت و دیگر قشر و ثقالت آن تبدیل میگردد بلطافت و از جوهریت و حقیقت آن زمین محشر بنا میشود و آنچه در آن بالقوه موجود است بفعلیّت میرسد و نیز آنچه در کمون آن مخفی است بروز و ظهور می نماید و صاحب حیات میگردد لکن با تغییرات و تحوّلاتی که در آن بعمل آمده و اگر چه زمین محشر نیز جسم و جسمانی است لکن چنانچه مشهود است بین اجسام در لطافت و کثافت عرض عریضی است نور و ضیاء جسم است سنگ خارا نیز جسم بدن انسان و حیوان جسم است روح بخاری نیز جسم است پس زمین قیامت اگر چه جسم و جسمانی است لکن شاید لب و جوهر اینکه زمین دنیا باشد و از اجزاء لطیف آن مأخوذ گردیده.

و چنانچه در مقدمات گفتیم چون هیچ موجودی معدوم صرف نمیشود بلکه صورت آن تبدیل میگردد و نیز گفتیم تمام موجودات رو بکمال میروند و هر موجودی بالاخره بایستی بکمال لایق خود برسد اینکه است که زمین نیز تحول می نماید بزمین قیامت و چنانچه از آیات و احادیث استفاده میشود زمین صاف و هموار و وسیع میگردد بطوری که دیگر در آن ثقالت و پستی و بلندی و ناهمواری و تنگی نباشد (خلاصه) وقتی آیات مثل آن آیه که در پاسخ انکار منکرین فرموده قُل إِنَّ الأَوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ لَمَجمُوعُونَ إِلی مِیقاتِ یَومٍ مَعلُومٍ و آن آیه وَ إِذَا الأَرضُ مُدَّت وَ أَلقَت ما فِیها وَ تَخَلَّت وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت) و اینکه آیه بالا وَ أَخرَجَتِ الأَرضُ أَثقالَها را با هم جمع نمودیم از مجموع آنها توان استفاده نمود که شاید مقصود از خالی شدن ثقل زمین ثقالت و کثرت و تفرق اجزاء و جهات عدمی و غلظت ماده و کثرت و تفرق اجزاء آن است نه گنجها و دفینه‌ها که در آن مخفی است و نه مردگانند چنانچه مفسّرین توجیه کرده‌اند.

صفحه : ۲۲۷

وَ قالَ الإِنسانُ ما لَها در اینکه آیه دو احتمال میرود یکی وقتی انسان لرزش زمین را مشاهده نمود قبل از خرابی و منحل گردیدن آن

که هنوز انسان در روی زمین باقی است از روی حیرت و وحشت گوید چه شد زمین اینطور بلرزش آمد دیگر شاید در موقعی که زمین دنیا بصورت زمین قیامت درآید انسان از روی حیرت و تعجب گوید چه شد زمین باین شکل درآمد لکن معنی اول مناسب‌تر است یَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها، بِأَنَّ رَبَّکَ أَوحی لَها ابو الفتوح رازی از انس مالك روایت میکند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه آیه را بخواند و فرمود میدانی زمین چه خبر میدهد انس مالك گوید گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود خبر میدهد از آنچه از خیر و شر در آن شده باشد و گوید فلانی در آن روز و در آن وقت چنین و چنان کرد.

و از عبد اللّه بن صعصعه که او از پدر خود چنین حکایت میکند که من در حجره ابو سعید خدری بودم بمن گفت وقتی اذان نماز گویی در صحرا صدای خود را بلند کن من از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که اینصدا را نمیشنود جن و انس و نه سنگ و نه ریگ مگر آنکه بصدق تو شهادت میدهند و راوی خبر گفته ابو امیه را را دیدم در هر بقعه از مسجد الحرام نماز میخواند گفتم چرا چنین میکنی گفت برای اینکه در قیامت همه آنها گواه باشند و اینکه آیه را یَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها را خواند مرجع ضمیر در تحدث زمین است که زمین بعد از زلزال و خرابی و بصورت زمین آخرت برآمدن صاحب نطق میشود و تکلم مینماید و شاید سرش همان باشد که گفتیم که ببرهان عقلی و دلالت آیات قرآنی مبرهن گردیده که تمام موجودات حتّی جمادات دارای حیات و شعور میباشند زیرا که هر موجودی و لو بصورت جمادی باشد دارای قوه و نیرویی است که جامع متشتتات و حافظ صورت جمعیه وی است که در جمادات تعبیر از آن بقوه جمادی و در نباتات بنفس نباتی و در

صفحه : ۲۲۸

حیوانات بنفس حیوانی تعبیر میشود و اگر اینکه قوه یا نفس در مواد نباشد اجزاء ماده پراکنده میگردد و اصل تمام نیروها نفس کلی است که در هر نوعی از موجودات طوری تظاهر مینماید و باعتبار نزولش در مواد مراتبی پیدا مینماید چنانچه قوه جمادی مرتبه نازله‌ای است از نفس نباتی و نفس نباتی مرتبه نازله‌ایست از نفس حیوانی و نفس حیوانی مرتبه نازله‌ایست از نفس ناطقه انسانی و شاید همین باشد سر تحول موجودات در یکدیگر.

خلاصه چون در کمون زمین قوه و استعداد حیات و شعور مخفی است وقتی از صورت کنونی دنیوی تحول پیدا میکند بصورت جمعی اخروی آنچه در باطنش از قوه و استعداد حیات و شعور نهفته بفعلیّت و ظهور میرسد و ارائه میدهد ما فی- الضّمیر خود را و چنیننـد تمام موجودات دنیوی وقتی تحول بعالم آخرت نمودند اینکه است که قیامت را عالم حیوان نامیده وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ و همین است سر شهادت دادن اجزاء آدمی بر علیه آن و در پاسخ اعتراض انسان که چرا شهادت بر ضرر من میدهید قالُوا أَنطَقَنَا اللّهُ الَّذِی أَنطَقَ کُلَّ شَیءٍ«۱» پس از اینجا معلوم میشود که همین زمینی که امروز زیر پا میگذاریم و آن را جماد و ناچیز میدانیم در قیامت در باره ما شهادت میدهد بآنچه در روی آن کرده‌ایم گمان نشود اینکه بیانی که راجع بآیات کردیم یک مطلب خارجی است که بآیات ضمیمه نمودیم اینطور نیست بلکه باندك دقتی معلوم می‌شود که اینکه مطالبی که در مقدمه گفته شد بطور وضوح از خود آیات استفاده میگردد زیرا که شکّی نیست که مقصود از ارض در إِذا زُلزِلَتِ الأَرضُ زِلزالَها همین زمین معهود ما است که بزلزال خراب و ویران می‌شود و از ضمیر (تحدث اخبارها) نیز معلوم میشود

---

(۱) سوره فضیلت آیه ۲۰ اول آیه وَ قالُوا لِجُلُودِهِم لِمَ شَهِدتُم عَلَینا پس از آنکه گوش و چشم و پوست شهادت میدهند بر آنچه انسان کرده گویند بپوستهای خود برای چه بر ضرر ما گواهی دادید گویند ما را بگفتار آورده آن کسی که همه چیزها را گویا گردانیده از اینکه آیه و آیات دیگر چنین معلوم میشود که تمام موجودات در قیامت تکلم مینمایند زیرا که همه در آنجا صاحب حیاتند

صفحه : ۲۲۹

همین زمین است که در قیامت بسخن می‌آید و حدیث میکند پس آیات دلالت واضح دارد که یوم محشر زمین و آنچه بر آنست بتحول آنچه در باطن او است ظهور و بروز مینماید.

یَومَئِذٍ یَصدُرُ النّاسُ أَشتاتاً لِیُرَوا أَعمالَهُم نظیر اینکه آیه بسیار است مثل آن آیه فَإِذا هُم مِنَ الأَجداثِ إِلی رَبِّهِم یَنسِلُونَ که آنان متفرّق می گردند برای آنکه صحیفه اعمال خود را ببینند و در جای دیگر یَومَ یَخرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ سِراعاً کَأَنَّهُم إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ«۱» و شاید اشتاتا در آیه بالا اشاره باین باشد که چون در قیامت هر کسی بصورت اخلاق و اعمالش وارد محشر میگردد اینکه است که مردم وقتی از قبر بیرون آیند صورت ظاهری آنان که کاشف از باطن آنها است متشتت و متفرق محشور میگردند چنانچه احادیث بسیار شاهد بر آنست که سگ و خوک صفتان بصورت سگ و خوک متکبران شاید بصورت پلنگ خلاصه هر کسی بصورت باطنش در ارض قیامت ظهور و بروز می‌نماید لِیُرَوا أَعمالَهُم و آنان متفرق می گردند برای آنکه اعمال خود را ببینند.

از اینکه آیه معلوم می‌شود که بدلیل تجسّم اعمال عوارض اینکه عالم در قیامت حکم جواهر پیدا می کند بطوری که خود اعمال بنفسه دیده می‌شود.

از بعض مفسّرین است لِیُرَوا أَعمالَهُم یعنی تا آنکه جزای اعمالشان را به بینند ظاهرا اینکه توجیه لازم نیست زیرا صورت عمل که در اینکه عالم در باطن مخفی است در آن عالم بروز و ظهور مینماید و شاید همان باشد صحیفه اعمال که

---

(۱) سوره معارج آیه ۴۳. در اوصاف قیامت است روزی است که از قبرها بیرون میآیند و می‌شتابند بسوی آن بتهایی که نصب گردیده شده، در جلد سوم اینکه تفسیر تا اندازه‌ای راجع باین آیه بیان شده مراجعه بآن جا شود.

صفحه : ۲۳۰

لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً«۱» و آیات دیگری که شاهد بر آنست.

فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ، وَ مَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ در لغت ذرّه را دو طور معنی کرده‌اند مورچه کوچک را ذره گویند ذراتی که در شعاع خورشید که از روزنه پدید میگردد آن را نیز ذرّه گویند.

خلاصه از مجموع آیات و احادیث استفاده میشود که انسان پس از کشف غطا و رفع حجاب یعنی پس از مرگ بحدّت بصرش نتایج اعمالش را می‌بیند و آثار افعالش را مشاهده مینماید میخواند صفحه کتابش را و مطلع میگردد بر حسنات و سیئات خود قال اللّه سبحانه وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلزَمناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخرِجُ لَهُ یَومَ القِیامَةِ کِتاباً یَلقاهُ مَنشُوراً اقرَأ کِتابَکَ کَفی بِنَفسِکَ الیَومَ عَلَیکَ حَسِیباً«۲»

---

(۱) سوره کهف آیه ۴۷ اول آیه وَ وُضِعَ الکِتابُ فَتَرَی المُجرِمِینَ مُشفِقِینَ مِمّا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیلَتَنا ما لِهذَا الکِتابِ گذارده میشود نامه اعمال پس می‌بینی گنهکاران را در حالی که ترسناکند گویند چیست اینکه کتاب که باقی نگذارده کوچک و بزرگی را مگر آنکه ثبت و ضبط نموده و می‌یابند آنچه کرده‌اند نزد خود حاضر

(۲) سوره بنی اسرائیل آیه ۱۴ و نامه عمل هر انسانی را ملازم وی و در گردنش انداختیم و در قیامت آن را بیرون می‌آوریم کتابی باز بخوان کتاب خود را امروز خودت کافی هستی برای حساب خود

صفحه : ۲۳۱

سورهٔ العادیات

اشاره

مکیهٔ و هی احدی عشر آیهٔ سوره و العادیات بقول عبد اللّه عباس مکّی است که در مکّه فرود آمده و برأی ضحّاک چنانچه نقل میکنند مدنی است در مدینه فرود آمده و یازده آیه و چهل کلمه و صد و شصت و سه حرف است و از زرین جیش نقل میکنند که از ابیّ کعب از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند (که هر کس سوره و العادیات را بخواند بعدد هر کس که بمنا و مزدلفه آمده ده حسنه بنویسند.

و از امام صادق علیه السّلام روایت میکننـد که هر کس سوره و العادیات را بخوانـد و مـداومت بر آن نمایـد در قیامت با علی علیه السّلام محشور گردد و از رفقاء او محسوب میگردد.

در مصباح کفعمی است که قرائت اینکه سوره برای آدم خائف و آدم واله و آدم گرسنه و آدم مدیون امان است

[سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

وَ العادِیاتِ ضَبحاً (۱) فَالمُورِیاتِ قَدحاً (۲) فَالمُغِیراتِ صُبحاً (۳) فَأَثَرنَ بِهِ نَقعاً (۴)

فَوَسَطنَ بِهِ جَمعاً (۵) إِنَّ الإِنسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ (۶) وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهِیدٌ (۷) وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الخَیرِ لَشَدِیدٌ (۸) أَ فَلا یَعلَمُ إِذا بُعثِرَ ما فِی القُبُورِ (۹)

وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُم بِهِم یَومَئِذٍ لَخَبِیرٌ (۱۱)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم باسبان یا شتران وقتی که در حال تاختن نفسشان بشماره افتد

و از شدت حرکت آتش از زمین بر می‌آرند

و غارت کننده گانند

که دشمن را در

صفحه : ۲۳۲

میان گیرند،

که هر آینه انسان (بنعمتهای) پروردگار خود ناسپاس است،

و اینکه خود بر اینکه (کفران نعمت) گواه است،

و اینکه او هم بر دوستی مال و هر نفعی بسیار سخت و حریص است،
آیا نمیداند موقعی که از قبر برانگیخته شود آنچه در آن است،
و آنچه در دلها از خوب و بد مخفی مانده ظاهر گردد،
محققا پروردگار آنها در آن روز بحال آنان آگاهست

(توضیح آیات)

اشاره

وَ العادِیاتِ ضَبحاً، فَالمُورِیاتِ قَدحاً، فَالمُغیراتِ صُبحاً، فَأَثرنَ بِهِ نَقعاً فَوَسَطنَ بِهِ جَمعاً

سخنان مفسرین در اینکه مقصود از عادیات چیست

بسیاری از مفسرین گویند مقصود اسبهایی میباشند که در موقع جهاد با کفّار تاخت و تاز گیرند و از شدت دویدن نفسشان بشماره افتد فَالمُورِیاتِ قَدحاً در حین تاختن از سمهایشان آتش از زمین بیرون آید فَالمُغِیراتِ صُبحاً اسبهای سواران جنگی که شب تا صبح راه طی می‌کنند و صبح بر دشمن حمله نموده فَأَثَرنَ بِهِ نَقعاً پس در اثر حرکت سریع گرد و غبار برانگیخته فَوَسَطنَ بِهِ جَمعاً دشمن را در میان گرفتند

در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است

در تفسیر علی بن ابراهیم بچند واسطه از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که جماعتی از اعراب از بنی سلیمه در نزدیکی مدینه در وادی نمله جمع شدند که بر مدینه شبیخون زنند و مسلمانها را بکشند و آنان دوازده هزار سوار بودند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چهار هزار سوار به سرکردگی ابو بکر جلو آنان فرستاد و دستور فرمود که اول آنها را تبلیغ بدین اسلام و القاء شهادتین نماید اگر قبول ننمودند و قصد جنگ دارند با آنها بجنگند و توصیه فرمود که استقامت

صفحه : ۲۳۳
نمائید و از جنگ فرار نکنید وقتی ابو بکر در آن وادی رسید و چشمش بر آن عده قشون مسلّح افتاد ترسید و برگشت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روز دیگر چهار هزار قشون بسرکردگی عمر فرستاد و بوی نیز همان طوری که بابو بکر دستور داده دستور داد و سفارش فرمود که پشت بدشمن و از جنگ فرار نکند عمر نیز رفت و ترسید و برگشت روز سوم حضرت الم را بدست پسر عم و دامادش علی بن ابی طالب علیه السّلام داد و فرمود برو و دل محکم دار که فتح و فیروزی با تو است حضرت امیر علیه السّلام الم را گرفت اول شب با چهار هزار قشون از راه بیراهه غیر معمول حرکت نموده و پس از تعب و مشقّت بسیار اول صبح بر دشمن وارد گردید و پس از تبلیغ رسالت و القاء کلمه (لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) چون دید آنها نمی‌پذیرند و بنای جنگ دارند با آنها بنای جنگ گذاشت و فیروز گردیده بعضی را کشت و بعضی را اسیر نمود و مال آنها را

بغنيمت بين مسلمين تقسيم نمود اينكه بود كه قبل از آنكه مجاهدين بمدينه برسند جبرئيل خبر برسول اللّه داد و اينكه پنج آيه اوصاف آن اسبهاى جنگى ميباشند.

و بعضى مفسرين را رأى چنين است كه اينكه آيات در باره سربه فرود آمده كه يكى از جهاد رسول اللّه بود با كفّار بسر كردگى عمر انصارى چون بازگشتن آنان طول كشيد منافقين گفتند مسلمانها كشته شدند اينكه آيات نازل گرديد كه حضرتش مطمئن گردد.

ديگرى گفته در باره سر بتى فرود آمده كه آنان را بذات السّلاسل فرستاد و أمير المؤمنين عليه السّلام را بر آنها امير نمود او رفت با فتح و فيروزى باز آمد و قبلا خدا برسول خود خبر فتح و فيروزى آنها را ميدهد.

بعض مفسّرين را عقيده چنين است كه (عاديات) شترانند بعضى گويند شترانى ميباشند كه سواران جنگى در جنگ ميبرند.

بعضى ديگر رأى چنين است كه عاديات شترانند كه حاجيان را بحج ميبرند

صفحه : ۲۳۴

و دليل آنها روايتى است كه از حضرت امير عليه السّلام نقل ميكنند ابو الفتوح رازى در تفسير خود مينويسد ابو صالح گفت من با عكرمه در عاديات اختلاف كرديم او گفت اسبانند كه رو بحج ميروند من گفتم شترانند عكرمه گفت من از مولاى خود عبد اللّه عباس شنيدم كه اسبانند من گفتم من از مولاى خود على بن ابى طالب عليه السّلام شنيدم شترانند و مولاى من از مولاى تو عالم‌تر است اينكه منازعه را نزد حضرت امير عليه السّلام بردند عبد اللّه عباس گفت ضبح نفس زدن اسب را گويند و گرد و خاك نيز از سم اسب پديد مى‌گردد حضرت امير عليه السّلام فرمود نميدانى كه آيه در روز بدر فرود آمده و در روز بدر ميان ما هيچكس اسب نداشت مگر مقداد بن اسود كه او اسب ابلقى داشت.

بروايت ديگر حضرت امير عليه السّلام فرمود مقصود از عاديات شتران حاجيانند كه از عرفات بمزدلفه آيند و از مزدلفه بمنى روند و كسانى كه از مفسّرين بر اينكه عقيده مى‌باشند گويند (ضبح) در وَ العادِياتِ ضَبحاً گردن كشيدن شتر است در وقت حركت. (پايان) جبير از عبد اللّه عباس چنين نقل ميكند كه او گفت در حجره نشسته بودم مردى آمد و از عاديات سؤال نمود كه چيست من گفتم اسبانند كه بجنگ ميروند و شب با قبيله باز آيند او رفت و حضرت امير عليه السّلام در زير سقايه زمزم نشسته بود از او پرسيد فرمود از كسى سؤال نموده‌اى گفت آرى از عبد اللّه عباس پرسيدم او گفت اسبانى ميباشند كه بجنگ ميروند حضرت گفت برو وى را نزد من آر وقتى نزد او رفتم فرمود چرا فتوى ميدهى بچيزى كه نميدانى اينكه آيه در باره اول جنگى فرود آمد كه در اسلام واقع شد و آن جنگ بدر بود و در آن دو اسب بيشتر نبود يكى مال مقداد و ديگر مال زبير و دو اسب را عاديات نميگويند مقصود از عاديات شتران حاجيانند كه از عرفات بمزدلفه آيند و از مزدلفه بمنى روند عبد اللّه عباس

صفحه : ۲۳۵

گفت از اينكه قول برگشتم و همان كلام على عليه السّلام قبول نمودم خلاصه در توجيه (و العاديات و سه آيه بعد آن كه از اوصاف عاديات بشمار ميرود نظر باختلاف روايات سه رأى مختلف از مفسرين نقل شده نظر به اينكه مشهور و معروف است كه اينكه سوره مكى است نه مدنى يعنى در مكه فرود آمده و مادامى كه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در مكه معظمه تشريف داشت جنگى واقع نشده بود همان دو روايت بالا كه يكى از ابو صالح و ديگر از جبير كه از حضرت امير عليه السّلام نقل ميكنند كه فرموده مقصود از عاديات شترانند ترجيح دارد و نظر به اينكه آن روايت اول كه على بن ابراهيم از امام جعفر صادق (ع) نقل كرده ظاهرا صحيح‌تر و معتبرتر است و نيز چنانچه علماء لغت گفته‌اند اينكه صفاتى كه در عاديات مثل (ضبحا) فَالمُورِياتِ قَدحاً

فَالمُغِیراتِ صُبحاً فَأَثَرنَ بِهِ نَقعاً اینها صفات اسبان جنگیند همان رأی اول که مقصود اسبانی میباشند که در جنگ و جهاد با کفار در کار بودند ترجیح دارد و اعتراض به اینکه اینکه سوره در مکه فرود آمده و در مکه جنگی واقع نشده ممکن است در پاسخ گفته شود شاید قبلا باشاره و کنایه از وقایع بعد خدا پیمبرش را مطلع گردانیده زیرا که گذشته و آینده در علم حضوری الهی یکسان است چه مانعی دارد که خداوند قبلا بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود خبر دهد که در فلان واقعه چنین واقع میگردد و معنی اخبار بغیب همین است یا اینکه گفته شود شاید سوگند باسبهایی است که موصوف باین صفاتند که در جهاد با کفار اینکه طور تاخت و تاز میگیرند نه اسبهای معین در جهاد مخصوص إِنَّ الإِنسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ کنود بمعنی لغوی یعنی کفور و آن کسی است که بسیار کفران ورزد و منع حق و خیر نماید و نیز کنود کسی را گویند که بآنچه باید عمل بکند نکند و زمین کنود

صفحه : ۲۳۶

زمینی است که از وی گیاه روئیده نمیشود.

اینکه جمله جواب قسم است که انسان کنود است و در اینکه مقصود از (الکنود) در آیه چه کسی است از مفسّرین گفتاری نقل شده:

(۱) ابو امامه چنین روایت میکند که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمن فرمود میدانی کنود کیست گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند گفت آن کسی که تنها غذا خورد و بکسی انفاق نکند و بنده بزند.

(۲) بروایت علی بن ابراهیم مقصود از (الکنود) آن دو نفری میباشند که رسول اللّه را مخالفت نموده و از جهاد و از جنگ با بنی سلیمه برگشتند.

(۳) ابو عبیده گفته کنود کسی را گویند که احسانش کم باشد زیرا عرب زمینی را کنود نامد که چیزی از آن روئیده نشود.

(۴) دیگری گفته کنود کسی است که بیک مصیبت تمام نعمتها را فراموش کند (۵) دیگری گفته کنود کسی را گویند که نعمت از خود بیند نه از خدا (۶) دیگری گفته کنود آن کسی باشد که نعمت بیند و منعم نشناسد (۷) دیگری گفته کنود آن کسی است که نعمتهای خدا را در معصیت صرف نماید.

(۸) دیگری گفته کنود بمعنی هلوع است و هلوع در قرآن بمعنی جزوع تفسیر نموده در سوره المعارج آیه ۱۹ فرموده إِنَّ الإِنسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الخَیرُ مَنُوعاً«۱» (۹) دیگری گفته کنود کسی است که سرش بر بالین نعمت و دلش در میدان غفلت باشد و توجیهات دیگری نیز در (الکنود) گفته شده است لکن چون (الکنود مطلق و بمعنی منع خیر است شامل میگردد آنچه را مفسّرین تفسیر نموده و آنچه

---

(۱) محققا انسان حریص خلقت گردیده وقتی شری و ناملائمی بوی میرسد جزع میکند و وقتی خیری بوی میرسد از مستحقین منع میکند ظاهرا آیه نظر بضمیمه آیات بعد (الا المصلین) تا آخر چنین مینماید که تمام افراد بشر چنین‌اند مگر اشخاصی که استثناء شده

صفحه : ۲۳۷

را که منع خیر در آن باشد.

خلاصه شاید مقصود اینکه باشد که یکی از اوصاف نکوهیده انسان بخل است چنانچه فرموده وَ إِذا مَسَّهُ الخَیرُ مَنُوعاً و باسبهای جنگی و شتران اهل حاج هر کدام باشد سوگند یاد فرموده که انسان بنعمتهای پروردگارش ناسپاس است و کفران نعمت نمود، و منع خیر میکند چنانچه در جای دیگر تذکّر دادیم موجوداتی که در قرآن بصورت قسم تذکّر داده مثل انواع و اصناف ملائکه که

در سوره مرسلات اشاره شده ماه، خورشید روز شب انسان حیوانات گیاهان مثل تین و زیتون جمادات کوه بلد و غیر آنها البته اسرار و رموزی در آن مندرج است که عقل بارزترین بشر بکوچک‌ترین اسرارش نمیرسد و شاید یکی از اسرارش تنبه و تذکر باشد که گمان نشود اینها موجودات کوچک بی مقداری میباشند زیرا که هر یک از اینکه موجودات در مرتبه خود و در نظام خلقت بسیار بزرگ و شگفت آورنده و وجود آنان در امر خلقت ضروری و بس ارجمند است که اگر فرضا یکی از انواع موجودات و لو مکروبهای ذره‌بینی بکل مضمحل و نابود گردد نظام عالم مختل بلکه نابود میگردد و نیز انسان را متنبه گرداند که بایستی در امر خلقت و نظام عالم تفکر و تدبر نماید و هر یک از موجودات را تحت مراقبه آورده و تجربه بکار برد و در آن عمل نماید و از اسرار آن مطلع گردد و در نتیجه دو چیز عاید او گردد یکی به عظمت خالق و صفات جلال و اوصاف جمال و کبریایی او پی ببرد و توحید وی کامل گردد و دیگر از خواص و آثار موجودات مطلع گردد و آنها را بکار بندد و سود بسیار عاید او گردد.

و چون بایستی سوگند و آنچه را مورد سوگند قرار میدهند با هم مناسب باشند زیرا که در کلام حکیم مخصوصا قرآن مجید که مشتمل بر فصاحت و بلاغت

صفحه : ۲۳۸

منطوی بر اسرار و رموز بسیار است لذا برای هر چیزی بهر چیزی بدون مناسبت بین آنها سوگند یاد ننموده.

پس ممکن است در اینجا که باسبهای جنگی یا شتران قسم یاد نموده که انسان به نعمت پروردگارش ناسپاس است و بشکرانه نعمتهای الهی انفاق نمیکند اشاره باین باشد که اینکه موجودات عظیم خواه شتر باشد که در باره او فرموده إِلَی الإِبِلِ کَیفَ خُلِقَت یا اسبهای نجیب تربیت شده عربی باشد که با عظمت جثّه و قوّت جسمانی که گویند هر اسبی قوت بیست و پنج مرد قوی هیکل دارد چگونه مسخّر انسان گردید و زیر اطاعت او برآمده چنانچه در مقام امتنان بر بنی آدم فرموده وَ الخَیلَ وَ البِغالَ وَ الحَمِیرَ لِتَرکَبُوها و انسان کنود ظالم بی خرد اینکه حیوانات را بکار میبندد و موجودات خدا را زیر پا گرفته و از آنان استفاده مینماید در مقام شکرگزاری و سپاس گویی و ستایش ولی نعمت خود برنمی‌آید وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهِیدٌ مرجع ضمیر (انّه) ممکن است (لربّه) در آیه بالاـ باشد که معنی آیه چنین شود حقیقتا پروردگار انسان بر ناسپاسی و کفران نعمت کردن انسان گواهست و شاید مرجع ضمیر انسان باشد که خود انسان باعمال نکوهیده‌اش گواهی میدهد بر اینکه کفران نعمت میکند و اینکه معنی اخیر باعتبار آیه بعد مناسب‌تر بنظر می‌آید.

وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الخَیرِ لَشَدِیدٌ و نیز از جمله صفات نکوهیده انسان اینکه است که بآنچه خیر و خوبی است که خیر تفسیر بمال شده حریص است و همیشه در طلب گرد آوردن مال و هر نفعی میباشد

صفحه : ۲۳۹

اهل لغت گویند خیر مطلق آن چیزی را نامند که تمام مردم راغب و مایل بآن باشند و همه عقلاء آن را خوب دانند مثل عدل و احسان و سخاوت و شجاعت و امثال آن و چنین خیری را خیر مطلق نامند که در همه حال نسبت بهر کسی خیر است لکن بعضی از اقسام خیرات مقید است که نسبت ببعضی در بعض حالات خیر بشمار میرود و در بعض اوقات دیگر یا نسبت ببعض دیگر از اقسام شر شمرده میشود مثل مال که مال و ثروت نسبت ببعضی خیر و خوب است و نسبت ببعضی آفت و شر است اینکه است که در قرآن مجید در جایی مال را موصوف بخیر نموده مثل آنجا که در مورد وصیت فرموده إِن تَرَکَ خَیراً که مال را خیر نامیده و در جای دیگر نسبت ببعض دیگر شر نامیده مثل آنجا که فرموده یَحسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُم بِهِ مِن مالٍ وَ بَنِینَ نُسارِعُ لَهُم فِی الخَیراتِ یعنی آنان چنان گمان کردند که مال و اولاد بآنها دادیم که آنها را بسوی خیرات و خوبیها بکشانیم و در آیه بالا دوستی مال را نسبت باهل

کنود که در آیه قبل ذکر شده از اوصاف نکوهیده آنان بشمار آورده که آنها مال را بسیار دوست دارند و اگر مال بطور اطلاق نسبت بهمه کس خیر بود در دوستی آن کسی مورد نکوهش نمیگردید بلکه دوستی و محبت نسبت بآن مطلقا نیکو بشمار میرفت شاید آیه اشاره باین باشد که چون انسان همیشه طالب مال و ثروت و هر نفعی است که بگمان خود سبب بقاء او میشود زیرا چنین پندارد مال و عمر او پایدار است اینکه است که بخل میورزد و انفاق نمیکند و آیه بعد در مقام تنبّه وی برآمده و وی را تهدید مینماید أ فَلا یَعلَمُ إِذا بُعثِرَ ما فِی القُبُورِ، وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ استفهام انکاری در مقام تنبه غافلین است که آیا نمیداند انسان یعنی باید بداند که وقتی مردگان از قبر بیرون آیند آنچه در سینه خود اندوخته از عقاید

صفحه : ۲۴۰

و ایمان و اخلاق و ملکات حمیده و نکوهیده و نیات و اعمال نیک و بد که پنهان نموده آن وقت آشکار میگردد و اینکه آیه بیان یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ است إِنَّ رَبَّهُم بِهِم یَومَئِذٍ لَخَبِیرٌ محقق و مسلم است که در آن روز یعنی روز رستاخیز پروردگار عالم و آفریننده افراد بشر بآنچه انسان در دنیا عمل نموده و بتمام افعال و اعمال و حرکات و سکنات و نیات آنان بینا و مطلع است اشاره به اینکه بشر را متنبه گرداند که گمان نکنی آنچه کرده‌ای گذشته و از بین رفته بدان روزی میآید که پای میزان عدل پروردگار بحسابت رسیدگی میشود و جزا داده میشوی (فمن کان مثقال ذرهٔ خیرا یره و من کان مثقال ذرهٔ شرا یره)

صفحه : ۲۴۱

سورهٔ القارعهٔ

اشاره

مکیهٔ و هی احدی عشر آیهٔ سوره القارعه در مکّه فرود آمده و یازده آیه و سی و سه کلمه و یکصد و پنجاه و دو حرف است و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکنند که فرموده هر کس سوره (القارعه) را بخواند خدای تعالی روز قیامت کفّه حسناتش را سنگین گرداند و از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکنند که هر کس سوره القارعه را بخواند در قیامت میزان عملش سنگین گردد.

[سوره القارعهٔ (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
القارِعَهُ (۱) مَا القارِعَهُ (۲) وَ ما أَدراکَ مَا القارِعَهُ (۳) یَومَ یَکُونُ النّاسُ کَالفَراشِ المَبثُوثِ (۴)
وَ تَکُونُ الجِبالُ کَالعِهنِ المَنفُوشِ (۵) فَأَمّا مَن ثَقُلَت مَوازِینُهُ (۶) فَهُوَ فِی عِیشَهٍ راضِیَهٍ (۷) وَ أَمّا مَن خَفَّت مَوازِینُهُ (۸) فَأُمُّهُ هاوِیَهٌ (۹)
وَ ما أَدراکَ ما هِیَه (۱۰) نارٌ حامِیَهٌ (۱۱)

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

(القارعه) ساعت کوبنده،

چه چیز است ساعت کوبنده (روز سخت قیامت)

چگونه توانی دانست که قارعه چیست،

در آن روز مردم مثل پروانه پراکنده میشوند.

در آن روز کوهها مثل پشم زده شده متلاشی میگردند،

در آن روز هر کس برای عملش وزنی باشد

پس وی در زندگانی راضی و راحت است،

و اما کسی که برای عملش وزنی نباشد،

جایگاه وی در هاویه جهنّم است،

و تو چه میدانی هاویه چیست،

آتشی است برافروخته.

صفحه : ۲۴۲

(توضیح آیات)

اشاره

القارِعَةُ، مَا القارِعَةُ قرع در لغت بمعنی کوبندگی است و القارعهٔ آفتی را گویند که از شدّت و سختی آن قلب را پاره میکند و آن یکی از نامهای قیامت بشمار آید و نظر بحادثه قیامت و سختی و شدت فزع در آن است که آن را قارعه نامیده چنانچه کوبنده در را عرب قارعه نامد و بهمین مناسبت قیامت را قارعه گفته زیرا که هر حادثه بزرگی که در عالم واقع گردد آن را (قارعه) نامند.

در سوره الرعد آیه ۳۱ وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُم بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَو تَحُلُّ قَرِیباً مِن دارِهِم حَتّی یَأتِیَ وَعدُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لا یُخلِفُ المِیعادَ«۱»

سخنان مفسرین در باره وجه تسمیه قیامت بقارعه

صیحه آسمانی است که از هیبت آن تمام خلق میمیرند و اینکه صیحه و صدای دوم است لکن صیحه اول عقل مردم را ضایع میگرداند قوله تعالی در سوره زمر آیه ۶۸ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی السَّماواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ إِلّا مَن شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخری فَإِذا هُم قِیامٌ یَنظُرُونَ«۲» و در صور سوّم مرده‌ها زنده میگردند و بمیعاد پروردگارشان میشتابند در سوره یس آیه ۵۱ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُم مِنَ الأَجداثِ إِلی رَبِّهِم یَنسِلُونَ قالُوا یا وَیلَنا مَن بَعَثَنا مِن مَرقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحمنُ وَ صَدَقَ المُرسَلُونَ«۳»

---

(۱) همیشه میرسد بکسانی که کافر شدند بسبب آنچه کرده‌اند سختی یا بزودی منحل و خراب میگردد خانه آنها تا وقتی که بیاید

وعده خدا (یعنی قیامت محققا واقع و وعده خدا خلاف پذیر نیست و اینکه آیه نظیر آن آیه است که فرموده یُخرِبُونَ بُیُوتَهُم بِأَیدِیهِم وَ أَیدِی المُؤمِنِینَ را (۲) و نفخه دمیده میشود در صور و بیهوش میگردد هر کس در آسمانها و زمین است مگر کسی را که خدا بخواهد پس از آن نفخه دیگری دمیده میشود و در آن وقت قیامت بپا میگردد. [.....]

(۳) و در صور نفخه دمیده میشود پس در آن هنگام مردها بسوی پروردگارشان میشتابند گفتند ای وای بر ما کیست که ما را از خوابگاه خود برانگیخته (گویا بآنان گفته میشود) اینکه همان است که خدای رحمن بشما وعده داده و انبیاء راست گفته‌اند

صفحه : ۲۴۳

در روایت است که سوراخهایی در صور هست بعد نفوس خلائق و کسانی که مرده‌اند برای هر یک سوراخ معلوم و معین است.

(۲) در موقع وقوع قیامت اجرام علویّه و سفلیّه بشدت بهم میخورد و از شدت بهم خوردگی آنها در وقت انفجار تعبیر بقارعه نموده.

(۳) قارعه اشاره بفزع مردم است در وقت پاره شدن آسمانها و گرفتن ماه و خورشید و پراکنده شدن ستارگان و مندک شدن کوه‌ها. (کلبی) (۴) روز قیامت را قارعه نامیده بمناسبت آنکه در آن روز دشمنان خدا بفزع و شدّت و سختی میافتند. (مقاتل) از بعضی مفسرین است که رأی مقاتل اولی و بهتر از رأی کلبی است بدلیل قوله تعالی مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ خَیرٌ مِنها وَ هُم مِن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ سوره نمل آیه «۱۹» (تفسیر کبیر) لکن بهتر اینکه است که (قارعه) را بیک معنی جامعی بگیریم که شامل تمام آرای مفسّرین بشود به اینکه گوئیم قارعه اشاره باشد بشدت سختی وقوع قیامت موقعی که اسرافیل در صور میدمد اجرام علویه و سفلیه بشدت بهم میخورد و ستارگان پراکنده و زمین بلرزه و کوه‌ها پراکند و ماه و خورشید گرفته میشوند و از شدت اصطکاک و بهم خوردگی آنها و آن صدایی که در موقع انفجار آنها تولید میگردد مردم بفزع می‌افتند مخصوصا کفار که در آن وقت امید بجایی و پناه‌گاهی ندارند لکن مؤمنین کامل در پناه‌گاه حق تعالی و در (مقام امین) مطمئن میباشند فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ در باره آنان صادق آید وَ ما أَدراکَ مَا القارِعَةُ نظر بعظمت و سختی روز قیامت دارد که خطاب بپیمبر اکرمش نموده که ای رسول گرامی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو چه دانی قارعه چیست شاید اشاره باین باشد که تو تا در اینکه

---

(۱) کسی که کار نیک نمود برای او است خیر و خوبی و چنین کسانی (که عملشان خوب است) آنان از فزع قیامت در امانند

صفحه : ۲۴۴

لباس دنیوی طبیعی میباشی با آنکه علم بما کان و ما یکون داری باز نتوانی عظمت و سختی چنین روزی را درک نمایی و بدانی که قارعه چیست و چگونه است در اینجا برای فهماندن سختی قیامت اشاره بدو مطلب میکند یکی قیامت را قارعه نامیده که قرع بمعنی شدّت کوبیدن است و دیگر در آیه وَ ما أَدراکَ مَا القارِعَةُ اشاره ببزرگی و عظمت مطلب است که مردم را متذکر گرداند که حکایت قیامت بدرجه‌ای عظمت دارد که تو که پیمبر خاتم و عقل کلی نتوانی حقیقت و کیفیت آن را درک نمایی بعد در مقام قارعه و خصوصیات و چگونگی آن و وقایع عظیمی که در آن روز واقع میگردد برآمده یَومَ یَکُونُ النّاسُ کَالفَراشِ المَبثُوثِ، وَ تَکُونُ الجِبالُ کَالعِهنِ المَنفُوشِ روز وقوع قارعه روزی است که مردم مثل پروانه پراکنده میشوند و کوه‌ها مانند پشم زده شده متلاشی و پراکنده میگردد برای معرفی روز (قارعه) دو صفت تذکر میدهد یکی در آن روز مردم مثل پروانه دیوانه‌وار پراکنده میگردند چنانچه در سوره قمر آیه (۷) فرموده خُشَّعاً أَبصارُهُم یَخرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ کَأَنَّهُم جَرادٌ مُنتَشِرٌ«۱» شاید تشبیه بجراد و فراش بمناسبت اینکه باشد که در روز قیامت مردم پروانه وار خود را بآتش ریزند زیرا که جایگاه آنان و محل قرارگاه کفّار همان جهنم و مقر آنها قعر جحیم است و دیگر از اوصاف آن روز که در اینکه سوره آن را معرفی نموده اینکه است که در آن روز کوه‌ها مثل

پشم زده شده پراکنده میگردد

---

(۱) در وصف روز قیامت و معرفی آن برآمده که وقتی داعی حق ندا میکند مردم از قبرها بیرون می‌آیند در حالی که چشمهای آنان از وحشت و ترس بگودی فرو رفته و گویا آنها ملخهای پراکنده‌ای میباشند

صفحه : ۲۴۵

لکن بقرینه آیات بعد ظاهرا مقصود از (قارعه) موقعی است که عالم دنیا منحل و خراب میگردد نه روز قیامت زیرا که ابتداء اصطکاک و بهم خوردگی اجرام سماوی و انفجار شمس و ریزش ستارگان آن وقت است که مردم از هول جان و فزع آن روز مثل ملخ و فراش پراکنده و باین طرف و آن طرف میدوند که شاید راه چاره‌ای بیابند زیرا شکی نیست که پیش از وقوع قیامت است که کوه‌ها مثل پشم زده شده پراکنده میگردد و پس از خرابی عالم قیامت واقع میگردد فَأَمّا مَن ثَقُلَت مَوازِینُه فَهُوَ فِی عِیشَةٍ راضِیَةٍ میزان بمعنی سنجش و موازنه نمودن چیزی بچیزی را گویند و شامل میگردد میزان و قپان و ترازو و باقی اشیایی که برای موازنه وضع نموده‌اند و نیز شامل میگردد آنچه را که در معنی موازنه و سنجش چیزی بچیز دیگر باشد و لو آنکه از قبیل جسم و جسمانیات محسوب نباشد مثل اینکه عملی را بسنجند بعمل دیگر یا جنسی را بجنس دیگر و گویند اینکه دو شیئی بیک میزان است خلاصه میزان بر یک معنی جامعی وضع گردیده که شامل میگردد موازنه جسم بجسم و معنی بمعنی پس بنا بر اینکه لفظ میزان اعم است از میزان حسّی و معنوی و بر هر دو صادق آید و بمعنی عدل نیز استعمال شده و شامل میگردد هر چه را که قابل سنجش و موازنه باشد چنانچه در حدیثی حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام فرموده من میزان قیامتم که اعمال شیعیان بمن سنجیده میشود و در تفسیر موازین از مفسرین دو قول نقل شده یکی موازین جمع موزون است و مقصود عملی است که برای آن وزن و قدری نزد خدا باشد مثل اینکه گویند فلانی آدم سنگینی است یا فلانه چیز ذی مقدار است و دیگر موازین جمع میزان و بمعنی سنجش آرند و آن اعم از میزان حسّی

صفحه : ۲۴۶

و معنوی است چنانچه در سوره انبیاء آیه ۴۱ فرموده وَ نَضَعُ المَوازِینَ القِسطَ لِیَومِ القِیامَةِ فَلا تُظلَمُ نَفسٌ شَیئاً وَ إِن کانَ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردَلٍ أَتَینا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ«۱» و مثل قوله تعالی وَ زِنُوا بِالقِسطاسِ المُستَقِیمِ شاید قسطاس مستقیم اشاره باشد بتمام اعمال و افعال انسانی که بایستی حد وسط بین افراط و تفریط آن را مراعات گردد و در همه حال تعادل و توازن در حرکات و سکنات و گفتار و کردار در آنچه راجع بحقوق خود و حقوق دیگران است تحت مراقبه و صلاح اندیشی روی میزان اعتدال قرار داد و نیز قوله تعالی وَ أَقِیمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ وَ لا تُخسِرُوا المِیزانَ و از امثال اینکه آیات ممکن است معنی جامعی مراد باشد که شامل گردد میزانی را که برای سنجش اجسام آرند و معنی اعم که معنویات را هم شامل گردد خلاصه ظاهرا اینکه آیات در مقام سنجش عمل نیک و بد است که بمیزان عدل الهی میسنجند لکن در اینکه آیه بالا مَن ثَقُلَت مَوازِینُه و نیز در سوره اعراف آیه ۷ وَ الوَزنُ یَومَئِذٍ الحَقُّ فَمَن ثَقُلَت مَوازِینُه فَأُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ وَ مَن خَفَّت مَوازِینُه فَأُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظلِمُونَ«۲» وقتی اینکه آیات اخیر و امثال آن را با هم جمع نمودیم بضمیمه آیه بالا- از مجموع آن توان استفاده نمود که مقصود از موازین جمع موزون و بمعنی سنگینی و بزرگی و عظمت جوهر نفس انسانی باشد و مقصود از و من خفت موازینه بی‌مقداری و سبکی نفس بشری باشد آری کسی که روح و روان خود را از اسارت نفس حیوانی نجات داد و در

---

(۱) و میگذاریم میزانهای عدالت را و ظلم و ستم بر کسی وارد نمی‌آید و اگر عمل بمقدار دانه‌ای از خردل باشد ما آن را میآوریم و ما برای حساب (و رسیدگی بمردم) کافی میباشیم

(۲) وزن و سنجیدن در آن روز حق است پس کسی که سنگین شد میزان او چنین کسانی رستگارند و کسی که میزانهای او سبک گردید چنین کسانی خسران برده و نفسهای آنان زیان برده بسبب اعمالی که کسب نموده‌اند

صفحه : ۲۴۷

مقام کوشش برآمد که حقیقت و جوهر ذات خود را از آلودگی شهوات نفسانی و آرزو و آمال طبیعی دنیوی تصفیه نماید و قلب و دل خود را در اثر معرفت و محبت بحق تعالی و ایمان و تقوی و عمل صالح و ملکات حمیده مثل عدالت شجاعت عفّت حکمت قوی و چابک گردانیده و نیز نفس انسانی خود را بزیور علم و دانش و شناسایی مبدء و معاد تزیین نموده و آراسته گردانیده و در مقام عمل نیز مطابق عدل و دستورات الهی رفتار نموده و خود را از حضیض حیوانیت باوج انسانیت رسانیده البته چنین کسی جوهر ذات و گوهر حقیقت وی نزد پروردگارش سنگین و ذی قیمت میگردد و نیز اعمالش قیمت پیدا میکند و وجودش شریف و روحش بسی ارجمند میگردد فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ پس چنین کسی که دارای گوهر پاك روحانی و نفس چالاك قوی ملکوتی گردید البته در زندگانی جاودانی و خوشی همیشه‌گی دائمی است و از حیات اخروی برخوردار میگردد بلکه در همین حیات مجازی دنیوی که محفوف بالام بسیار و مشقات بیشمار است در اثر صفای روح و نور قلبش همیشه روشن و شادمانست و لو آنکه در لباس فقر زیسته و از حیث وسائل ظاهری دنیوی ناراحت بنظر آید وَ أَمّا مَن خَفَّت مَوازِينُه‌ُ فَأُمُّه‌ُ هاوِيَةٌ بعکس کسی که برای جوهر روحش و حقیقت انسانیتش و اعمالش وزنی و سنگینی و قیمتی نباشد مأوای و جایگاه وی در هاویه که پست‌ترین درکات جهنم است میباشد مفسرین گویند هاویه بمعنی جایگاهست و عرب جایگاه را ام گوید پس معنی آیه چنین میشود کسی که جوهر روحش سبك و بی‌مقدار و برای اعمالش نیز وزنی و قیمتی نیست جایگاه وی هاویه که پست‌ترین درکات جهنم است میباشد وَ ما أَدراكَ ما هِيَه، نارٌ حامِيَةٌ

صفحه : ۲۴۸

اشاره بسختی هاویه دارد که بماء استفهامی خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که تو چه دانی هاویه چیست آتشی است برافروخته از بعض عرفا است کسی که میزان عملش بسبب اخلاق نکوهیده و اوصاف زشت ناپسند سبك گردید اصل ذاتش و جوهر وجودش که در آیه تعبیر بام نموده وی را مجبول میگرداند بر هاویه که آن عبارت از حجاب است از ازل تا ابد و نار حامیه اشاره بنار جهل و کوری قلب و پستی نفس و پیروی هوا است شیخ بهایی رحمه اللّه در کتاب اربعین راجع بمیزان بیان خوبی دارد که برای توضیح مطلب مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گفته حق اینکه است که موزون در نشاه قیامت آن نفس اعمال است نه صحیفه اعمال و اینکه گویند اعمال عرض است و عرض نمیشود جوهر گردد زیرا که قلب ماهیت لازم آید و قلب ماهیت محال و خلاف حکم عقل است در پاسخ فرموده اینکه کلام ظاهری عامیانه است لکن خواص و اهل تحقیق میدانند که سنخ شیئی و حقیقت آن امری است مغایر با صورت خارجی که اول در ذهن و در مشاعر ظاهر میگردد و از آنجا در قوای باطنه محفوظ میماند و صورت اشیاء چنانچه معلوم است از حیث ظهور و خفاء مختلف میگردد حسب مواطن و نشآت که در هر نشاه و محلّی قوی و مشاعر طوری ظهور و بروز مینماید و طوری خود را میآراید و باعتبار محلّی که در آن جلوه نموده تظاهر مینماید چنانچه گویند رنگ آب رنگ ظرف وی است اما آن محلی که صور خارجی در آن ظهور و بروز مینماید (یعنی نفس انسانی) گاهی از آن تعبیر بسنخ و گاهی تعبیر بوجه و گاهی تعبیر بروح میکنند و حقیقت آن را ندانند مگر علام الغیوب پس دور نیست که چیزی در محلّی عرضا باشد و در محل دیگر جوهر آیا نمیبینی محسوسات بحس بصر چگونه در مرتبه حس بصری محفوف بپرده‌های

صفحه : ۲۴۹

جسمانی است مثل اینکه بایستی در محل مخصوص و وضع مخصوص دیده شود و نیز شرائط دیگری در کار است که بدون آن چیزی رؤیت نمیگردد مثل اینکه بایست زیاد نزدیک بچشم نباشد و نیز زیاد دور نباشد و چیزهای دیگر که دیدن اشیاء مشروط بآنها است و همین صورت مخصوص در مرتبه حس مشترك از بسیاری از اینکه شرائط عاری است یعنی همان صورت خارجی وقتی در ذهن آید دیگر محتاج بشرائطی که در اصل دیدن مأخوذ بوده نمیباشد آیا نمیبینی کسی که در خواب بیند مثلا شیر می‌آشامد تعبیر بعلم میشود در صورتی که علم از کیفیات نفسانی و عرض بشمار میآید و شیر

جسم و جوهر است پس یک چیز در دو نشاه (در خواب و بیداری) بدو صورت و دو حقیقت جلوه نموده و در هر مقامی باسمی ظهور و بروز گردیده و در مرتبه‌ای عرض نامیده میشود و در مرتبه‌ای جسم و جوهر بروز و ظهور مینماید (پایان) چون آیات قرآنی برای ارشاد بشر فرود آمده و تمامش روی میزان عقل و منطق صحیح استوار گردیده که بشر مطالب آن را بعقل خود بسنجد و از روی فهمیدگی و دانستگی مطالب و بعض اسرار آن را درك نموده و دانسته و فهمیده تصدیق کند و ایمان آرد اینکه است که علّت و سبب اهل نجات و اهل بهشت و نیز علّت و سبب عذاب و اهل جهنّم را صریحا و تلویحا و کنایهٔ در ضمیمه آیات تذکر میدهد چنانچه در اینکه آیات اشاره مینماید به اینکه اوضاع قیامت و سعادت بشر بسته به شرافت و علوّ روحانی او است و نیز سقوط و انحطاط وی بسته بپستی و سبکی و بی مقداری نفسانی و روحانی او است که بحکم عقل بایستی جایگاه هر کسی در خور مقام و رتبه وی باشد و اگر غیر از اینکه باشد بر خلاف عدل پروردگار میگردد اینکه است که فرموده هر کسی رهین و گرو اعمال خود است (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا)

صفحه : ۲۵۰

سورة التكاثر

اشاره

مکیهٔ و هی ثمان آیات سوره (التّکاثر) مکّی است که در مکّه فرود آمده و هشت آیه و بیست و هشت کلمه و صد و بیست حرف است از ابو امامه از ابیّ کعب چنین روایت میکنند که هر کس سوره الهیکم التّکاثر را بخواند او را در قیامت از آن کسانی گردانند که بر نعمتهایی که باو دادهاند حساب نکنند و ثواب کسی بوی دهند که هزار آیه از قرآن خوانده باشد. (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السّلام نقل میکنند که فرموده کسی که سوره تکاثر را در نماز فریضه بخواند بوی ثواب صد شهید میدهند.

و از کفعمی است که اگر اینکه سوره بر مرض صداع خوانده شود مرض رفع میگردد

[سوره التکاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

أَلهاكُمُ التَّكاثُرُ (۱) حَتّى زُرتُمُ المَقابِرَ (۲) كَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ (۴)

كَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ اليَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَينَ اليَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ يَومَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

بسیاری مال و اولاد و عشیره شما را مشغول نمود،

تا وقتی که ملاقات قبرها نمودید

اینطور نیست که گمان کرده‌اید بزودی میدانید،

باز هم بطور علم الیقین خواهید دانست،

چنین نیست که گمان کرده‌اید اگر بعلم الیقین میدانستید

هر آینه جهنّم را میدیدید،

پس از آن یقین شما زیاد میشد بطوری که بعین الیقین (در همین حیات دنیوی) جهنّم را میدیدید.

آن گاه البتّه در آن روز از شما سؤال میشود از آن نعمت‌هایی که بشما داده شده (که در چه راهی صرف نمودید)

صفحه : ۲۵۱

(توضیح آیات)

اشاره

ذلک که أَلهاکُمُ التَّکاثُرُ، حَتّی زُرتُمُ المَقابِرَ (ها) در ذلک که أَلهاکُمُ التَّکاثُرُ بمعنی لغوی صرف نمودن وقت است در لهو و لعب و تکاثر بمعنی تفاخر بمناقب و افتخار بمال یا بحسب و نسب و غیر آن است و در شأن نزول آیه بین مفسّرین گفتاری است.

(۱) راجع بیهوده است که هر طایفه‌ای از آنان میگفتند عدد ما و اقوام و عشیره ما زیادتر از اقوام و عشیره بنی فلان و فلان است تا وقتی که در ضلالت و گمراهی مردند و در قبر رفتند (قتاده) (۲) آیه در باره دو طایفه از قریش بنی عبد مناف و بنی سهم بن عمر فرود آمده که هر یک بر دیگری افتخار میجستند که عدد اشراف و بزرگان ما زیادتر است تا بجایی رسید که رفتند و قبرهای هر یک از آن دو قبیله که مرده بودند شماره نمودند که معلوم شود عدد کدام یک از آن دو قبیله زیادتر است و عدد مرده‌های عبد مناف زیادتر بود.

و آیه در مقام اعتراض بآنهاست که چنان در لهو و لعب فرو رفته‌اند و گمراهی بر آنان چیره و غالب گردیده که بزیادتی عدد طائفه افتخار مینمودند.

لکن شأن نزول آیه هر چه باشد و در باره هر کس فرود آمده باشد آیه مطلق است و چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مورد مخصّص نیست.

ذلک که أَلهاکُمُ التَّکاثُرُ شامل میگردد هر کسی را که کثرت امور طبیعی و تفاخر بآن خواه بکثرت مال باشد یا اولاد یا اقوام و عشیره یا ریاست و جاه و مقام هر چه وی را از طریق حق بازدارد و او را مشغول گرداند تا وقتی که مرگ وی را دریابد و در گور رود.

طبرسی از قتاده و او از مطرف بن عبد اللّه بن سنجر تا میرساند سند حدیث را برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در بیان

ذلک که أَلهاکُمُ التَّکاثُرُ فرموده (إبن آدم یقول مالی مالی و مالک من مالک الّا ما اکلت فافنیت و لبست فابلیت او تصدّقت فامضیت)«۱»

---

(۱) اولاد آدم میگوید چیست بر من چیست بر من و چه مانده برای تو از مال تو مگر آنچه خورده

صفحه : ۲۵۲

خلاصه ظاهرا آیه در مذمت کسانی است که حظوظات دنیوی مثل کثرت مال و اولاد و باقی جهات طبیعی وی را از حق و آخرت باز دارد و وی را سرگرم و مشغول بدنیا گرداند.

چنانچه در سوره بقره در وصف اهل دنیا و در مقام تهدید بآنها فرموده أُولئِکَ الَّذِینَ اشتَرَوُا الحَیاةَ الدُّنیا بِالآخِرَةِ فَلا یُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم یُنصَرُونَ«۱» در سوره آل عمران زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ وَ القَناطِیرِ المُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَیلِ المُسَوَّمَةِ وَ الأَنعامِ وَ الحَرثِ ذلِکَ مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ«۲» و نیز از احادیث راجع بمحبت دنیا و اشتغال بآن بسیار است در کتاب کافی از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکنند (کسی که صبح و شام کند و بزرگترین همش دنیا باشد خدا قرار میدهد فقر را بین دو چشم او و امور او متشتت و پراکنده میگردد و از دنیا بوی نمیرسد مگر قدری که قسمت او گردیده.

کَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ (کلّا) کلمه ردع است اشاره به اینکه بزودی هنگام مردن و پس از آن میفهمید که کثرت مال و اولاد و عشیره و هر چه از امور طبیعی بآن دل بسته و بوی مینازید و افتخار میکنید شما را از عذاب نجات نخواهد داد و سعادت و فضیلت برای شما تأمین نخواهد نمود.

---

(۱) و فانی کرده‌ای یا پوشیده‌ای و کهنه کرده‌ای یا انفاق کرده و گذشته‌ای اشاره به اینکه انسان فقط از مال خود بقدری که خورده و پوشیده و انفاق نموده بهره‌ور گردیده

(۲) آنها کسانی میباشند که حیات اخروی را تبدیل نموده و فروخته‌اند بحیات دنیا و چون چنین کرده‌اند پس عذاب آنها تخفیف پیدا نمیکند و یار و یاور هم ندارند آری چنین کسانی با دست خالی که سرمایه خود که میتوانستند حیات جاودانی و عیش همیشگی بر خود تأمین نمایند از دست داده دیگر چیزی که آنها را از عذاب برهاند در دست ندارند

صفحه : ۲۵۳

ثُمَّ کَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ کلّای دوم شاید برای تأکید باشد که محققا بزودی میدانید و شاید مقصود مرتبه دیگری از دانستن و اشاره باین باشد که چون در قیامت هر چیزی بحقیقت آشکار میگردد آن وقت برای انسان بخوبی معلوم میگردد که آنچه را در دنیا بوی افتخار مینمود یک وهم و خیالی بیش نبود و همه هَباءً مَنثُوراً و فانی گردیده و برای او جز شقاوت و دوری از رحمت الهی چیزی نیفزود و فقط سبب افروخته شدن آتش و عذاب جهنم گردید کَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ الیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ کلای سوم نیز برای تأکید و شاید اشاره بمرتبه دیگری از علم باشد و بعد از لام (لترون) قسم مندرج است یعنی اگر (بعلم الیقین) میدانستید سختی روز قیامت و فزع عظیم روز موعود را قسم بخدا هر آینه جهنم را بچشم دل میدیدند ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَینَ الیَقِینِ در قریب القرآن در تعریف علم و حقیقت آن چنین گفته (العلم ادراک الشیء بحقیقته) و ادراک دو قسم است یکی ادراک حقیقت چیزی و دیگر ادراک چیزی نه از جهت ذات و حقیقت آن بلکه باعتبار صفتی یا چیزی که در آن موجود است یا به اعتبار نفی صفتی یا چیز دیگری از آن و

آنجایی که علم راجع بـذات شـیئی باشد اثباتا او نفیا فعل متعدی بیک مفعول میگردد مثل قوله تعالی لا تَعلَمُونَهُمُ اللّهُ یَعلَمُهُم و آنجا که راجع بصـفت موجود باشد فعل متعدّی بدو مفعول میگردد مثل قوله تعالی فَإِن عَلِمتُمُوهُنَّ مُؤمِناتٍ و نیز باعتبار دیگر علم دو قسم است نظری و عملی نظری آن علمی است که سبب کمـال نفس میگردد مثـل علم بموجودات عـالم و عملی علمی است که مقـدمه عمل است مثل علم بعبادات و باعتبار دیگر نیز علم دو قسم است عقلی و سمعی (و اعلمته و علّمته) در اصل یکی است لکن اعلام را در اخبار

صفحه : ۲۵۴

سریع آرنـد و تعلیم را در جایی آرنـد که بتکرار مطلب واضـح گردد یعنی معلم و آموزگار مطلب را تکرار نمایـد تا وقتی که دانش آمـوزان فرا گیرنـد لکن مثـل قـوله تعـالی الرَّحمنُ عَلَّمَ القُرآنَ عَلَّمَ بِالقَلَمِ عُلِّمنـا مَنطِقَ الطَّیرِ وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتـابَ وَ الحِکمَـةَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسـماءَ کُلَّهـا تعلیم نمـودن و آزمـودن حق تعـالی اسـماء را بـآدم و نیز آزمودن منطق طیر بسـلیمان نـبی علیه السّـلام و امثـال اینطور تعلیمـات عبـارت از قوه‌ایست که در روحیه آن اشـخاص برجسته مثل انبیاء و اولیاء نهاده که بآن قوه عالم میگردنـد بحقایق و بطون اشـیاء در نظر آن برجسـته‌گان عـالم بشـریت مبرز و ظـاهر میگردد چنانچه تعلیم و آزمودن حیوانات طریق لوازم زنـدگانی خود را از همیـن قبیـل است یعنی آنچه صـلاح آنهـا است در غریزه آنـان نهـاده بتعلیم و تعلّم معمـولی نیست و بین اشخاصـی که از طرف حق تعـالی بآنهـا علم آزموده شـده نیز درجـاتی است چنـانچه فرموده وَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجـاتٍ وَ فَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ عَلِیمٌ (پایان) (ثم) حرف عطـف است که (لترونّهـا) را عطـف داده به (لـترون) جلو از اینکه آیـات توان اسـتفاده نمود که علم و یقین هر یـک مراتب و درجـاتی دارد در اینجـا سه مرتبه از علم را تـذکّر داده و دو مرتبه از یقین را نام برده و در سوره واقعه آیه ۹۵ إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الیَقِینِ اشاره بمرتبه سوم یقین است علم را چنانچه حکماء معرفی نموده‌اند (صورت حاصـله معلوم است عند العالم) و اینکه صورت حاصله در ذهن گاهی فقط صورت الفاظی است که برای شـناسایی معلوم وضع شده مثل اینکه ما از ملائکه و جن مثلا فقط لفظی میشـنویم بدون اینکه حقیقت و ماهیّت ملک و جن را بتوانیم فهم کنیم اینکه یک قسم و یک مرتبه از علم است که اینکه قسم را حقیقتا نتوان در تعـداد علوم حقیقیه بشـمار آورد مجازا آن را علم نامند مرتبه دوم علم بمعنی حصول مفهوم معلوم است در ذهن عالم بطوری که وقتی نام معلوم را میشنویم معنی و مفهوم آن را تعقل کنیم خواه تصدیق ایجابی یا سلبی در وی باشد یا نباشد

صفحه : ۲۵۵

مرتبه سوم تصور مفهوم معلوم و تصـدیق بوجود او یـا بعـدم او و اینکه قسم از علم را اذعـان و ایمان و تصـدیق نامنـد در لغت اعتقاد جازم مطابق واقع را یقین نامنـد و در عرف متشـرعه یقین حالتی است در نفس که از آن آثار خارجی ظهور و بروز نمایـد و آن سه مرتبه دارد (علم الیقین) (عین الیقین) (حق الیقین) مرتبه اول یقین که آن را علم الیقین نامند

آن علمی است که از روی براهین عقلیه یقینیّه پدیـد گردد بطوری که ثابت و جازم باشد و احتمال خلاف ندهد مرتبه دوم و سوم از یقین مقام مشاهـده و عیان است و اینکه مرتبه از یقین نیز دو مرتبه دارد یک مرتبه انسان مطلوب خود را مشاهـده میکنـد بدون آنکه محتاج بنظر و فکر باشد و نسـبت اینکه مرتبه از یقین نسبت بمرتبه (علم الیقین) مثل دیدن است نسـبت بشنیدن مرتبه دوم چنان غرق در مطلـوب میگردد که گویـا خـود و هر چه هست فراموش مینمایـد و بجز مطلوب و معلوم چیزی در نظرش پدیـدار نیسـت از محقق طوسـی رحمه اللّه چنین نقل می‌کننـد که در تألیفاتش مراتب معرفت را تشبیه نموده بمراتب شـناختن آتش که مرتبه ادنای آن اینکه است که شـخص بشـنود در عالم شیئی است که آنچه با آن تماس کند میسوزد و اعدام می‌گردد و چنین چیزی نام آن آتش است و نظیر اینکه مرتبه در معرفت اللّه مرتبه عوام و مقلّدین است که آنان تصدیق بدین دارند بدون آنکه بتوانند دلیل و براهین برای اثبات

آن اقامه نمایند.

و مرتبه بالاتر در معرفت اللّه ایمان اهل نظر از حکماء و متکلمین است که از روی براهین عقلی و ادلّه محکم اثبات مینمایند وجود خدا و باقی معارف را و معرفت آنها نظیر معرفت کسی است که آتش را ندیده و حرارت آتش را حس ننموده لکن دود آتش را مشاهده می‌نماید.

صفحه : ۲۵۶

و مرتبه بالاتر در معرفة اللّه معرفت مؤمنین خلّص است که نفس و روحشان مطمئن بایمان گردیده و معرفت اینها نظیر معرفت کسی است که بآتش نزدیک شده و از حرارت آن گرم گردیده.

و فوق اینکه مرتبه در معرفت کسانی است که اهل کشف و مشاهده و فناء فی التّوحید گردیده‌اند نظیر کسی که در آتش رفته و تمام بدن او در آتش محترق و سوخته گردیده.

پس ممکن است در توجیه آیات گفته شود آن دو آیه اول کَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ راجع بزمان حیات کفّار است قبل از مردنشان که آنان در همین عالم در دو موقع عالم میگردند که مال و عشیره آنها را از عذاب نجات نمیدهد یکی وقتی بکیفر اعمالشان گرفتار گردیدند و آفات و بلیّات دنیا بر آنها هجوم آورد آن وقت شاید بفهمند آنکه تواند آنان را از بلا نجات دهد غیر آنست که تصور میکردند و دیگر وقتی علائم مرگ و آثار عذاب را در خود مشاهده مینمایند آن وقت دانا می گردند و میفهمند که چه بسر خود آورده و چه آفات و بلیّاتی در جلو دارند.

و آن دو آیه بعد کَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ الیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَینَ الیَقِینِ شاید راجع ببعد از مردن کفار باشد که دو مرتبه از یقین برای آنان پدید میگردد یکی در عالم برزخ وقتی علائم و آثار عذاب را معاینه می‌بینند که مثال علم الیقین است که برای موحدین در همین عالم از روی دلیل و برهان معلوم گردیده و دیگر وقتی است که کفار در قیامت داخل در جهنم و عذاب میگردند و آن مثال مؤمنین خلص و موحدینی است که در همین عالم بمرتبه کشف و شهود رسیده‌اند و در قیامت بمنتهی درجه شهود و بغایت کشف میرسند خلاصه ظاهرا آیه اشاره باین دارد کسانی که بجهات دنیوی از قبیل کثرت مال و اولاد یا شهرت و مقام تفاخر میکنند و امور طبیعی دنیوی آنان را بنفس پرستی و لهو و لعب مشغول نموده آنان کسانی می‌باشند که بمعاد و پاداش اخروی ایمان ندارند و نمی‌دانند که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراری نهفته که خواهی

صفحه : ۲۵۷

نخواهی وقتی پرده طبیعت پاره میگردد و بآن خواهند رسید اگر بعلم الیقین میدانستند که البته بزودی خواهند دانست در همین عالم دنیا جهنم و عذاب و نکالی که در اثر پیروی هوای نفسانی و اشتغال بلهو و لعب که برای اهل دنیا و منکرین معاد آماده شده بچشم حقیقت بین میدیدند بلکه قسم بخدا بچشم دل بطور مشاهده و عیان عذاب جهنمیان را میدیدند از اینکه آیه توان استفاده نمود که جهنم و بهشت بلکه عالم آخرت در مرتبه فوق اینکه عالم فعلا موجود است و اهل جهنم در همین دنیا در واقع یعنی در معنی و حقیقت نه در صورت در جهنم معذبند و لو آنکه خود ندانند و نفهمند در سوره توبه آیه ۴۹ فرموده وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ و نیز اهل بهشت در همین عالم در معنی نه در صورت در بهشت متنعمند آری قلب بشر وقتی از حق و از عالم حقیقت معکوس گردید و بتمام قوی و مشاعر بدنیا و باین عاریت سرا رو آورد و تمام همش امور طبیعی دنیوی و محظوظات مادی گردید چنین کسی در تمام ساعات عمرش علی الدوام در باطن خود بدست خود جهنّمی افروخته میگرداند و هر آنی در هاویه ظلمانی طبیعت مشغول فرو رفتن است و در اثر بعد و دوری از حق تعالی بدرک جهنم نزدیک‌تر میگردد اگر چه شراب گل آلوده دنیا چنان چشم

و گوش وی را پر نموده که خودش نمیفهمد رو بکجا میرود و مآل امرش بکجا خواهد رسید از اینکه آیات دو مطلب توان استخراج نمود یکی جهنم و بهشت فعلا در محل خود موجودند و دیگر کسانی که یقین و ایمانشان بمرتبه (عین الیقین) رسیده در همین عالم بچشم دل بهشت و اهل بهشت و جهنّم و اهل جهنّم را مشاهده مینمایند در حدیثی نقل میکنند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از زید نامی سؤال نمود

(کیف اصبحت)

چگونه صبح کردی در پاسخ گفته (اصبحت یا رسول اللّه موقنا) پس از آنکه حضرتش از علامت یقین وی سؤال مینماید که برای هر حقی

صفحه : ۲۵۸

حقیقتی است که بآن شناخته میگردد گوید یقین من بدرجه‌ای است که اهل بهشت را در بهشت متنعم می‌بینم و اهل جهنم را در جهنم معذب مشاهده مینمایند

و مولی رومی اینکه حدیث را بنظم آورده چنین گوید

گفت پیغمبر صباحی زید را کیف اصبحت ای رفیق با صفا

گفت عبدا مؤمنا باز اوش گفت کو نشان از باغ ایمان گر شگفت

گفت تشنه بوده‌ام من روزها شب نخفتستم ز عشق و سوزها

تا ز روز و شب جدا گشتم چنان که ز اسپر بگذرد نوک سنان

که از آن سو جمله ملتها یکی است صد هزاران سال یک ساعت یکی است

هست ازل را و ابد را اتحاد عقل را ره نیست سوی افتقاد

گفت از اینکه ره کوره آوردی بیار در خور فهم و عقول اینکه دیار

گفت خلقان چون ببینند آسمان من ببینم عرش را با عرشیان

هشت جنت هفت دوزخ پیش من هست پیدا همچو بت پیش سمن

يك بيك وا مى‌شناسم خلق را همچو گندم من ز جو در آسيا

كه بهشتى كه و بيگانه كى است پيش من پيدا چو مار و ماهيست

اينكه زمان پيدا شده بر اينكه گروه يوم تبيضّ و تسودّ وجوه«۱»

جمله را چون روز رستاخيز من فاش مى‌بينم عيان از مرد و زن

هين بگويم يا فرو بندم دهن لب گزيدش مصطفى يعنى كه بس

با رسول اللّه بگويم سر حشر در جهان پيدا كنم امروز نشر

هل مرا تا پرده‌ها را بردرم تا چو خورشيدى بتابد گوهرم

---

(۱) سوره آل عمران آيه ۱۰۲ تمام آيه فَأَمَّا الَّذِينَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم أَ كَفَرتُم بَعدَ إِيمانِكُم فَذُوقُوا العَذابَ بِما كُنتُم تَكفُرُونَ روز قيامت روزى است كه رويهايى سفيد است و رويهايى سياه است اما آنهايى كه رويهاى آنان سياهست (از آنها سؤال ميشود) آيا بعد از ايمان آوردن كافر شديد پس بسبب كفرتان بچشيد عذاب را

صفحه : ۲۵۹

و اگر بهشت و جهنم فعلا موجود نبود چگونه پيمبران از اوضاع و خصوصيات آن خبر ميدادند و حديث معراج كه از پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نقل ميكنند كه فرموده بهشت و جهنم را بمن عرضه نمودند و از بعض حالات بهشتيان و جهنميان خبر ميدهد شاهد بر حرف ما است در جلد اول تفسير سوره بقره در ذيل آيه ۲۴ فَإِن لَم تَفعَلُوا وَ لَن تَفعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ أُعِدَّت لِلكافِرِينَ مختصر بيانى راجع به اينكه آيا بهشت و جهنم فعلا موجودند يا بعدا موجود ميگردند نمودم كه بدلالت بعض آيات مثل همين آيه أُعِدَّت لِلكافِرِينَ و نيز وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ و غير اينها و نيز ببراهين عقلى و شهود عينى كه بعضى مدعى آن ميباشند چنين ثابت مينمايد كه بهشت و جهنم فعلا موجودند ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ يَومَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ثمّ حرف عطف و براى تراخى آرند و نون ثقيله و قسم كه بعد از لام لتسئلنّ مأخوذ است براى تأكيد است يعنى قسم بخدا كه البته و محققا پس از وقوع قيامت در آن روز شما سؤال كرده ميشويد از نعيم، نعيم جمع است اشاره به اينكه از تمام نعمتها در مورد سؤال واقع ميگرديد و شايد اشاره بهمان (تكاثر) در اول سوره دارد و مقصود همان نعمتهايى باشد كه بكفار عطا شده و همان نعمتها سبب لهو و لعب و تفاخر آنان گرديد و آنها را مغرور نموده و از طريق حق دور گردانيده و در قيامت مورد سؤال و عتاب واقع ميگردند

سخنان مفسرين در توجيه «نعيم»

۱- نعيم آب سرد است و قائلين باين معنى تمسّك بحديثى نموده‌اند كه از حضرت رسول نقل شده لكن سند حديث معتبر نيست

صفحه : ۲۶۰

۲- مقصود از نعیم رطب است و قـائلین بآن از حضـرت رضا علیه السّـلام روایت مرفوعه‌ای نقل کرده‌انـد ۳- از عبد اللّه مسـعود نقل میکننـد که گفته از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم شـنیدم که فرمود مقصود از نعیمی که در قیامت از آن سؤال میشود ایمن بودن و امنیّت داشـتن و تن درستی و سـلامتی است ۴- از عبد اللّه عباس است که گفته حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه سوره را خوانـد تا رسـید باین آیه لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ فرمود آن نعیمی که از آن سؤال میشود پنـج چیز است: سـیری شکم، سـردی آب، لذّت خواب، سایه مسکن، اعتدال خلقت ۵- از ابراهیم نقل میکنند که گفته هر کس طعامی خورد یا آبی نوشـد و در عقب آن شـکر گوید از آن نعیم نپرسند ۶- دیگری گفته نعیم تن درستی و سـالم بودن چشم و گوش و سـلامتی دل است که در قیـامت از اینکه نعمتها سؤال میشود که در چه چیز صـرف نمودیـد بیانش قوله تعالی إِنَّ‌السَّمعَ وَ البَصَرَ وَ الفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنهُ مَسؤُلًا«۱» (عبد اللّه عباس) ۷- مقصود از نعیم نعمت نبوّت و بعثت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما است که نعمت و رحمت بر جهانیـان است ۸- از امـام جعفر صـادق علیه السّـلام چنین روایت میکننـد که فرمـوده مقصـود از نعمت ولاـیت أمیر المؤمنین علیه السّلام است بیانش قوله تعالی الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی«۲» (تفسیر ابو الفتوح رازی)

---

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۳۸ محققا گوش و چشم و قلب تمام اینها مسئولند یعنی در معرض سؤال در می‌آیند.

(۲) سوره مائده آیه ۵ گوینـد اینکه آیه در حجهٔ الوداع فرود آمده وقتی که رسول اللّه (ص) مأمور گردید که علی (ع) را وصـی و جانشین خود گرداند (یعنی امروز دین اسلام کامل گردید و نعمت من بر شما مسلمانها تمام گردید)

صفحه : ۲۶۱

پروردگـاری که دائم الفضل و کثیر الاحسان است بنظر بعیـد می‌آیـد که از آنچه بمخلوقاتش روزی داده در مقام پرسـش آیـد مگر آنکه سؤال شود از کجـا آوردی و در چه مصـرف خرج کردی لکن کرم و عظمت حق تعـالی بالاـتر از اینکه است که از آن چیزی که بنده او خورده یا آشامیده سؤال کند و بهترین توجیهات همانست که از نعمت رسالت رسول اسـلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و از نعمت ولاـیت أمیر المؤمنین و اولاـدان آن بزرگواران سؤال شود که راجع بـاین دو نعمت بزرگ چگونه عمل کردیـد و بشـکرانه اینکه دو نعمت چطور قیام نمودید آیا کفران نعمت نمودید و مخالفت ورزیدید یا اطاعت کردید و سـعادت‌مند گردیدید در تفسـیر منهج الصادقین از کتاب عیون الاخبار الرضا بسـند صحیح از ابراهیم عباس صولی که کاتب اهواز بوده روایت میکند که چنین گفته من نزد علی بن موسـی الرضاء علیه السّـلام بودم فرمود در دنیا نعمت حقیقی وجود ندارند بعضی فقهاء در آن مجلس حضور داشتند گفتند حضـرت عزت فرموده لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ اینکه نعیم در دنیا است و آن آب سرد است آن گاه حضرت رضا علیه السّلام بصدای بلند فرمود اینکه طور آیه را تفسـیر میکنید بعضـی از شـما بآب سـرد تفسـیر میکنید و بعضـی بطعام و گروهی بخواب خوش اینکه چنین نیست که می‌گوییـد زیرا که پـدر من از پـدرش ابا عبـد اللّه علیه السـلام چنین نقل نموده که جماعتی نزد حضـرتش در تفسـیر قوله تعالی ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ همین تعبیرات را نمودنـد آن گاه حضـرت در غضب شـد و فرمود خدای عز و جل از آنچه ببنـدگانش تفضل نموده سؤال نمیکنـد و بر آنان منّت نمیگذارد چگونه (خدایی که دائم الفضل و کثیر الاحسان است) بر بنده خود منت میگذارد در صورتی که منت گذاردن مخلوق بعضـی بر بعض دیگر قبیح است پس چطور توان چیزی که نسـبت بمخلوق پسـند نیست نسبت بخـالق داد پس مقصـود از نعمـتی که از آن سـؤال میشـود محبت اهـل بیت پیمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و موالات آنها است که بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میشود و اگر از اینها جواب صحیح

صفحه : ۲۶۲

داده وی را بروضه رضوان همیشه متنعم و شادمان دارند و نیز فرمود پدر من از آباء گرامی خود (ع) روایت نموده که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود یا علی اول چیزی که پس از مرگ از آن سؤال میشود کلمه شهادتین و محبت و ولایت و حقیّت تو است و هر که باینها اقرار نماید از روی اعتقاد بنعیم ابدی و سعادت سرمدی رسد و نیز در عیون اخبار الرضا از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکند که فرموده اول چیزی که در قیامت پرسش میشود شهادت بوحدانیت و نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

صفحه : ۲۶۳

سورة و العصر

اشاره

مکیهٔ و هی ثلاث آیات سوره (و العصر مکی است در مکه فرود آمده سه آیه و چهارده کلمه و شصت و هشت حرف است) از ابو امامه و ابی کعب روایت میکنند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر کس سوره و العصر را بخواند عاقبت وی را بصبر گردانند و در قیامت با اصحاب حق محشور گردد (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السّلام چنین نقل میکنند کسی که سوره (و العصر) در نماز نافله بخواند در قیامت مبعوث میگردد در حالی که صورت وی نورانی و با تلألؤ و خندان چشم او روشن با چنین حالی است تا وقتی که داخل بهشت گردد در مصباح کفعمی است اینکه سوره را اگر بر دفینه خوانده شود محفوظ ماند و بر آدم تب دار خوانده شود شفا می‌یابد و اگر در شب جمعه بعد از نماز عشا بنویسند و پیش خود دارند و نزد حاکم بروند در امانند

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
وَ العَصرِ (۱) إِنَّ الإِنسانَ لَفِی خُسرٍ (۲) إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوا بِالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ (۳)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
قسم بعصر
که انسان در خسران و زیان کاری است،
مگر کسانی که بحق و حقیقت ایمان آوردند و نیکوکار شدند و یکدیگر را توصیه نمودند که راه حق و حقیقت پیش گیرند و نیز یکدیگر را توصیه و سفارش بصبر و متانت و استقامت نمودند.

صفحه : ۲۶۴

(توضيح آيات)

اشاره

(وَ العَصرِ) عصـر در لغت فشـردن چيزى را گوينـد و مقصـود از آن در اينكه سـوره بين مفسـرين گفتـارى است براى وضوح مطلب مختصـرى از بيـان تفسـير مجمع البيـان را ترجمه مينمـايم در معنى و العصـر و تحقيق در آن و آراى مفسـرين چنين گفته بسـيارى از مفسـرين گويند خداى سـبحان سوگند ياد نموده بدهر زيرا كه در آن عبرتى است براى صاحبان بصـيرت از جهت مرور شب و روز كه از ادوار موجودات و گردش افلاك پديـد مى‌آيد (إبن عباس و كلبى و جبائى) رأى دوم- مقصود از العصـر وقت عشاء است كه خداونـد قسم يـاد نموده بطرف اخير از روز براى آنچه در او است از دلالـت بر وحـدانيت خـدا بپشت كردن روز و رو كردن شب و ذهاب سلطان شمس چنانچه سوگند ياد نموده بضحى كه آن طرف اول روز و ظهور سلطان شمس است و اهل ملّيين اينكه دو وقت را بزرگ ميشـمارند (حسن و قتـاده) رأى سوم- مقصود نمـاز عصـر است كه آن نماز وسـطى است (مقاتل) رأى چهارم- مقصود از عصر در آيه عصر نبوّت و ظهور پيمبر اسلام است رأى پنجم- مقصود شب و روز است كه آن را عصران گويند (إبن كيسان) (پايان كلام طبرسى) و غير از اينها آراء ديگرى در معنى و العصر از مفسرين شيعه و سنى نقل شده و براى هر يك از اينكه آراء مختلفه در كتب تفاسـير تمسـكاتى گفته شده كه اگر بخواهيم بطور تفصيل بيان آراء و ادلّه قائلين و رد و ايرادى كه در باره هر يك گفته شده در اينجا درج نمائيم سخن طولانى ميگردد در صورتى كه بناى ما بر اختصار است لكن بطور اجمال اشاره‌اى بادلّه قائلين مينمائيم

صفحه : ۲۶۵

عصر بمعنى زمان است

نخست بايست فهميد زمان چيست و سـپس بچه دليل توان ثابت نمود كه چه اهميت و شـرافتى ر زمان است كه خداوند آن را مورد سوگند خود قرار داده

(زمان چيست)

آراى حكماء در باره حقيقت زمان اول- بسيارى از آنان زمان را كم متصل غير قار الـذات دانند پاره ديگر زمان را جوهر و موجود مسـتقل معرفى مينماينـد بعض ديگر زمـان را امر اعتبـارى انتزاعى غير متأصـل و از مفـاهيم ذهنى داننـد و ممكن است بين آراء جمع نمـائيم و گوئيم اختلاـف آنـان ناشـى از مراتب و اعتبـارات زمـان است كه هر يك زمان را بوجهى در نظر گرفته و بآن اعتبار آن را معرفى مينمايند آن كسى كه زمان را كم متصل غير قار الذات معرفى نموده شايد باعتبار اينكه است كه زمان قسمت ميشود بساعات و آنات و روز و شب و ماه و سال و چون قابل قسـمت است از اقسام كميّات بشـمار ميرود آن كسـى كه زمان را جوهر و امر متأصل ميدانـد شايـد مقصودش از زمـان عـالم دهر باشـد كه روح زمـان و حقيقت زمـان و محيط بر زمان است آن كس كه گفته زمان امر

اعتبارى و مفهوم ذهنى است كه بنفسه تأصل و تحققى در خارج نـدارد شايد معنى عرفى زمان را در نظر گرفته كه عبارت از پى در پى درآمـدن ساعات شب و روز است كه از گردش اوضاع شمسـى و حركت زمين و ادوار عالم و گردش موجودات بگرد هم پديد ميگردد و زمان باين اعتبار يك امر سيّال متجدد الحدوث متصرّم الذات است و از حركات قطعيه موجودات اعتبار ميگردد.

و چون زمان را خواه كم متصل غير قار الذات بگيريم يا امر اعتبارى انتزاعى

صفحه : ۲۶۶

بـدانيم هر كـدام باشد تحقق و وجود خارجى بنفسه ندارد لهذا شانيت آن را ندارد كه مورد سوگند واقع گردد مگر آنكه مقصود از (وَ العَصرِ) عالم دهر باشد چنانچه بسـيارى از محققين و دانشـمندان را رأى چنين است و عالم دهر ظرف زمان و روح زمان و محيط بر زمان است و بمنزله حركت توسطيه است نسبت بحركت قطعيّه يعنى جامع تمامى آنات و ساعاتى است كه آن را زمان ناميم براى وضوح مطلب مقدمـهٔ گوئيم براى هر شـيئى متحركى دو نحو حركت اعتبـار ميشود يكى را حركت قطعيّه نامنـد و ديگرى را حركت توسـطيه گوينـد اگر در حركت وضـعيّه و اينيّه اجزاء و نقـاطى كه متحرك على الـدّوام از آن ميگـذرد و هيـچ ثبات و قرارى در آن نـدارد آن را در نظر گرفت چـون ثبـات و دوامى در آن نيست و غير قـارّ است بـاين اعتبـار براى آن حركت وجـود متحقق خـارجى نـدارد بلكه بـالقوه آن شـيئى را متحرك گوينـد و انـدازه اينكه حركـات را زمان و آن سـيّال نامنـد لكن اگر مجموع مسافت در بين حركـات را در نظر گرفت كه آن امر مستمر متوسط بين اجزاء حركت است آن را حركت توسـطيه نامنـد و باين اعتبار آن شـىء را متحرك گويند و حركت وجود خارجى پيدا ميكند.

پس از اينكه مقـدمه گوئيم اگر مقصود از عصـر كه مورد سوگند واقع شده اشاره بحركت اتصالى ادوارى عالم است كه منشأ اعتبار زمـان است و قسـمت بساعـات و آنات ميشود كه از مجموع آن جهان و پى در پى در آمـدن مخلوقات و عالم وجود تكون يافته كه باعتبار جامعيتش آن را دهر نامنـد لايق است كه مورد سوگند واقع گردد اينكه است كه گفته‌اند دهر مجموعه آيات الهى است زيرا كه دهر مجموعه زمان است و زمان مقدار حركات غير قارّ و آن سيّال است خلاصه زمان نسبت بحركت وضعيه شبيه بحركت قطعيه است و دهر نسبت بحركت وضـعيه شبيه بحركت توسـطيه است كه همـان طورى كه جامع حركات قطعيّه حركت توسـطيه است كه محيط بر آن است همين طور از مجموع زمان دهر

صفحه : ۲۶۷

مـأخوذ ميگردد يعنى عـالم دهر جـامع اجزاء زمـان و عين فعليت زمـان است اينكه است كه گوينـد دهر روح زمـان و محيط بر زمان است و از نظام الـدين نيشابورى صاحب غرائب القران چنين نقل ميكنند كه دهر از عجائب مخلوق خدا است و دهر موجود متحركى است كه شبيه بساكن است (پايان) صـدر المتألّهين شـيرازى در رساله‌اى كه در حـدوث نوشـته بعـد از شـرح مفصـلى راجع بحركت جوهرى چنين گويد در حديث است

لا تسبّوا الدهر فان الدهر هو اللّه

و در ادعيه نبويه است يا دهر يا ديهور يا ديهار يا كان يا كينان و در كلام اساطين حكمت نسبت ثابت بثابت را سرمد گويند و نسبت ثابت را بمتغير دهر نامند و نسـبت متغير بمتغير را زمان و از اينكه بيان چنين اراده نموده‌اند كه نسـبت حق تعالى بصـفات و اسـمائش نسبت ثابت بثابت است و نسـبت علمش بموجودات متجدده دهر است و نسـبت متجددات بيكديگر زمان است (پايان) خلاصه دهر عبارت از نسـبت علم حضورى حق تعالى است بمتجددات و حركات زمانى او باعتبار احاطه علم حق تعالى و نسبت بجامعيت علميه او تمام ازمنه آنى مينمايد و زمان باين اعتبار بسى لايق ستايش است و شايد بهمين اعتبار است كه در حديث رسيده

لا تسبوا الدهر فان الدهر هو اللّه

ناسزا بروزگـار مگوییـد که خـدا همان دهر است یعنی دهر منسوب بخـدا و از بزرگترین آثار خلقت بشـمار میرود و شأنی از شـئون الهی است که فرموده کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ

قول ۲-

(مقصود از (العصر) نماز عصر است)

و طرفـداران اینکه رأی بسـیارند و نظر به اینکه عصـر وقت نمـاز وسـطی است که امر بمحافظت آن شـده در قوله تعالی حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الوُسطی و نماز عصر نماز وسطی است زیرا که وسط بین ظهر و مغرب واقع گردیده در تفسیر روح البیان از بعض بزرگان چنین نقل میکند که نماز عصر برکعات

صفحه : ۲۶۸

چهارگانه اشاره دارد بتعیّنات ذاتیّه و اسـمائیّه و صـفاتیّه و افعالیّه در مرتبه جمال کونی بالفعل چنانچه ظهر اشاره دارد در مرتبه جمال الهی بالفعل و شکی نیست که انسان جامع بین فضائل خلقیه و الهیّه است و عصر اشاره بهمین جامعیّت انسان است اینکه است که در حدیث رسیده کسی که نماز عصر را ترک کند گویا اهلش و مالش را ناقص گردانیده (پایان)

قول ۳-

(مقصود از (العصر) نزدیک بغروب آفتاب است که آن را عصر نامند)

زیرا همـان طوری که خداونـد قسم یـاد نموده بفجر که وقت طلوع آفتاب است قسم یاد نموده بعصـر که وقت غروب آفتاب است و چون نیّر اعظم خورشـید که در اینکه عالم از بزرگترین آثار خلقت و مظهر اتم افعال الهی است و از طلوع و غروب آن عالم مادیات رونق میگیرد اینکه است که نظر بشأنیت و عظمت آن دارد که موقع طلوع و غروب آن را مورد قسم واقع گردانیده

قول ۴-

(مقصود از عصر عصر نبوت است)

و همان طوری که عصـر در طرف آخر روز واقع است عصر نبوّت نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز در آخر الزمان واقع است که نبوت و رسالت بوجود مبارکش خاتمه پیدا نموده که پس از آن عالم زمان بانتها میرسد و نظر بشـرافت و فضیلت عصر شعشعانی و ظهور کمال الهی و وقت بروز فضائل انسانی است که آن را مورد قسم قرار داده و همان طوری که بشـهر مکه که محل تولد پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده قسم یاد نموده همین طور بعصـر نبوت و زمان بعثت او نیز قسم یاد نموده اینکه احتمالاتی که در توجیه عصـر داده شده اگر چه هر یک بجای خود موجه است لکن آنچه بنظر قاصر میرسد بهترین توجیهات همان است که عصر را بمعنی زمـان و دهر بگیریم و چنانچه گفتیم اگر چه زمان باعتبار پی در پی درآمـدن اشـیاء و نسـبت بحرکات قطعیه عالم یک امر اعتباری میشود لکن منشأ اعتبار آن امر واقعی و مظهر آثار ربانی و شأنی از شئون الهی است و آن نسبت مجموعه زمان

صفحه : ۲۶۹

و آن سیّال است بمبدء موجودات و باین اعتبار مورد سوگند واقع گردیده و بسیار مهم است زیرا که آن روح زمان و حقیقت زمان و محیط بر زمان است و آنچه بنظر میرسد بدو جهت عصر را بمعنی دهر گرفتن مزیت دارد یکی جامع تمام احتمالاتی است که داده شده زیرا اگر مقصود از (العصر) نماز عصر باشد نماز عصر از حیثیّت رکعات و شرائط با نماز ظهر و عشاء فرقی ندارد مگر آنکه مزیّت آن از جهت نسبتش بپاره‌ای از زمان است که آن نیز داخل در کلیه زمان محسوب میگردد و نیز اگر عصر بعثت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد آن نیز در قسمتی از زمان واقع گردیده و نیز اگر طرف عصر باشد آن هم داخل در زمان محسوب میگردد پس زمان باطلاقه جامع تمام احتمالات و حاوی تمامی مقالات میشود و چون مطلق است و دلیل بر تعیین و تخصیص نداریم بایستی باطلاقش باقی گذاشت بعبارت دیگر نظر به اینکه قرآن (یفسر بعضه بعضا) چون آیات مثل و الفجر و الضحی و العصر و اللیل که بتمام اینها در قرآن سوگند یاد نموده وقتی اینها را با هم جمع نمودیم از مجموع آنها توان چنین استفاده نمود که تمام اینها اشاره بیک روز است که آن روز دوری است که شمس وجود آن را بحرکت انداخته و بگردش آن، فجر، ضحی، عصر، لیل، برای آن متصور گردیده و هر یک از آنها مصداق یک حقیقت بشمار میروند که آن روح زمان و حقیقت و اصل زمان است که آن را دهر نامند.

بعبارت دیگر شاید فجر اشاره بصبح هبوط انسانی و ضحی اشاره بظهر نزاهت و اشراق کمال نفس انسانی و عصر اشاره بفعلیت اخیر آدمی شب اشاره بمنتهی درجه حیات دنیوی انسانی است که وقتی شمس وجودش در پشت پرده ظلمانی طبیعت بمرگ غائب گردد آن وقت بمنتهی درجه سعادت رسد اگر از سعداء و نیکوکاران باشد یا بمنتهی درجه شقاوت رسد اگر از تیره‌بختان و اشقیا محسوب باشد که جامع تمام حرکات انسان همان زمان است و نظر بشرافت انسان دارد که بدور گردش

صفحه : ۲۷۰

شمس وجود انسانی سوگند یاد نموده و دیگر چون بایستی بین آنچه مورد سوگند قرار میگیرد و جواب قسم یعنی آنچه برای آن سوگند یاد میشود مناسبتی باشد اگر (العصر) را مطلق و بمعنی دهر گرفتیم بسیار مناسبت پیدا میشود بین قسم (العصر) و جواب قسم یعنی خسران انسان زیرا که الف و لام (الانسان) اشاره بنوع انسان است یعنی سوگند بزمان که یکی از بزرگترین و مبرزترین آیات الهی است که نوع بشر در زمان عمرش که سرمایه او است و بایستی از آن سود کلی ببرد و ساعاتی که بر او میگذرد که هر یک درجه‌ای است برای صعود وی بمرتبه کمال بشری و باین اعتبار بسی شریف و قابل اعتنا است تلف نموده و زیان برده و بلهو و لعب گذرانیده و رایگان از دست داده مگر اشخاصی که متصف بفضائل چهارگانه باشند که عبارت از ایمان: عمل صالح، توصیه بحق، توصیه بصبر، که چنین مردمانی از خسران کلی استثناء گردیده‌اند إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ایمان عبارت از اعتقاد جازم مطابق واقع است و آن امر قلبی بسیط و ذی مراتب و قابل شدّت و ضعف است در اینکه آیه بطور عموم و استغراق تمام افراد بشر را تحت حکم خسران درآورده مگر آن اشخاصی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند

(خسران یعنی چه)

خسران بمعنی نقصان و سرمایه تلف کردن است و اشاره به اینکه تمام افراد بشر سرمایه عمر خود و زمان حیاتشان که بایستی بآن حیات ابدی و عیش سرمدی تأمین نمایند بیهوده تلف نموده و سودی عایدشان نمیشود مگر عده‌ای که متصف بفضائل چهار گانه

که در سوره بیان نموده باشند اول- از کسانی که از اینکه حکم کلی خسران و زیان کاری خارج گردیده‌اند آنهایند که ایمان آورده‌اند

صفحه : ۲۷۱

(حقیقت ایمان چیست و مؤمنین کیانند)

ایمان چنانچه گفته شد همان اعتقاد جازم مطابق واقع است و مؤمنین کسانی میباشند که تصدیق یقینی دارند بوجود مبدء عالم که تمام خیرات ناشی از او است و او دانا و توانای مطلق است و بازگشت تمام موجودات بسوی او است و نیز آنان تصدیق بمعاد دارند و اس اساس ایمان و حقیقت دیانت روی اینکه دو پایه از اصول دیانت استوار گردیده و ایمان باین معنی عمومیّت پیدا میکند و شامل میگردد تمام ادیانی که هر یک در موقع خود صحیح بوده چنانچه در سوره بقره آیه ۵۹ فرموده إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ النَّصاری وَ الصّابِئِینَ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ«۱» و باقی معارف مندرج در اینکه دو اصل است زیرا که عدل و نبوّت و امامت از فروع توحید بشمار میرود چنانچه عمل صالح در بسیاری از مردم از معاد و اعتقاد بیوم جزا ناشی میگردد و همانطوری که ایمان چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مراتب و درجاتی دارد که معصوم علیه السّلام تشبیه بنردبان هفت پلّه نموده خسران نمودن عمر نیز مراتبی دارد که توزیع بر مراتب ایمان میگردد.

آن کسی که سرمایه خود را بطوری تلف نمود که حتّی آن فطرت خدا داد توحید که در نهاد وی بودیعه گذاشته شده پشت سر انداخته و انکار مینماید چنین آدمی مانند شخص تاجری ماند که برای سود با سرمایه‌ای مسافرت میکند که سودی عاید وی شود و علاوه بر اینکه سودی عاید وی نمیشود سرمایه را نیز تلف نموده و با دست خالی بوطن بر میگردد چنین کسی خسران کلّی برده.

مرتبه دیگر از زیانکاران آنهایند که آن فطرت توحید فی الجمله در آنان باقیمانده لکن بفرو رفتن در مادّیّات و اشتغال بلهو و لعب آن را مجمل گذارده و در

---

(۱) محققا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی و نصرانی و ستاره پرستان هر کس بخدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل شایسته نمود مر ایشانست اجرشان نزد پروردگارشان و نیست خوفی بر آنان و نه محزون میباشند

صفحه : ۲۷۲

معرض ظهور و بروز در نیاورده تا آنکه سودی از آن ببرند و آنها کسانی میباشند که بزبان و قلب اعتراف باصول دیانت مینمایند لکن از پرتو عمل صالح آن را رشد نمیدهند چنین کسانی و لو آنکه سرمایه‌شان از دست نرفته لکن سودی هم نبرده و از عمر خود خسران و زیان برده‌اند.

مرتبه سوم کسانی میباشند که با باقی ماندن فطرتشان بر توحید عمل نیکی هم در ساعات عمرشان نموده‌اند لکن بیشتر عمرشان را در لهو و لعب گذرانیده آنها نیز از اینجهت زیان برده‌اند.

خلاصه خسران و زیانکاری و سود نبردن از عمر که مورد بحث اینکه سوره مبارکه است توزیع یعنی قسمت میشود بر مراتب نقصان ایمان و عمل صالح و بدرجه نقص کمال ایمان و عمل صالح انسان از عمرش که موقع تجارت و سود بردن وی است زیان و خسران میبرد وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ دوم از کسانی که از تحت زیانکاری خارج گردیده و سعادتمند گردیده‌اند آنهایند که عمل صالح دارند

از حرف عطف که عمـل صالـح را عطف بر ایمان داده معلوم میشود که عمل جزء حقیقت ایمان نیست بلکه جزء کمال ایمان اسـت که آن کس که تصـدیق جـازم مطابق واقع باصول دیانت دارد در تعـداد مؤمنین محسوب میگردد مگر آنکه ایمان کامل منوط بـدو چیز است یکی آنکه ایمـان از روی برهـان عقلی انجـام گیرد و دیگر ایمـان بـا عمل صالـح توأم باشـد و چنین کسـی از زیان کاران خارج و سعادتمند گردیده

(مقصود از عمل صالح چیست)

ظاهرا عمل صالح اعمالی است که روی میزان عقل و منطق و قانون شـرع نیکو نماید و از شائبه ریا و عجب و پیروی هوی و هوس و از هر گونه منقصتی خالی و نزد عقلا پسـندیده و لایق مقام عبودیت و پیشـگاه حضـرت احدیت باشد سعادت بشر و ترقی و تعالی او در پرتو علم و عمل انجام میگیرد که حکماء

صفحه : ۲۷۳

اول را عقل نظری و دوم را عقل عملی گویند که آن بمنزله دو بال است برای صـعود انسانی بدرجه کمال و آیه اشاره باین دو مرتبه کمال بشـری دارد که از اول تعبیر بایمان و از دوم تعبیر بعمل صالح نموده یعنی عملی که دارای چنین اثری باشد که انسان را بمرتبه کمال انسانی رسانـد و جزء اول ایمانی است که از روی برهان عقلی و و جـدان سـرّی تحقّق پذیرد و جزء دوم عملی است که انسان را سعادتمند گرداند و از حضیض پستی طبیعت ناسوتی وی را باوج ملکوتیّت برساند.

وَ تَواصَوا بِالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ تواصوا از باب مفاعله و باب مفاعله در چند معنی اسـتعمال شده از جمله آنها اینکه است که بین دو نفر انجام گیرد مثل مصاحبه مشاجره و امثال آن.

حق و حقیقت در مرتبه اول مخصوص ذات پروردگار است که عین حق و عین حقیقت و عین واقع است زیرا که او واجب الوجود و غنیّ بالـذّات است و در مرتبه ثـانی هر موجودی و هر عملی که بحقیقت و درستی نزدیکتر باشـد سزاوار است که آن را حق گوئیم یعنی چنین موجودی و چنین عملی نزدیکتر بحق و حقیقت است.

سوم از ارکان سـعادت و از خصوصـیات عمل صالح اینکه است که مؤمنین نیکوکار یکدیگر را توصـیه بحق نمایند و نیز یکدیگر را توصیه بصبر نمایند.

اینکه از خصوصـیّات اعمال نیک که از جزء عقل عملی بشمار میرود ایندو قسم عمل را تخصیص بذکر داده شاید سرّش اینکه باشد که ایندو عمل جنبه اجتماعی و عمومیّت دارد و داخل اقسام امر بمعروف میگردد بلکه بعمومش شامل تمام اعمال خیر میگردد.

چگونه بایستی مؤمنین یکدیگر را توصیه بحق و بصبر نمایند

توصـیه بحق عـام است و شامـل میگردد هر عمل و کاری که مطابق حق و حقیقت عمل شود از حیث گفتار و کردار و رفتار و آنچه بین انسان و خدا بایستی انجام گیرد و آنچه بین او و خلق دائر است از معاملات و معاشرات و حقوق که آن وظیفه

صفحه : ۲۷۴

هر مؤمنی است که دیگری را از عمل شر بازدارد و وی را بدرستی و راستی و حقیقت وادار نماید.

و چون اگر يك نفر بخواهد تمام اعمال و افعالى كه سر و كار با خلق دارد از معاملات و معاشرات و استيفاء حقوق و غير آن بطور درستى و حقيقت رفتار نمايد در زندگانى دنيوى كه اكثر مردم بنادرستى و كج روى عمل ميكنند دو چار محظورات ميگردد اينكه است سرّ اينكه توصيه بحق را بصيغه مفاعله آورده كه هر يك ديگرى را توصيه بحق نمايد كه روش همه مطابق حق و درستى تحقق پذيرد و جامعه و تمدن بشرى روى پايه صحيح استوار گردد و يك مدينه فاضله از اهل حقّ و حقيقت تشكيل گردد.

و چون اينكه روش بطور كلّى براى اكثر مردم مشكل مينمايد اينكه است كه توصيه بصبر را مقارن نموده بتوصيه بحق تَواصَوا بِالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ آرى نفس بشر و طبيعت سركش آدمى براى جلب منفعت و رسيدن بتمايلات نفسانى طبيعى در اعمال و گفتار و رفتار و كردار خود مايل بكج روى است و راه خلاف ميگيرد اينكه است كه پيمبران و سفراى الهى بوعد و وعيد وى را از تمايلات طبيعى جلوگيرى نموده‌اند و يكى از وظايف مهم ايمانى امر بمعروف و نهى از منكر است كه هر شخص با ايمانى موظّف است حتّى الامكان مردم را از كج روى باز دارد و آنان را بجاده حق و حقيقت رهبرى نمايد.

صفحه : ۲۷۵

سورة الهمزة

اشاره

مكية و هى تسع آيات سوره الهمزه مكّى است در مكّه فرود آمده و نه آيه و سى و سه كلمه و صد و سى حرف است.

و از ابىّ كعب نقل ميكنند كه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده هر كس سوره وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ را بخواند خداوند بعدد هر كس كه برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و اصحابش استهزاء نموده ده حسنه بنويسد.

و از امام صادق عليه السّلام روايت ميكنند كه هر كس در نماز فريضه سوره همزه را بخواند فقر از آن رفع ميگردد و روزى وى وسيع ميگردد و در مصباح كفعمى است اگر اينكه سوره بر جسم درد خوانده شود شفا يابد.

[سوره الهمزة (۱۰۴): آيات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ (۱) الَّذِى جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ (۲) يَحسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخلَدَهُ (۳) كَلّا لَيُنبَذَنَّ فِى الحُطَمَةِ (۴)
وَ ما أَدراكَ مَا الحُطَمَةُ (۵) نارُ اللّهِ المُوقَدَةُ (۶) الَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَةِ (۷) إِنَّها عَلَيهِم مُؤصَدَةٌ (۸) فِى عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

(ترجمه)

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص
واى بر هر عيب جوى هرزه زبان غيبت كننده،
آن كسى كه مال جمع آورى نموده و بشماره آن مشغول گرديده،
گمان ميكند بمال هميشه دوام ميابد،

چنین نیست که گمان کرده البتّه میافتد در آتش جهنم،

تو چه دانی حطمه چیست،

آتشی است که از روی غضب الهی برافروخته شده،

و آن آتشی است که بقلب سرایت مینماید،

آتشی است سر پوشیده که بر آنان احاطه نموده

مانند ستونهای بلند شراره کشیده.

صفحه : ۲۷۶

(توضیح آیات)

وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ (همزه) در لغت کسی را گویند که بسیار طعنه میزند و عیب جویی میکند بچیزی که عیب نیست و اصل همزه از شکستن آمده که عیب کننده عیب جویی میکند از کسی که بخواهد وی را شکست دهد.

(لمزه) نیز بمعنی عیب جویی نمودن است که (همزه و لمزه) در اصل هر دو بمعنی عیب جویی نمودن است و چنانچه گفته‌اند فرقش اینکه است که (همزه) عیب جویی در غیاب است که داخل در اقسام غیبت میشود و (لمزه) عیب جویی در پیش رو است.

در لغت برای ویل دو معنی گفته شده یکی ویل در عربی بمعنی وای در فارسی است دیگر چاهی است در طبقه زیرین جهنّم که اسم آن ویل است و در اخبار رسیده هر جا در قرآن تهدید بویل شود مقصود همان چاه است.

و در اینکه مقصود از (همزه و لمزه در آیه چیست از مفسّرین راجع بآن توجیهاتی نقلشده:

۱- وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ تهدید و انذار بهر کسی است که غیبت میکند و بسیار نمیمه و سخن چینی میکند و فساد مینماید بین دوستان (إبن عبّاس) ۲- (همزه) غیبت کننده‌گانند (لمزه) طعنه زنندگانند.

۳- (همزه) کسی است که در پیش رو طعنه میزند و عیب جویی میکند و پشت سر غیبت میکند.

۴- (همزه) کسی را گویند که مردم را بدست میزند و اذیّت میکند و نیز بزبان زخم زبان میزند و بچشم اشاره میکند و استهزاء مینماید (مجمع البیان) خلاصه اینکه آیه در مقام تهدید و انذار است که وای یا ویل برای کسی است که بزبان یا بچشم و ابرو اشاره یا غیر آن در پیش رو یا پشت سر در مقام مذمّت و توهین

صفحه : ۲۷۷

مسلمانی برآید یا وی را سرزنش و اذیت نماید.

و آیات و اخبار در مذمت چنین اشخاصی بسیار است در سوره حجرات آیه ۱۱ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسخَر قَومٌ مِن قَومٍ عَسی أن یَکُونُوا خَیراً مِنهُم وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ عَسی أن یَکُنَّ خَیراً مِنهُنَّ وَ لا تَلمِزُوا أَنفُسَکُم وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلقابِ بِئسَ الِاسمُ الفُسُوقُ بَعدَ الإِیمانِ وَ مَن لَم یَتُب فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ«۱» و نیز راجع بغیبت مسلمان و گناه آن آیات و اخبار بسیار رسیده حتی غیبت مسلمان را در گناه و خطا شبیه بخوردن میته برادر مسلمان معرفی نموده چنانچه در سوره حجرات آیه ۱۲ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعضَ الظَّنِّ إِثمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغتَب بَعضُکُم بَعضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُم أَن یَأکُلَ لَحمَ أَخِیهِ مَیتاً فَکَرِهتُمُوهُ«۲» و نیز اخبار و احادیث در گناه غیبت و سخریه نمودن مسلمان و طعن زدن و غیر آن بقدری رسیده که چنین اعمالی را در تعداد گناهان کبیره بلکه بالاترین آنها بشمار میرود چنانچه در کتاب بحار از جابر و ابی سعید خدری از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین

نقل میکنند که فرمود

(الغیبهٔ اشد من الزنا)

و در جهت اشدیتش فرمود مردی زنا میکند و توبه میکند و خدا توبه او را قبول میکند لکن کسی که غیبت میکند توبه او قبول نمیشود مگر وقتی که آن کس که غیبت او شده ببخشد

---

(۱) خطاب بمؤمنین نموده‌ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی گروه دیگر را مسخره نمایند بسا آنها بهتر باشند (از آن کسانی که مسخره میکنند) و نیز نباید زنها زنهای دیگر را مسخره نمایند شاید آنها بهتر باشند (از آنهایی که مسخره میکنند) و عیب خود را فاش نکنید و مردم را بقلب بد نخوانید بد نامی است فسق بعد از ایمان و کسی که توبه نکند آنها ستم کارانند

(۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجتناب کنید از بسیاری گمانها محققا بعضی گمانها گناه است و تجسس نکنید بعضی از بعض دیگر و غیبت نکنید آیا دوست میدارد کسی از شما که بخورد گوشت برادر مرده خود را پس کراهت دارد آن را و ای مؤمنین بترسید از خدا محققا خداوند بسیار پذیرنده توبه و بسیار مهربانست [.....]

صفحه : ۲۷۸

و نیز در کافی از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت میکند که فرموده کسی که در مؤمن چیزی (از عیوب وی) بگوید که خودش بدو چشم خود دیده و بدو گوش خود شنیده او داخل کسانی میگردد که قرآن در باره او میگوید إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الفاحِشَهُٔ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ«۱» الَّذِی جَمَعَ مالًا وَ عَدَّدَهُ آن کسی که مال را جمع نمود و آن را شماره نمود اشاره به اینکه مال را نگاه داشت و حقوق الهی را ادا ننمود یا از راه حرام جمع آوری نموده و ذخیره کرد.

بعض مفسّرین گفته‌اند اینکه آیات در مذمّت ولید بن مغیره فرود آمده که متّصف باین اوصاف بوده جلو روی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بزبان طعنه میزد و استهزا مینمود و در پشت سر غیبت مینمود و نیز مال بسیار جمع نموده و بآن علاقه مفرط داشت و ذخیره نموده و شماره مینمود.

دیگری گفته در مذمّت اخنس بن شریق ثقفی فرود آمده که بمسلمانان طعنه میزد و غیبت مینمود و مال زیادی جمع آوری نموده بود.

لکن بر فرض اینکه آیه در مورد خاصّی وارد شده باشد نظر به اینکه آیه عام است و مورد مخصّص نمیشود باضافه از لفظ کلّ که در آیه کریمه وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍٔ لُمَزَهٍٔ دارد معلوم میشود حکم عام است و (ویل) در آیه شامل میگردد هر کسی را که متّصف بچنین صفات نکوهیده‌ای باشد در اینکه مبارک سوره اشاره بدو صفت از صفات رذیله و اعمال ناپسندیده می- نماید یکی سخریه و استهزاء نمودن مسلمانی بهر نوعی و هر طوری که باشد خواه در پیش رو یا پشت سر و غرض شکستن و عیب جویی وی باشد که (همزه و لمزه) شامل میگردد تمام اقسامش را از نمیمه و سخن چینی و غیبت و اشاره بچشم و ابرو

---

(۱) محققا کسانی که دوست میدارند عمل فاحشه و منکری را از مؤمنین فاش نمایند (و آنها را بین مردم مفتضح و رسوا گردانند) برای آنان است عذاب دردناک

صفحه : ۲۷۹

و غیر اینها.

و ديگر جمع نمودن و گرد آوردن مال از هر راهى كه باشد و محبّت مفرط بمال و از محبّت دنيا ناشى ميشود غفلت بدرجه‌اى كه آدمى گمان ميكند مال و ثروت وى هميشه باقى و جاويدانست و بكلّى مردن و فنا را از نظر انداخته و فراموش ميكند و هيچ متوجّه بآن نيست اينكه است كه فرموده:

يَحسَبُ أنَّ مالَهُ أخلَدَهُ نظر بطول امل و آرزو و آمال دور و دراز انسان دارد كه با آنكه براى هر كسى مرگ معلوم و يقينى است لكن محبّت و حرص چنان آدم حريص دنيا دوست را غافل نموده كه گويا گمان ميكند مال و ثروت و جهات دنيوى و حظوظات مادى طبيعى براى وى پايدار است و مرگ و فنا در پى آن نيست.

كَلّا لَيُنبَذَنَّ فِي الحُطَمَةِ روى قاعده عربيّت بعد از لام (لينبذن) قسم محذوف است و اينكه جمله را با نون تأكيد ثقيله و قسم آورد. براى تأكيد است كه قسم بخدا هر آينه البتّه چنين كسى كه متّصف باين اوصاف رذيله و اينكه اعمال ناپسند گرديده در اندازند وى را در دركه‌اى از جهنم (حطمه) مأخوذ از حطم و بمعنى شكستن است يعنى چنين كسانى داخل در آتش شكسته كننده ميگردند وَ ما أَدراكَ مَا الحُطَمَةُ اشاره بسختى و عظمت حطمه دارد كه از روى استعجاب خطاب بپيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خود فرموده كه تو چه دانى حطمه چيست بعد در مقام بيان حطمه برآمده نارُ اللّهِ المُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَةِ حطمه آتشى است كه از غضب خدا ناشى گشته و شدّت و قوّت آن آتش

صفحه : ۲۸۰

طورى است كه علاوه بر اينكه بدن را ميسوزاند بقلب نيز سرايت مينمايد در مقام معرفى (حطمه) برآمده و دو صفت از اوصاف (حطمه) را در آيه بيان ميفرمايد كه دلالت بر عظمت و شدّت آن دارد يكى آتش را نسبت بخودش ميدهد نارُ اللّهِ المُوقَدَةُ آتش خدايى است كه از روى شدت غضب الهى شعله‌ور گرديده عذابهاى دنيا از مصيبات و بلاها و آفات هر چه بر انسان وارد گردد غالبا از روى غضب و انتقام نيست بلكه از روى حكمت و مصلحت نظام شخصى يا نظام كلّى عالم ناشى گرديده امّا عذاب آخرت چنين نيست بلكه از روى غضب است كه ناشى از مخالفت و عصيان سرزده و بروز و ظهور نموده اينكه است كه نسبت آتش را بخودش ميدهد و ديگر آتش حطمه طورى نفوذ دارد كه بقلب نيز سرايت مينمايد آرى قلبى كه لطيفه الهى و ظهور فيض رحمانى و جلوه ربّانى است و از عالم روحانيين در اينكه ظلمت‌كده طبيعت فرود آمده و بايستى منبع معارف و مشكات علوم و عرش رحمان و محل هبوط الهام و تردد ملائكه مقربين گردد و با دو بال علم و عمل در عالم (ما فوق الطبيعه) با ابناء جنس خود در پرواز آيد و على الدوام از نفحات رحمانى فيض گيرد اگر بعكس آن لطيفه ربانى منبع فساد و جايگاه بهائم و سباع و غولان قواى شهوانى و غضبانى و شياطين قرار گرفت و خار و خاشاك آرزو و آمال طبيعى دنيوى سرتاسر قلب را پر نمود ديگر چنين قلبى غير از كوره حدادى لايق جاى ديگرى نخواهد بود.

و شايد سر اينكه آتش (حطمه) بقلب سرايت مينمايد اينكه باشد كه چون عالم قيامت عالم جمع و عالم حقيقت و عالمى است كه باطنها ظاهر ميگردد و اضداد و متفرقات با هم جمع ميگردند و معلوم است كه حقيقت انسان روح و قلب و نفس ناطقه او است كه در قيامت روح و بدن چنان متحد ميگردند كه گويا يك حقيقت واحده بشمار ميروند اينكه است كه حظوظات جسمانى و نيز عذاب‌هاى آن بعينه حظوظات و عذاب روحانى است و بعكس همچنين است كه انسان بحقيقت روحانى و جسمانيش هم مدرك عذابهاى جسمانى و روحانى است اگر از اشقيا باشد و هم مدرك لذائذ روحانى

صفحه : ۲۸۱

و جسمانى است اگر از سعداء باشد.

إِنَّها عَلَيهِم مُؤصَدَةٌ فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (مؤصده) مأخوذ از بسته شدن در است یعنی چنان آتش باطراف آنان احاطه نموده که راه خروج از آتش بر آنان بسته گردانیده و بحبس ابدی گرفتار گردیده‌اند در حالی که بچوب و زنجیر بسته شده‌اند چنانچه دزدان و سرقت کاران را می‌بندند.

چنانچه معلوم است کیفر و مجازات عمل روی دو چیز استوار میگردد یکی آن صفات و ملکاتی که باعث عمل نکوهیده میگردد مثل کبر حسد و باقی صفات زشت.

و دیگر روی آثار بدی است که متفرع بر عمل میگردد و چون در اول سوره اشاره بدو عملی دارد که هم ناشی از اوصاف رذیله میشود و هم منشأ آثار بدی است که متفرع بر عمل میگردد زیرا چنانچه گفته شد (همزه و لمزه) شامل میگردد تمام انواع و اقسام توهینی که ممکن است بمؤمنین یا بمسلمانی وارد گردد از قبیل استهزا و سخریه و بد حرفی خواه در پیش رو و خواه پشت سر، سخن چینی، نمامه گی، هر عملی که سبب توهین وی گردد و غرض شکستن او باشد و چنین عملی اضافه بر اینکه کاشف از خبث سریره و اوصاف نکوهیده‌ایست که در عامل آن پدیدار است باعث نفاق و ضدیّت بین مؤمنین میگردد و آن اتحاد و یگانگی که غرض شارع اسلام بوده تبدیل بافتراق و تشتت جامعه میگردد و نیز چون مؤمن با تقوی ارتباط بخدا دارد دشمنی با او دشمنی با خداست توهین او توهین بخداست و نیز جمع مال زیادتر از قدر حاجت هم کاشف از آن حرصی است که از محبت دنیا تولید گردیده و هم برای جامعه و تمدن مضرّ است زیرا که پول و مال باید بین مردم رواج باشد و هر یک مخارج لازمه خود را بآن رفع نمایند وقتی بعضی از مردم زیادتر از قدر حاجت ذخیره نمایند از قسمت باقی کاهیده میگردد و دیگران در مضیقه

صفحه : ۲۸۲

میافتند و زندگی بر آنها تنگ میگردد.

از اینجا معلوم میشود که چون اینکه دو عمل غیبت و استهزاء و جمع نمودن مال زیادتر از قدر حاجت بدترین صفات رذیله و بدترین اعمال نکوهیده بشمار میرود اینکه است که مجازات آن بسیار سخت و پاداش آن شعله‌ور شدن آتش غضب الهی است.

آری اینکه حبس و بستگی نتیجه همان علاقه بدنیا و مال دنیا است که آدمی را پابند نموده و تولید حرص و بخل گردانیده و آتشی که بقلب سرایت مینماید نارُ اللّهِ المُوقَدَةُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الأَفئِدَةِ همان آتش حسد و کینه و کبر و خود پسندی و تفرعن و مخالفت ورزیدن با اولیای حق تعالی و هوی و نفس پرستی است کسی که خود را بزنجیر طبیعت بسته گردانیده چگونه تواند ترقی و تعالی نماید و خود را از پرتگاه طبیعت باوج رفعت و کمال رساند و از عذاب اخروی و نکال دنیوی رهایی یابد هرگز ممکن نیست

صفحه : ۲۸۳

سورة الفیل

اشاره

مکیة و هی خمس آیات سوره فیل مکی است در مکه فرود آمده و پنج آیه و بیست کلمه و نود و شش حرف است و از زرین جیش نقل میکنند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده کسی که سوره فیل را بخواند خدای تعالی وی را در دنیا ایمن گرداند از (خسف و قذف و المسخ) یعنی از هر آفتی مثل بزمین فرو رفتن یا بصورت دیگری تغییر پیدا نمودن و غیر آن محفوظ ماند (ابو الفتوح) و از امام صادق علیه السّلام چنین روایت میکنند کسی که سوره فیل را در نماز فریضه بخواند روز قیامت در باره

آن هر کوه و بیابانی و سنگ و ریگی گواهی میدهد که او از نمازگذاران است

[سوره الفيل (۱۰۵): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
أَ لَم تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصحابِ الفِيلِ (۱) أَ لَم يَجعَل كَيدَهُم فِي تَضلِيلٍ (۲) وَ أَرسَلَ عَلَيهِم طَيراً أَبابِيلَ (۳) تَرمِيهِم بِحِجارَةٍ مِن سِجِّيلٍ (۴)
فَجَعَلَهُم كَعَصفٍ مَأكُولٍ (۵)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(ای پیمبر) آیا ندیدی چه کرد پروردگار تو بفیل سواران،
آیا نگردانید کید و تدبیر آنان را بر هلاکت خودشان،
و خداوند فرستاد بر هلاکت آنان مرغان ابابیل را،
که آن مرغان می‌انداختند بر آنها سنگهایی از گل،
پس آنها میگردیدند مثل گیاه خشک

(توضیح آیات)

اشاره

أَ لَم تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصحابِ الفِيلِ (همزه) الم تر همزه انکاری و رؤیت بمعنی علم و دانستن است نه رؤیت

صفحه : ۲۸۴

بچشم زیرا که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و لو آنکه در عام الفیل متولّد گردیده لکن بچشم اصحاب فیل را رؤیت ننموده بود و مقصود از اصحاب فیل ابرهه و قشون آن است.

و در کتب تفسیر بروایت صحیح از عبد اللّه عباس نقل میکنند که ابرهه بن صباغ از طرف نجاشی سلطان حبشه پادشاه یمن شد و قصد خرابی کعبه نمود و سببش اینکه شد که ذو نواس یهودی پادشاه خیبر جماعتی از عیسویان که در آنجا بودند بدین یهود دعوت نمود آنها قبول ننمودند بعضی را کشت و بعضی را سوزانید یکی از آنان فرار نمود و نزد قیصر روم رفت و حکایت را بعرض او رسانید و از او کمک خواست قیصر گفت از اینجا تا حبشه خیلی راهست من نامه‌ای بسلطان حبشه می نویسم تا تو را یاری کند چون نامه بپادشاه حبشه نجاشی رسید او مردی بنام ارباط با لشگر بسیاری بیمن فرستاد و دستور داد یک قسمت مردان را بکش و یک قسمت آنان را از شهر آواره کن و یک قسمت را ببردگی بسوی ما بفرست وقتی لشگر بدانجا رسیدند لشگر ذو نواس

متفرق گردیدند و ذو نواس فرار کرد و بکنار دریا آمد لشگر در عقب او روانه شدند خود را بدریا انداخت و هلاک گردید پس از آن ارباط بیمن برگشت و همانطور که دستور داشت یک قسمت آنان را کشت و یک قسمت آنان را اسیر نمود و قسمت دیگر را آواره گردانید پس از آن ارباط در یمن قرار گرفت و سلطان حبشه نجاشی را بآنچه کرده بود خبردار نمود نجاشی بارباط نوشت که همانجا در یمن بمان پس از مدتی ابرهه را با ارباط کدورتی پدید گردید و با هم بنای جنگ گذاشتند چون برابر هم آمدند ابرهه کسی نزد ارباط فرستاد و گفت من و تو با هم جنگ داریم لشگر چه گناهی دارند که کشته گردند بیرون آی تا گرد هم بگردیم اگر تو مرا کشتی مملکت و لشگر مال تو است و اگر من تو را کشتم همین طور.

ارباط مردی قوی و جسیم و حربه در دست داشت ابرهه مردی بود کوتاه و از پشت سر او غلامی برای یاری او اسلحه وی را گرفته بود وقتی دو نفر مقابل هم

صفحه : ۲۸۵

آمدند یک دو باری بگرد هم گشتند ارباط حمله آورد بر ابرهه و او بزمین برو افتاد دهن و بینی او پاره گردید غلام بر ارباط حمله نمود و ارباط را کشت وقتی اینکه خبر بنجاشی سلطان حبشه رسید بر ابرهه غضب کرد و بوی نامه نوشت که چه کس بتو دستور داده بود که ارباط را بکشی من قشون میفرستم که تو را بگیرند و ولایت تو را با خاک یکسان نمایند وقتی نامه بابرهه رسید فورا سر خود را تراشید و موها را جمع نمود و قدری خاک داخل آن نمود و پیش نجاشی فرستاد و گفت فرمان فرمان تو است و من بنده توام اگر فرمایی از طرف تو اینجا باشم و مملکت تو را نگاهدارم و عمارت میکنم و آنچه رأی تو است بفرما چنین کنم نجاشی خشنود شد و گفت در همانجا باش ابرهه در صنعا کنش بسیار عالی بپا نمود و نام آن کنش را قلیس نهاد و بنجاشی نامه نوشت که من برای تو و بنام تو کنیسه‌ای بنا نهادم که در روی زمین مثل آن یافت نمیشود و مردم جهان از اهالی دور برای دیدن آن میآیند و عنقریب چنان کنم که مردمی که برای حج بمکه میروند اینجا آیند نجاشی شادمان شد و اینکه خبر در عرب منتشر گردید.

مردی از کنانه که وی را بنی مالک میگفتند برخاست و آنجا رفت و شبی در زاویه‌ای مخفی گردید و بمدفوعات خود آنجا را ملوّث و کثیف گردانید و شبانه از آنجا فرار نمود وقتی اینکه خبر بابرهه رسید بسیار در غضب شد و پرسید چه کس چنین عملی نموده گفتند مردی از عرب چند شبی در اینجا بود و اکنون گریخته جز او کسی چنین کاری نکرده اینکه بود که ابرهه سوگند یاد نمود که بعوض آنکه عرب بی حرمتی به اینجا نموده آسوده ننشیند مگر وقتی که خانه کعبه را خراب کند آن گاه لشگر بسیاری از حبشه جمع آوری نمود و روی بمملکت عرب نهاد وقتی اینکه خبر بعرب رسید مهیای جنگ گردیدند پادشاهی از مملکت حمیر لشگر جمع نمود و با لشگر ابرهه جنگ کرد و مغلوب گردید ابرهه پادشاه را گرفت خواست او را بکشد گفت مرا مکش که تو را بکار آیم پادشاه را در بند

صفحه : ۲۸۶

نموده با خود برد از آنجا بقبیله خثعم رسید و در آنجا جنگی نیز در گیر شد و ابرهه فاتح گردید رئیس قوم را گرفتند و نزد ابرهه بردند گفت مرا مکش که من رهنمای تو باشم در زمین عرب از آنجا بطائف آمد مسعود بن معتب بیرون آمد و گفت ای سلطان ما را با تو کاری نیست ما بتخانه‌ای داریم که آن را بیت الات نامند و مقصود تو خانه کعبه است اگر خواهی کسی را برای رهنمایی تو میفرستم.

تا آنکه ابرهه با لشگر عظیمی بجانب مکّه روان شد و مال اهل حرم را غارت نمود از آن جمله دویست شتر عبد المطّلب را بگرفت و کسی را نزد اهل مکه فرستاد و گفت برئیس کعبه بگو من با تو و اهل مکّه کاری ندارم برای خراب کردن کعبه آمده‌ام اگر کسی

ممـانعت کنـد جنگ میکنم اینکه خبر که بعبـد المطّلب رسـید گفت خودم نزد او میروم برخواست با جماعتی از فرزنـدان خود پیش ابرهه رفت چون آن دو نفر سـلطان که در بنـد او بودند عبد المطّلب را دیدند بابرهه گفتند ای پادشاه اینکه عبد المطّلب سیّد قریش است در همه عرب بزرگتر از او کسـی نیست و او کسـی است که مردم را طعـام میدهـد و بزرگواری او در عرب مشـهور است او را احترام نما و عبـد المطّلب مردی بلند بالا و نیکو روی و در گفتار بسـیار فصـیح و صـریح تکلّم مینمود و با هیبت بود ابرهه وقتی عبد المطلب را دیـد شخصـیّت او در نظرش بزرگ نمود از تخت پـائین آمـد و او را احترام نمود و بجای خود نشانیـد و مترجم او از عبد المطلب سؤال نمود برای چه کار آمـده‌ای عبد المطلب گفت قشون سـلطان چند شتر از من گرفته‌اند آمده‌ام دسـتور دهند شتران مرا بدهند ابرهه تعجب کرد و گفت بنظر من اینکه مردی عاقل و بزرگ آمد من با چنین قشونی آمده‌ام خانه‌ای که شـرافت آنها بآنست خراب کنم او دنبال چنـد شتر کرکین خود آمـده وقتی مترجم سـخن ابرهه را بعبـد المطلب گفت عبد المطلب در جواب گفت خانه کعبه صـاحب دارد خـانه مـال خـدا است و صـاحبش بایست آن را نگاه دارد شتران مال من است و من بایـد آن را مطالبه کنم ابرهه فرمان داد دویست شتر عبد المطلب

صفحه : ۲۸۷

را پس دادند.

پس از آن جماعتی از رؤسای قبیله‌های عرب از ابرهه تقاضا نمودنـد یک ثلث از مال حجاز بگیرد و کعبه را خراب نکند قبول ننمود عبد المطلب دستور داد که اهل مکّه بروند و در شعبهای کوه‌های اطراف که از قشون ابرهه آسیبی بآنان نرسد و خودش آمد و حلقه در کعبه را گرفت و با خدا مناجات کرد و تضرّع و زاری نمود که خدایا خانه خود را حفظ کن و در جایی پنهان گردید.

پس از آن ابرهه لشـگر کشید با دوازده فیل رو بکعبه نهاد در میان فیلان فیل بزرگی بود که او را محمود مینامیدند و باقی فیلان تابع او بودنـد خثعم بزرگ آن قبیله که در بنـد ابرهه بود در پنهانی در گوش آن فیل محمود نام گفت دانی اینکه زمین حرم خـدا اسـت گرد او نگرد که هلاک خواهی شـد وقتی نزدیک کعبه رسـیدند فیلان ایسـتادند و قـدمی جلو نرفتنـد هر قـدر آنها را زدنـد حرکت ننمودنـد براه دیگر میرفتند لکن بروی کعبه نمیرفتند خلاصه وقتی قشون ابرهه اطراف کعبه را گرفتند که خراب کنند خدای متعال از جـانب دریا مرغانی فرسـتاد بشـکل خطاف و هر یک سه سـنگ داشـتند یکی در منقار و دو دانه در چنگال و هر یک از آن سـنگها مقـدار یـک نخود بود و بالای سر هر یک از لشـگریان یکی از آن مرغان می‌ایسـتاد و بر سـر او سـنگ میزد و او فورا برو می‌افتاد و هلاک میگردید و خدا بر ابرهه دردی گماشت که انگشتانش افتاد و از آن خون و چرک سرازیر گردید تا بالاخره شکمش باد کرد و ترکیـد و تمام لشـگریان هلاک گردیدنـد مگر یکی از آنان که فرار کرد و خود را بحبشه پای تخت نجاشـی رسانید و حکایت را باو گفت نجاشـی بسیار تعجب نمود که چگونه اینکه لشـگر با شکوه از سنگ ریزه مرغان ضعیف مردند ناگاه آن مرد دید یکی از آن مرغان بالای سر او است بنجاشی گفت مرغان چنین بودند فورا آن مرغ سنگ بسر او زد و او مرد

صفحه : ۲۸۸

بروایت دیگر که از مقاتل سـلیمان نقل میکنند سـبب اصحاب فیل اینکه بوده که جماعتی از قریش برای تجارت بزمین نجاشی رفتند چون بساحـل دریـا رسـیدند برای طبـخ آتش گراندنـد و در آنجـا کلیسایی بود که قریش آن را هیکل مینامیدنـد پس از آنکه رفتند آتش شـراره کشـید و صومعه عیسویان را سوزانیـد اهل صومعه آه و فغان نزد نجاشـی بردنـد اینکه بود که نجاشـی در غضب شـد و ابرهه را گمـاشت که بانتقام سوزانیـدن صومعه خانه کعبه را خراب نمایـد حکایت اصـحاب فیل طولانی است در همین جا مطلب را خاتمه میدهیم باقی مطالب را در کتب تفاسیر مفسّرین بیان نموده‌اند.

در اینکه مبارک سوره از حضرت عزت خطاب بپیمبر گرامی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود نموده که آیا تو ندیدی و بطور یقین ندانستی که پروردگار تو بیاران فیل چه کرد اینکه طور خطاب که آیا ندیدی اشاره بعظمت مطلب است که واقعه فیل یکی از آثار بزرگ قدرت الهی و عظمت تدبیر و نفوذ قدرت او بشمار میرود

سؤال

چه حکمتی در نقل اینکه حکایت بود که آیه و سوره در باره آن فرود آمده و بر رسول اللّه نقل میکند در صورتی که حکایت اصحاب فیل قریب العهد بوده با تولّد حضرتش که گویند قضیّه فیل در محرم واقع شده بود و تولّد حضرت رسول در ماه ربیع الاول که پنجاه و پنج روز فاصله داشت و مسلما مردمان آن وقت همه یا اکثر آنان واقعه اصحاب فیل را میدانستند واقعه کوچکی نبود که کسی اطّلاع نداشته باشد تا آنکه سوره در باره آن فرود آید.

(پاسخ)

آری البتّه اهل مکّه میدانستند لکن شاید حکمت در نقل حکایت مقصود اشاره باهمیّت مطلب و تذکر حاضرین و تنبّه غائبین تا روز قیامت بوده زیرا چون قرآن تا قیامت باقی است و هر کس از موافق و مخالف وقتی در اینکه سوره نظر کند یقین میکند به اینکه چنین امری حتما واقع گردیده زیرا چنین امری که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

صفحه : ۲۸۹

نسبت بخدا میدهد نمیشود دروغ باشد زیرا آنهایی که شاهد قضیه بودند و اینکه سوره را مشاهده مینمودند اگر خلاف بود فورا انکار مینمودند.

خلاصه شاید مقصود اصلی از حکایت اینکه واقعه اینکه بوده که مردم دنیا تا روز قیامت هر کس در اینکه سوره نظر می‌کند عظمت الهی و نفوذ قدرت و علم و چگونگی انتقام کشیدن از ظالمین و ستمکاران را مشاهده نماید و متنبّه گردد و بداند که خداوند در موقع غضب (شدید الانتقام) است و نیز بدانند محالی در قبل قدرت الهی تصور ندارد و نیز عظمت کعبه بر جهانیان ثابت گردد زیرا که چشم روزگار چنین امر خارق العاده‌ای را ندیده که حیوان کوچکی بیک پاره گل بی مقدار فیل بآن عظمت و چنان قشون مهمّی را از پا درآورد آری در حکایات قرآن رموز و اسراری مندرج است که عقل بارزترین بشر بکوچکترین اسرارش نمیرسد علم قرآن نزد خدا و راسخین در علم است.

و شاید یکی دیگر از اسرار حکایت اصحاب فیل برای تذکر باشد که آدم عاقل متنبّه گردد وقتی دشمنی نمودن با خانه‌ای که از گل و خاك و خشت ساخته شده و مزیّتش فقط همین است که برای عبادت تأسیس شده دشمنان آن اینطور در مورد غضب الهی واقع گردیدند که حتّی مرغان کوچك بامر خدا در مقام دشمنی با آنان برآمده و دمار از روزگار آنان برداشتند زیرا که تمام موجودات قشون حق وزیر فرمان او و با دشمنان او در غضبند و منتظر فرمانند.

وقتی دشمنی و ضدیّت با گل و خاکی چنین باشد چه خواهد بود حال کسی که دشمنی کند با خانه‌ای که در آن کعبه مقصود و عرش رحمان است و آن قلب مؤمن کاملی است که فرموده

(قلب المؤمن عرش الرّحمن)

آری قلب مؤمن با تقوی و انسان کامل محلّ‌ودیعه الهی و مخزن اسرار لم- یزلی و گنجینه آن امانتی است که آسمان و زمین تاب تحمّل آن را نیاورده و از قبول آن ابا نمودند و انسان (ظلوما جهولا) تحمّل نمود ولی متأسّفانه نوع بشر همان

صفحه : ۲۹۰

طور که فرموده (ظلوما جهولا) از روی بیخردی و نفهمی ظلم بنفس خود نموده و آن امانت الهی و آن سرّ یزدانی را که در کالبد قلب آنان بودیعه گذارده برایگان از دست داده و تاب تحمّل آن را نیاورده مگر عده کمی از اولیاء که آن را در پرتو علم و عمل پرورش داده تا وقتی که بصاحبش برگردانند و در (مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ) بیاسایند.

أ لَم یَجعَل کَیدَهُم فِی تَضلِیلٍ آیا ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پروردگار تو نگردانید کید و مکر آنان که اراده خراب نمودن خانه کعبه را داشتند عاید خودشان که کید آنها را بازگشت بخودشان نمود و عوض آنکه خانه کعبه را ویران کنند خود را ویران کرده و بهلاکت افتادند.

وَ أَرسَلَ عَلَیهِم طَیراً أَبابِیلَ که فرستاد بر آنان جماعتی و گروهی از مرغان بنام ابابیل.

طیر اسم جنس و جمع او طائر است و در وصف ابابیل از مفسرین گفتاری نقل شده:

(۱) مرغانی بودند که منقارشان مثل منقار مرغ و چنگالشان مثل سگ بود (عبد اللّه عباس) (۲) مرغانی بودند سبز با منقار زرد (۳) خدای تعالی فی الفور مرغانی در هوا بیافرید (تفسیر ابو الفتوح رازی) تَرمِیهِم بِحِجارَةٍ مِن سِجِّیلٍ ترمیهم دو طور قرائت شده مشهور با تا (ترمیهم) خوانده‌اند و بعضی بیا (یرمیهم) قرائت نموده‌اند لکن قرائت بیا شاذ است مرغان سنگهایی از گل که در منقار و چنگال داشتند می‌انداختند از عبد اللّه

صفحه : ۲۹۱

مسعود نقل میکنند که آنان کبوترانی بودند که صدا میکردند و سنگ می‌انداختند و خدای تعالی باد سختی فرستاد تا بر قوت سنگ افزوده گردد از بعضی مفسرین است که مقصود از سجّیل در آیه سجّین است که نون تبدیل بلام گردیده یعنی آن سنگها را از دوزخ گرفته بودند فَجَعَلَهُم کَعَصفٍ مَأكُولٍ آن گل خشک گردانید آنها را مثل برگ خشک که بباد پراکنده گردد در اینکه وقوع اینکه قضیه معجزه که بوده چند قول است بعضی گفته‌اند از فضیلت کعبه بوده که خدا میخواست کعبه را برای عبادت مسلمانها حفظ کند دیگری گفته بمعجزه نبی و پیمبر آن زمان که نام او خالد بن سنان و وصی حضرت عیسی علیه السّلام بوده واقع گردید بعضی دیگر آن را از کرامات حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میدانند زیرا که سال تولّد آن حضرت و مقدم شریفش بوده (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۲۹۲

سورة القریش

اشاره

مکیة و هی اربع آیات سوره (القریش) مکی است در مکه فرود آمده و اینکه بنا بر رأی إبن عباس است و ضحاك گفته مدنی است در مدینه فرود آمده و چهار آیه و هفده کلمه و نود حرف است زرجیش از ابی بن کعب از رسول اللّه چنین حدیث میکند هر کس

سوره القریش را بخواند خدای تعالی بعدد هر کس که در مکّه طواف کند در حج و عمره ده حسنه برای او بنویسند.
و از امّ هانی دختر ابو طالب نقل میکننـد که گفته رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود خـدای تعالی قریش را بر باقی عرب بهفت چیز امتیاز و برتری داد که پیش از آن بکسـی چنین شـرافتی نداده بود و پس از آن نیز بکسـی نخواهد داده اوّل مرا یعنی خود حضـرتش را از قریش قرار داد دوم نبوت را در قبیله آنان قرار داد سوم خدمت کعبه محول بآنها گردانید چهارم سقایت و آب دادن باهل حاج در عهده آنها بود پنجم آنان را غالب گردانید بر اصـحاب فیل شـشم امت آنها را برگزید که کسی با آنان سرکشی نکند هفتم مقـام آنهـا را بلنـد گردانیـد (ابو الفتوح) و از امـام صـادق علیه السّـلام چنین روایت میکننـد که هر کس سوره قریش را بسـیار بخوانـد روز قیامت در مرکبی از نور از مرکبهای بهشت سوار میشود تا برسد بمحل نور در بهشت و در مصـباح کفعمی است کسـی که سوره القریشی را بر طعام بخواند از ضرر آن محفوظ ماند و اگر آدم گرسنه بخواند قبل از طلوع شمس بآسانی طعام بوی میرسد

[سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
لِإِیلافِ قُرَیشٍ (۱) إِیلافِهِم رِحلَهَ الشِّتاءِ وَ الصَّیفِ (۲) فَلیَعبُدُوا رَبَّ هذَا البَیتِ (۳) الَّذِی أَطعَمَهُم مِن جُوعٍ وَ آمَنَهُم مِن خَوفٍ (۴)

صفحه : ۲۹۳

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
برای گرد آمدن قریش،
که الفت گیرند با هم در زمستان و تابستان،
پس البته باید عبادت کنند پروردگار خانه کعبه را،
آن چنان خدایی را که بآنان طعام داده که از گرسنگی برهند و ایمن گردانید آنها از ترس و خوف

(توضیح آیات)

اشاره

لِإِیلافِ قُرَیشٍ إِیلافِهِم رِحلَهَ الشِّتاءِ وَ الصَّیفِ در لغت ایلاف دو طور معنی شـده یکی آنکه ایلاف آن است که کسـی را بحقارت براهی ببرند (الف ایلافا) و دیگر بمعنی الفت دادن و ضد ابحاث و مقابل وحشت است.
و قریش کسانی را گوینـد که از نسل نضـر بن کنانه باشـند که هر کس از نسل او نباشـد او را قریشـی نگویند از رسول اکرم حدیث میکننـد که فرموده ما از طرف پـدر منسوب بنضـر بن کنانه‌ایم اثلهٔ بن اشـنع از رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حـدیث میکنـد که خدای تعالی از فرزندان اسـماعیل إبن کنانه را برگزید و بوی شـرافت داد و از إبن کنانه قریش را فضـیلت داد و از قریش

بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا فضیلت داد و قریش مشتق از قرش است و بمعنی جمع و طلب آمده و چون کسب آنان تجارت بود آنها را قریش نامیدند (ابو الفتوح رازی) در اینکه لام (لایلاف) راجع بکجا است از مفسرین گفتاری نقل شده بعضی چنین اظهار نظر نموده‌اند که لام متعلق بسوره بالا است و در آن دو معنی از مفسرین نقل شده یکی گفته معنی آیه چنین است ما اصحاب فیل را هلاک کردیم برای الفت قریش و قرار گرفتن و تمکّن داشتن و ساکن بودن آنها در مکه زیرا که آنها از بر همه میترسیدند و فرار مینمودند و ما اصحاب فیل را هلاک

صفحه : ۲۹۴

گردانیدیم تا آنکه قریش برگردند بمکه و با هم الفت گیرند و متفرق نگردند تا آنکه نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه متولّد گردد و بشارت دهنده ببهشت و تهدید کننده از جهنم باشد.

دیگری گفته معنی لام چنین میشود که ما اصحاب فیل را هلاک نمودیم که از ما بر قریش منت باشد باضافه بر نعمتهای دیگر که در تابستان و زمستان داشتند و گویا گفته آن نعمتی است اضافه بر نعمتهای دیگر که بآنان داده شده (تفسیر مجمع البیان) اینکه است که فقها گویند اینکه دو آیه یکی است و اگر در نماز خوانده شود بجای یک سوره حساب میشود زیرا هر سوره‌ای بایستی مستقل در مطلب باشد و اول اینکه سوره متعلّق بسوره فیل است.

توجیه دوم لام (لایلاف لام تعجب است و تعلّق دارد بجمله مقدر (اعجبوا لایلاف قریش) یعنی تعجب کنید الفت گرفتن قریش را که شگفت آور است و توجیهات دیگری نیز در کتب تفاسیر در متعلق لام (لایلاف داده شده که راجع بکجا است لکن در اینکه متعلّق بسوره فیل است ظاهرا اتفاقی است از عکرمه و سعید جبیر چنین روایت میکنند که طائفه قریش در هر سالی دو دفعه رحلت مینمودند در زمستان بمکه میرفتند و در تابستان بطائف اینکه بود که خداوند بآنان امر نمود از مکه بیرون نروند از ابو صالح است که گفته در شام دو جایگاه بود یکی سردسیر و دیگر نزدیک سردسیر قریش در تابستان بسردسیر میرفتند و در زمستان بمحلی که نزدیک بسردسیر بوده.

و از بعض مفسرین دیگر است که قریش برای تجارت در زمستان بیمن میرفتند و در تابستان بشام و در حرم اقامت نمینمودند زیرا مکه زمین خشک لم یزرع بود و منافع قریش از تجارت عایدشان میگردید و هیچکس بقریش متعرض نمیگردید

صفحه : ۲۹۵

زیرا که میگفتند اینها اهل حرم و همسایگان خدایند

ممکن است در اینکه جا سؤالی و اعتراض پیش آید

و گفته شود در صورتی که اکثر افراد قریش اگر نگوئیم تمام آنها در موقع واقعه اصحاب فیل کافر و بت پرست بودند و چنانچه معلوم است کعبه را بت کده خویش گردانیده بودند و بت‌ها را در اطراف کعبه نصب نموده و آنان را میپرستیدند تا وقتی که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مأمور بقلع و قمع آنها گردید پس در آن وقت چه شرافت و مزیّتی برای اهل مکه و نیز برای قریش بوده که خداوند برای الفت و سکونت آنها بمرغان ابابیل حرم مکه را حفظ نمود و شرّ دشمن را از آنها رفع گردانید (پاسخ) حرم کعبه در همه وقت از جهاتی بر تمام روی زمین شرافت و مزیت داشته اول چنانچه از آیات و احادیث معتبر ثابت شده که زمین مکه اول زمینی بوده که در مقام خلقت بوجود آمده پس از آن باقی زمینها از زیر آن کشیده شده پس از اینجا معلوم میشود که زمین

مکّه اصل زمینها و منشأ پیدایش تمام آنها است و معلوم است که اصل هر چیزی شرافت بر فرع دارد.
(دوم) تا زمان حضرت ابراهیم چنانچه آیات سوره بقره شاهد بر آنست مکه بیابان بی آب و علف بوده و بامر حق تعالی حضرت ابراهیم و اسماعیل آنجا را بنا نموده و کعبه را عبادت‌گاه قرار دادند و چون مکه و کعبه بدست ابراهیم علیه السّلام رسول اولو العزم و اسماعیل علیه السّلام پیمبر ساخته شده و تأسیس برای عبادت شده در همه وقت شرافتمند است و نظر بهمین جهت بوده که اعراب بتهای خود را که آنها را از روی جهالت واسطه قرب خودشان بخدا میدانستند در آنجا نصب نموده بودند چنانچه وقتی از آنها سؤال میشد چگونه بتهایی که بدست خود ساخته‌اید معبود خود قرار میدهید میگفتند ما نَعبُدُهُم إِلّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلفی«۱»

---

(۱) سوره زمر آیه چهارم اول آیه وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَولِیاءَ کسانی که

صفحه : ۲۹۶

(سوّم) چون مکه محل تولّد حضرت خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و محلّ سکونت آباء و اجداد حضرتش بوده از اینجهت شرافت داشته و نیز چون کعبه بایستی قبله مسلمانها و محلّ عبادت آنها گردد که تا قیامت مسلمانها از اطراف عالم برای عبادت و فرمان برداری در آنجا اجتماع نمایند و یکدیگر را بشناسند و با هم متفق گردند و علم اسلام را بلند نمایند پس باین جهات و جهات دیگری که دارد مکه و کعبه شرافتمند است و ما قبول نداریم که در موقع واقعه اصحاب فیل تمام قریش کافر و بت پرست بوده باشند زیرا چنانچه در جای خود مدلّل و مبرهن گردیده آباء و اجداد هر پیمبری تا برسد بحضرت آدم علیه السّلام بایستی خدا پرست و بر دین حق باشند مخصوصا نبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که از طرف پدر و مادر از صلب طاهرین بوجود آمده و طایفه‌ای از قریش بنی هاشم بودند که مسلّما اکثر آنان خدا پرست و موحد بودند.
و باضافه ممکن است لام (لایلاف) لام غایت باشد نه لام علّت مثل لام (لیکون) در سوره قصص آیه ۷ فَالتَقَطَهُ آلُ فِرعَونَ لِیَکُونَ لَهُم عَدُوًّا وَ حَزَناً«۱» که نتیجه و غایت عمل آل فرعون که موسی علیه السّلام را در آن قوطی از آب گرفتند برای آنها دشمنی و اندوه گردید که فائده عملشان چنین شد نه اینکه آنان برای دشمنی و حزن او را گرفته باشند.
خلاصه شاید مقصود از آیه که اصحاب فیل را هلاک نمودیم برای الفت دادن قریش چنین باشد نتیجه و فائده هلاک شدن اصحاب فیل الفت و سکونت قریش گردید و از جور ابرهه خلاص گردیدند نه آنکه برای الفت آنان اصحاب فیل را خداوند هلاک نمود باشد بلکه برای احترام کعبه که محل عبادت و حرم امن و امان است آنان را هلاک نمود و آیه بعد

غیر از خدا دوستان میگرفتند میگفتند ما عبادت نمیکنیم آنان را مگر برای آنکه بخدا نزدیک گردیم
(۱) پس گرفتند موسی را کسان فرعون تا آنکه برای آنها دشمن باشد و سبب حزن و اندوه آنها گردد و چنانچه معلوم است آل فرعون موسی را برای آن نگرفتند بلکه غایت و نتیجه عملشان چنین شد

صفحه : ۲۹۷

فَلیَعبُدُوا رَبَّ هذَا البَیتِ، الَّذِی أَطعَمَهُم مِن جُوعٍ اینکه آیه توجیهی که کردیم تأیید مینماید که شما اهل مکه بشکرانه اینکه نعمت که خدا باحترام حرم شرّ ابرهه و اصحاب فیل را از شما اهل مکّه برگردانید بایستی بدانید که کعبه حرم خدا است و باید فقط عبادت و بندگی شما فقط برای پروردگار اینکه خانه باشد و کسی را در عبادت با او شریک نگردانید و نیز در مقام امتنان بر قریش است که بر شما منّت نهاد آن خدایی که مکه را برای شما محل امن و امان گردانید تا بتوانید در آن کسب و عمل نمائید و طریق معاشتان

تأمین گردد و از گرسنگی رهایی یابیـد و نیز شـما را از خوف ابرهه ایمن گردانیـد و دشـمن شـما را هلاک نمود از عبـد اللّه عباس چنین روایت میکننـد که اهل مکّه در هر سالی دو مرتبه رحلت مینمودنـد در زمسـتان در مکه بودنـد و در تابسـتان بطائف میرفتنـد و معیشت قریش از مسافرت انجام میگرفت از کلبی است که اوّل کسی که از مکه بجانب شام سفر کرد و از آنجا متاع آورد هاشم بن عبـد مناف بود و اینکه او را هاشم لقب نمودنـد برای اینکه بود که در ایام قحطی او مردم را طعام میـداد و نام او عمرو العلی بود. ابو الفتوح رازی وَ آمَنَهُم مِن خَوفٍ مردم بحرمت حرم متعرض اهل مکه نمیشدنـد و آنان را احترام میگذاشـتند حتی اگر کسـی از آنان جنایتی میکرد و میخواستند از وی انتقام بکشند میگفتند اینکه حرمی است وی را رها کنید.

صفحه : ۲۹۸

سورة الماعون

اشاره

مکیـهٔ و هی سـبع آیات سوره (الماعون) بقول عبـد اللّه مکّی است و بقول دیگران مدنی است و بعدد کوفیان و بصـریان هفت آیه و بعدد مکّیان و مدنیان شش آیه و بیست و پنج کلمه و صد و بیست و پنج حرف است.
و از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکنند هر کس سوره الماعون را بخواند خدا او را بیامرزد اگر زکاهٔ سالش را داده باشد ابو الفتوح رازی و از امام صادق علیه السّـلام چنین نقل میکنند کسـی که در نماز نافله و فریضه اینکه سوره را بخواند خدا نماز و روزه‌اش را قبول میکند و او را در قیامت در مورد حساب نمیآورند و بروایت دیگر کسی که بعد از نماز فجر صد مرتبه بخواند در حفظ خدا محفوظ ماند. کفعی

[سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
أَ رَأَیتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ (۱) فَذلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الیَتِیمَ (۲) وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ المِسکِینِ (۳) فَوَیلٌ لِلمُصَلِّینَ (۴)
الَّذِینَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ (۵) الَّذِینَ هُم یُراؤُنَ (۶) وَ یَمنَعُونَ الماعُونَ (۷)

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(ای پیمبر) آیا دیدی آن کس را که روز جزا را انکار نمود،
و آن کسی است که یتیم را بقهر میراند،
و رغبت نمیکند بر اطعام دادن بفقراء،
پس وای بحال نماز کنندگان،
آن کسانی که در نماز سهو میکنند (و دل آنان از ذکر خدا غافل است)،

آن کسانی که در اعمالشان ریا میکنند،

و باز میدارند زکاهٔ (و آنچه بایست بمحتاجان داده شود) منع میکنند.

صفحه : ۲۹۹

(توضیح آیات)

اشاره

أَ رَأَیتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ ظاهرا خطاب برسول اکرم است و همزه (أ رأیت) که آیا دیـدی تو اسـتفهام و از روی تعجب است که آیا دیدی آن کس را که روز جزاء و قیامت را انکار میکند عمل وی چیست.

بعضـی گفته‌انـد خطاب مخصوص برسول اللّه نیست بلکه خطاب متوجه تمام عقلای عالم است که کسـی که منکر قیامت گردیـد و مرتکب اعمال نکوهیده غیر عقلایی گردید در مورد اعجاب عقلای عالم واقع میگردد.

آری انکار معاد که منشأ نفس پرستی و متابعت هوی و هوس میگردد از آدمی که خود را عاقل و از عقلا میداند بسیار شگفت آور است و نزد عقلا عجیب مینمایـد چنانچه در سوره واقعه آیه ۶۲ وَ لَقَـد عَلِمتُمُ النَّشأَهَ الأُولی فَلَو لا تَـذَکَّرُونَ که از روی تعجّب فرموده وقتی شما نخستین خلقت اولیه را دانا گردیدید چگونه نشاه ثانوی را متذکر نمیگردید.

و نیز بعضـی آیه را اختصاص بشـخص معین داده‌اند و بعضـی را رأی چنین است که مورد عام است و شامل میگردد هر کسی را که متّصف بچنین اوصافی بوده باشد.

آری بر فرض اینکه در مورد شخص بخصوصی فرود آمده باشد چون مورد مخصّص نیست مقصود عام است.

سخنان مفسرین در اینکه مقصود از (الذی) کیست

(رأی اول) در مـذمّت ابی سـفیان است که هر هفته‌ای دو شتر میکشت روزی یتیمی آمد و قدری گوشت طلب نمود او را زجر نمود و بعصـا وی را از خود دور گردانیـد (رأی دوم) آیه در بـاره عـاص بن وابـل سـهمی فرود آمـده که او هم انکـار معـاد مینمود و هم مرتکب اعمال قبیح میگردید.

(رأی سوم) در باره ولید بن مغیره فرود آمده که متصف باین صفات بوده

صفحه : ۳۰۰

(رأی چهـارم) مخصوص بشخصـی نیست بلکه (الّذی) موصوله عموم دارد و شامـل میگردد هر کسـی را که متّصف بـاین اوصـاف نکوهیـده باشـد زیرا کسـی که منکر معاد و روز جزا گردیـد از هیـچ عمل زشتی که مقتضـی مشـتهیات نفسانی وی باشـد خودداری نمینماید (تفسـیر کبیر) (رأی پنجم) آیه در باره ابو جهل فرود آمده که وی وصیّ یتیمی بود آن طفل وقتی فقیر و برهنه گردیده آمد نزد او و مطـالبه مـال خود نمود ابو جهل او را زجر نمود و از خود دورش کرد. تفسـیر اصـفی و ظاهرا مقصود از دین در آیه چنانچه اکثر مفسّرین را رأی چنین است انکار قیامت و جزا و عذاب و ثواب است.

و از بعض مفسّرین نقلشده که مقصود از دین دین اسلام است زیرا که دین اسلام دین حقیقی است چنانچه فرموده إِنَّ‌الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ و در اینجا مقصود از (یکذّب) در آیه تکذیب کننده دین اسلام است لکن نظر باطلاق آیه قول اول مناسب تر بنظر میآید فَذلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الیَتِیمَ، وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ المِسکِینِ پس از آن منکر دین را بدو صفت معرفی مینماید یکی زجر یتیم که عوض اینکه یتیم را نوازش کند و وی را بمحبّت خود دل خوش گرداند او را بقهر و اذیت از خود میراند و دور میکند.

چنین آدمی علاوه بر اینکه معتقد بمعاد نیست در اثر عیّاشی و نفس پرستی خوی انسانیت و آن عاطفه بشریت نیز از وی گرفته شده. و دیگر چون معترف بثواب و جزا نیست رغبت نمیکند بر اطعام دادن فقرا و دستگیری بیچارگان نمینماید شاید اشاره باین باشد که منکر معاد گمان میکند بخشش نمودن بفقرا اتلاف مال است بلا عوض زیرا که منکر معاد در واقع منکر مبدء است البته کسی که

صفحه : ۳۰۱

معترف باشد بمبدء فعال دراک قادر متعال انفاق مال که سهل است بلکه در موقع فداکاری از جان خود و عزیزان خود نیز در راه رضای او مضایقه ندارد چنانچه عمل شهدای دین حاکی از اینکه است و شاید تخصیص دادن اینکه دو صفت از بین اوصاف نکوهیده منکرین معاد در صورتی که اوصاف رذیله آنان منحصر بهمین دو صفت نیست اشاره باین باشد که اینکه دو صفت علاوه بر اینکه در نظر شرع مستهجن و مردود است در نظر عقلای عالم نیز رکیک مینماید زیرا کسی که متصف ببخل و قساوت قلب گردید که یتیم را اذیّت کند و اطعام مساکین ننماید در نظرها حفیف و بی مقدار مینماید و عقلای عالم وی را مذمت و سرزنش مینمایند و نیز چون اکثر معاصی از قبل محبت دنیا و مال پدید میگردد چنانچه از معصوم رسیده (محبت دنیا

رأس کل خطیئة

) گویا کافرین باین دو صفت ارائه میدهند آنچه را که در باطن خود اندوخته از اوصاف رذیله و اعمال رکیکه فَوَیلٌ لِلمُصَلِّینَ، الَّذِینَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ وای بحال نمازگذاران آن کسانی که در نماز خود سهو میکنند (فا) در (فویل) فاء جزائیه و متفرع بآیه بالا است و شاید اشاره باین باشد که وای بحال کسی که معتقد بقیامت نیست و از روی نفاق یا ریاء نماز میخواند و چون مبالات بنماز ندارد در نماز سهو میکند یعنی فراموش میکند و سهو مقابل تذکر و بمعنی فراموشی است در مجمع البحرین چنین گفته فرق است بین سهو و نسیان نسیان را تفسیر بزوال معنی از قوّه ذاکره و حافظه نموده و سهو را تفسیر بزوال معنی از قوه ذاکره و بقاء آن در قوه حافظه نموده و فرقش اینست که گاهی مطلبی را انسان متوجه بآن نیست یعنی در ذکر او و در نظر او نیست لکن در قوه حافظه وی محفوظ است که وقتی متوجه بآن گردید بیاد میآورد و گاهی فراموش میکند که هر قدر هم توجّه بباطن خود کند بنظرش نمیآید فراموش کرده.

صفحه : ۳۰۲

و شاید مقصود از سهو نمودن نماز چنین باشد که مردمانی که چندان مقیّد بنماز نیستند نماز را فراموش میکنند نه بنماز خواندن امیدوار برحمت خدا می- باشند و نه در ترک آن از عذاب او ترسناکند اینکه است که چندان بنماز اهمیت نمی دهند گاهی میخوانند و گاهی فراموش میکنند.

و کسی که غافل گردد از نماز و امر بنماز را سهل شمارد غالب میگردد بر او سهو یعنی آن را فراموش مینماید.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) از حضرت أمير المؤمنين عليه السّلام روايت ميكنند كه مقصود از ساهون منافقينند كه بثواب نماز اميد ندارند و از ترك آن نيز انديشه ندارند و از نماز غافل مى گردند تا وقت نماز بگذرد لكن وقتى با مؤمنين باشند رياء با آنان نماز ميخوانند و وقتى تنها هستند نماز را ترك مينمايند.

(۲) مقصود از ساهون كسانى ميباشند كه نماز را از وقت آن عقب می‌اندازند (إبن عباس) (۳) آنهايند كه باك ندارند نماز بخوانند يا نخوانند يعنى مقيّد بنماز نيستند (۴) ديگرى گفته ساهون آنهايند كه اگر نماز خواندند ريا كارى ميكنند و اگر نخواندند باكى ندارند و پشيمان نيستند.

(۵) عياشى باسناد خود از يونس بن عمار و او از ابا عبد اللّه عليه السّلام چنين روايت ميكند كه پس از آنكه از حضرتش سؤال نمودم از قول حق تعالى الَّذِينَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ كه آيا مقصود از سهو وسوسه شيطان است فرمود نه اينكه وسوسه براى هر كسى هست (ساهون) يعنى غافلون كه از نماز غفلت نمايند تا نماز از وقت بگذرد.

و نيز طبرسى از اسامة بن زيد چنين روايت ميكند كه گفته از ابا عبد اللّه سؤال نمودم از قوله تعالى الَّذِينَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ فرمود آن ترك نماز و تنبلى از اداء آن است

صفحه : ۳۰۳

علامه مجلسى در بحار از جامع الاخبار از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين روايت ميكند كه فرمود (نماز عمود دين است كسى كه عمدا نماز را ترك كند دينش را خراب نموده و كسى كه نماز را در وقت خود بجا نياورد داخل ميگردد در ويل و ويل يك وادى است در جهنّم چنانچه فرموده فَوَيلٌ لِلمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ و روز قيامت اول چيزى كه از بنده سؤال ميشود نماز است اگر نماز تمام آورده باشد كه هيچ و گر نه مياندازند وى را در جهنّم.

و وقتى آيات را با هم جمع نموديم مثل قوله تعالى كه در علّت تشريع نماز فرموده أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكرِي و نيز اخبار بسيارى كه در علّت تشريع نماز رسيده مثل روايتى كه در بحار از كتاب علل و عيون از حضرت امام رضا عليه السّلام نقل ميكند در ضمن حديث مفصّلى فرموده نماز تأسيس شده براى آنكه انسان ذاكر باشد نه ناسى خاشع و خاضع باشد نه سركش و فخور و نيز براى آنكه در شب و روز بر ذكر خدا مداومت نمايد با اعراض از دنيا و سيّد و مدبّر خود را فراموش نكند.

خلاصه وقتى آيات و اخبارى كه در علل تشريع نماز رسيده با اينكه آيه فَوَيلٌ لِلمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ بضميمه آن آيه وَ مَن أَعرَضَ عَن ذِكرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَ نَحشُرُهُ يَومَ القِيامَةِ أَعمى سوره طه آيه ۱۲۳ با هم جمع نمائيم از مجموعش توان استفاده نمود كه چون سهو مقابل ذكر است شايد مقصود چنين باشد كه (ويل) يا واى بر كسانى كه نماز ميخوانند لكن در نماز متذكر و بياد خدا نميباشند و خدا را فراموش ميكنند يعنى براى فرمانبردارى و ستايش حق تعالى نماز نميخوانند بلكه از روى نفاق يا ريا يا عادت يا غير آن كه اغلب عوام نماز آنها از روى عادت است اصلا نميدانند نماز چيست و براى كى ميخوانند و در نماز چه ميگويند و ركوع و سجود براى تعظيم كيست كه اينكه نحو نمازها فقط در صورت نماز مينمايد لكن چون غافلند آن نمازى كه مطلوب شارع است كه تذكر و بياد حق بودن باشد از آنها ناشى نگشته.

چون كلام به اينجا رسيد بد نيست براى توضيح مختصرى از تفسير جواهر

صفحه : ۳۰۴

القرآن كه راجع بصلاة نوشته ترجمه نمايم بعد از كلام مفصّلى چنين گويد در قرآن خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نموده فَاصبِر كَما صَبَرَ أُولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ اشاره به اينكه علوّ مقام منوط بعزم و استقامت است و ميبينى نماز را واجب نموده براى

حفظ قوّه فکریه و منحصر گردانیدن قوه فکریه را در یک غرض آیا تعجّب نمیکنی چگونه خداوند میفرماید وَ استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ نظر کن و ببین چگونه مقارن نموده صبر را بصلوتی که در آن حضور قلب باشد نه نماز بیشترین مسلمان‌های اینکه زمان که در خوابند آیا نمیبینی چگونه علمای امریکایی امر میکنند تلامذه خود را برای جمع حواس و قوت عزم آنان که در هر روزی بین ۵ دقیقه الی ۱۵ دقیقه در حجره‌ای تنها با حضور قلب بخود کلماتی تمرین نموده که راجع بمقصود آنها است و ذهابا و ایابا خطاب کنند و تلقین بنفس نمایند در حالی که نظر خود را متوجه بیک نقطه نمایند و حواس خود را متفرق نگردانند و گویند وقتی فکر در یک نقطه‌ای متمرکز گردید عزم انسان بر عمل قوی میگردد و اگر مرارا تمرین گردید انسان قادر میگردد بر حفظ قوی خود و واقع نمیگردد و در شهوات نفسانی آن وقت یک عضو عاملی میگردد در جامعه آیا عمل آنها تقلید از نماز ما نیست بدانند یا ندانند آیا محافظت بر نماز با حضور قلب از تکبیر تا سلام انسان را از فحشاء و منکر باز نمیدارد در صورتی که در نماز ما تمام خصوصیاتی که آنها برای قوت اراده بر حفظ قوای شهوانی و تصمیم بر عمل گفته‌اند بنحو اعلا داراست باضافه توجه بحق تعالی وقتی مقارن گردید با قوّت اراده و تصمیم بر عمل و التجاء بحق با اعتقاد دینی انسان را میگرداند در عون و حفظ الهی و قوای مغناطیسیه وی کامل میگردد و وی را قوی میگرداند بر حفظ شهوات نفسانی و مستعد میگردد برای آنکه موجوداتی که در اطراف او میباشند وی را کمک نمایند تا وی را بمقصود برسانند (پایان کلام تنطاوی) الَّذِینَ هُم یُراؤُنَ

صفحه : ۳۰۵

وای بحال کسانی که در اعمالشان ریا میکنند که هر گاه عمل نیکی از آنان صادر گردد غرضشان نمایش دادن بمردم است ریا کار کسی است که تمام همّش امور مادی طبیعی و روی دلش و وجهه قلبش معکوس گردیده و تمام توجهش بسوی خلق و مقصودش فریب دادن مردم است که آنان را اغوا نماید و از طریق ریا کاری خود را متدین و متشرع نشان دهد که مورد اطمینان گردد و باین وسیله مقاصد شوم خود را انجام دهد در کتاب تهذیب بروایت صحیح از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که فرموده

۱» (انّما الاعمال بالنیات و انما لکل امرئ ما نوی)«

و اینکه حدیث از متواترات بشمار میرود اشاره به اینکه عمل صحیح منوط بنیت صحیح است و حسن و قبح عمل روی میزان آن چیزی است که مقصود عامل آن بوده، و نیز نتیجه و فائده عمل اگر صحیح واقع گردد همان میشود که در نیّت داشته زیرا چنانچه محدث قاسانی مرحوم فیض در شرح وافی گفته وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه حدیث

(انما الاعمال بالنیات)

را فرمود که بعض اصحاب عرض کرده بودند بعض مهاجرین که بجهاد میروند غرضشان بدست آوردن غنائم و مال و گرفتن زنهای اسیر یا استیلاـ و غیر آن است یعنی نیت آنها خالص نیست حضرت میفرماید عمل بستگی بنیت دارد یعنی اثر و فائده عمل همان میشود که در نیّت عامل مأخوذ است و همان چیزی که از عمل مقصودش بوده عاید وی میگردد.

خلاصه مردم در نیّات اعمالشان تقسیم بچند قسم میگردند بعض آنها اکثر اعمالشان از عبادات و غیر عبادات از روی ریا و نشاندان بخلق انجام میگیرد و بعضی در عبادت ریا نمیکنند لکن داعی بر اعمالشان جهات نفسانی از قبیل عادات و رسومات و تقلید دیگران بدون فکر و رویه انجام میگردد یا غرضشان منافع دنیوی

---

(۱) اینکه است و جز اینکه نیست که اعمال بسته بنیات است و محققا برای هر مردی از عمل همان است که در نیت او بوده

صفحه : ۳۰۶

مثل وسعت روزی و برآمدن حاجات و گشایش کارها و غیر اینها عمل میکنند، و پاره دیگر که ایمانشان قدری قوی‌تر است غرضشان از عبادت شوق به بهشت و خوف از جهنم است و اینکه قسم از نیات اگر چه عمل را فاسد نمیگرداند و عمل بظاهر شرع در تعداد عبادات بشمار میرود و اگر بشرائطی که معتبر در عبادت است بعمل آید همین طوری که در حدیث فرموده

(لکلّ امرئ ما نوی)

بمقصود خود نائل میگردند لکن آن خلوصی که انسان را بمرتبه قرب بحق و علوّ مقام و سعادت میرساند آن عملی است که بهیچ وجه حظوظ نفسانی در نظر نباشد و غرض اطاعت امر مولا یا محبت بمقام الوهیت محرک عمل باشد و اینکه نحو عمل وقتی انسان را میسر میگردد که محبّت الهی بر قلب وی استیلا نموده باشد و محبت منوط بمعرفت است کسی که خدا را بمقام الوهیت شناخته محبت او در دل وی جایگزین میگردد و محبت اقتضای وصل میکند و چون ممکن طریقی بسوی واجب ندارد مگر از طریق بندگی و عبودیت اینکه است که محبـ حق تعالی کوشش در عبادت و اطاعت مینماید که به اینکه طریق راهی بسوی او بیابد.

شاید همه گمان کنند خدا را دوست میدارند و عبادت آنها خالص است لکن اینکه وهم و پنداری بیش نیست بایستی هر کسی رجوع بباطن خود کند ببیند همّش چیست و مایل بچیست بداند اعمالش بدور غرض و نیّتش دور میزند بمحض گفتار که بزبان بگوید (قربهٔ الی اللّه) عمل خالص نمیگردد و قرب پدید نمیشود اگر معرفت و محبّت الهی در قلب متمرکز گردید تمام اعمال و حرکات و سکناتش بدور کعبه مقصودش دور میزند تا وقتی که بجوار قرب محبوبش نائل گردد.

وَ یَمنَعُونَ الماعُونَ از أمیر المؤمنین روایت میکنند که فرموده مقصود زکاهٔ است و او عطف داده یمنعون را به (یراءون) که چنین میشود وای بحال نمازگذارانی که در نماز سهو میکنند و وای بحال کسی که در اعمالش ریا می‌کند و وای بحال کسی که زکاهٔ مال خود را نمیدهد.

صفحه : ۳۰۷

و بروایت دیگر مانعون کسانی میباشند که آن چیزهایی که همسایگان گاهی باو محتاج میشوند مثل تبر دیگ و چیزهایی که آلت کار است مضایقه می‌کنند و نمیدهند.

سعید مسیّب از عایشه نقل میکند که او گفته از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدم (مانعون) چیست فرمود چیزی که مردم از او منتفع گردند مثل آب، آتش، نمک و گفت ای عایشه هر که پاره آتشی بکسی دهد هر چه از آن آتش پخته شود مثل اینکه است که صدقه داده باشد و نیز هر کس نمکی بکسی دهد هر طعامی که بآن پخته گردد مثل اینکه است که صدقه داده باشد هر کس شربت آبی بکسی دهد در جایی که آب نباشد مثل اینکه است که نفسی احیاء نموده (ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۳۰۸

سورهٔ الکوثر

اشاره

مکیهٔ و هی ثلاث آیات سوره (الکوثر) بقول عبد اللّه عباس مکّی است و بقول دیگری مدنی است و خلافی نیست که سه آیه است و ده کلمه و چهل و دو حرف است و از ابو امامه از ابی کعب از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکنند که هر

که (انا اعطینا) را بخواند خدای تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر قربانی که روز عید کرده و کنند وی را ده حسنه دهند جابر بن مکحول از رسول اکرم چنین حدیث میکند که هر که اینکه سوره را بخواند خدای تعالی بقدری در بهشت او را ملک دهد که اگر وصف آن بر دفترها بنویسند چندین شتر نتوانند حمل نمایند و از مشرق تا مغرب برسانند و از امام صادق علیه السّلام نقل میکنند هر که سوره (الکوثر) را در نماز فریضه و نافله بخواند خدا او را از حوض کوثر سیراب میگرداند (ابو الفتوح)

[سوره الکوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انحَر (۲) إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الأَبتَرُ (۳)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(ای رسول اکرم) ما انعام و بخشش بسیار بتو عطا نمودیم،
پس (بشکرانه) اینکه همه نعمت که بتو بخشش نمودیم، بنماز و طاعت قیام نما و در راه خدا قربانی کن،
محققا دشمن تو دم بریده است (یعنی مقطوع النسل است)

(توضیح آیات)

اشاره

إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ کوثر بر وزن فوعل برای کثرت آرند و چیزی بر اینکه وزن آرند که در آن

صفحه : ۳۰۹

کثرت و زیادتی مأخوذ باشد در غریب القرآن چنین گوید کثرت و قلّت در کمیّت منفصله مثل اعداد آرند چنانچه در آیات مثل کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً«۱» وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً«۲» وَ أَکثَرُهُم لِلحَقِّ کارِهُونَ«۳» بَل أَکثَرُهُم لا یَعلَمُونَ الحَقَّ و غیر اینها از آیات بسیار (پایان) و کثرت منحصر بعدد نیست بلکه گاهی کثیر گویند و اشاره بفضل یا زیادتی مال یا زیادتی اعوان و غیر اینها میشود مثل ذلک به أَلهاکُمُ التَّکاثُرُ که بنا بر تفاسیر اشاره بکثرت مال و اولاد است در شأن نزول آیه گویند اینکه سوره در رد کلام عاصم بن وابل سهمی فرود آمده که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مسجد بیرون تشریف می‌آورد آن لعین حضرتش را در راه ملاقات نمود و با هم صحبت نمودند صنادید قریش در مسجد نشسته بودند از وی سؤال نمودند با کی صحبت مینمودی گفت با آن ابتر و اینکه قضیّه بعد از فوت عبد اللّه پسر خدیجه بود و عرب کسی را که بعد از خود اولاد پسر نداشته او را ابتر نامند. (إبن عباس)

(سخنان مفسرین در توجیه الکوثر)

در مجمع البحرین چنین گویـد مردم اختلاف نموده‌اند که مقصود از کوثر چیست و سه قول از مفسّرین نقل میکنند اول- آن نهری است در بهشت که سفیدتر از شیر و در قدح صافی است که اطراف آن از در و یاقوت زینت شده و باطراف آن مرغان سبزی در طیراننـد دوم- مقصود از کوثر کثرت نسل آن حضرت است از فاطمه علیه السّلام که از فاطمه کثرت اولاد و ذریهٔ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بقدری عدد آنها زیاد میشود که تا آخر دنیا

---

(۱) چه بسیار گروه کم که بر گروه بسیار غالب گردیده

(۲) و هر آینه البته زیاد میکنیم عدد بسیار

(۳) و بیشترین مردم از حق کارهنـد بلکه بیشتر آنـان حق را نمیداننـد چنـانچه معلوم است در تمـام اینکه موارد مقصود از کثیر عـدد بسیار است

صفحه : ۳۱۰

باقی ماند.

سوم- آن حوض رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و اشاره بکثرت مردمی است که باطراف آن میباشند.

و از ابا عبـد اللّه جعفر صادق روایت میکنند که فرموده (الکوثر) نهری است در بهشت که خداوند بپیمبر اکرم عوض اولاد او ابراهیم عطا نموده بروایت عبـد اللّه عباس چون اینکه سوره إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ فرود آمد حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بمنبر تشـریف برد و سوره را بر مردم قرائت نمود اصـحاب گفتند یا رسول اللّه کوثر چیست که خدا بشما عطا نموده فرمود نهری است در بهشت که از شیر سفیدتر و از چوب تیر راست‌تر بر اطراف آن در و یاقوت است مرغانی سبز برای آب خوردن آیند گردنهای آنان مثـل گردن شتر است بعضـی گفتنـد یـا رسول اللّه اینکه مرغـان برای کیاننـد فرمود برای کسـانی که آنها را بخورنـد و نیز از آن نهر بیاشامند و خشنودی خدا را دریابند و از عبد اللّه عمر روایت میکنند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده کوثر جویی است در بهشت اطراف آن درّ سرخ ریگ آن از مروارید و خاک آن از مشک و آبش از انگبین شیرین‌تر و از برف سفیدتر است چهارم کوثر جویی است که آب آن در حوض میریزد هر کس خواهد صدای آن را بشنود انگشت در گوش نهد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود آب کوثر از سدرهٔ المنتهی بیرون می‌آید و طول آن از مشرق تا مغرب است بر اطراف آن زعفران رشته ریـگ آن درّ و مرجـان و یـاقوت است و خـاک آن مشـک اذفر بر کنـار آن قبه‌ها از درّ و مرجان نهاده هر کس در آن رود از غرق ایمن گردد هر کس از آن خورد هرگز تشنه نشود چنان امت من بر آن حوض ازدحام کننـد مثل چهارپایان بعض مفسّرین گفته‌اند کوثر خیر بسیار است که خدا برسول اکرمش عطا فرموده حسن بصری گفته قرآن است که خـدا قرآن را کوثر نامیـده برای آنکه منافع

صفحه : ۳۱۱

و فائـده آن بسیار است دیگری گفته کوثر ایمـان است از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت میکننـد که فرموده (کوثر) شـفاعت امّت و آسان بودن قرآن و تخفیف شریعت است.

هلال بن سیّاف گفته کوثر کلمه لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است دیگری گفته نمازهـای پنجگانه

است.

و اهل علم بر آنند که (الکوثر) حوض رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است و ساقى آن على عليه السّلام است و قوله تعالى وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً اشاره بآن است و امام زين العابدين عليه السّلام در اينجا اشعارى سروده (ابو الفتوح رازى) (پنجم) مقصود از كوثر نسل آن بزرگوار است از فاطمه (ع) كه تا قيامت باقى است و نظر بشأن نزول آيه كه گفته‌اند پس از طعنه كفّار كه رسول اكرم را ابتر ناميده‌اند اينكه سوره فرود آمده و نيز آخر سوره إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الأَبتَرُ اينكه قول را تأييد مينمايد.

آرى (الكوثر) نسبت بذريّهٔ طاهرين آن بزرگوار و اولاد آنها كه دلالت بر كثرت دارد صادق آيد چنانچه مى‌بينيم با آنكه بعد از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ذريّه او را در كربلا شهيد نمودند بطورى كه از مردان آنها باقى نمانده مگر يك على بيمار زين العابدين عليه السّلام و پس از آن نيز اشقياء چنانچه تاريخ نشان ميدهد چقدر از سادات بنى فاطمه را كشتند حبس نمودند و خواستند نسل پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را قطع نمايند با اينحال ميبينيم در هر مملكت و شهرى بلكه هر مجلسى كه بر پا ميگردد چند عدد از ذريّه فاطمه (ع) حضور دارند و اينكه خود يكى از معجزات قرآن بشمار ميرود لكن چون لفظ (الكوثر) مطلق است و دلالت بر عطاى بسيار دارد و تخصيص دادن بپاره‌اى از عطايا كه در باره رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم اجرا گردانيده تخصيص بلا مخصّص است و نيز عطايى را كه خداى تعالى بزرگ و كثير معرفى مينمايد با تأكيد در كثرت چنانچه لفظ (الكوثر) حاكى از آنست نظر ببزرگى خودش محدود بحدى نيست

صفحه : ۳۱۲

كه بتوان تخصيص ببعض عطايا داد پس بهتر اينكه است كه گفته شود (الكوثر) جامع و حاوى تمام احتمالاتى است كه داده شده يا نشده از آنچه مفسرين گفته‌اند يا نگفته‌اند زيرا كه هر كسى بقدر فهم خود سخن گويد و جامع و حاوى تمام عطايا آن جهت قابلى و استعدادى است كه در اصل حقيقت و شالوده وجود آن بزرگوار مأخوذ گردانيده و به اينكه جهت مورد عطاياى بى اندازه گرديده زيرا تمام تفضلاتى كه ممكن است از طرف مبدء بممكن رسد در حقيقت و ماهيتش و در جهت قابلى آن بزرگوار منطوى بوده و حضرتش در هر مرتبه‌اى از مراتب خلقت مقام و رتبه‌اى داشته بلكه توان گفت باعتبارى مقام او دون حق و برتر از ممكنات بشمار ميرود چنانچه آيه ثُمَّ دَنا فَتَدَلّى فَكانَ قابَ قَوسَينِ أَو أَدنى شاهد بر آن است زيرا كه كينونيّت و ماهيّتش در مرتبه علم لدنى و مقام او ادنى و مشيت الهى سبقت بر تمام موجودات داشته بلكه فوق تمام موجودات بشمار ميرفته و نيز در مرتبه فيض الهى مشمول فيض منبسط و سردفتر جامعه خلقت بوده.

و نيز در مرتبه ابداع اول ما خلق اللّه و اول موجودى است كه مشمول فيض منبسط گرديده و در عالم ممكنات بروز و ظهور نموده چنانچه در احاديث بسيار رسيده (

اول ما خلق اللّه

حقيقت محمّديّ و نور احمدى) است بروز و ظهور نموده و در مرتبه عقول عقل كلّ و تمام مراتب و درجات عقل از پرتو عقل او پديد گرديده و در مرتبه نفوس در مرتبه نفس كلّى واقع گرديده و نفوس مخلوقات پرتوى است از اشراق آن نفس كلّى او.

و نيز در مرتبه طبيعت چون مزاج شريفش از معتدل‌ترين امزجه تركيب يافته كاملترين و شريفترين آنها بشمار ميرود بلكه در رتبه طبيعت كلّى عالم است و از جهت صورت انسانى و كمالات نفسانى جامع تمام شئونات و سرلوح دفتر وجود و مظهر كمالات الهى و نماينده اوصاف صمدانى است و از جهت مكارم اخلاق و اوصاف

صفحه : ۳۱۳

و کمالات انسانی و حسن معاشرت (بخلق عظیم) موصوف گردیده چنانچه آیه إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ گواه بر آن است و از جهت نفوذ کلمه کلامش کلام الهی که در شأن او است وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی قرآن و معجزه باقیه‌اش عقلای عالم را متحیّر گردانیده که هر کس از روی فهم و اندکی تدبّر اگر در آیه‌ای از آیات قرآن مجیدش نظر کند بی اختیار اذعان مینماید که اینکه کلام از معدن وحی فرود آمده و عقلای عالم در مقام عظمت آن زانو میزنند و قانون شرع مطهرش در نقطه وسط اعتدال واقع گردیده و تمام دستوراتی که مقرّر فرموده روی میزان عقل و منطق استوار گردیده و نفوذ کلمه او در اعماق بشر طنین انداز گردیده و نفوذ نموده و با آنکه بعد از وفاتش از او یک دختر بیشتر باقی نمانده با آن ضدیّتی که اشقیا با آل رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشتند چه کشتند چه زجر کردند و چه از وطن آواره نمودند با اینحال مملکتی نیست که عده‌ای از سادات وجود نداشته باشند خلاصه در تمام درجات وجود و مراتب خلقت ظهور و بروز داشته و سرلوح دفتر خلقت و زبده آفرینش بوده.

و نیز در عالم آخرت دارای لوای حمد و مقام شفاعت و پیشرو تمام انبیاء و رسولان اولو العزم و دارای مقام شفاعت است بقول آن شاعر:

(آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) آری نه فقط اینکه است که جامع کمالات خوبان است بلکه آنچه خوبان همه دارند ترشحی است از کمالات بی انتهای او که تمام موجودات از پرتو وجود مبارکش خلقت شده‌اند

(لولاک لما خلقت الافلاک)

در حدیث قدسی است که خطاب بپیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده اگر تو نبودی افلاک را خلقت نمینمودم یعنی تمام موجودات از پرتو وجود تو و برای تو خلق نمودم.

صفحه : ۳۱۴

فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انحَر خدای جلیل پس از اظهار عطاهای بسیار که بپیمبر اکرمش ارائه میدهد آن بزرگوار را مأمور بدو عمل میگرداند که بشکرانه اینکه همه عطاها و بخششها که در باره تو اجراء گردانیدم مأموری بدو عمل که اصول دیانت و دو پایه و دو چرخ عبودیت روی آن استوار گردیده اقدام نمایی یکی نماز که عبادت بدنی است و دیگر انفاق که عبادت مالی است و باین دو عمل در مقام حمد و ستایش پروردگار و ولی‌نعمت خود برآیی.

اینکه است که حدیث دارد اینکه قدر حضرتش در مقام اجراء امر نماز میخواند که پای مبارکش ورم نمود وقتی سؤال میکردند که چرا اینقدر خود را بزحمت میاندازی در صورتی که بآن آیه لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ«۱» گناهان گذشته و آینده تو آمرزیده شده در پاسخ میفرمود (ا یکون عبدا شکورا) و دیگر مأمور گردید برای انفاق شتر نحر نماید و فقرا و مستمندان را از آن بهره‌مند گرداند و شاید تعیین بنحر که کشتن شتر است اشاره بوسعت انفاق باشد که چون شتر بزرگ است و البته گوشت او زیادتر است بیشتر فقراء بهره می برند و شاید لذیذتر هم باشد یا فایده‌اش بر مزاج انسان بیشتر باشد البته در کلام اللّه اسراری است که علمش منحصر بخدا و راسخین در علم است.

بعض مفسرین راجع باین سوره مبارکه اسرار و نکاتی بیان نموده از جمله آنها اینکه است که برای سلاک الی اللّه سه درجه است که بالاترین آنها اینکه است که آنان بروح و قلب غرق در نور جلال الهی میباشند

---

(۱) اول سوره فتح إِنّا فَتَحنا لَکَ فَتحاً مُبِیناًتا آخر آیه» راجع بفتح مکه در مقام امتنان پیمبر اکرم خود (ص) خطاب مرحمت آمیز مینماید که ای رسول ما بتو فتح و فیروزی ظاهر عطا نمودیم تا آنکه تو را از هر منقصت و نقص و گناهی پاک گردانیم و شاید (ما تأخر) اشاره باین باشد که تو را فتح و فیروزی دادیم که غالب گردی و منقصتی در باطن و ظاهر تو باقی نماند که در آینده موجب

گناه تو شود

صفحه : ۳۱۵

درجه دوم آنان ببدن مشغول عبادت و طاعت و فرمان برداری میباشند درجه شوم از شهوات و مشتهیات نفسانی خودداری مینمایند إِنّا أَعطَيناكَ الكَوثَرَ اشاره بمقام اول است که روح قدسی او از سائر ارواح بشر متمایز گردیده هم بکمیت و هم بکیفیت امّا بکمیّت نظر به اینکه مقدمات کمال در وی بیشتر از سائر افراد بشر بوده اما بکیفیت برای آنکه سرعت انتقال او از مقدمات بنتایج شریعت از ارواح دیگران است اما قوله تعالی فَصَلِّ لِرَبِّكَ اشاره بمرتبه دوم است وَ انحَر اشاره بمرتبه سوم است که مخالفت نفس و بازداشتن خود از لذائذ طبیعی بمنزله نحر است (تفسیر کبیر) إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الأَبتَرُ شاید اشاره باین باشد که نام تو و شریعت و قرآن و قانون الهی تو و نیز ذریه تو همیشه در روی زمین باقی و پایدار است و دشمنان تو که در مقام خاموش کردن نور حق و انقطاع نسل تو و دین و شریعت تو میباشند آنان ابترند دنباله آنها قطع و نسل آنان منقطع و نام آنان از صفحه روزگار برطرف خواهد گردید

صفحه : ۳۱۶

سورة الكافرون

اشاره

مکیة و هی ست آیات سوره الکافرون بقول عبد اللّه عباس مکی است که در مکه فرود آمده و بقول دیگر مدنی است و بدون خلاف شش آیه و بیست و شش کلمه است از جبیر مطعم نقل میکنند که چنین گفته رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمن فرمود یا جبیر میخواهی چون سفر روی حال تو و زاد و توشه تو از تمامی همراهان تو بهتر باشد گوید گفتم آری یا رسول اللّه فرمود پنج سوره قُل یا أَيُّهَا الكافِرُونَ إِذا جاءَ نَصرُ اللّهِ قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ قُل أَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَقِ قُل أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ بخوان و افتتاح نما ببسم اللّه الرحمن الرحیم جبیر گفته مرا مالی نبود و وقتی سفر میرفتم از همه زاد و توشه‌ام کمتر بود چون بگفته رسول اللّه عمل نمودم مالم از همه بیشتر و حالم از همه بهتر گردید (ابو الفتوح رازی) و نیز از حضرت رسول چنین حدیث میکنند که بیکی از اصحاب گفت موقع خواب اینکه سوره را بخوان که تبرئه گردی از شرک و نیز زر بن جیش از ابی کعب و او از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که هر که سوره الکافرون را بخواند مثل کسی ماند که ربع قرآن را خوانده باشد و شیاطین از وی دور میشوند و از شرک بری میگردد و از فزع اکبر ایمن میگردد و فرمود کودکان را بگوئید وقت خواب اینکه سوره را بخوانند تا هیچ چیز بآنها ضرر نرساند از عبد اللّه عباس نقل میکنند که گفته هیچ سوره‌ای در قرآن نیست که شیطان دشمن‌تر داشته باشد از اینکه سوره و از آن بهتر بخشم آید زیرا اینکه سوره برائت از شرک است.

و از حضرت صادق علیه السّلام چنین روایت میکنند کسی که سوره قُل یا أَيُّهَا الكافِرُونَ و سوره توحید را در فریضه بخواند خدا خودش و پدر و مادرش را بیامرزد و وی را در دیوان شهداء بنویسد اگر چه شقی باشد و او زنده میشود از سعداء و میمیرد از شهداء و مبعوث میگردد با شهداء

صفحه : ۳۱۷

[سوره الكافرون (۱۰۹): آيات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
قُل يا أَيُّهَا الكافِرُونَ (۱) لا أَعبُدُ ما تَعبُدُونَ (۲) وَ لا أَنتُم عابِدُونَ ما أَعبُدُ (۳) وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدتُّم (۴)
وَ لا أَنتُم عابِدُونَ ما أَعبُدُ (۵) لَكُم دِينُكُم وَلِيَ دِينِ (۶)

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

(ای پیمبر) بگو ای جماعت کافرین،

من عبادت نمیکنم آنچه را شما عبادت و پرستش میکنید،

و شما نیز پرستش نمیکنید (آن خدای یکتایی را) که من پرستش میکنم،

و هرگز من عبادت نمیکنم آنچه را که شما عبادت میکنید،

و شما پرستش نمیکنید آن کسی را که من پرستش مینمایم،

دین شما برای خودتان، و دین من نیز برای خودم.

(توضیح آیات)

اشاره

قُل يا أَيُّهَا الكافِرُونَ، لا أَعبُدُ ما تَعبُدُونَ، وَ لا أَنتُم عابِدُونَ ما أَعبُدُ الف و لام (الكافرون) الف و لام عهد است و جمع بواو و نون برای قلّت آرند و (لام) در (لا اعبد) را برای زمان حال آرند و (ما) در (ما اعبد) را برای استقبال و کافر مشتق از کفر است و کفر بمعنی پوشیدن است و کافر کسی را گویند که حق را میپوشاند یا بزبان از روی لجاجت و کبر و تعصّب دانسته و فهمیده انکار مینماید یا در اثر ظلمت و تیره گی قلبش گویا پرده سیاهی روی قلبش را گرفته و قلبش در اثر زیانکاری و هواپرستی سیاه گردیده و زبانش لکنت پیدا نمود نمیتواند بحقیقت اعتراف نماید.

مفسّرین در شأن نزول آیه گویند اینکه آیه راجع بجماعتی از قریش فرود آمده که از جمله آنها عاصم بن وابل و حارث قیس سهمی و ولید بن مغیرة و اسود

صفحه : ۳۱۸

بن عبد البغوث و اسود بن مطلب و امیة بن خلف اینکه جماعت دور حضرت رسول را گرفتند و گفتند بیا با ما موافقت کن تا ما نیز با تو موافقت نمائیم بعضی از دین ما را قبول کن تا ما نیز بعضی از دین تو را قبول کنیم تو یک سال خدایان ما را عبادت نما تا ما نیز یک سال خدای تو را عبادت کنیم اگر دین ما بهتر باشد تو بی نصیب نباشی و اگر دین تو بهتر باشد ما بی‌نصیب نباشیم.

حضرتش انکار نمود گفتند یک بار باین بتان ما سلام کن تا ما بتو ایمان آریم و خدای تو را بپرستیم فرمود من بدون فرمان خدا هیچ کاری نمیکنم اینکه بود که جبرئیل اینکه سوره را آورد و حضرت از طرف خدا مأمور گردید که بکافرین چنین بگوید زیرا

خـدا ميدانست كافرين دروغ ميگويند و اينكه خدعه و تزويريست كه گمان ميكردند باين طريق توانند كسـى را كه روحش و قلبش مملوّ از معرفت و محبّت الهى بلكه اصـلا شـالوده معرفت و خـدا پرستى است و حـائز مقـام عنـديّت و فـانى در بحـار الوهيّت و بـاقى بوجود حقانيت گرديده توانند باين تدليسات شـيطانى وى را فريب داده و تابع خود گردانند و اينكه از طرف حق تعالى فرمان رسـيد چنين بگو شايد سرش اينكه بوده كه كفّار قطع طمع نمايند و بدانند ممكن نيست بتوانند حضرتش را فريب دهند وقتى مأيوس شدند و دانسـتند هرگز ممكن نيست بتواننـد آن عقل كل را باين تـدليسات شـيطانى تابع خود گرداننـد بناى دشـمنى و اذيّت گذاردند و از هيچ نوع اذيّتى نسبت بآن شخص اول امكان فروگذار ننمودند تا وقتى كه او را از وطنش اواره نمودند

كفر بمعنى لغوى بر معانى بسيارى صادق آيد

كفر عنـاد و انكـار نبوت كه اشـاره بـآن دارد الَّذِينَ آتَيناهُمُ الكِتابَ يَعرِفُونَهُ كَما يَعرِفُونَ أَبناءَهُم سوره بقره آيه «۱۴۱» راجع بيهوده است و كفر آنها از روى لجاجت و عصبيت بوده زيرا كه آنها تمام اوصاف بنى خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را در كتابهاى

---

(۱) كسانى كه بآنها كتاب عطا نموديم ميشناسند پيمبر را همان طورى كه پسران خود را ميشناسند

صفحه : ۳۱۹

آسـمانى خود ديـده و دانسـته بودند ديگر از اقسام كفر انكار ربوبيت و الوهيت است نه از روى عناد بلكه از روى جهل و بى خردى كه خداونـد حكايت ميكنـد از آنها كه ميگفتنـد ما هِيَ إِلّا حَياتُنَا الدُّنيا نَمُوتُ وَ نَحيا وَ ما يُهلِكُنا إِلَّا الدَّهرُ وَ ما لَهُم بِذلِكَ مِن عِلمٍ إِن هُم إِلّا يَظُنُّونَ«۱» سوره جاثيه آيه ۲۲ و ديگر از اقسام كفر بمعنى برائت و بيزارى است قوله تعالى حكايـهٔ از ابراهيم كَفَرنا بِكُم وَ بَدا بَينَنـا وَ بَينَكُمُ العَـداوَةُ وَ البَغضاءُ أَبَـداً حَتّى تُؤمِنُوا بِاللّهِ وَحـدَهُ سوره ممتحنه آيه «۲۴» و نيز حكايـهٔ از ابليس كه از دوسـتان خود تبرئه ميجويد إِنِّى كَفَرتُ بِما أَشرَكتُمُونِ مِن قَبلُ و ترك او امر و ترك شـكر بر نعمت را نيز از اقسام كفر بشـمار آورده راجع بترك اوامر در سوره آل عمران آيه ۹۱ وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلًا وَ مَن كَفَرَ«۳» و راجع بكفران نعمت در سوره نمـل آيه ۴۰ حكايته از قول سـليمان نبى عليه السّـلام هذا مِن فَضلِ رَبِّى لِيَبلُوَنِى أَ أَشكُرُ أَم أَكفُرُ وَ مَن شَكَرَ فَإِنَّما يَشكُرُ لِنَفسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّى غَنِىٌّ كَرِيمٌ«۴» و غير اينها از موارد بسـيارى كه كفر را تعميم داده و مصاديقى پيـدا مينمايـد زيرا كه كفر بمعنى پوشانيدن حق يا امر حق يا پوشانيدن نعمتهاى الهى بر تمام آنها صادق آيد و در جلد اول اينكه تفسير اشاره ببعض موارد

---

(۱) نيسـت براى مـا مگر همين زنـدگانى دنيـا كـه ميميريـم و زنـده ميشـويم و هلاـك نميگردانـد مـا را مگر دهر و كفـار در اينكه گفتارشان علم و دانش ندارند و نيست آنها را مگر گمان و وهم

(۲) كافر شديم و بيزارى جستيم از شما و ظاهر شد بين ما و شما بغض و عداوت تا وقتى كه ايمان آريد بخداى يگانه

(۳) و حق خداوند است بر مردمى كه مستطيع ميگردند حج خانه خدا و كسى كه كافر شد يعنى ترك حج نمود

(۴) اينكه نعمتهاى از فضل پروردگار من است براى آنكه بيازمايد مرا كه آيا شـكر ميكنم يا كفران نعمت مينمايم و كسـى كه شكر كرد بازگشت شكرش بخود او است و كسى كه كفران نعمت نمود خداوند بى‌نياز و كريم است [.....]

صفحه : ۳۲۰

آن شـده و آن حـدیثی که در اصـول کـافی از صـادق آل محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت نمـوده انـدازه‌ای در آن بحث نموده‌ایم تکرار نشود.

لکن کفر و کافر در عرف کسـی را نامنـد که منکر وحـدانیت و نبوت و معاد و شـریعت باشـد خواه انکار تمام اصول عقاید نماید یا نسبت ببعضـی معترف و نسبت به بعضی منکر باشد و خواه منکر اصل صانع و مبدء باشد یا منکر صفات الوهیّت خلاصه کافر بمقام الوهیت یا معترف است و بفطرت اولیه خود برای اینکه عالم مبدئی قائل است یا آنکه چنان در نفس پرستی فرو رفته که اصـلا توجه به اینکه اینکه عـالم را صـانعی هست یـا نیست نـدارد مثل حیوانات بَل هُم أَضَلُّ سَبِیلًا و از کفّار آنهایی که اصل و منشأی برای عالم قائلند و او را مبدء میدانند بسیاری از آنها بلکه تمام آنها در تشـخیص آن و شـناسایی او بصـفات و باوصاف جلال و جمال عاجزند زیرا نه در آنها استعداد و بصـیرت باطنی است که بصفای قلب و تبهّر روحانی راهی بسوی شناسایی او پیدا نمایند و بعقل و ذکاوت خود ادراک نمایند که بایستی مبدء و پدید آورنده عالم (واجب الوجود) در ذات و متصف بتمام صفات کمال و منزه و مبرّا از تمام نواقص ممکنات باشـد و نه پیرو اولیاء و سـفرای الهی گردیده اند که از شـبکه نور علم و دانش آنان اسـتضائه نمایند اینکه است که گمراه گردیده و خود را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب نموده‌اند.

اینکه است که بعضـی آنها طبیعت را مبـدء میداننـد و قائل بقـدم طبیعتنـد و تمام حوادث را مسـتند بطبیعت میدانند و طبیعت را یک موجود مسـتقل خارج از عالم نمیداننـد و برای آن علم و قـدرتی نیز قائل نیسـتند بلکه طبیعت را منشأ همان حالات تجدداتی میدانند که در اشیاء مأخوذ است و بعضی از آنان مبدء موجودات و متجددات را ماده میدانند و بعضی قوه و تعبیر از آن بنیرو یا انرژی و غیر آن مینمایند و در آن علم و اراده و قدرت قائل نیستند و در جلد دوم اینکه تفسیر اندازه‌ای آرای فاسد آنها را شرح دادیم رجوع بآن جا شود

صفحه : ۳۲۱

غرض آنکه چون فطرت انسان بر توحید است هر کسـی بعقل ناقص خود مبدء عالم را طوری معرفی مینماید و گمان میکند حقیقت را دریافته و چون حقیقت در پشت پرده اوهام وی مستور گردیده معنی کفر که انکار و پوشانیدن حقیقت باشد بر وی صادق آید و مقابل کفر ایمان است و در اینکه حقیقت ایمان چیست و چه کس را مؤمن گویند بین متکلمین آرایی است بعضی ایمان را فقط امر قلبی و تصـدیق بلسـان و عمـل بارکان را کاشف از آن گرفته و بعضـی ایمان را مرکب از عقـد قلبی و اقرار زبانی دانسـته‌اند و عمل صالـح را شـرط کمال آن دانسـته و بعضـی ایمان را یک امر بسـیط واحد ذی مراتب دانند که قابل شدت و ضـعف است که اصل و حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی باصول دیانت و بما جاء به النبی صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اقرار بزبان و عمل بارکان کاشف و نماینـده مراتب ایمان است هر قـدر ایمان قویتر و شدیـدتر باشـد ظهور آن در خارج بواسـطه اعمال نیکو بیشتر هویدا میگردد و بنظر چنین میآیـد که اینکه معنی بحقیقت نزدیکتر است زیرا اگر اقرار بزبـان جزء ایمان بود آدم لال که نتوانـد بزبان اقرار نمایـد و نیز آن کسـی که از روی تقیه یـا جهات دیگری بزبان اقرار ننمایـد بایستی حکم بکفر آن نمود زیرا ترکیب شـده از دو چیز وقتی یک جزء آن مفقود گردیـد کل فاسـد میگردد در صورتی که محققا چنین نیست آری اگر کسـی بـدون جهت اصول دیانت را انکار نماید یا اقرار ننمایـد در موقعی که بایستی اقرار نمایـد کاشف از اینکه است که اصـلا باصول دیانت معتقـد نیست و عقد قلب و دل بسـتگی بدین ندارد پس در چنین موردی حکم بکفر آن توان نمود.

وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدتُّم، وَ لا أَنتُم عابِدُونَ ما أَعبُدُ

صفحه : ۳۲۲

تکرار در آیه تاکید است و در کلام عرب تکرار هم برای نفی و هم برای اثبات بسیار آمده چنانچه در مقام سؤال و جواب برای اثبات مطلبی گفته میشود (بلی بلی) که بمعنی فارسی گفته میشود آری آری و در مقام نفی و انکار گفته میشود (لا لا) یعنی نه نه و در اینکه سوره آیات و جملات را مکرّر نموده که کفار قطع طمع کنند و بدانند که پیمبر خاتم (ص) هرگز تابع آنان و مورد دست خوش آنها نخواهد شد لکن چنانچه بعض مفسّرین گفته‌اند تا بشود کلام را حمل بر یک معنی مستقل نمود روا نیست که گفته شود فائده تکرار فقط تأکید است.

و در اینجا جملاتی که در اینکه سوره تکرار شده از جهت زمان حال و آینده تفاوت پیدا میکند دو جمله اول لا أَعبُدُ ما تَعبُدُون، وَ لا أَنتُم عابِدُون ما أَعبُدُ دلالت بر زمان حال دارد که نه من الآن عبادت میکنم آنچه را که شما الآن عبادت میکنید و نه شما الآن عبادت میکنید آنچه را من الآن عبادت میکنم یعنی معبود فعلی من و شما دو تا است بعد گویا کلام را برای عمومیّت از سر میگیرد و میفرماید در زمان آینده نیز چنین است که نه شما عبادت معبود مرا میکنید و نه من هرگز عبادت مینمایم معبود شما را پس طریق و روش من و شما در عبادت دو تا است.

(ابو العباس) توجیه دیگر از بعض مفسّرین نقل شده که مقصود از عبادت در دو آیه اول معبود باشد و در دو آیه دوم عبادت و (ما) در جمله اول (ما اعبد) ماء موصوله باشد و در (ما اعبد) در جمله دوم ماء مصدریّه که بنا بر اینکه توجیه معنی آیات چنین میشود که در دو آیه اول بخواهد بفرماید من عبادت نمیکنم معبود شما را و شما نیز عبادت نمیکنید معبود مرا و در دو آیه دوم مقصود چنین باشد که من عبادت نمیکنم بطرز عبادت شما زیرا که عبادت شما از روی ظن و تخمین و گمان است و از حدود تخیّلات شیطانی بیرون نیست و عبادت من از روی اخلاص و یقین است پس روش من و شما در عبادت دو تا است و ماء مصدریه در کلام عرب بسیار آمده مثل

صفحه : ۳۲۳

قوله تعالی وَ ضاقَت عَلَیکُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت«۱» یعنی برحبها لَکُم دِینُکُم وَ لِیَ دِینِ اشاره به اینکه دین شما لایق رذالت و بی‌خردی و نفهمی شما است دین من نیز لایق مقام بلند من است دین شما دین شیطانی و طریق نفس پرستی است دین من دین الهی دین شما و روش شما طریق بسوی جهنم است، و دین و روش من طریق بسوی خدای رحمن است معبود هر کسی مناسب مقام وی است حقیقت و شالوده خلقت من سرشته شده از علیین است حقیقت شما سرشته شده از سجین است و بآن پرده ضخیمی که قلب و روح شما را پوشانیده و روح و دل شما را فاسد گردانیده هرگز نتوانید دین مرا اختیار کنید دین شما همان هوای نفسانی شما است دین من لایق شأن من است و دین شما نیز لایق شأن شما است نه من توانم از مقام خود فرود آیم و دین و روش شما را بپذیرم و نه شما توانید از مرتبه پشت خود که بزنجیر هوی و هوس بسته شده‌اید رهایی یابید و دین مرا اختیار کنید پس دین من سزاوار من است و دین شما سزاوار شما

(اعتراض)

ظاهر آیه لَکُم دِینُکُم وَ لِیَ دِینِ چنین مینماید که بکفّار رخصت داده شده و برای آنان مباح گردانیده که بر دین باطل خودشان باقی مانند با اینکه آیاتی که راجع بجهاد با کفّار رسیده منافی با اینکه آیات است.

پاسخ

گوئيم از اينكه اعتراض سه جواب داده شده اول اگر چه در ظاهر و صورت آيات دلالت بر اباحه دارد و چنين مينمايد كه براى شما جايز و مباح است كه بدين باطل خود باقى باشيد لكن در واقع آيات نهى و تهديد است و اينكه آيات نظير آن آيه است كه فرموده اعمَلُوا ما شِئتُم كه در واقع در مقام تهديد است و از اينكه قبيل

---

(۱) تنگ شده بر آنها زمين با گشادى آن

صفحه : ۳۲۴

الفاظ و كنايات در عرف بسيار است.

دوم مقصود از دين جزاى دين است بر حذف مضاف يعنى جزاى دين من راجع بمنست و جزاى دين شما راجع بشما است.

(سوم) مقصود از دين خود جزا است مثل اينكه گويند (كما تدين تدان) يعنى براى شما است جزاى شما و براى من است جزاى من زيرا دين در كلام عرب بمعنى جزا بسيار آمده و بنا بر اينكه توجيهاتى كه شده اينكه سوره بآيات جهاد نسخ نشده چنانچه بعض مفسرين را راى چنين است زيرا كه تا بتوان بين آيات را جمع نموده جايز نيست آيه‌اى يا سوره‌اى را از منسوخات بشما آورد (تفسير ابو الفتوح رازى)

صفحه : ۳۲۵

سورة النصر

اشاره

مدنيهٔ و هى ثلاث آيات سوره النصر مدنى است در مدينه فرود آمده سه آيه و شانزده كلمه و هفتاد و هفت حرف است از ابى كعب از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين حديث ميكنند كه هر كس سوره فتح را بخواند مثل كسى ماند كه در روز فتح مكه با رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حاضر بوده و از امام صادق عليه السّلام نقل ميكنند كسى كه در نماز فريضه و نافله بخواند خدا وى را نصرت دهد بر دشمنانش (ابو الفتوح)

[سوره النصر (۱۱۰): آيات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

إِذا جاءَ نَصرُ اللّهِ وَ الفَتحُ (۱) وَ رَأَيتَ النّاسَ يَدخُلُونَ فِي دِينِ اللّهِ أَفواجاً (۲) فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ وَ استَغفِرهُ إِنَّهُ كانَ تَوّاباً (۳)

(ترجمه)

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص

هنگامى كه فتح و فيروزى از جانب خدا رسيد،

میبینی مردم را که داخل میگردند در دین خدا فوج فوج،
پس (ای پیمبر) تسبیح کن و تقدیس و ستایش نما پروردگار خود را و از او طلب آمرزش نما زیرا که او بسیار پذیرنده توبه است.

(توضیح آیات)

اشاره

إِذا جاءَ نَصرُ اللّهِ وَ الفَتحُ فتح در لغت باز شدن امر مغلق و کار دشوار را گویند و در عرف بدو معنی اعمال شده یکی راجع بامور حسّی مثل گشوده شدن درب خانه و باز شدن قفل و دیگر راجع بامور معنوی و آن یا راجع بامور دنیوی است مثل گشایش امور و

صفحه : ۳۲۶

زائل شدن غم و حزن و مظفریت و غلبه پیدا نمودن در جنگ و امثال آن یا راجع بامور اخروی است مثل فتح علوم و معارف که نتیجه عمده آن در آخرت پدید میگردد مثل اینکه در عرف گویند فلانی درهای علوم و حکمت بروی او باز شده و در اینکه آیه نظر بروایت إبن عباس مشهور و معروف بین مفسرین اینکه است که مقصود فتح مکه است و بعضی حمل بر فتح خیبر نموده‌اند و شاید مقصود از آیه فتح و نصرت و مظفریت یافتن آن حضرت باشد هم در امور دنیوی مثل فتح و غلبه و هم در علوم لدنی و گشاده شدن ابواب عالم ملکوت بر قلب و روح قدسی آن بزرگوار و آن مقامات محمودی که در اثر گشایش قلب مبارکش نصیب او گردیده و اشاره بهمان شرح صدری باشد که در مقام امتنان در سوره انشراح فرموده أَ لَم نَشرَح لَکَ صَدرَکَ و آنهایی که گفته‌اند مقصود فتح مکه است گویند (الف و لام) الفتح الف و لام عهد است و اشاره دارد بفتح مکّه لکن ممکن است الف و لام جنس یا استغراق باشد که شامل گشادگی امور حسّی و معنوی هر دو بشود نصر اللّه که مظفریت را نسبت باللّه میدهد اشاره بآن لطف و کرم و رحمتی است که خداوند نسبت بپیمبر گرامی خود مبذول داشته که ای پیمبر متذکر باش و ببین چگونه خدا تو را یاری کرد و مردمان مکّه در صورتی که منتهای عداوت و دشمنی را با تو داشتند ترس و رعبی در دل آنها انداخت که بدون جنگ و خون ریزی مطیع و فرمانبردار تو گردیدند و نیز فتوحات دیگری از امور حسی و معنوی نصیب تو گردانید و تو را مظفر و منصور داشت وَ رَأَیتَ النّاسَ یَدخُلُونَ فِی دِینِ اللّهِ أَفواجاً راجع بفتح مکّه خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که میبینی چگونه مردم داخل میگردند در دین خدا فوج فوج و گروه گروه.

صفحه : ۳۲۷

پس از فتح مکّه قبیله‌های عرب از اطراف مکّه مثل اهل طائف، یمن، هوازن، بنی اسد، بنی مرء، بنی کلب، کنانه، بنی هلال و غیر آنها از تمام قبیله‌های عرب فوج فوج و گروه گروه داخل در اسلام گردیدند.
حکایت فتح مکّه چون طولانی است و وضع اینکه تفسیر بنا بر اختصار است لذا از تفصیل بیان آن خودداری میکنیم و مطالب را بهم پیچیده مختصری از آنچه مفسّرین بیان نموده‌اند ترجمه مینمائیم:
از روایات چنین بر میآید که پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از آنکه از مکّه هجرت نمود بمدینه در سالی که آن را (عام الحدیبیهٔ) مینامند با قریش صلح نمود به اینکه شرط که هر کس از قریش خواهد در حمایت حضرت رسول باشد قریش متعرّض او نشوند و هر کس خواهد در حمایت قریش باشد از کسان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کسی متعرض او نشود پس از آن

بنو بکر در پناه قریش رفتند و بنی خزاعه در پناه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از آن بنا بر ضدیّتی که بین آن دو طائفه بنو بکر و بنی خزاعه بود و بنو بکر طلب خونی ادعا میکردند که بر گردن بنی خزاعه دارند در مقام انتقام برآمده و چون بنی بکر در پناه قریش قرار گرفته بودند قریش آنان را کمک نموده و اسلحه و مهمّات جنگی را برای آنان مهیّا نمودند اینکه بود که شبی بنو بکر شبیخون زدند بر بنی خزاعه و مردی از بنی خزاعه کشته گردید بنی خزاعه پناه بحرم کعبه بردند که از شرّ بنو بکر در امان باشند بنو بکر بنوفل نامی از قریش که در حمایت وی بودند گفتند چاره نیست حرمت حرم را بایست نگاه داشت نوفل گفت بروید و انتقام خود را بکشید ما در حرم بدتر از اینها کارها قتل و غارت دزدی و غیر اینها میکنیم بنی خزاعه پناه بسرای بدیل بن ورقاء آوردند و آن بزرگ و رئیس قوم بود بدیل بیرون آمد و گفت هنوز مدتی نگذشته که شما با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عهد بستید عهد خود را شکستید و مردی بنام عمرو بن سالم خزاعی بمدینه خدمت رسول اللّه فرستاد و واقعه را بعرض رسانید آن شخص وقتی خدمت آن حضرت رسید اشعاری گفت پس از آن بدیل بن ورقاء برخواست و با جماعت بسیاری از بنی خزاعه عازم

صفحه : ۳۲۸

مدینه گردیدند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود برگردید که من عقب شما خواهم آمد و قریش پس از اینعمل پشیمان شدند و ابو سفیان عازم مدینه گردید که از حضرت رسول پوزش طلبد وقتی آمد آنچه عذر خواهی نموده جوابی نشنید نزد اصحاب رفت فائده نبخشید نزد فاطمه (ع) و أمیر المؤمنین علیه السّلام رفت آنها نیز جواب منفی دادند خانه دخترش امّ حبیبه که یکی از زنهای پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود رفت وقتی وارد شد امّ حبیبه فرش حجره را جمع کرد و گفت اینجا جای خوابگاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و تو مشرک و نجسی نباید در آن قدم گذاری ابو سفیان ناامید بمدینه برگشت. پس از آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحاب عازم مکّه گردیدند و فرمود نباید خبر حرکت ما بمکه برسد حاطب بن ابی بلعه نامه‌ای نوشت و بیک کنیز سیاه داد که مخفیانه بمکه برساند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوحی خبردار گردید علی علیه السّلام را فرستاد در بین راه نامه را از آن زن سیاه گرفت.

خلاصه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با دوازده هزار نفر از اصحاب رو بمکّه آوردند و غدغن نمود که اگر اهل مکه بنای جنگ ندارند کسی متعرض آنان نشود وقتی اهل مکه آن شوکت و جلال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از دور دیدند ترس و رعب آنها را فرا گرفت و اینواقعه در دهم شوال سال هشتم هجرت واقع گردید ابو سفیان بن حارث و عبد اللّه بن امیّه در بین راه بموکب همایونی پیوستند که خدمت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مشرّف گردند حضرت رخصت نداد و فرمود برای آن جفاها و اذیتهایی که بمن وارد نمودند طاقت ندارم آنها را ببینم امّ سلمه زن رسول اللّه پیش آمد و گفت یا رسول اللّه یکی پسر عمه و داماد تو و دیگری پسر عمّ تواند فرمود اینها بمن جفاها کردند ابو سفیان پسر کوچکی با خود داشت گفت بخدا قسم اگر بمن اذن دخول ندهد دست اینکه پسر کوچک خود را میگیرم و سر ببیابان میگذارم تا خود و اینکه پسر هلاک گردیم وقتی سخن او را بسمع پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانیدند باو ترحم نمود و اذن دخول داد وقتی ابو سفیان خدمت حضرت رسید بوی فرمود ای ابو سفیان آیا وقت

صفحه : ۳۲۹

آن نیامده که از سر یقین بدانی که هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مگر آن خدای یکتا ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه قدر کریم و رحیمی بخدا قسم من دانستم اگر جز خدای یکتا خدای دیگری بود بفریاد ما میرسید فرمود آیا وقت آن نیامده که بدانی من رسول خدایم گفت دو ماه بمن مهلت ده فرمود چهار ماه بتو مهلت دادم حضرت او را آزاد نمود و بوی

مهلت داد پس از آنکه مهلت طلبیـد عباس عموی پیغمبر گفت یا رسول اللّه اینکه مردی است فخرجو و ریاست دوست منصبی بوی عنایت نما فرمود هر کس در پناه او رود ایمن است و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است و هر کس در خانه خود رود و در ببندد ایمن است عباس ابو سفیان را در بین راه نگاه داشت تا وقتی که بیرق اسلام در کثیبه خضرا نمایان شد و سواد اعظم پدید گردید از مهاجر و انصار همه غرق آهن با یک هیبت و حشمت و سطوتی وارد مکّه گردیدند که چشم روزگار مثل آن را ندیده بود مردم مکّه بعباس عموی پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفتند پسر برادرت پادشاهی بزرگی یافته گفت وای بر شما اینکه مقام نبوت است نه سلطنت.

خلاصه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد مکّه گردید و فرمود کسی را مکشید مگر کسی که با شما جنگ کند و مگر شش نفر چهار مرد و دو زن که پیغمبر را مسخره مینمودند و فرمود اینان را بکشید و لو آنکه دست بپرده کعبه زده باشند پس از آن علی علیه السّلام بیرق اسلام را گرفت و رو بخانه ابو طالب آورد هانی در آنجا بود و چند نفر از کفار پناه باو برده بودند علی علیه السّلام روی خود را پوشیده بود صدا زد اهل اینکه خانه هر کس دشمن خدا است بیرون آید هانی خواهر علی علیه السّلام درب خانه آمد برادر خود را نشناخت و گفت ای جوان من دختر ابو طالب و خواهر علی میباشم حرمت مرا نگاه دار علی علیه السّلام فرمود دشمنان خدا را از خانه بیرون کن ام هانی گفت بخدا قسم شکایت تو را برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواهم نمود أمیر المؤمنین علیه السّلام صورت خود را باز نمود هانی او را شناخت رکاب او را بوسید

صفحه : ۳۳۰

پس از آنکه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکّه آمد صنادید قریش بگمان آن که با آنها سر جنگ دارد پناه بخانه کعبه آورده حضرتش وارد مسجد الحرام گردید و درب کعبه ایستاد و گفت

(لا اله الا اللّه وحده وحده انجز وعده و نصر عبده)

بعد از آن گفت بدانید هر مالی و خونی که ادعا میکنید زیر قدم من است مگر آستانه کعبه و سقایت حاج که باهلش برمیگردد ای اهل مکه خدا نخوت جاهلیت را از شما بردارد همه مردم از آدم و حوا زائیده شده‌اند و آدم و حوا از خاک آفریده شده‌اند پس از آن فرمود ای اهل مکه شما را چه گمان است من با شما چه کنم گفتند آنچه کرم تو است تو برادر و پسر برادر مایی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود تمام شما را آزاد نمودم از آن روز اهل مکه را طلقا نامیدند یعنی آزاد شدگان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در زیر کوه صفا بنشست و أمیر المؤمنین علیه السّلام زیر دست او و مردم می‌آمدند و بیعت میکردند پس از آن زنها نیز می‌آمدند و بیعت مینمودند اینکه بود حکایت فتح مکه که مختصری از آن را بیان نمودیم و تمام حکایت در مطولات مفسرین شرح و بسط داده‌اند فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ وَ استَغفِرهُ إِنَّهُ کانَ تَوّاباً چون اینکه طور فتح و فیروزی یکی از الطاف بزرگ غیر متناهی الهی بشمار میرود که در باره پیمبرش مبذول داشته اینکه است که برسول خود پس از اظهار امتنان امر مینماید که بشکرانه اینکه نعمت بزرگ فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ تسبیح و تمجید و ستایش نما پروردگار خود را در سوره (و الضّحی) پس از آنکه در مقام ارفاق و اکرام نسبت بآن بزرگوار برمیآید حضرتش را مأمور میگرداند که بشکرانه اینکه نعمتها بایستی بیتیم مهربانی کنی و بفقیران و مستمندان دستگیری نمایی و نیز سائل را از خود نرانی و نعمتهای خدا را اظهار کنی.

و نیز در سوره (الم نشرح) در مقام اینکه است که نظر به اینکه شرح صدر

صفحه : ۳۳۱

بتو عنایت نمودیم و سختی امر نبوّت را بر تو آسان گردانیدیم بایستی در امر تبلیغ جدیّت و پایداری کنی و بآنچه بآن مأمور

میگردی مقاومت و ایستادگی نمایی و از خلق اعراض کنی و بسوی پروردگار خود رو آوری.
و نیز در سوره إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ امر فرموده بشکرانه اینهمه نعمت های روحانی و جسمانی که بتو عطا و بخشش نمودیم بایستی بصلاهٔ و انفاق اقدام نمایی و در آخر اینکه سوره امر بتسبیح و استغفار مینماید و نیز پس از تتبع در آیات چنین معلوم میشود که در بسیاری از آیات هر جا ذکر نعمتی یا نعمتهایی شده عقب آن امر بتسبیح و ستایش حق تعالی نموده اشاره به اینکه هر نعمتی و کرامتی که به انسان میرسد بشکرانه آن بایستی ثنا و ستایش نماید ولی‌نعمت خود را

نکته قابل توجه

از اینکه آیات چنین استفاده میشود که شکر هر نعمتی بایستی در خور آن نعمت باشد چنانچه در سوره (و الضحی) پس از بیان نعمتها که نسبت بپیمبرش مبذول داشته که یتیم بودی تو را جای دادیم گویا اشاره باین دارد که تو نیز بشکرانه آن بایستی یتیم نوازی کنی و باو مهربانی نمایی و یتیم را از خود نرانی.
و در سوره (الم نشرح) چون بالاترین نعمتهای الهی شرح صدر است که سینه تو را باز نمودیم تا آنکه وسیع گردد و گنجینه اسرار الهی و منبع علم و معرفت گردد تو در مقام شکر چنین نعمت بزرگی باید در امر تبلیغ استقامت نمایی و بسوی پروردگار خود روی آری.
و در سوره (کوثر) اشاره به اینکه نعمتهای بی اندازه از روحانی و جسمانی بتو بخشش نمودیم و تو را مظهر و نماینده صفات الهی و گنجینه اسرار صمدانی گردانیدیم تو نیز بایستی بشکرانه اینکه نعمتهای بزرگ بر دو عمل بزرگ اقدام نمایی یکی صلاهٔ و دیگری انفاق که از جان و مال و آنچه داری در راه خدا مضایقه ننمایی و تخصیص انفاق بیشتر که فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انحَر شاید اشاره باین باشد که

صفحه : ۳۳۲

در مقام انفاق در هر موقعی باید امر عظیم‌تر و مرتبه بالاتر آن را در نظر گرفت زیرا که شتر هم از حیث قیمت و هم از حیث جثه بزرگ‌تر و عظیم‌تر است و در مورد قربانی لایق‌تر.
و در اینکه سوره (النصر) پس از تذکر فتح و فیروزی مکه که نصیب پیمبرش گردانیده وی را مأمور میگرداند بتسبیح و ستایش زیرا که در اینکه موقع مناسب اینکه است که بشکرانه چنین نعمت بزرگی در مقام تمجید و تنزیه و ستایش آن فرد متعال برآیی و استغفار و طلب آمرزش نمایی و امر باستغفار در صورتی که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معصوم بود در هیچ وقت گناهی و خطایی از حضرتش صادر نشده که مأمور باستغفار گردد شاید اشاره باین باشد که چون در تهیه جنگ با کفّار و فراهم نمودن مهمات جنگی و لشگر کشی توجه بخلق داشته و همّت خود را مبذول بر غلبه اعداء داشته و لو آنکه اینکه عمل نیز بامر خدا و بیاری دین او و برای شوکت و قوت اسلام نموده لکن با اینحال پس از فتح و آسایش فکر مناسب اینکه بوده که حضرتش اعراض از خلق و رجوع بحقّ نماید و بحمد و ثنا و استغفار تدارک ما فات نماید.
و نیز چون قرآن کتاب قانونی و دستور العمل است برای افراد بشر اینکه است که اینکه آیات و لو آنکه خطاب بنبیّ خاتم (ص) است لکن چون امّت باید تابع پیمبر خود باشند مقصود تمام امّتند و دستور العمل تمام مردم است که بایستی راجع بهر نعمتی از نعمتهای الهی شکرگزار باشند و شکر هر نعمتی را در خور همان نعمت نمایند و آن نعمت را در راه رضای او و صرف نمایند.
اگر نعمت علم باشد شکر او تعلیم دادن و آزمودن بدیگران است اگر مال باشد شکر آن انفاق و دستگیری بفقرا و مستمندان است

اگر جاه و مقام باشد شکر آن کمک بدرماندگان و بیچارگان است چه خوب گفته سعدی:

(شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است)

و همچنین باقی نعمتهای الهی که شکر هر یک اقدام نمودن بعملی است که

صفحه : ۳۳۳

در خور وی است که همین طوری که بتو تفضلا بدون عوض کرامت نموده تو نیز بایستی تفضلا بمخلوقات الهی اجرا داری تا آنکه باعمال و سجیه نیکوید مظهر و نماینده صفات الهی گردی و باین واسطه مقام بلندی احراز نمایی

(در شأن نزول سوره)

مشهور و معروف بین مفسرین و نیز بدلالت اخبار سوره إِذا جاءَ نَصرُ اللّهِ پس از فتح مکه فرود آمده و از خود سوره نیز توان استفاده نموده که مقصود فتح مکّه است لکن در اینکه در چه موقعی فرود آمده نظر ببعض روایات بعضی گفته‌اند دو سال قبل از رحلت و وفات حضرت رسول (ص) اینکه سوره فرود آمد که سوره در سنه هشت هجرت فرود آمده و حضرت در سنه ده وفات نموده وقتی سوره را بر مردم تلاوت فرمود عباس عموی پیغمبر (ص) گریه کرد وقتی از سبب گریه وی سؤال شد گفت از اینکه آیات معلوم میشود وفاتش نزدیک شده زیرا که ناتمامی کار همین بود که مکّه را فتح نماید وقتی کار انسان و آرزوی وی تمام گردید موقع مردنش میرسد و حضرت نیز وی را در اینکه گفتار تصدیق نمود بروایت دیگر بعد از نزول سوره خودش گریه کرد و فرمود خبر مرگ مرا دادند و بعد از فرود آمدن سوره هشتاد روز حیات داشت.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که اینکه سوره در حجهٔ الوداع نازل گردیده پس از آن حضرت مردم را در مسجد حنیف جمع نمود و فرمود خدا یاری کند مردی را که بشنود گفتار مرا و برساند بکسانی که حاضر نیستند

(فربـ حامل فقه غیر فقیه و ربّ حامل فقه الی من هو افقه منه)

پس از نصایح و جملاتی فرمود

۱» (ایّها النّاس انّی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلّوا و لن تزلّوا کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی فانّه قد نبّأنی اللّطیف الخبیر انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض کاصبعی هاتین)«

و دو انگشت سبابه

---

(۱) خطاب بمردم است که ای مردم من باقی میگذارم بین شما چیزی را که اگر بآن تمسک نمائید هرگز گمراه نخواهید شد و هرگز لغزش پیدا نمیکنید و آن کتاب خدا (قرآن)

صفحه : ۳۳۴

خود را جمع نمود.

از بعض مفسّرین است که مقصود از فتح و فیروزی گشوده شدن باب حضرت الهیّه و تجلّی احدیت و کشف ذاتی است و شکّی نیست که فتح اول آن فتح ملکوت افعال است از مرتبه حس در مقام قلب که برای عارف مکشوف میگردد و اعمال و افعال خود را

فانی در افعال حق تعالی میبیند.

دوم فتح جبروت صفات است در مقام روح بکشف خیال، و صفات خود را در صفات ازلی حق تعالی فانی و مضمحل می‌بیند سوم فتح لاهوت ذات است در مقام سرّ و باطن که ذات خود را فانی در ذات حق میبیند و کسی که باین سه مرتبه فتح باطن فائز گردید و بطریق و جدان در حقیقت و باطن خود اینکه معانی را دریافت چنین کسی بفتح و فیروزی ظاهری نیز نائل گردیده زیرا که فتح باب رحمت و هنگام وصول بنهایت النهایات وی را حاصل میگردد آن وقت است که دیگر از سخط و غضب اثری باقی نمیماند و اثر رحمت ظاهر و باطن عبد را فرا میگیرد و از اینجا است که حالات کاملین بدایهٔ و نهایهٔ تفاوت پیدا مینماید پس از اینکه بیان معلوم میشود که نصر و فتح در آیه مطلق است و نیز گفته اگر چه من اول متابعت مفسّرین نمودم و سوره را مقیّد نمودم بفتح مکه لکن اینکه قول مرجوح است (تفسیر روح البیان) آری اگر چه ظاهرا شأن نزول آیه همان فتح مکّه میباشد لکن چون آیه را مقید ننموده بفتح مکه یا غیر مکه (فتحنا) و (فتحا) باطلاق خود باقی است و شامل میگردد تمام فتوحاتی که نصیب حضرتش گردیده از فتح باب ملکوت بر سرّش و روحش و قلب شریفش و نیز شامل میگردد فتوحات ظاهری که یکی از آنها و بالاترین آنها فتح مکه است که دیگر رحمت حق تعالی بتمام جهات ظاهری و باطنی شامل وجود مبارکش گردیده و دیگر حالت منتظره برای او باقی نگذاشت

و اهل بیت من است اینکه دو از هم جدا نمیشوند مثل اینکه دو انگشت من تا وقتی که وارد گردند بر من نزد حوض یعنی تا قیامت باقی است دین و قرآن و عترت من و با همدیگرند

صفحه : ۳۳۵

سورة اللهب

اشاره

مکیهٔ و هی خمس آیات سوره (تبّت) اینکه سوره مکی است در مکه فرود آمده پنج آیه و بیست کلمه و هفتاد و نه حرف است از ابو امامه از ابی کعب چنین روایت میکنند که رسول اللّه (ص) فرموده هر کس اینکه سوره را بخواند امیدوارم در قیامت خدا او را با ابو لهب جمع نکند (ابو الفتوح رازی) و از امام صادق علیه السّلام روایت میکنند وقتی سوره تبت را بخوانید بابی لهب لعن کنید زیرا از کسانی بود که محمّد (ص) تکذیب مینمود و نیز (ما جاء به النبی) را انکار مینمود تفسیر اینکه سوره خدای تعالی در اینکه سوره برسول خود وعده فتح و فیروزی میدهد و اینکه شر ابو لهب را از او دفع میکند (طبرسی)

[سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) ما أَغنی عَنهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ (۲) سَیَصلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ (۳) وَ امرَأَتُهُ حَمّالَةَ الحَطَبِ (۴)
فِی جِیدِها حَبلٌ مِن مَسَدٍ (۵)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
بریده باد دو دست ابی لهب و قطع گردید،
بینیاز نمیکند او را مالش و نه آنچه را که کسب و عمل نموده،
بزودی درآید در آتشی که شراره آن زبانه میکشد،
و زن او (جمیله دختر ابو سفیان) بردارنده هیزم (جهنم است)
و در گردن او ریسمانی است از لیف خرما

صفحه : ۳۳۶

(توضیح آیات)

تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ تب در لغت بمعنی خسران و استمرار در هلاکت آمده مثل وَ ما زادُوهُم غَیرَ تَتبِیبٍ و مثل قوله تعالی وَ ما کَیدُ فِرعَونَ إِلّا فِی تَبابٍ یعنی کید سبب هلاکت او گردید مفسرین در شأن نزول آیه گویند وقتی آیه وَ أَنذِر عَشِیرَتَکَ الأَقرَبِینَ فرود آمد پیمبر اکرم (ص) کسی فرستاد و فرزندان عبد المطلب را دعوت نمود و بر منبر رفت و گفت (یا صباحاه) و عرب اینکه کلمه را در جایی میگوید که امر مهمی پیش آید و استغاثه و یاری بخواهد مردم بشتاب دور او جمع شدند گفتند چه پیش آمده فرمود ای پسران عبد المطّلب ای پسران عبد مناف ای پسران هاشم اگر من گویم در زیر اینکه کوه لشگری فرود آمده و شما را غارت خواهد کرد باور دارید گفتند آری آن گاه گفت من شما را تهدید میکنم و میترسانم بعذاب سخت که آن عذاب دوزخ است ابو لهب گفت (تبا لک لهذا دعوتنی سائر الیوم) تمام روز ما را برای اینکه کار حاضر نمودی اینکه بود که خداوند دشنام وی را بخودش برگردانید و فرمود تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ تباه باد دو دست ابی لهب بروایت دیگر حضرت در کوه صفا بالا رفت و چنین فرمود و نسبت بدو دست برای اینکه است که انسان غالب اعمال خود را بدست انجام میدهد و نظیر آن قول حق تعالی است بِما قَدَّمَت یَداکَ و بروایت دیگر نزدیکان خود را ضیافت نمود و بآنان تبلیغ رسالت نمود و فرمود بگوئید (لا اله الّا اللّه) آن وقت ابو لهب چنین گفت.
ابو لهب پسر عبد المطّلب بود و نام او عبد العزی و گویند وی را ابو لهب نامیده اند برای آنکه صورتش مانند درفش آتش بود.
گویند در قرائت عبد اللّه مسعود و ابی چنین است تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ تب اول نفرین باشد تب دوم خبر و از عبد اللّه عباس است که وقتی حق تعالی قلم را

صفحه : ۳۳۷

آفرید بوی وحی نمود که کائنات را بنویس پس از جمله چیزی که نوشته اینکه بود تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ یعنی دستهای ابی لهب خاسر و خائب خواهد بود.
(تفسیر ابو الفتوح رازی) ما أَغنی عَنهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ بی نیاز نکند او را مالش و نه آنچه کسب نموده (ما) در ما اغنی شاید نافیه باشد و شاید استفهامیه اگر نافیه باشد یعنی بی نیاز نکند او را از عذاب نه مالی که اندوخته و نه آنچه از متاع دنیا کسب نموده و اگر استفهامیه باشد چنین میشود چه چیز از مال و آنچه از راه کسب بدست آورده وی را بی نیاز میگرداند از عبد اللّه مسعود نقل میکنند که گفته چون حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ابو لهب را دعوت باسلام نمود و وی را تهدید بعذاب کرد گفت اگر چنین باشد من خود را بمال از عذاب میخرم اینکه آیه فرود آمد که مال او را از عذاب نجات نمیدهد اشاره به اینکه مال داشتن و

نیز باقی جهات دنیوی از جاه و مقام و اولاد اینها متاع دنیا است و در بازار دنیا ارزش دارد و رفع احتیاجات دنیوی را میکند اما در بازار قیامت فقط ایمان کامل و عمل صالح ارزش دارد و اسباب نجات آدمی است اگر مال رفع عذاب میکرد ثروتمندان عالم مثل قارون با مال خود بزمین فرو نمیرفت و فرعون با آن سلطنت کذایی بآب غرق نمیگشت و همچنین تمام سلاطین دنیا بمال و مقام خود را از مرگ و مرض نجات میدادند سَيَصلى ناراً ذاتَ لَهَبٍ (سین) در اول فعل مضارع مخصوص برای آینده می‌آورند یعنی بزودی در آید در آتشی که شراره آن زبانه میکشد یعنی اعمال او مهیا و آماده میکند برای او چنین آتشی را

صفحه : ۳۳۸

وَ امرَأَتُه حَمّالَةَ الحَطَبِ نام زن ابو لهب ام جمیله دختر حرب بن امیّه بود خواهر ابو سفیان و با رسول اللّه دشمنی و ضدیت بسیار مینمود و حمالهٔ الحطب کنایه از نمیمه و سخن چینی او است که فساد بین مردم مینموده و در تفسیر حمالهٔ الحطب بین مفسرین گفتاری است (۱) با آنکه متموّل و ثروتمند بود از خساست و ملعنتی که داشت شب میرفت هیزم و خاشاک جمع مینمود برای منزلش یا از راه دشمنی که با پیمبر اکرم داشت در راه عبور آن حضرت میریخت که پای مبارکش زخم گردد (۲) حمالهٔ الحطب کنایه از اوصاف ذمیمه او است که آن ملعونه نمّام و سخن چین و فساد بین مردم بسیار میکرد اینکه بود که باین لقب حمالهٔ الحطب موصوف گردید چنانچه در عرف آدم سخن چین را گویند آتش میگیراند قوله تعالی که در وصف کفار فرموده فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً (۳) چون او حضرت رسول را فقیر و گدا توصیف میکرد در مقابل گفتار او خداوند او را موصوف باین لقب گردانید کنایه از پستی طبیعت او (قتاده) (۴) مقصود از حمل حطب آن گناهان بسیاری است که بر دوش خود میکشید چنانچه تشبیه نموده آدم گنه کار را بکسی که باری بر پشت گرفته قوله تعالی يَحمِلُونَ أَوزارَهُم عَلي ظُهُورِهِم (تفسیر کبیر) فِي جِيدِها حَبلٌ مِن مَسَدٍ اشاره بپستی و دنائت طبع وی است که در کشیدن بار هیزم ریسمانی از لیف خرما بگردن خود می‌انداخت مفسرین گویند چون چنین میکرد بالاخره همان ریسمان وقتی بگردن او افتاد و او را بدرک واصل نمود

صفحه : ۳۳۹

سورهٔ الاخلاص

اشاره

مکیهٔ و هی اربع آیات سوره اخلاص مکی است و بقول دیگر مدنی است و اینکه سوره بسوره توحید نامیده شده زیرا که در آن غیر توحید چیزی گفته نشده اینکه است که بکلمه اخلاص نامیده شده و از بعضی نقل شده که اینکه سوره را کلمه اخلاص گفته‌اند برای آن که هر کس اقرار بآن نماید با اعتقاد مؤمن خالص میگردد و بقول دیگر کسی که از روی تعظیم اینکه سوره را بخواند خدا او را از آتش خلاص میگرداند و بسوره صمد و سوره فاتحه نیز نامیده شده و بعضی آن را سوره ربّ نامیده‌اند و در حدیث است که هر چیزی را نسبتی است و نسبت ربّ سوره اخلاص است در حدیث ابی کسی که سوره اخلاص را قرائت کند گویا یک ثلث قرآن را قرائت نموده و بعدد هر کسی که بخدا و ملائکه و کتب آسمانی و بانبیاء و روز قیامت ایمان آورده ده حسنه باو میدهند و ابی دردا از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که فرموده آیا کسی از شما هست که در شب یک ثلث قرآن را بخواند گفتند ما طاقت نداریم گفت قل هو اللّه احد را بخوانید و از انس و او از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حدیث میکند کسی که قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ را یک مرتبه بخواند برکت میدهد باو و کسی که دو مرتبه بخواند بخودش و اهلش برکت میدهد و

کسـی که سه مرتبه بخوانـد برای خودش و اهلش و همسایگانش برکت است و اگر دوازده مرتبه بخواند برای وی در بهشت قصـری بنـا میکننـد و کسـی که یـک مرتبه قرائت کنـد کفـاره بیست و پنـج سـال گناه او میگردد غیر از قتل و غصب مال و اگر چهل مرتبه بخواند گناه چهل ساله او بخشـیده شود و کسـی که هزار مرتبه بخواند نمیرد مگر آنکه جای خود را در بهشت ببیند و سهل بن سعد ساعـدی گفته مردی آمـد نزد نبی اکرم و از فقر و ضـیق معاش شـکایت نمود رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم باو گفت وقتی بخانه خود وارد میگردی اگر کسی

صفحه : ۳۴۰

در آنجا هست سـلام کن و اگر کسـی در آنجا نیست سـلام کن و یک مرتبه سوره قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ را بخوان و آن مرد چنین کرد و روزی وی چنان وسیع گردید که بهمسایگان نیز بخشش مینمود و از ابا عبد اللّه است که وقتی سعد بن معاذ مرد و حضرت رسول بر جنازه وی نماز کرد فرمود هفتاد هزار ملک حاضـر بودند و جبرئیل بر او سلام میفرستاد پرسیدم چه صفتی در او بود گفت ایستاده و نشسـته و در راه در همه حـال سوره قُل هُوَ اللّه میخوانـد و نیز از ابا عبـد اللّه است که کسـی که یک روز بر وی بگـذرد و پنـج نماز خوانده باشد و قل هو اللّه احد نخواند باو گویند ای بنده خدا تو از نمازگذاران نیستی.

و اسـحق عمّار از ابا عبـد اللّه روایت میکنـد کسـی که یک جمعه بر او بگـذرد و قل هو اللّه احد نخوانده باشد و بمیرد مرده است بر دین ابی لهب هارون بن خارجه از آن حضرت نیز روایت میکند کسی که باو مرض یا شدتی رسد و در مرض و شدتش (قل هو اللّه احد) نخوانده و بمیرد چنین کسـی از اهل آتش است و نیز ابو بکر حضـرمی از آن حضرت روایت میکند کسی که ایمان دارد بخدا و روز قیـامت بایـد عقب نمـاز فریضه (قـل هـو اللّه احـد) بخوانـد زیرا کسـی که چنین کنـد جمع میگردد بر او خیر دنیـا و آخرت و خودش و پدر و مادرش و اولادش را خدا میآمرزد عبد اللّه حجر گفته شـنیدم أمیر المؤمنین علیه السّلام میگفت کسی که عقب نماز فجر یازده مرتبه (قل هو اللّه احد) بخواند در آن روز گناهی مرتکب نمیگردد و دماغ شیطان بخاک مالیده میشود.

ابراهیم مهزم نقل میکند از کسـی که شـنیده بود از ابا الحسن که میگفت کسی که خواهد نزد هر ظالم جابری رود و قل هو اللّه احد بخواند در پیش رو و پشت سر و طرف راست و طرف چپ خود شرّ آن ظالم از وی رفع میگردد و در عوض خیر باو میرسد.

عیسی بن عبد اللّه و او از پدرش از جدّش از علی علیه السّلام چنین روایت میکنند

صفحه : ۳۴۱

که رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرموده کسی که در خوابگاه خود اینکه سوره را صد مرتبه بخواند گناهان پنجاه ساله وی را خدا بیامرزد. (طبرسی)

[سوره الإخص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ (۱) اللّه الصَّمَدُ (۲) لَم یَلِد وَ لَم یُولَد (۳) وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ (۴)

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
(ای پیمبر) بگو بخلق او خدای یکتا است،
و او خدایی است که سید مطاع و بی نیاز از خلق و همه نیازمند باویند،
آن کسی است که نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است،
و احدی همدوش و مثل او نیست.

(توضیح آیات)

قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ در شأن نزول آیه مفسّرین گویند وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمشرکین فرمود (قولوا لا اله الّا اللّه) گفتند خدای خود را برای ما معرفی نما که چیست طلاـ و نقره است یا چوب یا آهن یا چیز دیگری اینکه بود که در جواب سؤال آنان اینکه سوره فرود آمد. (إبن عباس) دیگری گفته بعضی بزرگان و علمای یهود از حضرتش سؤال نمودند که خدای تو کیست و غرض آنها آزمایش بود که ببینند گفته آن جناب مطابق با توراهٔ هست یا نه آن وقت اینکه سوره فرود آمد.
و جماعتی چنین معتقدند که هو اسم اعظم است و از علی علیه السّلام روایت میکنند که فرموده یک شب پیش از جنگ بدر خضر علیه السّلام را در خواب دیدم و گفتم بمن چیزی تعلیم نما که بر دشمن ظفر یابم گفت بگو
(یا هو یا هو یا من لا یعلم ما هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین)
صبح بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کردم فرمود یا علی خضر علیه السّلام

صفحه : ۳۴۲

بتو اسم اعظم را تعلیم نموده.
در اینکه اسم اعظم الهی کدام یک از اسماء الحسنی است بین مفسرین آرای مختلفی پدید گردیده بعضی (اللّه) را ترجیح داده بعضی (الواحد) بعضی (احد) بعضی (الحی القیّوم) و غیر اینها و هر کسی برای اثبات مدعای خود تمسک ببعض احادیث و جهات دیگری نموده و یکی از اسماء را انتخاب کرده لکن نظر به اینکه (هو) اشاره بهویت مطلقه و وجود بحت بسیط که عبارت از واجب الوجود بودن است و در اینکه اسم احدی از ممکنات با او شرکت ندارند (هو) بر اسماء دیگر ترجیح دارد و دلالتش بر ذات مطلق احدی واضح‌تر است پس باین مناسبت شاید (هو) اسم اعظم الهی باشد.
(هو) ضمیر شأن و از دو کلمه ترکیب شده‌ها تنبیه بامر ثابت و واو اشاره بغائب است و (ها) اصل کلمه هو است و واو از اشباع ضمّه پدید شده و در واقع (هو یک حرف است و اشاره بهویت مطلقه و وجود بحت بسیط است که در اینکه مرتبه نه اسمی مأخوذ است و نه رسمی و نه صفتی ملحوظ است و نه اثری بلکه او او است از آن حیث که او است زیرا که آن هویت مطلقه (اللّه) نامیده شده باعتبار صفت الوهیت (ربّ) گفته شده باعتبار صفت ربوبیّت و چون ممکن را راهی بآن حقیقت صرفه بسیطه نیست که مبدء خود را ستایش نماید و ملتجی باو گردد اینکه است که باعتبار افعال و بروز آثار جلال و جمال اسمایی بر خود وضع کرده و خود را بآنها معرفی نموده لکن هویت بسیطه حقّه حقیقیّهٔ من حیث ذات مقتضی هیچ اسمی و رسمی و صفتی نیست و ذات اقدس از اسم و رسم و صفت زائد بر ذات عاری و مبرّاست خلاصه چون هو اشاره بذات بحت و وجود صرف است که بدون وصف زائدی که بآن حقیقت ضمیمه گردد ملحوظ میشود اینکه است که بالاترین اسماء الحسنی الهی بشمار میرود و توان آن را اسم اعظم نامید.
أمیر المؤمنین و پیشوای موحدین علی علیه السّلام در بعض خطبه‌هایش چنین گوید

صفحه : ۳۴۳

۱» (كمال التوحيد نفى الصفات عنه لشهادهٔ كل صفهٔ انّه غير موصوف)«

آرى انسان در مرتبه توحيـد و معرفت كامل نميگردد مگر وقتى كه چشم از صـفات كه خبر از آثار و افعال ميدهد بپوشد و هدف و وجهه نظر خود را هويّت مطلقه قرار دهـد و در اقرار بكلمه توحيـد جز (لا ـ اله الا هو يا لا هو الا هو) نگويـد و غير از هويت محضه و وجود بحت بسيط چيزى در نظر نداشته باشد تا وقتى كه (الحقيقهٔ كشف سبحات الجلال من غير اشارهٔ«۲» نصب العين او گردد «اللّه» اسم اللّه از چند جهت مورد بحث دانشـمندان واقع گرديده سـريانى است يا عبرانى، مشـتق است يا جامد، اسم است براى ذات مطلق بحت بسـيط يا صـفت بنا بر اينكه اسم باشد بوضع اسم شده يا بكثرت اسـتعمال در اينجا هر كسـى طورى اظهار نظر نموده در اصول كافى چنين روايت ميكند كه پس از آنكه هشام بن حكم از صادق آل محمّد صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم از اسماء اللّه و اشتقاق آن سؤال نمود و اينكه (اللّه) مشـتق از چيست در پاسـخ فرمود اى هشـام (اللّه) مشـتق از اله و اله اقتضاى مألوه ميكنـد يعنى الهيّت بـدون مألوهيّت تحقّق نپذيرد و اسم غير مسمّى است و كسى كه عبادت كند اسم را بدون مسمى كافر است و چيزى عبادت ننموده و كسى كه عبادت كند اسم و مسمّى را آن مشرك است و دو چيز عبادت نموده و كسى كه عبادت كند معنى فقط را او موحّد است

---

(۱) كامـل گرديـدن توحيـد بـاين است كه صـفات جلال و جمال را از مرتبه هويت مطلقه و وجود مطلق بسـيط حق تعالى نفى كنند يعنى قطع نظر از صـفات نموده و ذات را عارى از صـفات زائد بر ذات بشناسند زيرا كه صفت غير از موصوف است و موصوف غير از صفت پس كسى كه خدا را بضميمه صفات بشناسد توحيد وى كامل نيست زيرا كه خدا را بوحدت حقه حقيقيه نشناخته

(۲) حقيقت پاره شدن پرده‌هاى اوصاف جلال الوهيت است بدون آنكه بشود اشاره حسى يا عقلى بحقيقت نمود.

صفحه : ۳۴۴

خلاصه اللّه يا مأخوذ از اله بفتح همزه و كسر لام است و بمعنى تحير و دهشت آمده كه عقلا متحيّرند در حقيقت ذات و يا مأخوذ از اله بفتـح همزه و لاـم يعنى معبود حق و شايـد بمعنى اله بفتحه همزه و سـكون لام است كه بمعنى سـكونت و اطمينان نفس است أَلا بِذِكرِ اللّهِ تَطمَئِنُّ القُلُوبـ«۱» سوره رعد آيه ۲۸ در مفردات غريب القرآن چنين گويـد (اللّه) مأخوذ از اله و بمعنى تحيّر است و اشاره به اينكه عبد وقتى تفكر نمود در ذات و صفات حق تعالى متحير ميگردد اينكه است كه در حديث دارد

۲» (تفكروا فى الاء اللّه و لا تفكروا فى اللّه)«

و گفته شـده اصل (اللّه) (ولاه) بوده و او را تبديل بهمزه نمودند اللّه شد و ذات مقدس را اللّه ناميدند براى آنكه تمام مخلوقات و اله و متحير در اوينـد يـا بتسـخير فقط مثل جمادات و حيوانات يا بتسـخير و اراده با هم مثل بعضـى از مردم اينكه است كه بعض حكماء گفته‌انـد خـدا محبوب تمـام موجودات است و دليـل بر اينكه مطلب قوله تعـالى وَ إِن مِن شَـى‌ءٍ إِلّا يُسَبِّحُ بِحَمـدِهِ وَ لكِن لا ـ تَفقَهُونَ تَسبِيحَهُم«۳» (پايـان) و على ايّ حـال مشـهور و معروف اينكه است كه (اللّه) اسم معبود بحقّى است كه جامع تمامى صـفات جلال و داراى كـلّ بهـاء و كمال و عظمت و جمال باشـد و بنا بر اينكه معنى اسم «اللّه» جامع تمامى اسـماء الحسـنى است زيرا كه هر يك از اسماء اللّه دلالت دارد بر صفتى از صفات جلال و اسم جلاله «اللّه» دال بر تمام اسماء اللّه است (احد) خطاب بپيمبر اكرم خود نموده كه بگو آن هويّت بسيطه كه جامع تمامى

---

(۱) آگاه باشيد كه بذكر و ياد خدا قلبها مطمئن ميگردد

(۲) فكر و تفكر خود را در آلاء يعنى در صفات و آثار حق تعالى قرار دهيد و در ذات خدا فكر نكنيد

(۳) نیست چیزی مگر آنکه تسبیح و تنزیه میکند بحمد و ستایش او لکن شما (افراد بشر) کیفیت تسبیح و ستایش نمودن موجودات را نمیفهمید

صفحه : ۳۴۵

اسماء الحسنی و صفات علیا است او احد و یکتا و منفرد بوجود است نه در ذات و نه در صفات و نه در آثار مثل و مانندی ندارد.

احد و واحد اگر چه هر دو دلالت دارد بر منفرد بودن ذات احدیّت لکن واحد دلالت دارد بر نفی شریک واحد دلالت دارد بر نفی اجزاء اله عالم احد است یعنی بهیچ وجه برای آن ذات مقدس اجزایی تصور ندارد نه اجزاء ذهنی و عقلی مثل جنس و فصل و نه اجزاء وهمی مثل وجود و ماهیّت و نه اجزاء خارجی مثل دست و پا و غیره اینکه است که موحّد حقیقی کسی است که خدا را بوحدت حقّه حقیقیّهٔ بشناسد و بعین الیقین بداند و اذعان نماید که اصلا تصور شریک برای ذات الهی ممکن نیست زیرا که وحدت صفت ثبوتی آن فرد متعال است نه صفت سلبی که از یافت نشدن مثل انتزاع گردد.

چنانچه در منظومه حکمت مرحوم حاج هادی سبزواری در اثبات وحدت چنین گفته (کلما فرضته ثانیا له فهو هو) هر گاه بخواهی دومی برای ذات احدیت فرض نمایی آن همان اولی است یعنی فرض دوئیّت در آنجا محال است و نیز واحد واحد از هم امتیاز یافته به اینکه احد منفرد بالذات و واحد منفرد بمعنی است و نیز واحد اعم است شامل عاقل و غیر عاقل میگردد لکن احد مخصوص بعاقل است مثل آنکه وقتی گفتی در خانه احدی نیست چنین مفهوم میگردد که در خانه انسانی وجود ندارد لکن ممکن است حیوانی باشد لکن واحد چنین نیست شامل حیوان نیز میگردد و شاید یکی از اسراری که در اینکه سوره احد را تخصیص بذکر داده و نگفته (اللّه واحد) اینکه باشد که چون واحد مبدء اعداد است گویی (واحد اثنان ثلاث) و وحدتی که از واحد استفاده میشود بعد از تصور دوئیت و نفی آن است و یک مقابل دو در جایی تصور دارد که احتمال دوئیت برود وقتی گفتی فلان چیز یکی است یعنی یکی است و دو نیست

صفحه : ۳۴۶

و چنانچه گفته شد وحدت حق تعالی وحدتی است که از حاق ذات ذو الجلالش انتزاع میگردد نه آنکه اول تصور دوئیت بشود و پس از آن از ذات مقدّسش نفی گردد و گفته شود یکی است و دو نیست.

لکن احد چون مبدء اعداد نیست در اثبات وحدانیّت محتاج بتصور دومی و نفی آن نیستیم.

خلاصه احد صفت وجودی ثبوتی است که از ذات مطلق انتزاع گردد نه صفت سلبی که باعتبار عدم مثل و مانند و شریک و نظیر انتزاع شود پس از اینجا توان فهمید بمجرد اینکه بگویی خدا یکی است یعنی شریک و نظیر ندارد توحید تو کامل نمیگردد مگر آنکه او را بوحدت حقّه حقیقیّهٔ بشناسی و اینکه نحو شناسایی طریقش و جدان است نه برهان زیرا برهان فقط برای اثبات وجود و وحدت او بکار آید نه برای شناسایی او دانستن غیر از شناختن است.

اگر خواهی توحید تو کامل گردد و از طریق و جدان که از آن تعبیر (بعین الیقین) میکنند خدای خود را بشناسی و بآن وحدتی که لایق مقام قدس او است او را ستایش نمایی نخستین بایستی مراتب و اقسام وحدات را در نظر گیری و در آن دقّت نمایی و بطریق برهان بفهمی کدام یک از اقسام وحدت را توان نسبت بذات مقدس داد.

در جنگ جمل عربی از حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام از وحدت سؤال نمود حضرتش در پاسخ وحدت را چهار قسم معرفی مینماید وحدت جنسی وحدت نوعی وحدت عددی وحدت حقّه حقیقی و از بین وحدات وحدت حقّه حقیقیه را اختصاص بوجود حقّانی میدهد.

در غریب القرآن در معنی وحدت و واحد بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:
وحدت بمعنی منفرد بودن است و واحد آن چیزی است که برای آن البتّه

صفحه : ۳۴۷

جزئی نباشد لکن بر هر موجودی باعتباری صادق آید حتی آنکه گوئیم عشره واحده مائهٔ واحد، الفواحد، پس وحدت لفظی است مشترک که در شش معنی استعمال شده اول واحد در جنس یا در نوع مثل اینکه گوئیم انسان و فرس یکی در جنسند زید و عمر یکی در نوعند.
دوم وحدت اتصالی و آن دو قسم است یا شیئی از جهت خلقت یکی نامیده میشود مثل آنکه هر شخص یکیست با آنکه از اجزاء بسیار تشکیل شده یا از جهت عمل و صنعت مثل آنکه گوئیم صنعت و عمل فلانی با دیگری یکی است سوم شیئی را واحد گویند و غرض آنکه مثل و نظیری در خلقت ندارد مثل خورشید یا در فضیلت مثل و نظیری ندارد مثل اینکه گویند فلانی یگانه دهر است چهارم واحد بمعنی عدم تجزی است و تجزیه نشدن اجزاء یا از جهت صلابت آن است مثل الماس یا از جهت صغر اجزاء آن است مثل نقطه پنجم واحد بمعنی مبدء اعداد است مثل واحد اثنان و وحدت در تمام اینکه اقسام امری است عرضی و وقتی خدا را بوحدت توصیف نمودیم مقصود اینکه است که خدا را اجزاء نیست کثرت و تعدی در ذات او تصور ندارد و نظر به صعوبت فهم چنین وحدتی است که فرموده وَ إِذا ذُكِرَ اللّهُ وَحدَهُ اشمَأَزَّت قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ و آن وحدتی که مخصوص ذات احدیت است دیگری بآن توصیف نمیکرد و آن احد است که مطلقا غیر ذات حق تعالی بآن توصیف نمیگردد (پایان) خلاصه وحدت اقسامی دارد (۱) وحدت عددی یک، دو، سه (۲) وحدت جنسی (۳) وحدت نوعی (۴) وحدت کمی مثل اینکه اجسامی در نظر گیریم و گوئیم اینها در مقدار و اندازه یکی میباشند (۵) وحدت کیفی مثل اینکه گوئیم طعم اینکه غذا و آن غذا یکی است (۶) وحدت وصفی مثل اینکه افراد یک نوع را گوئیم در رنگ و وصف یکی است (۷) وحدت شخصی مثل اینکه انسان با کثرت صفات و اجزا

صفحه : ۳۴۸

یکی بشمار میرود و کثرت اجزاء ضرر بوحدت شخصیه او نمیزند لکن اینکه اقسام از وحدات تماما امر اعتباری و موطن آن ذهن است و لایق مقام قدس الهی نیست مگر وحدت حقّه حقیقیه که نمیشناسند آن را مگر راسخین در علم پس از آنکه اقسام وحدت معلوم شد و دانستی که هیچ کدام از اقسام وحدت لایق مقام قدس الهی نیست زیرا که وحدت نسبت بتمام اشیاء امر عرضی است و خارج از ذات وی است لکن وحدت حق تعالی عین ذات و از حاق حقیقت انتزاع میگردد و آن وحدت حقه حقیقیه است که در کلام مولی المؤمنین نسبت بمقام الوهیت میدهد پس از آنکه اقسام وحدت را دانستی در ثانی باید بدانی که طریق شناختن اینکه قسم از وحدت وجدان است نه برهان که بایستی در مقام مجاهده و کوشش برآیی و پس از ایمان تحقیقی و عمل صالح شروع بتزکیه نفس و اعراض از خلق و رو بحق آری و بزبان حال و قال با تضرع و ابتهال روی نیازمندی بدر خانه بی نیاز مطلق آری و خود را در معرض نفحات رحمت الهی و جلب فیض صمدانی مستدام داری و آنی غافل نگردی و همیشه منتظر افاضه رحمت باشی تا آنکه باب رحمت بر دل و روح و سرّ تو باز گردد و آنچه را که از طریق برهان راجع بمعارف الهی کسب نموده‌ای حقایق و رموز آن برای تو کشف گردد و از علم بعیان رسی و از برهان بوجدان نائل گردی و بچشم دل مشاهده نمایی آنچه را دیگران از طریق گوش میشنوند و حقیقت آن را نمیفهمند و شاید بعضی بدون دلیل کور کورانه اذعان مینمایند و بظاهر تصدیق و اذعان نمایند لکن دل آنان از حقایق خالی و بی خبر است در اینجا مناسب آن است بیانی که فخر رازی در تفسیر قل هو اللّه احد نموده خلاصه آن را

ترجمه نمایم اگر چه در کتاب سیر و سلوک بیان شده لکن در اینجا نیز برای توضیح مختصری از آن را بیان مینمایم چنین گفته، هو، اللّه، احد سه لفظ است و هر یک اشاره بیک مرتبه و مقامی از مقام طالبین دارد

صفحه : ۳۴۹

مقام اول مقام مقربین است که بالا-ترین مقام و مرتبه سائرین بسوی حق تعالی بشمار میرود و مقربین وصف کسانی است که بموجودات نظر میکنند از حیث ذات و صفات و ماهیات و حقیقت موجوداترا بنظر تدبّر مینگرند و نمیبینند موجودی سوی اللّه زیرا که در نظر شهود آنها موجود حقیقی او است و بس و آنچه غیر او است اعدامند و فانی صرف و لا شیئی محض زیرا که ممکنند و ممکن فی حد ذاته شیئیت وجودی ندارد و لفظ (هو) اگر چه اشاره بهویت مطلقه و وجود مطلق است بدون قیدی و خصوصیتی که آن را امتیاز

دهد لکن چون نزد مقربین مشار الیه مشخّص و معین است زیرا که تعدد و تکثری در نظر شهود آنها نیست تا آنکه محتاج بممیز باشند احتیاج بممیّز وقتی است که دو موجود یا زیادتر در نظر باشد لکن آنها یک هویّت و یک حقیقت را مشاهده مینمایند که متعین و متحقق نزد آنها است اینکه است که در مقام اظهار معرفت و حصول عرفان لفظ هو برای آنان کافی است بدون ضمیمه وصفی یا صفتی که او را از غیر تمیز دهد.

مقام دوم مقام اصحاب یمین است و مقام اینها پست‌تر و نازلتر از مقام مقربین است زیرا که اصحاب یمین حق را موجودی دانند و خلق را نیز موجوداتی و در نظر آنها کثرت محقق است اینکه است که لفظ هو برای اشاره نمودن بحق تعالی کافی نیست بایستی ممیزی در نظر گیرد که حق را تمیز دهد از خلق پس اینها لا بد باید مقارن نمایند لفظ اللّه را بلفظ هو و بآنها گفته شود او موجودی است که تمام موجودات محتاج باویند و او محتاج بکسی نیست.

مقام سوم مقام اصحاب شمال است که خسیس‌ترین و پست‌ترین مقامات است و آنها جایز میدانند که واجب الوجود و اله عالم زیادتر از یکی باشد اینکه است که لفظ احد را مقارن نموده با اللّه و باینها گفته میشود (هو اللّه احد) یعنی (واجب الوجود) یکی است. (پایان)

صفحه : ۳۵۰

باعتبار دیگر ممکن است گفته شود اینکه سه کلمه هو اللّه احد راجع بسه مرتبه از مراتب و سه درجه از درجات اهل ایمان است حائز مرتبه اول مؤمن کاملی است که از تمام مقامات و درجات گذشته و هدف و نصب العین وی هویت بسیطه گردیده و آن ذات (بسیطة الحقیقه) را بلفظ هو میخواند که البتّه چنین کسی حائز مقام قرب گردیده و عارف حقیقی است که ایمان وی بمرتبه عین الیقین یا حق الیقین رسیده که دیگر کثرت افعال و آثار و صفات در نظر شهود آنان باقی نمانده.

و مرتبه تالی آن مؤمنین است که از حجاب آثار و صفات جلال بیرون نیامده و کثرت موجودات در نظر او خود آرایی میکنند و خدا را از پشت حجاب آثار و صفات مینگرد یعنی آثار خلقیه حجاب او میشوند و اینان دو دسته‌اند یکی علمایند که خدا را باسم (اللّه میخوانند که جامع جمیع اسماء الحسنی است و دیگر عوام مؤمنین میباشند که سعه قلب آنان بدرجه‌ای نیست که بتوانند خدا را بتمام اسماء و فات بخوانند و مجموعه صفات را با هم جمع کنند و خدا را بآن توصیف نمایند و خدا را فقط بواجب الوجودی و یگانگی از خلق امتیاز میدهند.

و اینکه امام فخر رازی احد را مقام اصحاب شمال گرفته درست بنظر نمی آید زیرا که در اینکه سوره احد را در ردیف اللّه و تالی آن بشمار آورده و همینطوری که مقام علمای مؤمنین تلو مقام عارفین محسوب میگردد مقام عوام مؤمنین نیز تلو و یک درجه‌ای

پائین‌تر از علماء آنها بحساب میآید و چگونه توان موحدین مؤمنین را از اصحاب شمال بحساب آورد در صورتی که اگر بگوئیم هو و اللّه مقام و درجه دو صنف از مؤمنین است که در دو مرتبه از ایمان میباشند بایستی احد را نیز مقام و درجه نازلتر یعنی درجه سوم از درجات مؤمنین بشمار آریم و اینکه ترتیب در صورتیست که اینکه سه کلمه هو، اللّه، احد، را سه مرتبه از ایمان بشمار آریم بلکه باعتبار دیگر توان گفت مقام وحدت از بالاترین و مهم‌ترین مقامات بشمار میرود که دست هر بی سر و پایی از دامن کبریایی آن کوتاهست زیرا کسی که

صفحه : ۳۵۱

وحدت حقّه حقیقیه را که گفتیم اینکه قسم از وحدت مخصوص ذات کبریائیست بتواند فهم کند و نصب العین خود قرار دهد آن وقت موجوداترا چون سرابی بیند (لیس فی الوجود الّا اللّه) در نظر او واضح مینماید و بچشم دل مینگرد که هر چه هست از خدا و قائم بخدا و فانی فی اللّه و باقی باو است.

اللّه الصَّمَدُ اللّه مبتدا الصّمد خبر مبتدا در شأن نزول آیه علی بن ابراهیم از إبن عباس چنین حدیث میکند که در مکّه قریش از رسول اللّه سؤال نمودند که پروردگار خود را برای ما توصیف نما تا آنکه او را بشناسیم و عبادت نمائیم آن وقت سوره (قل هو اللّه احد) فرود آمد از حضرت باقر علیه السّلام نقل میکنند که فرموده محمّد حنفیّه میگفت (الصمد قائم بنفس و غنیّ بی‌نیاز از غیر است. (طبرسی) و نیز از امام زین العابدین علیه السّلام است که در پاسخ سؤال از معنی صمد فرموده (الصمد) کسی است که شریکی ندارد و حفظ چیزی او را خسته نمیکند و دور و غائب از چیزی نیست و نیز بروایت وهب حضرت صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از پدرش محمّد باقر علیه السّلام و او از پدرش زین العابدین علیه السّلام چنین روایت میکند که اهل بصره نوشتند بحسین بن علی علیه السّلام و از معنی (الصّمد) سؤال نمودند بعد از ذکر بسم اللّه فرمود

فلا تخوضوا فی القرآن و لا تجادلوا فیه و لا تکلّموا فیه بغیر علم فقد سمعت عن جدی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

که میگفت کسی که در قرآن چیزی بگوید بدون آنکه علم باو داشته باشد

فلیتبؤ مقعده من النار

خدای سبحانه صمد را تفسیر نموده لَم یَلِد وَ لَم یُولَد وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ (طبرسی) و بروایت دیگر امام زین العابدین فرمود صمد آن کسی است که شریکی برای او نیست و حفظ چیزی او را خسته نمیگرداند

صفحه : ۳۵۲

و از صادق آل محمّد نیز روایت میکنند که فرموده (جماعتی از فلسطین آمدند خدمت پدرم و مسائلی سؤال نمودند حضرتش جواب داد پس سؤال از معنی (الصمد) نمودند پدرم فرمود (الصمد پنج حرف است الف دلیل بر انیّت و حقیقت او است چنانچه فرمود (شَهِدَ اللّه أَنَّه لا إِلهَ إِلّا هُوَ) خدا شهادت میدهد که جز او خدایی نیست و اشاره به اینکه او غائب از حواس است و لام دال بر الهیّت او است و اینکه الف و لام در هم ادغام میشوند و در کلام ظاهر نمیگردند و بگوش شنیده نمیشود بلکه فقط نوشته میشود دلیل بر اینکه است که الهیت او از جهت لطافت مخفیست و بحواس ادراک آن نمیتوان نمود و بزبان نتوان او را وصف کرد و بگوش نتوان اوصاف او را شنید زیرا که اله آن کسی است که خلق متحیر در انیّت و حقیقت و کیفیت وجود اویند و حس و وهم عاجز از ادراک او است بعلّت آنکه او خالق اوهام و خالق حواس است و اینکه الف و لام الصمد در نوشتن ظاهر میگردد دلیل بر اینکه است که ربوبیّت حق تعالی ظاهر گشته در ایجاد خلق و تعلّق دادن ارواح لطیف بجسدهای کثیف وقتی عبد نظر می کند بنفس خود نمیبیند روح خود را چنانچه الف و لام الصمد هم ظاهر نمیشود در حواس اما در کتابت ظاهر میگردد آنچه مخفی است اینکه

است که هر وقت عبد فکر کند در حقیقت باری تعالی متحیّر و سرگردان میشود و فکر او احاطه نمیکند بچیزی که بتواند وی را تصور نماید زیرا که حق تعالی خالق و مصوّر صور است اما وقتی بخلق نظر نمود ثابت میگردد که او عز و جل خالق آنها و ارتباط دهنده ارواح باجسام آنان است اما صاد (الصمد) دلیل بر اینکه است که حق تعالی صادق و راستگو است و قول و کلام او صدق است و بندگان خود را دعوت نموده بدرستی و راستی بجایگاه صدق (یعنی بهشت یا وعده داده آنها را بسبب راستی در گفتار و کردارشان بجایگاه صدق

صفحه : ۳۵۳

امّا میم دلیل بر سلطنت او است و اینکه او است پادشاه بر حق و همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهی و سلطنت او هرگز برطرف نخواهد شد.

امّا دال دلیل بر دوام ملک و سلطنت او است و اینکه او بالاتر از عالم کون و فساد است (یعنی تغییر و تبدیل و عدم در ساحت قدس او راه ندارد بلکه او تکوین کننده کائنات است که بتکوین او هر چیزی موجود است.

پس از آن فرمود اگر می‌یافتم حاملی برای علم خودم که بتواند تحمل نماید از همین کلمه (الصمد) هر آینه منتشر مینمودم علم توحید و اسلام و دین و شرایع و چگونه توانم در صورتی که جدم أمیر المؤمنین حمله‌ای برای علم خود نیافت حتی آنکه آه میکشید و در منبر میفرمود

(سلونی قبل ان تفقدونی)

و اشاره بقلب مبارک مینمود و میفرمود در اینجا

(علما جما جما)

(تفسیر مجمع البیان) صمد در لغت بدو معنی آمده یکی سید بزرگ که بسوی او پناه برده شود دیگر هر چیزی که جوفی برای وی نباشد و اجزاء آن صلب و پکیده بهم باشد آن را صمد گویند.

و بمناسبت اینکه دو معنی توجیهات بسیاری از مفسرین راجع به (الصمد) در آیه نقل شده که هر یک آیه را طوری معنی نموده‌اند.

لکن ممکن است تمام معانی بازگشت بسه معنی نماید اول سیّد مطاع دوم پناه دهنده از بلیات و آفات سوم ذاتی که منزّه و مبرّا باشد از جمیع صفات ممکنات مثل جسمیّت و جوهریّت و احتیاج بمکان و زمان و غیر آن.

بلکه بهتر اینکه است که گفته شود صمد جامع تمام صفات جمال و جلال و منطوی بر تمام اسماء الحسنی است بدلالت حدیثی که در بحار از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکند که در ضمن حدیثی فرموده چیزی را صمد گویند که جوفی برای وی نباشد یعنی تو خالی نباشد و نیز از چیزی ترکیب نشده باشد اینطور تعریف اشاره بوجود بسیط است و وجود بسیط که به هیچ وجه ترکیب در آن راه نداشته باشد منحصر به

صفحه : ۳۵۴

واجب الوجود بحت بسیط است و چنین ذاتی دارای تمام مراتب کمال و منزه از نقائص ممکنات و مخصوص ذات یکتای الهی است.

مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب بحار فرموده قریب بیست معنی از صحابه و تابعین در معنی (الصمد) گفته شده که تماما مندرج در وجوب ذاتی است که دلالت بر صفات سلبی دارد و اینکه ذات حق تعالی منزّه از صفات ممکنات است لَم یَلِد وَ لَم یُولَد نه زائید و نه زائیده شده زیرا که تولید مثل صفت مکوّنات و موجودات مادی طبیعی است مثل جسم و جسمانیات آیه اشاره باین

است که تولید و زایش نمودن بهر معنی که تصور شود نسبت باله عالم و مبدء وجود نتوان داد زیرا که ذات و حقیقت بسیط مصمت احدی که از دو کلمه (احد و صمد) استفاده میشود ممکن نیست بشود بنحو تولید چیزی از او خارج گردد زیرا که تولید مثل بهر نحو فرض شود منافی با وحدت است چنانچه در آن حدیثی که از حضرت صادق علیه السّلام نقل شد که فرموده بود خدای سبحان صمد را تفسیر نموده ب لَم یَلِد وَ لَم یُولَد وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ اشاره بهمین است که ذاتی که بسیط و مصمت است ممکن نیست بشود تولید مثل از آن گردد و چیزی از آن بنحو زایش خارج شود از اینجا معلوم میشود که نصاری که مسیح را پسر خدا میدانند و یهود که عزیز را پسر خدا میگویند یا کفاری که ملائکه را دختران خدا مینامیدند نسبت ولد بهر معنایی که اراده شده باشد خواه از قبیل تولید جسم از جسم باشد مثل تولید نباتات یا حیوانات یا بنحو دیگر که بطور تراوش چیزی از چیز دیگر مثل حرارت از آتش یا رطوبت و نم از آب یا بنحو دیگر مثل اینکه صوفیه نسبت موجوداترا بخدا تشبیه بکف دریا نسبت بدریا نمودهاند تماما باطل و وجود واحد بسیط احدی منزّه از آن است حتی حکماء که عقول عشره قائلند و آنها را موجودت بسیط و قدیم زمانی

صفحه : ۳۵۵

میدانند اگر وجود آنان را بنحو زایش و تولید از حق تعالی بدانند و آنها را در تمام جهات شبیه او و تلو او بشمار آرند در مقام توحید مشرکند و همین آیه تخطئه میکند آنها را مگر اینکه اعتراف نمایند که عقول نیز ممکنات و موجودات بسیار شریفی هستند که در مرتبه خلقت اول ما خلق اللّه واقعند و نسبت آنها بحق تعالی مثل نسبت کلام مانند به متکلم که در مرتبه آثار و افعال الهی میباشند.

وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ ذات حق تعالی را کفوی و همدوش و قرینی نیست او منفرد است بحقیقت و وجوب وجود و قدم ذاتی و وحدت حقه حقیقیه و الوهیت و ربوبیت و خالقیت که منفرد در صفاتی ذاتی است و نیز مثلی و ضدی و ندی برای وی تصوّر ندارد واحدی در صفات ذاتی مطابق و هم کفو او نیست بلکه در هیچ صفتی از صفات جلال و جمال موجودی پدید نمیشود که در مقابل او عرض اندام نماید نه در وجود نه در صفات زیرا که وجود و نیز صفات وجودی اگر چه مفهوم عامی است که شامل واجب و ممکن هر دو میگردد لکن مصداقا و حقیقتا وجود ممکنی و واجبی بالمرّه از هم جدا و مباین یکدیگرند اصلا وجود ممکنات نسبت بوجود واجب تعالی کلا شیئی محض است (کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء) چنانچه عرفا گفته‌اند (وجود ممکن نمود وجود است) یعنی وجود نما است شیئیّت وجودی ندارد که بشود در مقابل وجود واجب عرض اندام نماید زیرا که ممکن فی حدّ ذاته محفوف بعدم و نیستی و زوال و فنا است و آنچه غیر حق تعالی است ممکن و در معرض فنا است.

چنانچه ظاهر و معلوم است که سوره اخلاص با کوچکی آیات آن از بزرگترین و شریفترین سوره‌های قرآنی بشمار میرود زیرا که هر آیه بلکه هر کلمه‌ای از آن جامع و حاوی تمام مراتب توحید و شامل تمامی شئونات الهیّه است و همان کلمه (هو که در اول سوره است چنانچه گفته شد دلالت دارد بر هویّت بسیطه که جامع و حاوی تمام شئونات الهی است زیرا که بسیطة الحقیقه جامع کلّ کمالاتست و هیچ کمالی

صفحه : ۳۵۶

از مرتبه ذات او جلّ و علا بیرون نیست.

و نیز کلمه (اللّه) که اسم است برای ذات مقدس دلالت دارد بر جمیع اسماء الحسنی و منطوی در همان کلمه هو است و نیز لفظ (احد) که عبارت از وحدت حقه حقیقیه است و بمعنی بساطت وجود است و (صمد) اینکه دو اسم نیز داخل در همان معنی هو است که اشاره بذات و هویّت بسیطه دارد زیرا که جوف نداشتن عبارت- الاخری از همان بساطت وجودی است.

و نیز لَم یَلِد وَ لَم یُولَد وَ لَم یَکُن لَهُ کُفُواً أَحَدٌ توضیح و بیان همان هویت مطلقه است که اینکه مبارک سوره تماما شرح و بیان همان کلمه اول (هو) که بساطت و وحدت حقه حقیقیه را منحصر میگرداند بذات کبریایی الهی که او مصداق حقیقی تمامی اوصاف جلال و جمال و ناشی از همان بساطت وجود و صرف الوجود بودن او است اینکه است سرّ اینکه آن را بسوره اخلاص نامیده‌اند و اینکه قدر ثواب و فضیلت در باره قرائت آن رسیده

صفحه : ۳۵۷

سوره الفلق

اشاره

سوره فلق مدنی است که در مدینه فرود آمده و پنج آیه و بیست و سه کلمه و هفتاد و چهار حرف است از ابی کعب چنین نقل میکنند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده هر کس معوذتین سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب النّاس را بخواند مثل کسی ماند که تمام کتابهایی که از جانب خدا برای پیمبران فرستاده شده خوانده باشد از عقبه بن عامر است که گفت رسول خدا فرموده میخواهید خبر دهم بفاضل ترین چیزی که پناه جویندگان بآن پناه جویند گفتند بلی یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت آن سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب النّاس است و نیز همان عقبه بن عامر گفته حضرت رسول بمن فرمود خبر دهم تو را بدو سوره که فاضلترین سورهای قرآن است گفتم بلی یا رسول اللّه گفت معوذتین گفتم مرا بیاموز حضرتش آن دو سوره را بمن آموخت و گفت موقع خوابیدن و برخواستن از خواب اینکه دو سوره را بخوان.
و نیز عقبه گوید حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود هیچ سوره‌ای در قرآن فاضلتر از قل اعوذ برب الفلق نیست اگر توانی در نماز بسیار بخوان (ابو الفتوح رازی) کفعمی راجع بخواص سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب النّاس چنین گوید کسی که هر شب اینکه دو سوره را قرائت کند از شر جن و وسوسه شیطان ایمن میگردد و اگر بنویسند و بگردن طفل بندد از شر جن و هوام ایمن گردد

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
قُل أَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَقِ (۱) مِن شَرِّ ما خَلَقَ (۲) وَ مِن شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ (۳) وَ مِن شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی العُقَدِ (۴)
وَ مِن شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ (۵)

صفحه : ۳۵۸

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

بگو ای رسول پناه میبرم بپروردگار شکافنده صبح روشن،

از آنچه خلق شده،

و از شرّ شب تاریک وقتی درآید،

و از شر زنان افسونگر چون (بجادو) در گرهها بدمند،

و از حسود بدخواه

(توضیح آیات)

اشاره

قُل أَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَقِ فلق در لغت بمعنی شکافتن و جدا نمودن بعضی از بعض دیگر آمده إِنَّ اللّه فالِقُ الحَبِّ وَ النَّوی در سوره انعام آیه ۹۵ فَانفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرقٍ کَالطَّودِ العَظِیمِ سوره شعراء آیه ۶۳ که در قرآن مجید فلق بمعنی شکافتن و جدا نمودن بسیار آمده و یکی از اسماء الحسنی (الفالق) است و در اینکه آیه مفسرین (الفلق) را بمعنی سفیدی صبح صادق گرفته‌اند که سفیدی صبح سیاهی شب را میشکافد و روز را از شب جدا میکند و آیه خطاب پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که بگو پناه میبرم بپروردگار صبح و مربی و مدبر عالم در تفسیر علی بن ابراهیم گوید فلق چاهی است در جهنم و در آن صندوقی است از آتش که اهل جهنم از حرارت آن بفغان می‌آیند و در آن شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین منزل دارند شش نفر از اولین (۱) پسر آدم قابیل که برادر خود هابیل را کشت (۲) نمرود بن کنعان که ابراهیم را در آتش انداخت (۳) فرعون موسی (۴) سامری که گوساله را خدا نامید (و بنی اسرائیل را فریب داد که به گوساله سجده کنند) (۵ و ۶) آن کسی که هوّد الیهود و نصّر النّصاری شاید مقصود اینکه باشد کسی که یهود را بیهودیت و نصارا را بنصرانیّت وادار نمود.

و آن شش نفر از آخرین اولی و دومی و سومی و چهارمی پنجم صاحب خوارج

صفحه : ۳۵۹

ششم إبن ملجم (پایان) و چون فلق در لغت بمعنی شکافتن آمده پس بنا بر اینکه معنی الفلق مطلق است و مصادیقی پیدا مینماید بلکه توان گفت شاید یک معنی عامی از آن اراده شده که شامل گردد تمام موجودات عالم خلق را که از شکافتن مادّه بوجود آیند و هر یک از آنها مصداق معنی فلق میباشند که مادّه را میشکافد و موجودی پدید میگردد.

خداوند فالق است و بشکافتن چیزی چیز دیگری بیرون آرد سیاهی شب را میشکافد و روشنی صبح صادق را بیرون آرد دانه را در زمین میشکافد و گیاه بیرون آرد هسته را میشکافد و از بین آن درخت بیرون آرد إِنَّ اللّه فالِقُ الحَبِّ وَ النَّوی خداوند شکافنده دانه و هسته است.

نطفه را در رحم میشکافد و حیوان بیرون آرد ظلمت عدم را میشکافد و وجود بیرون آرد بلکه تمام موجودات باعتبار ماهیّت و حقیقت خود در ظلمت عدم و نیستی دائمی میباشند تا آنکه باسم (الفالق) ظلمت عدم شکافته و ماهیّات موجودات از کتم عدم و صحرای نیستی بعالم وجود ظهور و بروز نمایند.

قُل أَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَقِ، مِن شَرِّ ما خَلَقَ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بمردم بگو من پناه میگیرم بپروردگار فلق که شکافنده شب و پدید آورنده سفیده صبح و تمام موجودات است از شر آنچه خلق گردیده.

عـالم خلق مقابـل عالم امر است (له الخلق و الامر) اشاره به اینکه عالم بقسـمت اولی دو عالم است یکی را عالم امر گوینـد که شاید عالم علویین و عالم ملائکه مقصود باشد که در آنها شری و فسادی یافت نمیشود زیرا که موجودات عالم امر از شهوت و غضب که منشأ آفات و شرورند مبرایند و وجود آنها کامل و مشتمل بر خیراتند و از خود فانی و بحق باقی و مقام عندیت دارند.

آنچه شر یافت میگردد در عالم خلق و تکوینیّات و عالم طبیعت بروز و ظهور

صفحه : ۳۶۰

مینماید زیرا چون عالم طبیعت در مرتبه دانی عالم خلقت واقع گردیده محفوف بعدم و نیستی و قوه و استعداد است و جهات عدمی در آن بسیار است.

و چنـانچه در معرفی شـر گوینـد در هر جا شـر یافت شود بازگشت آن یا بامر عـدمی صـرف میگردد یا اگر وجودی برای آن فرض شود آن محفوف بعـدم یعنی عـدم مضـاف یـا عـدم و ملکه میگردد و آنچه شـرّ در عالم پدیـد میگردد راجع بهمان جهات عـدمی و نیستی است که ناشی از دوری از حق تعالی و رحمت واسعه او است.

اینکه است که خطاب بنبی خاتم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم مینماید که بگو بامّت خود که من پناه گیرنده‌ام از هر شـریکه ناشی از عالم خلق و از قبل مفسدین و ظالمین و مردمان پست متوجه بمن میگردد بپروردگاری که مربی عالم و پدید آورنده عالم خلق است بایـد دانست که پناه گرفتن و در پناه مربّی فلق واقع گردیـدن بلفظ و گفتار نیست انسان هر قـدر بزبان بگویـد قُل أَعُوذُ بِرَبـِّ الفَلَقِ و دلش بجـای دیگر متـوجه باشـد در پنـاه پروردگـار فلـق واقع نمیگردد پنـاه گرفتن و در پنـاه مربّی فلق وقـتی واقع میگردد و صورت خارجی پیـدا مینمایـد که آدمی واقعا و حقیقتا پناهنده باو گردد و آن در صورتی محقق میگردد که انسان از طریق عبادت و خلوص نیت و توجه کامـل بمبـدء خود آن فطرت خـدا داد خود را قوّت دهـد و معرفت و محبّت وی بمقـام الوهیّت کامل گردد و هـدف و نقطه نظر او بسـوی آن فرد ازلی مسـتدام گردد و از خلـق بـبرد و همیشه اوقـات بسـوی او نگران باشـد آن وقت در پنـاه او و در قلعه محکم توحیـد محفوظ مانـد و دست شـیاطین جنّی و انسـی از دامن کبریـایی وی کوتاه میگردد زیرا دیگر چنین کسـی در پناه مربی عالم خلق واقع گردیده که تمام عوالم خلقت تحت اقتدار و تربیت آن مربی عالم واقعند

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

۱- حدیثی نقل میکنند که جبرئیل آمد و گفت یا رسول اللّه عفریتی با تو دشمنی میکند وقتی در جامه خواب میروی اینکه دو سوره معوّذتین را بخوان ۲- خداوند اینکه دو سوره را فرستاد که پیمبر خود را از نظر بد حفظ کند

صفحه : ۳۶۱

۳- بسـیاری از مفسـرین را عقیده بر اینکه است که لبید بن اعصم یهودی حضـرت را در یازده گره سـحر کرد و در چاهی که آن را ذروان مینامیدند انداخت و حضـرتش در اثر سـحر سه شب مریض گردید و پس از آنکه جبرئیل بحضـرتش خبر داد علی و طلحه را فرسـتاد و آن گرهها را آوردنـد آن وقت اینکه سوره فرود آمـد و حضـرت برای باز شـدن هر گرهی یک بار سوره میخوانـد تا تمام گرهها باز گردید تا آنکه حضرتش از مرض شفا یافت و جبرئیل فرود آمد و گفت

(بسم اللّه ارقیک من کلّ شیئی یؤذیک من حاسد و عین)

اگر چه باعتبار طبع بشـریت که مکرر در قرآن مجیدش فرموده أَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم یعنی در تمام لوازم و شـئونات بشـریّت مثل شـما افراد

بشر میباشم باین اعتبار اگر بگوئیم سحر واقعیّت دارد ممکن است در وجود شریف آن بزرگوار نیز کارگر آید لکن از آن طرف نظر بقوله تعالی وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ وَ لا یُفلِحُ السّاحِرُ حَیثُ أَتی و امثال اینکه آیات که دلالت دارد که حضرتش در عون و عنایت حق تعالی محفوظ بوده.

و نیز نظر به اینکه پیمبران مخصوصا پیمبرانی که منصب رسالت داشتند و در جای خود مبرهن گردید که آن بزرگواران باذن و رخصت حق تعالی متصرف در مادیات بودند با اینحال چگونه ممکن است تحت تأثیر سحر که اصلا عمل ساحر موهوم صرفست و هیچ واقعیّت ندارد واقع گردند و نیز چنانچه معلوم است اگر در سحر اثری باشد در ضعفای نفوس که وهم آنان غالب بر عقل آنها است کارگر میشود نه در اقویای بشر آنهم چنین وجود شریفی که در مرتبه عقل کل و اول ما خلق اللّه بشمار میرود.

خلاصه چنین بنظر میآید که اینکه حکایت بی‌اساس است و آن شخصیّت بزرگ تحت تأثیر سحر واقع نگردیده لکن ممکن است یهودیان سحر کرده باشند و اینکه سوره یکی از اخبار غیبی باشد که حضرت بتوسط وحی خبردار گردیده که ساحر

صفحه : ۳۶۲

چنین عملی کرده و خواسته او را سحر کند لکن در آن وجود مبارک تأثیر کرده باشد و در اثر سحر مبتلا بمرض شده باشد درست بنظر نمیآید بلکه مسلّما خلاف است چگونه ممکن است کسی که از حیث رتبه و مقام حائز درجه‌ای باشد که در باره خود چنانچه در حدیث مشهور فرموده (من نبی بودم آن وقتی که آدم بین آب و خاك بود و از حال طفولیت که اکثر اهل مملکتش بت پرست بودند موحّد و خدا پرست و بطریق وحی بفروع احکام دینش عارف بود و خدا را عبادت مینمود چنانچه مذهب شیعه چنین است چگونه چنین شخصیت بزرگواری تحت استیلاء ساحر واقع میگردد هرگز ممکن نیست وَ مِن شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ در لغت (غسق) را دو طور معنی نموده‌اند یکی سیاهی وسط شب آن وقتی که هوا بشدت تاریك گردد یا تاریکی اول شب و دیگر بمعنی سیلان مثل (غسقت العین اذا امتلاءت دمعا و غسقت الجراحة اذا امتلاءت دما) یعنی آب از چشم سیلان نمود وقتی پر گردید و خون از جراحت ریزش نمود وقتی مرض شدت کرد.

و در غریب القرآن چنین گفته (غسق اللّیل) یعنی شدت تاریکی شب و غسّاق آن قطراتی است که ریزش میکند از بدن جهنّمیان و بعضی کسوف قمر را غسّاق گفته‌اند.

سخنان مفسرین در توجیه غاسق

(۱) (غاسِقٍ إِذا وَقَبَ) شب است آن وقتی که از پی روز درآید و چون بیشتر فسادها مثل درندگان و هوام و حیوانات گزنده و سارقین در شب درآیند اینکه است که مأمور گردیده‌ایم پناه بخدا ببریم از شرور و آفات بسیاری که ممکن است در شب عارض گردد.

(۲) غاسق ماه است وقتی در محاق که در آخر ماه واقع میگردد یا موقع خسوف و حیلوله ارض باشد.

(۳) مقصود نظرات و مقارنات ستارگان است که بعضی از آنها نحوست آرد

صفحه : ۳۶۳

و آثار بدی در زمین پدید گردد مثل اینکه گویند ستاره ثریا وقتی سقوط نماید باعث بعض امراض میگردد و وقتی طلوع نماید امراض رفع میگردد.

خلاصه چون (غسق) بمعنی تاریکی و ظلمت است و منشأ تاریکی و ظلمت عدم نور و روشنایی است و شب را از جهت تاریکی که ناشی از غیبت خورشید است (غسق نامیده و همان ظلمت است که منشأ جنبش سباع و بهائم و هر چیز موذی میگردد.
پس ممکن است آیه را تعمیم بـدهیم و گوئیم غسق چون اطلاق دارد و مقیـد بشب نشده شامل میگردد تمام انواع و اقسام ظلمتها از حسیات و معنویـات از ظلمت اول شب و وسط شب و تـاریکی مـاه موقع کسوف و وقتی در محـاق واقع میگردد و ظلمت طبیعت و ظلمت جهل و بیخردی و ظلمت و تاریکی قلب که از عـدم نور معرفت و ایمان و علم پدید میگردد و منشأ تمام فسادهایی که از قبل نوع انسانی سر میزنـد همان تاریکی قلب و خالی بودن آن از نور ایمان و تقوی است و شایـد آیه اشاره باین باشد که بایست از شـر هر نوع تـاریکی که منشأ فساد است پناه بخـدا برد و نظر بآن آیه که إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ تقوی پیشه وران از هر شـر و آفاتی که ناشی از ظلمت طبیعت است در حصن حصین و قلعه محکم توحید قرار گرفته‌اند.
وَ مِن شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی العُقَدِ و نیز پناه بگیر بپروردگار فلق از شر افسون‌گران جادوگر که در ریسمان یا چیز دیگر دم میدمند در اینکه آیه بپیمبر اکرم خود امر میفرمایـد که بپروردگـار فلق پنـاه بـبر از شـر سـاحران و جـادوگران برای توضیـح مختصـری از بیـان مجمع البحرین را در اینجـا ترجمه مینمـایم چنین گویـد قوله تعـالی وَ مِن شَـرِّ النَّفّاثـاتِ فِی العُقَـدِ یعنی زنهای ساحره که در ریسـمانها گره میزنند و میدمند و در حین دمیدن آب دهنشان که آن را تف گویند

صفحه : ۳۶۴

بیرون میآید چنانچه گفته شده (نفثه نفثا) و اسم فاعل نفث نافث است و نفّاثات صیغه مبالغه.
و اینکه امر شده بپناه گرفتن از سحره برای اینکه است که آنان از راه سحر کار هایی از نفع و ضرر و خیر و شرّ انجام میدهند و عوام مردم آنها را تصدیق مینمایند از اینجهت ضرر سحر در دین بزرگ است و نیز عامّه مردم گمان میکنند که ساحر استیلاء بر جن دارد و جنّیان مسـخّر و خـدمتگزار وینـد و بآنها از غیب خبر میدهنـد و اینکه ضـرر بزرگی است در دین و برای رفع همین ضـرر امر بتعوّذ شده که از شرّ آنان بپروردگار و مربّی عالم پناه برده شود.
بعضـی از فضـلاء چنین گفته‌اند که ما جماعت امامیّه معتقدیم که در نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سحر تأثیر نداشته و اینکه مأمور باسـتعاذه شده دلالت ندارد که سحر در وجود شریفش تأثیر نموده بلکه استعاذه از قبیل دعاء است مثل رَبَّنا لا تُؤاخِذنا إِن نَسِینا أَو أَخطَأنا و آنچه از مخالفین ما نقل شده چنانچه از بخاری و مسـلم روایت میکنند که رسول اکرم را سحر کردند و بطوری سحر در او کارگر آمـد که حضـرتش کاری میکرد و نمیفهمیـد که چه میکند اینکه نسبت خلاف و از جمله دروغهایی بشـمار میرود که باو بسـته‌اند و اگر اینکه نسبت صـحیح باشـد صـادق میآیـد کلام کفار که می گفتنـد (إِن تَتَّبِعُونَ إِلّا رَجُلًا مَسـحُوراً) (پایان) آری چون مخالفین ما از نور ولایت آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استضائه نمیکنند اینکه است که از حقایق و معنویات بیخبرند و فقط جمود بظـاهر آیـات و اخباری که از طرف خودشان رسـیده مینماینـد و غور در باطن ندارنـد در جلـد دوم اینکه تفسـیر اجمالا بیانی راجع بسـحر و اقسـام آن نمودیم و در آنجـا گفته شـد که یکی از اقسـام سـحر بلکه عمـده آن تصـرّف در قوه خیـال است که ساحر بعملیـات خود در قوه خیـال و واهمه تصـرف میکنـد و بعملیـات مخصوصـی بر قوه وهم و خیـال غالب میگردد و قوه واهمه را تحت استیلاء خود میگرداند مثل

صفحه : ۳۶۵

اینکه بانسان چنان مینمایاند که مریضـی و او بتوهم مرض بدون آنکه مرضی داشته باشد مریض میگردد و ناراحت میشود و دیگر از اقسام سـحر تأثیر نفس آدم شـرور است در موادی و در مواد بانواع و اقسامی افسون‌گری میکنـد و همین طوری که چشم بد تأثیر بد

دارد نفس ساحر که همّت بر عمل مخصوصی یا عملیات خاصی نموده تأثیر مینماید و همین طوری که نفس آدم خیر نفوذ خیر دارد نفس آدم شرور نفوذ شر مینماید و زهری که از نفس آنان خارج میگردد ضررش زیادتر از زهر افعی است و نفاثات در آیه شاید اشاره بتأثیر نفس چنین مردمان شرور باشد که در موادّ بخصوصی با کلماتی افسون‌گری مینمایند و سحر یک نوع تدلیس و مکری است که ناشی از قوای شیطانی ساحر بروز و ظهور مینماید و استیلاء و تصرف آن در قوه خیال و قوه واهمه است و در ضعفای عقول تأثیر دارد نه در اقویای بشر پس چگونه توان تصدیق نمود کسی که در قوت و شدت اول ما خلق اللّه و در مرتبه عقل کل بشمار میرود و نیز باعتبار مقام ولایت و رسالت باذن خدا متصرف در مادیات است چنین آدمی تحت تأثیر ساحر واقع گردد و عمل او تأثیر در او نماید مخصوصا تأثیر در عقل و نفس شریفش که مستولی بر مادّیات و طبیعات است بنماید هرگز چنین نیست و آیه که امر بآن بزرگوار شده که بگو أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ شاید اشاره باین باشد که بگو من از تمام شرور و آفات و از جمله آنها سحر ساحرین است در پناه پروردگار محفوظ میباشم و دست هر ظالم شروری از دامن کبریایی من کوتاهست و جمله قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ که بگو من چنینم یعنی پناهنده بپروردگار عالمیان میباشم.

وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ (واو) در (و من) و او عطف است که جمله را عطف بآیه بالا داده یعنی ای

صفحه : ۳۶۶

رسول گرامی بگو من پناه میبرم بپروردگار عالم از شر حسود وقتی حسد برد اشاره به اینکه همین طوری که نفس افسون‌گر و ساحر تأثیر دارد همین طور آدم خبیث حسود وقتی آتش حسد وی شعله‌ور گردد در مقام ایذاء و اذیت بر می‌آید و از هیچ گونه فسادی خودداری نمینماید بلکه اگر اقدام بهیچ مخربی نکند همان چشمی که از روی حسد چیزی را بنگرد یا نفسی از آن بمحسود اصابت نماید آثار بدی از آن تراوش نموده و بمحسود ضرر میرساند اینکه است که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مأمور گردیده که خودش و مؤمنین از اینکه سه چیز موذی و آن هر فسادیست که از قبل ظلمت پدید میگردد و از کید ساحر و خطاکاری آنان و از حسد آدم حسود در پناه مربی عالم خود را محفوظ گرداند حسد یکی از بزرگترین و شنیع‌ترین امراض نفسانیّه بشمار میرود دانشمندان گفته‌اند کسی که طالب اینکه است که شری بدشمنش برسد و خیری از آن گرفته شود خودش شرور و بد جنس است زیرا که هر کسی طالب و مایل همان چیزی است که در باطن خودش تعبیه نموده و وای بحال کسی که برای دوستان خود نیز خیر و خوبی نخواهد.

و حقیقت حسد که از بدترین صفات زشت و خسیس‌ترین اخلاق پست آدمی بشمار میرود اینکه است که حسود میخواهد از حیث مال و جاه یا عنوانی از عناوین دیگر از دیگران ممتاز باشد اینکه است که اگر در کسی نعمتی بیند که خود فاقد آن است حسد میبرد و در مقام زوال آن نعمت بر میآید و لو آنکه برای وی ضرر یا نفعی نداشته باشد لکن غبطه چنین نیست غبطه اینکه است که انسان کمالی که در کسی هست طالب آن گردد و بخواهد مثل آن یا بالاتر از آن را دارا گردد بدون آنکه طالب زوال نعمت دیگران باشد چنانچه در احادیث رسیده مؤمن غبطه دارد لکن حسد ندارد خلاصه متصف باین صفت حسد باشد بایستی هر چه زودتر بکوشد و خود را از اینکه فساد اخلاقی تبرئه نماید و گر نه چنانچه در احادیث دارد (حسد مانند آتشی

صفحه : ۳۶۷

است که اعمال نیک انسان را میسوزاند و فانی میگرداند) بلکه بالاتر بگویم حسد مثل آتشی است که شراره آن روح و قلب و ایمان را میسوزاند کینه و حسد و غضب و غیر آن از اخلاق ذمیمه و اوصاف نکوهیده تولید سمومی میکنند که سلامتی انسان را کدر مینماید و وی را بمرض روحی بلکه بمرض روحی و جسمی هر دو مبتلا میگرداند و اگر انسان در مقام علاج برنیاید مرض مزمن

میگردد و علاج آن مشکل بلکه اگر ملکه نفسانی گردید صعب العلاج میگردد اینکه است که آدم عاقل قبل از آنکه چنین امراض نفسانی مزمن گردد در مقام علاج برآید و چون علاج هر مرضـی به ضد آن است علاج حسد و نیز علاج باقی صفات ذمیمه به ضد آن است مثلاـ وقتی در خود حسـد نسبت بکسـی یافتی در مقام علاج مرض حسـد همان نعمتی که در مقام زوال آنی سـعی نما که برای محسود زیـادتر گردد و چنین است علاـج تمـام امراض نفسـانی که بضـدش بـایستی معالجه گردد چنانچه امراض جسـمانی نیز بضدّش معالجه میشود

صفحه : ۳۶۸

سورهٔ النّاس

اشاره

مدنیهٔ و هی ست آیات سوره النّاس مـدنی است در مدینه فرود آمده مثل سوره فلق و یکی از معوذتین است و عدد آیات آن شـش است فضـیل بن یسار از ابو جعفر علیه السّـلام چنین روایت میکنـد که سـید عالم رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم مبتلا بمرض شدید گردید جبرئیل و میکائیل نزد حضـرتش آمدند جبرئیل علیه السّلام بر بالین او نشست و میکائیل پائین پای او جبرئیل او را بقل اعوذ بربـ الفلق و میکائیل او را بقل اعوذ برب النّاس تعویـذ نمودنـد آن وقت آن حضـرت از آن وجع و شـدت مرض شـفا یافت ابو خدیجه از ابی عبد اللّه علیه السّـلام چنین نقل میکند که رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم مریض گردید جبرئیل او را بمعوّذتین و قل هو اللّه احد) تعویذ نمود بعد از آن گفت

(بسم اللّه ارقیک و اللّه یشفیک من کلّ داء یؤذیک خذها فلتهنیک)

و استعاذه در سوره فلق که راجع بمضار است عموم دارد انسان و غیر انسان را شامل میگردد لکن در اینکه سوره اختصاص دارد بآن مضاری که از قبل انسان پدید میگردد (تفسیر منهج الصادقین)

[سوره النّاس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

قُل أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ (۱) مَلِکِ النّاسِ (۲) إِلهِ النّاسِ (۳) مِن شَرِّ الوَسواسِ الخَنّاسِ (۴)

الَّذِی یُوَسوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ (۵) مِنَ الجِنَّهِٔ وَ النّاسِ (۶)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

بگو (ای پیمبر) پناه میبرم بپروردگار آدمیان،

پادشاه آدمیان،

پرورنده آدمیان،

از شرّ وسوسه شیطان،
آنکه وسوسه کند در سینه آدمیان،
چه از جنس جنّ باشد چه از جنس آدمیان.

صفحه : ۳۶۹

(توضیح آیات)

قُل أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ، مَلِکِ النّاسِ، إِلهِ النّاسِ العوذ در لغت ملتجی و پناهنده شدن بغیر و پناهنده شدن بغیر و تعلّق و پیوند نمودن بوی است مثل اینکه در عرف گوینـد فلانی بفلانی پناهنـده گردیـد و بهمین معنی است قوله تعالی أَعُوذُ بِاللّهِ أن أَکُونَ مِنَ الجاهِلِینَ و در جای دیگر آن به وَ إِنِّی عُذتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُم أن تَرجُمُونِ (غریب القرآن) از مبدء جلال خداوندی خطاب متوجّه برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود کرده که بگو پناه میبرم بپروردگـار و پرورش دهنـده انسـان که او مالـک و صاحب اختیار انسان واله و پدیـد آورنـده و مبـدء آفرینش انسان است.

چون خلقت انسـانی از نفیس‌ترین و کاملترین و بارزترین شاهکار خلقت بشـمار میرود اینکه است که ربوبیّت و الهیّت و مالکیت که سه صـفت و سه اسم از اسـماء- الحسـنی و از اوصـاف بزرگ خداونـدی و از اسـماء لم یزلی او است در اینکه سوره مبـارک سوره اضافه بانسان مینماید که گویا صفات جمال خود را بوجود بشری معرفی مینماید.

چنانچه دانشمندان گفته‌اند صفات الهی و اوصاف سرمدی سه قسم است:

اول صـفات حقیقی ذاتی دوم صـفات حقیقی ذات الاضافه سوم صفات اضافی محض صفات ذاتی آن صفاتی را نامند که عین ذات باشـد بـدون اضافه بغیر مثل وحـدت، وجوب وجود، قدّم، ازلیّت، ابدیّت، علم ذات بخودش که از حاقّ ذات حق تعالی انتزاع میشود بدون آنکه نسبت بچیزی یا اضافه بغیری در آن مأخوذ گردد.

صفـات حقیقی ذات اضـافه آن صـفات حقیقی است که عین ذات حق تعـالی و با ذات کبریاء او یکی است لکن اضافه بغیر نیز دارد مثل علم بغیر و قدرت و اراده و غیر اینها که اینکه صفات را صفات حقیقی ذات اضافه نامند.

صفحه : ۳۷۰

باشد مثل قادریّت عالمیّت و امثال آن که محض اضافه قادریّت حق تعالی نسبت بمقدور و عالمیت آن نسبت بمعلوم گفته میشود و اینکه سه وصفی که در اینکه آیات اضافه بناس نموده اینها از قبیل قسم دوم از صفات الهی یعنی صفات حقیقی ذات اضافه است.

ربّ النّاس مربی و پرورش دهنـده انسـان است از آن وقتی که نطفه در رحم مـادر بوده در پرورش مربی ازل بتربیت تکوینی ربوبی تحولاتی و تغییراتی داده شـده از حال منویت مراتبی پیموده تا بمرتبه جنین رسـیده و از آن مرتبه نیز بـدست قـدرت و اراده لم یزلی پرورش یافته تا بمرتبه حیوانی رسـیده و نیز از آن مرتبه قدمی بالا تر نهاده تا بمرتبه انسانی بصورت کنونی پا باین عالم گذارده و در اینکه عالم نیز همیشه در نشو و ارتقاء قـدم بالای قدم نهاده تا وقتی که مرتبه طبیعی وی تکمیل گردیده و مربی و مبدء عالم آنچه را که در خلقت و زنـدگانی اینکه عالم بآن محتاج بوده بنیکوتر وجهی و کاملتر خلقتی در کالبـد بدن وی تعبیه نموده و همیشه در راه استکمال طبیعی پیش میرود تا وقتی که بحدّ رشد رسید و دارای قوه تمیز و ادراک گردد.

آن وقت دو راه برای او باز میگردد و قوله تعالی وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ شاید اشاره باین باشد که وقتی انسان مراتب کمال خلقتش بپایان رسید و صاحب عقل و ادراک و شعور گردید چون در اعمال و افعال خود مختار است زیرا که مظهر و نماینده اوصاف الهی است و

از جمله اوصاف الهی اینکه است که خداوند مختار مطلق است انسان را نیز در اعمال خود مختار گردانیده اینکه است که بایستی بآن اختیار خداداد خود پیش رود و چون لازمه مختار بودن او اینکه است که راه خیر و شر هر دو برای وی باز باشد اینست که قادر متعال تمام وسائل اعمال خیر و شر را در کف اختیار او نهاده آن وقت یا راه سعادت خود را اختیار نموده و بهمان راهی که رهروان حقیقت رفتند قدم پشت قدم آنان نهاده و رو بکمال پیش میرود و خود را بکمال انسانیت فائز گردانیده و مظفرانه اینکه راه پر خطر را طی مینماید و بفیوضات رحمانی و الطاف الهی محفوظ میگردد یا راه شر و شقاوت را پیش میگیرد و هر چه پیش رود بر شقاوت خود افزوده که اگر باز

صفحه : ۳۷۱

نایستد بالاخره خود را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب میگرداند.

(مَلِكِ النّاسِ) عطف بیان است برب النّاس مالك و صاحب اختیار آدمیان است و قاهر و مستولی بر آنان و تمام افراد بشر با اینکه در افعال اختیاری مختارند همگی تحت تسخیر ربوبیّت و قاهریت و غلبه و استیلا سلطنت آن پادشاه جبّار قهار واقعند گویند فرق است بین ملك و مالك که مالك دلالت دارد بر مالکیّت و متصرف بودن و ملك دلالت دارد بر استیلاء بقهر و غلبه پس آیه اشاره باین است که انسان تحت ربوبیّت و سیاست و قهر و غلبه او تعالی واقع است و اینکه معنی منافی با مختار بودن وی نیست زیرا که مختار بودن وی نیز از روی سیاست الهی است که وی را در مورد امتحان و آزمایش قرار داده و وی را موظّف بانجام وظائفی گردانیده و متعلق امر و نهی تشریعی واقع گردیده اینکه است که فرموده مَلِكِ النّاسِ و نگفته ملك- الاشیاء زیرا که اینکه نحو مالکیت مختص بانسان است.

(إِلهِ النّاسِ) عطف بیان است (بملك النّاس) پس از آنکه اشاره بدو مرتبه از مراتب شرافت انسان نموده که وی تحت دو صفت از صفات مربی عالم یعنی ربوبیت و سیاست و استیلاء او واقع است نظر به شرافت و جامعیت انسانی او است که الهیّت خود را نیز بوی اضافه مینماید و اینکه منتهی شرافت انسان را میرساند که خدای تعالی صفات جلال خود را اضافه بانسان نموده و گویا ذات ذو اجلال خود را بانسان معرفی مینماید مخصوصا الهیت و الوهیت زیرا (اللّه) مأخوذ از اله و اسم است برای ذاتی که جامع تمامی اسماء خداوندی او است و اینکه نام بزرگوار خود را اضافه بانسان نموده و فرموده إِلهِ النّاسِ آری انسان حقیقتی است وحدانی جامع تمام مراتب وجود و آنچه در عالم کبیر خلقت منتشر و پراکنده بنظر میآید در نسخه جامعه انسانی بنحو وحدت و بساطت موجود است و اگر با نظر دقت و کنجکاوی سر تا پای خود را بنگری خواهی دید صفات اضافی محض آن صفات و اوصافی را گویند که فقط اضافه بغیر ملحوظ

صفحه : ۳۷۲

که تو گنجینه اسرار الهی و محتوی و نماینده اوصاف صمدانی میباشی و اگر بکمال انسانیت خود برسی خواهی دید خود را در مرکز وجود و تمام موجودات را پروانه وار بدور سمع وجود تو میچرخند و منسوب بآن عالم ربانی و پیشوای عالم بشریت علی علیه السّلام که در آن دیوانی که منسوب باو است فرموده (أ تزعم انك جرم صغیر، و فیك انطوی عالم الاکبر) آیا همچه کمان میکنی که تو جرم کوچکی میباشی در صورتی که عالم بزرگ در تو پنهان است.

ای نسخه اسرار الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی

بيرون ز تو نيست آنچه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی كه تويی

و چون انسان راهی بسوی شناسايی مبدء خود ندارد مگر از قبل آثار و ظاهرترين و بارزترين و كاملترين آثار الهی انسان كامل است زيرا كه انسان كامل مرآت جميع اوصاف الهی است كه در عالم ممكنات هيچ موجودی بقدر بشر استعداد ارائه اوصاف ربوبی را ندارد اينكه است كه بسه مرتبه از مراتب خلقت انسانی خود را معرفی فرموده و صفات جلال و جمال خود را اضافه بانسان نموده.

خلاصه بشر در نخستين مرتبه خلقت تحت تربيت اسم ربوبيّت واقع گرديده تا آنكه بدست مربّی ازل در كسوت مادّه مراتبی بپيمايد تا بصورت انسانيّت در آيد پس از آن در مرتبه ثانوی تحت استيلاء و قاهريّت و سياست اسم ملك و پادشاه قهّار جبار تحوّلاتی بنمايد از حالی بحالی از مرتبه‌ای بمرتبه‌ای از كودكی و جوانی و كهولت و پيری پس از آن در مرتبه سوم خلقت وقتی بكمال انسانيت رسيد آن وقت شأنيت آن را پيدا ميكند كه تحت تربيت اسم اله و اللّه واقع گردد زيرا رسيده بجايی كه مظهر و نماينده اوصاف الهی از علم و قدرت و مشيت و اختيار و باقی اوصاف جلال احدی و بروز كمالات سرمدی گردد و تحت تربيت اسم اللّه واقع گردد زيرا اللّه جامع تمام اوصاف الهی است و انسان كامل مظهر اسم جامع و تحت تربيت آن است.

مِن شَرِّ الوَسواسِ

صفحه : ۳۷۳

وسواس صوت پنهانی و صدای مخفی است كه در ظاهر احساس نميشود و آن خاطراتی است كه بدل القاء ميگردد قوله تعالی فَوَسوَسَ إِلَيهِ الشَّيطانُ‌و مصدر و بمعنی وسوسه است و مقصود از وسواس شيطان است كه صفت حقيقی و شالوده وجود او وسوسه و القاء شر و راه باز نمودن بفساد است اينكه است كه پيمبر اكرم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم با آن نفس قدسی الهی كه داشت مأمور ميگردد كه از شرّ آن لعين بخدا كه ربّ و مربّی و مالك و اله انسان است پناه ببرد و البته مؤمنين نيز مشمول چنين مأموريتی ميباشند دانشمندان گفته‌اند در قلب انسان روزنه و دريچه‌ای است بسوی رحمان و ملك و شيطان و آنچه در روحيه انسان القاء ميگردد يكی از چهار قسم خارج نيست يا القاء الهی ربانی است كه بالهام غيبی بعض علوم و معارف در قلب انسان هر گاه قلب مستعد و مهيا برای پذيرفتن باشد ظهور و بروز مينمايد و آن را الهام و القاء ربّانی گويند.

يا الهام ملكی است كه ملك انسان را ملهم ميگرداند بكارهای نيكو از قبيل عبادات زهد در دنيا نيكی نمودن بديگران و امثال اينها از اينكه دو قسم كه گذشت آنچه بقلب خطور مينمايد و القاء ميگردد يا نفسانی است يا شيطانی قسمت نفسانی آن از خود نفس انسان است كه بذهن خود خطور ميدهد از آنچه راجع بامور زندگانی بشری و آنچه از آن حظوظ نفسانی پديد ميگردد.

يا شيطانی است كه شيطان هميشه در كمين‌گاه و منتظر اينكه است وقت بدستش آيد و انسان را اغوا نمايد و وی را وادار مينمايد بكفر و زندقه و معصيت و آنچه خلاف و شرّ از انسان پديد ميگردد بالقاء و وسوسه شيطانی است.

و ممكن است گفته شود اينكه مرتبه القاء شيطانی نيز از مراتب نفس انسانی بشمار ميرود كه شيطان از طريق قوه واهمه بر انسان راه می‌يابد كسی كه عقلش ضعيف و قوه واهمه كه راه عبور شيطانی است در وی قوی گردد استيلاء شيطان در

صفحه : ۳۷۴

او زيادتر است و راه فساد و شرّ و مكر و خدعه و تدليس را بروی وی باز ميكند و عقل كه سلطان است زبون و تحت استيلاء وهم در می‌آيد و چنانچه قرآن خبر ميدهد در سوره اعراف آيه ۱۵ قالَ فَبِما أَغوَيتَنِي لَأَقعُدَنَّ لَهُم صِراطَكَ المُستَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِن بَينِ أَيدِيهِم وَ مِن خَلفِهِم وَ عَن أَيمانِهِم وَ عَن شَمائِلِهِم وَ لا تَجِدُ أَكثَرَهُم شاكِرِينَ«۱» اينكه است كه شيطان از تمام اطراف بر انسان وارد ميگردد و بانواع و اقسام حيله‌گريها وی را اغوا ميگرداند و عمل بد را در نظر وی جلوه ميدهد الخَنّاسِ الَّذِي يُوَسوِسُ فِي صُدُورِ

النّاس خنوس در لغت بمعنی خفا و پوشیدگی آمده قوله تعالی فَلا أُقسِمُ بِالخُنَّسِ قسم بآن ستارگانی است که گاهی مخفی و گاهی ظاهر میگردند و چون شیطان و وسوسه او ظاهر نیست اینکه است که او را (الخناس) نامیده که در خفا و پنهانی از نظر در سینه انسان وسوسه مینماید و راه شر و فساد را بوی می‌آموزد و چنانچه مفسرین گویند وقتی انسان مشغول ذکر و یاد خدا گردید شیطان (خنس و انقبض) یعنی مخفی و پنهان میگردد و وقتی از یاد خدا غافل گردید (انبسط علی القلب) پهن میگردد و اطراف قلب را میگیرد و از بعض مفسّرین است که شیطان در وسوسه شبیه بقوّه وهمیه است که در مقدمات امور عقلی با عقل مساعدت و همراهی میکند وقتی مطلب بنتیجه رسید خانس میگردد و وسوسه میکند که مطلب بنتیجه نرسد چنانچه در سوره حشر آیه ۱۶ فرموده کَمَثَلِ الشَّیطانِ إِذ قالَ لِلإِنسانِ اکفُر فَلَمّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنکَ«۲» و نیز در سوره نساء آیه ۱۱۹ در باره

---

(۱) پس از آنکه شیطان بمخالفت مطرود گردید گفت چون مرا اغوا کردی هر آینه در کمینگاه انسان می‌نشینم و راه راست را بسوی وی می‌بندم و وارد میگردم بر آنها از پیش روی آنها و از پشت سر آنها و از طرف راست و چپ آنها و نمی‌بینی بیشتر آنها را از شکرگزاران

(۲) مثل شیطان چون گفت بانسان کافر شو وقتی انسان کافر شد گفت من از تو بیزارم

صفحه : ۳۷۵

شیطان است یَعِدُهُم وَ یُمَنِّیهِم وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیطانُ إِلّا غُرُوراً«۱» چنین نقل میکنند که حضرت عیسی علیه السّلام از خدا درخواست نمود که محل شیطان و فرزندانش را باو بنمایاند شیطان را دید در جوف آدمی که سرش مانند سر مار بود وقتی آدمی ذکر خدا و یاد خدا میکرد میگریخت و پنهان میگردید وقتی از ذکر خدا غافل میگردید دل وی را مانند لقمه در دهن میگرفت و انس بن مالک از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که فرموده شیطان خرطومش را بر قلب بنی آدم پهن میکند وقتی انسان یاد خدا و ذکر خدا نمود خنس وقتی ذکر خدا را فراموش نمود مثل لقمه دل وی را فرو میبرد اینکه است قوله تعالی (الخَنّاسِ الَّذِی یُوَسوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ) مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ آیه اشاره به اینکه بعضی از افراد (الخنّاس) جنّند و بعضی انس و اینکه آیه مرتبه نازله انسانی را نشان میدهد که انسانی که در اصل خلقت از بالاترین و کاملترین موجودات بشمار میرود و مقامش بدرجه‌ای است که بالاترین اسماء و صفات خود را بوی اضافه نموده و خود را باو معرفی فرموده در اثر متابعت نفس و هوی کارش بجایی میرسد که در اسفل سافلین طبیعت فرود میآید و با شیاطین در عمل و اغوا نمودن همدوش میگردد چنانچه میبینیم بیشتر فسادها از مجالست و معاشرت با اشرار پدید میگردد که آدم شیطان صفت طوری کلام فاسد خود را در لفّافه تدلیس میپیچد که آدم ساده لوح را بآسانی فریب میدهد و مقصد شوم خود را در مرتبه عمل می‌آورد.

از بعض مفسّرین نقل میکنند که چنین گفته لفظ ناس در اینکه سوره پنج مرتبه گفته شده اگر چه بحسب ظاهر تکرار بنظر میآید لکن باعتبار معنی تکرار نیست زیرا مقصود از ناس اول قُل أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ اطفالند اینکه است که ربوبیّت را بآن

---

(۱) شیطان آنان را وعده میدهد و بآرزو می‌اندازد و نیست وعده شیطان مگر فریب

صفحه : ۳۷۶

اضافه نموده و مقصود از ناس دوم مَلِکِ النّاسِ جوانانند زیرا ملک که دلیل بر قهر و سیاست است باو اضافه نموده و مقصود از ناس در آیه سوم إِلهِ النّاسِ پیرانند که در مقام اطاعت و عبادت و پرستش الهاند و مقصود از ناس در آیه چهارم فِی صُدُورِ النّاسِ مردمان

صالحند که شیطان مولع باغواء و فریب دادن ایشان است و مقصود از آیه پنجم مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ افراد مفسد از بشرند.

از بعض علماء تفسیر است که چون اول قرآن بحرف، با، در بسم اللّه افتتاح گردیده و در آخر قرآن بسین (من النّاس) خاتمه پیدا نموده در اینجا سرّی و نکته‌ای عجیب مکنون است زیرا اینکه حرف با و سین را وقتی با هم جمع کنیم در فارسی بس میشود و در عربی، بسک، بمعنی حسبک آید و معنی چنین میشود (حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین) یعنی تو را کافی است از هر دو جهان آنچه بتو عطا نمودیم از میان اینکه دو حرف یعنی قرآن برای هر مرد و زن مسلمانی کافی است که رهبر و پیشرو او باشد و او را بسعادت و فیروزمندی دنیا و آخرت برساند.

اینک جزء دوم از دو جزو آخر قرآن از تفسیر کنز العرفان در علوم قرآن بپایان رسید.

بقلم:

کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتول در روز سه شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۸۱ هجری قمری مطابق ۱۸ مهر ماه ۱۳۴۰ شمسی و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئ علیم

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹